No. 1
Library
(Persian)

E. 82

Arabic 4
1 1921 y
1 1921 y

فهرست گاهای گلدسته اول شامل یکصد و هفت گل

گل	صفحه
۱ در بیان حمد امر دی حل طالع و علم نوالع * * * *	۲
۲ در بیان عشق و محبت * *	۴
۳ در بیان درد * * * *	۹
۴ در بیان یاس * * * *	ایضاً
۵ در بیان حس و ادراک آن * *	۱۰
۶ در بیان طعم و مذاق * * *	۱۳
۷ در بیان صباحت * * *	۱۴
۸ در بیان ملاحت * * *	۱۵
۹ در بیان سرو قمر و در بور آن * *	ایضاً
۱۰ اقسام رائحه و کیفیات و بیگی و سبندی و سیاهی موی و عدم آن و آرائش و بیمای آن * * *	۱۶
۱۱ در بیان سیاطه * * *	۲۳
۱۲ در بیان شانه و سکاس موی *	۲۴
۱۳ در بیان سوباف * * *	۲۵
۱۴ در بیان آئینه * * * *	۲۶
۱۵ در بیان حس و در بور آن * *	۲۷
۱۶ در بیان حس حس * * * *	ایضاً
۱۷ در بیان قسمه * * *	۲۸
۱۸ در بیان ابروی کشاده و *	۲۹
سه سنه دوسه و حس و اسماء آن *	*
۱۹ در بیان مرگان * * * * *	۳
۲ در بیان اقسام چشم و * * *	۳۷
گردوس و حاشیه و سیاهی آن * *	*
۲۱ در بیان مردمک چشم * *	۴۲
۲۲ در بیان سواد و بیاض چشم * *	۴۳
و حمرت آن * * * * * *	
۲۳ در بیان سرمه و سلاح آن * *	ایضاً
۲۴ در بیان سرمه دان کوکل * *	۴۴
آن ارسبوطیع شده * * * *	
۲۵ در بیان میل سرمه * * *	۴۵
۲۶ در بیان کحاد نام و ناتمام و *	ایضاً
در دندن آن * *	*
۲۷ در بیان عیوب و عمده و کشیده *	۴۷
۲۸ در بیان بی در بور آن * * *	۴۸

فصل		صفحه
۲۹	در بیان سحرس * * *	۵
۳۰	در بیان گوسس * *	۵۱
۳۱	در بیان ساگوسس وحظ آن *	۵۲
۳۲	در بیان روآدیر آگوسس وحسه وغیر	۵۳
۳۳	در بیان رود جهره ورح دیراک آن	۵۴
۳۴	در بیان عرق سرخام ودراک آن	۵۸
۳۵	در بیان مارض ودرحاره *	۶
۳۶	در بیان عارد وگنگوسه * *	۶۱
۳۷	در بیان حال بر خام * *	۶۲
۳۸	در بیان جیک وداع ها ر	۶۶
	لوسه وغیره * *	
۳۹	در بیان حط * * *	۶۷
۴	در بیان اصلاح حط * *	۷۱
۴۱	در بیان لب ودراک آن و	۷۲
	الندن سبی ورگ ماں *	
۴۲	در بیان دہاں * *	۷۷
۴۳	در بیان دندان دسبی ورگ ماں	۷۸
۴۴	در بیان برگ ماں دلهای ماں خورده	۸
۴۵	در بیان زباں * *	۸۱
۴۶	در بیان تکلم وسمای آن وکمسحی	الصاً
۴۷	در بیان لکنت * *	۸۲
۴۸	در بیان سنم وحنده *	۸۳

فصل		صفحه
۴۹	در بیان دس ودرح وعرق آن	۸۵
۵	در بیان عطسه * *	۸۷
۵۱	در بیان گردن * *	۸۸
۵۲	در بیان کلو * *	۹
۵۳	در بیان مرود دس وساعد *	الصاً
۵۴	در بیان جل * *	۹۱
۵۵	در بیان صفای بارود سروی آن	۹۲
۵۶	در بیان آرنج ومرفق * *	الصاً
۵۷	در بیان ساعد وصفای وداع آن	۹۳
۵۸	در بیان توزی * *	۹۴
۵۹	در بیان بارہ * *	۹۵
۶	در بیان دست نگارس وکف	۹۶
	رنگس وحنای آنها *	*
۶۱	در بیان پشت دست *	۹۷
۶۲	در بیان انگشت دست *	۹۸
	نگارس وحنای آن *	*
۶۳	در بیان انگشری * *	۹۹
۶۴	در بیان سحه دست وحنای آن	الصاً
۶۵	در بیان ماحن دست وحنای آن	الصاً
۶۶	در بیان سینه * *	۱
۶۷	در بیان سان و لو حری	۱۱
	واقادگی وساهای آن *	

کل	صفحہ
۶۸ درساں بہاو و براک آں	۱۰۳
۶۹ درساں آغوش و کنار *	۱۰۴
۷ درساں شکم * *	ایضاً
۷۱ درساں میزہ یعنی رو و ماولی	۱۰۵
۷۲ درساں ناف * *	۱۰۶
۷۳ درساں دست * *	۱۰۷
۷۴ درساں مساں و کمر * *	۱۰۸
۷۵ درساں سرس * *	۱۱۱
۷۶ درساں اندام نہاں * *	۱۱۲
۷۷ درساں راں * *	ایضاً
۷۸ درساں زانو * *	۱۱۳
۷۹ درساں ساں * *	۱۱۴
۸ درساں کعب * *	۱۱۵
۸۱ درساں دست و حیای آں *	ایضاً
۸۲ درساں کف و حیا و براک آں	۱۱۶
۸۳ درساں پا و ماحی و حیای آں	۱۱۷
۸۴ درساں خلخال * *	۱۱۸
۸۵ درساں سگ پا و حرکات	۱۱۹
آں نال * * *	
۸۶ درساں کفش *	۱۲۰
۸۷ درساں حرام و رفتار *	ایضاً
۸۸ درساں آلودگی و خاک	۱۲۱

گل	صفحہ
نای نار * * *	
۸۹ درساں براک و لطافت محبوب	۱۲۲
۹ درساں س و بدن محبوب	۱۲۳
و براک و لطافت و صفا و رنگ آں	
۹۱ درساں قد و قامت * *	۱۲۵
۹۲ درساں کلاہ سکستگی آں *	۱۲۹
۹۳ درساں دستار و طرۂ آں	ایضاً
۹۴ درساں جامہ و پیراہن	۱۳۰
و دامن و اقسام لباس و سکنی و	
گشادگی و بستگی انہا و مدد ما کشائس آں	
۹۵ درساں گریباں نار * *	۱۳۳
۹۶ درساں چاک سینہ و گریباں نار	ایضاً
۹۷ درساں گوی گریباں و یکہ	۱۳۴
۹۸ درساں اُلو * *	۱۳۵
۹۹ درساں کمربند و بس و	ایضاً
و اکردن آں * * *	
۱۰ درساں سنجاف و عطف و اماں	ایضاً
و سکس آں * * *	
۱۱ درساں زیر جامہ و سلوار و مدد آں	۱۳۶
۱۲ درساں منیع و چادر *	ایضاً
۱۳ درساں رومال * *	۱۳۷
۱۴ درساں گوسوار و دس و	ایضاً

کل		صفحہ
	اسماع آں * *	
۱۵	دریاں حمائل *	۱۳۱
۱۶	درساں سمال *	ایضاً
۱۷	درساں بلال * *	۱۴

کلمہ سوم مسمی مرسل و فعل

کل		صفحہ
۱	محاطب - مار در رسالس	ایضاً
۲	درساں مرم وحمادات *	۱۴۱
۳	درساں نبات و مرفع *	۱۴۲
۴	درساں استعاوہ مار *	۱۴۳
۵	درساں سوں دسار نظرین	۱۴۴
	عطاے بیار * * *	
۶	درساں نام معنوں و عاسی	۱۴۶
۷	درساں مسدم مار * *	۱۴۷
۸	درساں سلام و حواب آں	۱۴۸
۹	دریاں و صال دست آں	۱۴۹
۱۰	دریاں دست نوسی و ہم	۱۵۱
	آعوسی و قدم اوسی مار *	
۱۱	دریاں سار * *	ایضاً
۱۲	دریاں عطر مالی و گلاب	۱۵۱
	ماسی عطرت س مار *	
۱۳	درساں محوب سلار دو	ایضاً

کل		صفحہ
	حرب و سخ دی آراں *	
۱۴	دریاں برم ماروحالب آں	۱۵۳
۱۵	دریاں سمع * *	۱۵۴
۱۶	درساں رقص * *	۱۵۵
۱۷	درساں مرد و مطرب *	ایضاً
۱۸	دریاں عسرت و نساط *	۱۵۶
۱۹	درساں سکر نعمت وغیرہ *	۱۵۷
۲	دریاں مار کماد و بہت	ایضاً
	عبد و لوردو وغیرہ * *	
۲۱	درساں دوہ سکبی * *	۱۵۹
۲۲	دریاں دور طام و مسا	ایضاً
	وصب سافی * *	
۲۳	درساں سراب * *	۶
۲۴	درساں سگ * *	۱۶۲
۲۵	دریاں کوکنار * *	۱۶۳
۲۶	درساں اعوں * *	ایضاً
۲۷	دریاں سلماں ں و ما کو	۱۶۴
	دو دآں * * *	
۲۸	درساں قہوہ * *	۱۶۵
۲۹	درساں حسہ * *	ایضاً
۳	ماں ر و سر * *	۱۶۶
۳۱	درساں سطرنج * *	۶۷

گل	صفحه
۳۲	در بیان سیرت ماه در وصال ۱۶۸
۳۳	در بیان سیر و مالش * * الصاً
۳۴	در بیان هم سری و حوا ۱۶۹
۳۵	در بیان سر بهنگی بس مار * الصاً
۳۶	در بیان لوسه * * * ۱۷
۳۷	در بیان رسک و غرب * * ۱۷۱
۳۸	در بیان رفت * * * ۱۷۳
۳۹	در بیان داع مهر و هنگام حوا
	و سم رح * * ۱۷۵
۴	در بیان حمار و حماره * الصاً
۴۱	در بیان رح شمس مار * ۱۷۶
۴۲	در بیان حف کاهی سب وصال ۱۷۷
۴۳	در بیان بهار * * الصاً
۴۴	در بیان سر باع در عالم وصال ۱۷۹
۴۵	در بیان حطاب ساعبان و لگلس
	را دگل در عالم وصال * * ۱۸
۴۶	در بیان حوض و دوار و آشار الصاً
۴۷	در بیان سا ری مار * ۱۸۱
۴۸	در بیان کبوتر باری * ۱۸۲
۴۹	در بیان کاعد بادی * الصاً
	گلدسته مسوم مثل مرسی است گل ۱۸۳
۱	در بیان ارک مراحی عاس

گل	صفحه
	و معسون * * الصاً
۲	در بیان رحس مار * * الصاً
۳	در بیان سکسه دلی * ۱۸۴
۴	در بیان حیات مار * ۱۸۵
۵	در بیان دسام * الصاً
۶	در بیان معدرت * ۱۸۶
۷	در بیان رست و داع مار * ۱۸۷
۸	در بیان سفر و حضر و خواندو صرر آن ۱۸۸
۹	در بیان رفس مار * * ۱۸۹
۱	در بیان رو در قران و سب آن ۱۹
۱۱	در بیان اظهار حال قران نظر لی
	حطاب مار * * ۱۹۱
۱۲	در بیان کوه مار و عبار آن ۱۹۳
۱۳	در بیان صعف و نقاهت مار
	لسادم قران * * ۱۹۴
۱۴	در بیان درازی شب قران ۱۹۵
۱۵	در بیان مهمات شب قران ۱۹۶
۱۶	در بیان فراموشی و تعاقل مار الصاً
۱۷	در بیان حطاب مار رشکاب ۱۹۹
۱۸	در بیان حطاب مار در بوقلمونی ۲۰۰
۱۹	در بیان حطاب مار در مساهمه
	مشعرین الصاً

	صفحه
گل	
۲ در بیان مارد و آه	* ۲۴
۲۱ در بیان گریه	* * ۲۶
۲۲ در بیان اشک	* ۲۸
۲۳ در بیان انتظار	* ۲۱۱
۲۴ در بیان وعده خلافی یار	۲۱۲
۲۵ در بیان استعداد است	
کمونیه وغیره و بیان نسبت مردم	۲۱۳
۲۶ بیان مردم و مرسیل نامه جات یار و	
وضع عدم جواب آن	* ۲۱۵
۲۷ در بیان قاصد	* * ۲۱۶
۲۸ در بیان رسیدن نامه	* ۲۱۷
۲۹ در بیان صحت دل و مراکب آن	۲۱۸
۳ سکنات دل و مالک اطراف	
آن از سوء نفس	* ۲۱۹
۳۱ در بیان سرمایه و فران	۲۲۱
۳۲ خطاب به دل و تعریف و داد سخن	
حواس بیان حس عالم یعنی	۲۱۲
۳۳ در بیان خاکستر سوده دل و	
دگر بیان یاس	* ۲۲۳
۳۴ در بیان داغ یاس	* ۲۲۴
۳۵ در بیان حواس و سودا و سحر	۲۲۶
۳۶ در بیان یاس	* ۲۲۱

	صفحه
فل	
۳۷ در بیان رسیدن عسس	۲۲۹
کلمه سه اخبار مسلمان سخاوت و دو گل اصناً	
صفحه	
گل	
۱ در بیان سیاست امام	* اصناً
۲ در بیان سه نحی اهل	
قلم و عرفان صاحب رقم	* ۲۳۱
۳ در بیان سه کلمات طالع با سیار	۲۳۲
۴ در بیان سکنات اهل ولایت فلک	
با هنود و کجر بیاری رسانه عدار	۲۳۴
در بیان سکنات یاران رسانه	۲۳۶
۶ در بیان احتیاج	* اصناً
۷ در بیان افلاس و تنگدستی	
و بن بستگی و قطع امید	* ۲۳۷
۸ در بیان فرصت داری	* * ۲۳۹
۹ در بیان عدم اعتباری	* اصناً
۱۰ در بیان سلاست زر	* ۲۳۹
۱۱ در بیان مدح ممدوح	* ۲۴۱
۱۲ در بیان فخر	* * ۲۴۲
۱۳ در بیان سند و نسخه	* ۲۴۴
۱۴ در بیان حضرت سپردن کسی را	۲۵۰
۱۵ در بیان نواصح	* * ۲۵۱
۱۶ در بیان ناکساری	* ۲۵۱

گل	صفحه
۱۷ درسان راسی	* ۲۵۴
۱۸ درسان مدح و ذم دروغ	۲۵۵
۱۹ درسان مذمت عشوهٔ	ایضاً
۲۰ درسان عشوسی	۲۵۶
۲۱ درسان انس سودن اردمس	ایضاً
۲۲ درسان منافع صحبت	* ۲۵۷
۲۳ درسان لطف و مرت	۲۵۸
۲۴ درسان خود و سخاوت	۲۵۹
۲۵ درسان همت	* * ۲۶۰
۲۶ درسان مت نکسدن	۲۶۱
۲۷ درسان تحل و امساک	۲۶۲
۲۸ درسان با مدروای	* * ۲۶۳
۲۹ درسان مذمت اعتسا	۲۶۴
۳۰ درسان مدلی	* * ۲۶۶
۳۱ درسان طعن اهل ریا و	
درحکایت مسرت رندان	* ایضاً
۳۲ درسان صفای باطن	* ۲۶۸
۳۳ درسان عزت و ابرو	* ۲۷۰
۳۴ درسان گوسه گیری	* ایضاً
۳۵ درسان سری	* ۲۷۱
۳۶ درسان عسک	* ۲۷۳
۳۷ درسان حساب	* ایضاً

گل	صفحه
۳۸ درسان حسرت	* ۲۷۴
۳۹ درسان عصیان	* ۲۷۵
۴۰ درسان امیدواری معفرت	۲۷۶
۴۱ درسان لو سه ار اعمال صح	ایضاً
۴۲ درسان مباحات	* * ۲۷۷
۴۳ درسان بی احتیاری در امر قضا	۲۸۰
۴۴ درسان راضی برضا	* ۲۸۱
۴۵ درسان مذمت حرص و حریص	
وطمع و طامع	* * ایضاً
۴۶ درسان لو گل	* * ۲۸۲
۴۷ درسان طاعت وصبر	* ۲۸۳
۴۸ درسان حمات	* ۲۸۴
۴۹ درسان تعزیت	* ۲۸۵
۵۰ درسان مذمت دنیا و سای آن	۲۸۶
۵۱ درسان مذمت اهل دنیا	۲۸۹
۵۲ درسان معرت و تسوف	ایضاً
کلدسته اسحم مسلمر بور ده گل	۲۹۳

گل	صفحه
۱ درسان اسعار مسامین معمره	۲۹۳
۲ درسان مسموم لو	* ۲۹۸
۳ درسان فیل	* * ۲۹۹
۴ درسان ماده و سر	۳۰۰

ش		صفحہ
۵	درساں اسم ہمزہ وصلی ش	اسا
۶	درساں ں	۳
۷	درساں رکاب	اسا
۸	درساں ہا	۳۳
۹	درساں سکار	اسا
۱۰	درساں یع	۳۴
۱۱	درساں سر	۳۵
۱۲	درساں کوں	۳۶
۱۳	درساں سر و حرف گ و پیکاں	اسا
۱۴	درساں سدوں و لنگ	۳۷
۱۵	درساں حجر	اسا
۱۶	درساں مالکی	۳۸
۱۷	درساں اسعار مجلسی لسعت ارسال مثال	اسا
۱۸	درساں اسعار سوال و جواب کہ در نعتی مصرع اولی سوال دماں جواب و سعر دگر جواب	۳۱۷
۱۹	درساں اسعار صنائع	۳۱۸
	گلدستہ ششم مشتمل بر دو گل	۳۱۹
۱	درساں مطلعات	اسا
۲	درساں رباعیات	۳۲۳
۳	درساں سراد	۳۳۰

گل		صفحہ
۴	درساں مخمس	۳۳۲
۵	درساں واسوخت	۳۴۱
۶	درساں حسان ولبر	۳۴۸
۷	درساں ح	۳۵۲
۸	درساں اخوات	۳۵۳
۹	درساں ہرلیات	۳۵۵
۱۰	درساں عراب	۳۶۶
۱۱	درساں سماسس سخن	۳۹۹
۱۲	درساں خاموشی	۳۹۲
	گلدستہ ہفتم مشتمل بر سہ گل	۳۹۴

گل		صفحہ
۱	درساں افراد و قطعات و رباعیات ہندی سماسس مصرعہ	۳۹۴
۲	درساں عرلیات	۴۱۱
۳	درساں واسوخت	۴۲۸
۴	درساں مخمس و مسدس	۴۳۷
۵	درساں ہرلیات	۴۴۲
۶	درساں پہیلی	۴۴۴
۷	درساں مکری	۴۴۱
۸	درساں دوادعہ	۴۴۹

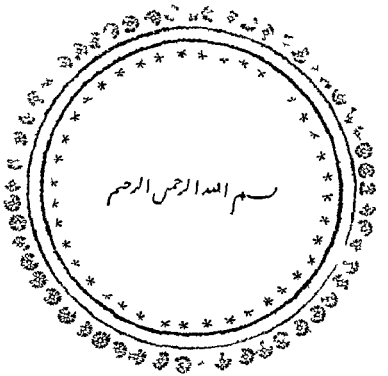

گلدسته انشاط جوشش ایجاد کرده ای حکمت آفرین رعم آرا دکرده
حمد گلدسته نثار بارگاه همه بهار کلشن آرائی که رشحات سحاب
صنعت کامله مکرمت بی ماماس ارباررمان انسان خاکی نهاد گلهای نطق دماسده
وگلس گلبس رماحس سماس تحفه درگاه برامرنگار حمد سرائی که ابهرار سم حکمت
شامله مرحمت سکرانش ارحدلغه محماله سحن سحاب رنگ سان ارناد نکات رنگس
حمد اسده سحاب اقتدر هی ماعمای که ساحار طبائع سحن سرا اماں سرس
رمان راسه سرانش کلهای گوناگون مساس دلسند وآرانش ارابهر بوقلمون
معان ملسد مرداخته واعمان ادماں لطفه گوماں بهار طبع راما مار مطالب بلاوت
آگس برومند ساخته نگاههای مطرای او صافس عادل جواطر سحر ساماں
صمر سنج شون وسار و برنگ وبوی سرس مدحش ملکان طبائع معنی آراماں
دسماں رن داسانهای راز محاشی سهد سانش مرارسدان لنحکاماں

ناکام نعد و سے کلام سکر اکام * وار سکر سان لو حسن طوطی نا سعد سکر س
معانی سکر سکنی سرس ادائی اثر الرام * آلی سالی سخن اگر نه اکلیل مرتع
محامد س ممر سد * سادری عوّاص حال ار سحور طبائع جوہر ناں سخن سبح حوں دُرّ تیم
ار طون اصداف سر بر سد * ہر نگ گو سوار رست سخن سامعه اہل سر
سکر دد * و لعل آسا کلام اگر ه ار ناک محامد س نه سعد * ار مدحان حسن سخ گو ناں
و سخن ادان سکلمان سا مردی سه آمد نه سر آمد سمات جوہر ں حرد سته
سگفت * ما ه صا سکر سخن اگر چه مراوح سهر که دانس سفروع است لاکن سس
اساس آدمات عالمیات محمدس ار مطلع ملکات حساف و دراب حرد و روان
حمالی امد و رسی و مر سگردد * و مار د کلام صحه آمار فرحنده انجام راد و رحرس معوف
صفاس محال است ال مسه گر نا دفکاس لمعات شانس ار خور خراسه و کمالات
موسی مسان سایان سور و مخلی مسو * رہی مدل که هم سمال و حهی فصل بیسم همال کرا ار
علامات قدرت کامله و حکمت نه انسان ناکی بهاد را کمسای مثل ار ان فرمود که مس
وجود ار اکمال سخن رساند حسول اکسر سعادت اند * و لو سله اُن مثله اُعطی
لسرف عادات سرف کرده جود را ناای احمر کرا اند * ار سحاب کرا ار تلاطم ا لوان عرب
انسان ار رصف مثان یان ا فلاک ا دراک در گذ سه * ورفعت و انم علوّ سرا ب
سرا رسلی روان سهر ر حدی سه معناری اصفه مرقرار سان عرس سه سه معمور
فسا اساس سندسقهٔ ادمان بر سطح مسطای سخن بها * * و مراح ده رسای سه تحس
فسرا مان لعرای مطلب کلام مرتبع گردانند نظام کار خانه آفرس بر طاب
سخن موقوف * و سحر ملک معنی بر کشا کش ح آمد ار ناصه صرف
لو فرمائس بر سحه عاسرار نه سر سق * و سرم افرد رلس حون واس سه

دراندای اسامی اظهر و مسمّی * قطعه * کوس سپهر بس در شش جهت عالم بلند آوازه * و سر آهنگس نقالون راه هفت اختر و مسا * هست بهت در حضرت همّت خواجه اس ماسه اوراق گل برسان حران رسیده * و به کرسی آسمان ارمار محالت علوّ تا رکاهس سان پسی ارصعب حمیده * عقول عشره یکی ارمسمان انوار حسرت طلاتس وادمال ادراک وافهام مالامال ارحیرت گماتس * طرفه کلکت کرد رسان مرای طابع کمه آرای اهل معنی برنگ دلوی مخالف سنگفته * و عمده ملست که سر ورخاطر سخن سان سوارمان هرخادنگ مارد برگرفته * فرد * مدام آن گل خندان خرنگ و لودارد * که مرع هرخمی گفتگوی اودارد * شگفت اقراطعمی که سکسی دانه را لقمه مارد نجسته * و لوالعجب طعامی که کام ورمان کس مدافان واساسی علیحده خشانده * شعر * یک سخن در پیرواقی مسکه کاری دگر * ارسی گل برسان عسجد خندان مسو * سخن دولست مادار که الماسی بطاول روزگار هرگز نگسسته اس راه تاراج مدارد * و مایه اسراف خرسه اس مرخوش می مالد * رقعه همان سود س برده * دامت سه وسکّه اس مدار السرداقاصد محکم سه * و رنه کوالمان مدارا ارآن پسی کامل * و مرکز که مالکان بضاعت ارباح مساسمه سراغ سایل * نام مامس برخواندن روزگار ست دوام یافته * و اسم سامس برد فاترلیل و بهار رقم دوام مدیر سه * قطعه * دسر شاهان رقعه مرگ فرد مالست * دفتر اهل سخن جمعست تا شد خوان * خط بود برپست ران رو صفحهٔ تصویر را * هر سخن دیگری ماند سس ارمردن سان * خرد مندان دانش گستر و آگاه دلان معنی برور مارک سان دقائق علوم و دقعه سا سان حقائق هجوم کرار لطف انوار افضال سخای واسعهٔ اکرام رمای نواص قدس مواطن سان یلای دافراد و حنه ارزو مسمری و پاکیهای حمامد دل خرد افروز

سحن سالسه کلیات سالسه برکوح ملسدها اسا اردوحه اند * کرگراناں اوه صالات
دربهردان دامی نطالب راسماح آکاهی سمک اوه داع سوره * وصورت حال
اهی اسسال رآنه حرستور سکرداند * کراکر نطاس اول سکر رسای سحس
برالواح آفرسس نکسدی * نکاربانه سالم سهی سوسس لوقدوں سس کسی *
واکرمسوراند نصور کلام دلکس برصفحهٔ اوه دلسس سه سی * مرارکه سه نکوین
محدس نصوسس مدیع رسه کرمی * آری ایں سهی نفس روحانی مراں اورم کر
کرمارک طاں نعرضه وه فدکسده * ومرسه داند انفاس مسدود ں آرسده اوسف
محس مدل عرراں عرر * وسلیں سوکس نسده دارسانه سمر * سس وسری
ارکں قدس مرآمده * و درکوهری اورم مرسه مرآورده * ایں ندسی سکر
بردم رکی دکمر مری آمه * واں بیکل روحانی برنس سای دکمر سو سه *
سرلعت راحم * ومر لعت راناں * صعف راقلت * وسرعت راردواں *
کس الحوادرهوں ادراک است * و در العین اطاک * عمول عدس ار
رسه سس وسوروراریر * وارفضای سات سه ں کاں آنحات سما سه
دل راحوں حرب وسراداده * وسر راکحولیں اسه داع را است * کرآ
اں للای دلراسه م دا د * کوسه کس محوں او سه * واں سمر ں شمر ں اوا حه
سان سه رسس است * کرسکس ں فرادوسوں او * لعظهٔ سه دای دل است *
مارکوبردارملک ازل * موح دریای آلهیت * سس مں سس سس *
ماں آسماں روح طبایع اساسه * ماسله والرا سکدارد ای * نسم * اں
صحس بود کرکک آسشاره * دوه اسه احب راده سراره * صب رس برم
سرسس * صب رلعی برروسس * کرکسا دب رس کرده *

صدر نشین انجمن دوستان بارگاه * علی الخصوص دُرّ مکنون کلام موزون که از سحاب دست ملک سحاب در اصداف صنایع سلطنتی فرو ریخته * صدف گوش هوش ارکان سعادت و اقبال گوهر مراد * و مشاطه مرصّع نظم سخن که بعلاقه بندی رشته اتصال ابد متصال موشح گشته * ریباش عرائس نکته اهل کمال سروارد * نظامی گنجوی که دُرّ سخن را رشته نظم کشیده * بر دوش دریا ثمر نشانده عقد جواهر اندرخت آسمان پوشیده * طبع نقّاد خاطر سخنوران جواهر کلام را چون سرمه سنجد سوده دیده بینا ساخته * شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که در قطع و فصل اعیان رجال فنون ست ریاض زمان را در دستان کلام منظم مستقیل ساخته * نصایح دلپسند اشعار ارجمند سخن را عین عناصر معدل گشته * علی هذا القیاس ناظمان عالی مرتبت و سخن گویان معالی سرشت که بر بساط ادا آنها انامل اندیشه را گوهر گردانیده * و حواس خمسه را بسمار آن مسمور داشته گردیده * اگر کلمه ابهام ناشناس سخن می نهند * اسحاق ملک معنی ناس چون دلربائی حکومت سر مسکرده و اگر دست تصرّف از گیسوی سخن می کشاده * ارجمندی بهبود عامه گذاشته اسرار نادیده را بصحیفه ظهور سرمایه آگاهی میرسانده * اگرچه در روزگار ما نیست سخنوران * و نظم موجود است اما ران * لاکن سراپا دلان آسوده خاطر که ارشحه عیان اول زلال انصاف در جام * و از مهبل عدت خرد و هنر شستن کام اند * از روی انصاف معترف شوند * که شاعران ملاعت نوان و ناطقان فصاحت بنیان در همین مقطع محدود کلام منظوم با وجود این تنگی از معلمات صنایع و بدائع چها بحال بر و مند معنی نشانده * و هم از این سخن عین و محسّنات جمال مضامین رنگین و ساده سر بسر نموده اند * و بحر رنگ نوادای معنی را کارگر راطراوت

ناز دادہ * کہ ہرگل رنگی دیگر سگفتہ * و ہر صحبتی نوی بنا گذاشتہ * وطبع نقاد
سخن سنجان در حسن مسموں کلام موزوں کہ میزان عروض سنجیدہ *
محک قوافی کامل عیار آمدہ * حسن صنعت ہای مادہ و سیع و طبع سراینده ساس
نو سو روی کار آوردہ کہ مرکب ارایش سازہای ارکستر جو ہر * و بہتر آرایش
ارہنگر * ارین نظم آرائی در ماکودہ آوردن * و سر سرائی گوی از میدان بردن
است * فرد * ما نظم بلند ار سر کسر حوں بود * علم ماموروں حوا ار سالم بود *
ار عرض سخن نظم سخنوران پاک قدس نفس اصی در وسس ن رسد اغیار
سخنانی * و تفصیل سحر حلال کلام با سحان ساحت سان سرف الفاظ
عمران نمایی است * اما آں گوہر آبدار را کہ ہنرا گوس عرائس حجرہ ساک گرد
ہر سب اندیسہ سس * و گوہر سناہوار کلمات سدید کہ سد طبع
جو ہرناں رسہ سامت بود ہر دست کہ ر سہ نظم کشدن * و سحر سخن
نازہ کہ بہارا فزای کہس طبع مردمہ ان مالی حمال است سم مرسس اگردن
واند وحمل مسموں سد را کہ سگفتگی تحس - طرا فرده دلاں اند و د
ال است اساس ند کہ توان ن معنی مردن - واند * و سر ین مسلمی کہ کہ
عدوب ہی - سی گر ان سخن را طاوب کام و زباں محمد ار ہرن ظم
سان سراود * و حمال بار کی کہ مارک سامان سرین مدن رہ دلشاس ماده ان
نہ محسس کشا دار رسان دماغی مع ساند * فرد * حرفی کہ ار و دلی کساند * ار
ہر طبعی بروں ساند * حوہدہ کاں ماسی و بر و ہدہ ماہ مرساس ند کہ بوس
حوس برام ہمہ را سحت و حوی ا ل گنج سائگاں و دولت سکراں م عنان
ساد سہارل ادراک و لبسم رحت اعاف ائسہ * بوسات سا ار ں کہ

طلسم کشای محرس امیرارات کاندکساس مدست آورد * ا انحاکه خارماگل
هم رانو * و در ماحدف هم بهاوست * وستس مانوس هم آهوس * و در و
ماصاف و رخوشس است * واحت کرماده نوشان عشلهٔ طنکاری سه مسان
حمکدهٔ هوسساری کرسامی فراست ارمرّ وس بمربام باطرسان لر ساحه در دآسام
مسامس سست شده و اماع ماع راارمدام مطالب مرحرف لمالب نوده
سحمار کلفت مسترحواس ساسد * وساس وسعاس راارسو وسای رسارف لاطائل
ومرّ ات لاحاصل حوں حفّهٔ شعده داران رماکارمهو مگرداسد * فرد * بکحرف
حوب ستس مں ولک کماب ستعر * یک گل ردست یارسه ارنوسسان گل مگر هرگاه
مراح واماں سحس کہ سّاصاں سرائیں دراب وحصافت وسرّساں عروق امدان
فراست وحداوف امدمدع حوں فاسد اسمام لطفی ومعنوی صدسترول گدارکه
برگ حاں رسد * وسمعو سای امدسه اسلاط فاسده نفس وو هس ارا حسام کلام
مرآورده بمحو مات مانع مساف وسلاسب مرّحات الصع فساحب و بلاعب
صحّب امدی وآمالس مرمی محمد * حه سای آنکه مرضهٔ امراس بائل مادّ و سقمهٔ
اسمام حاں گدار متجمدای کرسودای حودمی حودسائی حوس رااردنواه سرراه
اسمار مکسد وهلاهل نی سری راحوں سرسه حوسگوار نوس کسده ماحوں با ں
ردفاں سه بهوسی سرانه فرں دراسد * وسلحال مارا طون گردں سمارد * آری
(ع) ستعر گفس سهل ماسد ستعر فهمی مه کاسب * آداس صراحه سب دسوار گرارد
وصراطست برموح آمدار * کرارسلوک ا ں مهح معس وضع دس قدم مدرکآسمان
گردرهرواں طرنی دالس وما نه نوردان مادهٔ مس ارحاس طارحطا فسورسلات
حوں حگررواں ساحه ارروبار درماندداسب؛ وآبله برآبله افتاده * ارگرارا ں رهگرار

ا مانده * همانا سالک این طریق بر لوک صحرا است * و ک سان
سان سان * سالکی هست که مخاطره هوا هست در گذرد و خاطر خطیر خطور نکند * و
خوف رفتار در سایه مرجع مرسی صاحب گردد * بر آوردن مار است
ارمای این معرکه رزان و کسان سوس سه ارقدم این محل بر سود
امکان صاحب دارد * اصعر من السمس است که هرکه حسرت آفرید کار بر ما کول
و مسرور راسد محلف آفریده دائمه اسس بر حسب مدان کی را گوارد
دیگری گوارسود ماسد * فکیف سخن مسلوم کرا رخلاف ماسس بر * دار
هر مک سور انگیری فاصطراست * ار ائده افکار کوم وزبان فهم و ادراک بر
نرگرد امام لقی مائده داده ماسد * حد سالکان سادع محردی ار یم ضلالت و
مثالب رهروان مقام معنی قنی کرار سور معنه و حدود مقرر مقصود کام سرون
نهاده آواره دست سران مقصود ار راه و دور لطف و مداب مسلمانی سرد افرود
سروح کلمات مسلوم افروخته اند * و در بیات مسروح ماحب سان و سان
آرای سارحان سادق حسب کلام کل مدرات را مرسی علوم اطلاع
سو کسان و موانع گیرا ران ماحته ا ر العلم عند الله مرماحته اند * س
هرگه در ن مقام ابهام و مثل دسوا تمام کند رسای ار راه سرد مدان محکم سد
اسی مدان کلام طامو و محکم مه سه معنی نصر اکف فهم ان مه سه ب سوام
الام سه دماسد * ار آهو گری حر مان ان ن کمال مدان سخن مه سان ان
کل سوال عبود حسال را ر ال داس گر سال سد * کر د مدان
مدانسی اسد ماوان و ن گردان نمود و فرو ک تمر ن سن تمران
توامد * مرد * لم رد ن ما مرمهای تو سس سا است * کو سن ن را م سد آرادات

خوس نفسان مجلس ساز و مردم سیاسان محفل عروس الحان روح افزا که اصل اصول
خوس آهنگست بر تمی سرود داده * که اگر مطرب زمان کیخ خرامان ابیات مقامات
را سوای دلکشای دراده سازد سر آمد * به که دمسازی طاق جنانی به سد گوش
جاسی به کراید * و گر نمی با سه جرد سرای فاس سد انجمن سیاسان نظم آرای
نوای سیحی کوک بکند به که گوش رشته در عزت و ناموس خموسی رفا را کشاکش
دست بلوسی خوان او مارجک و رباب سکند * نظم * در سخن دُر سادت
سس * ور به گنگی له ده ارگفس * گرد معلم نسخی محکم * که مگو گوی ماس ما انکم * بر بر
اس دایره شمائی ساخوس نواسان سخن آرای نغمات مواضع سرود داده * که بسوزار
شعله آوازشان معنی سراسان ماند در ادسیع برم نظم می افروزد * طنبور رباب که
خوس کاسه گلدانان سنوا * و مو سقار صیرت که مضراب سداشی مرصداست
* حرا دسان طبل تهی سغر با فتخار خود سته به و از یوح گوئی خوس رود نسبلاب خنده خوسند
* فرد * اگر سغر بر رکان دده ماشی * سر خوس کم خنده ماسی * از حمت روزن
طوفان رسیده دُر دانای سعدی یعنی خاطر سغرین لحه آرد سدی راطه بان سنول
اند سه عدم عبور و مرور از دریای ما ند اکنار فهم سخن بموازه نکیرد اب نفوس
وورطه سغراری عرض سداست و به س دریا سکامی آسانی سه لی مکذاشت *
گرباعث رغبت و حریص از ته آسی محفل راست درنگیرد * وارکام نهنگ محاطره
اس محرمه ش رامانند نموده خواست که به اخراز دُر زرعز کرار سان طبع زا دریا
دلان معنی آفرس فرو نگذارد و دلیل اصداف سیح قدر جمع است مرکب و مسعد
بود * کدرس امار سرود و اندیس کرسان روح کسان عروه طرم ما ابی است
صدای بول انگیز و ندای خوف آمیز سخت و استعدار اس طرین دسوار گذار نگوس

هوس رسید * کرای سو سه سال فروس مدای کرا ن رود ارات ی سایل * و فرا ست
انواع مسائت سان * اگر گران سنگ اد سه نفرس سرسد * و ما ن هوس
ا لطیرا واج عود ن وامت سرا فراسه سود * سث با د ی کن * سیاید
دست و امرن * فرد * ان مسمد آ سه ران ای گمر ما هو شمه * سحرف
ن ی وسی با رک است ا * سا سله کاروان کر دل سود عظم و تواند حسم
صوت لیل و ه ی سه کسده سرا لف قوس و لغا ئس احماس اسعار ورد و
ابیات عر سه گرد آورد و سو وای گرمی با ارد ورد ا سه * تا سحان ا ن حسول آرد و
ما ر سه با د خاطر را ا ر مرسله ا ئی سا رل سدس و آ ر ا س آن سس و ن محمل گرا ست *
وارس وادی علت سان سود و در را و سه حمول سر ر و ن لد احبات ادات *
گر و ن آ و ا ر حس حها گیری مد و با ن نظم کر سرا ران حمل لد سعی ا رد ه مدان
سر مساری گر دا ر * و عبر ان سد سان ، لی وا ر طالب و حد ا ر * کوس آ ن ی سان
ا ک معی رسد ه * و محمو ا ن سحمد ا ن ا سه لعشق و ن ا ا ر ن ه کوس کر د ند
ما سه * حه طا ی آ ک حمل ما سع را ا ر لملی ش ن ا ی خود سحط د ا عی مصوب کر د و ما عد
حس گر د ا ر سلسله هوس ر ا ئی کمد * و سه سان قا طر و ر د کس سکه د مو ا صلت
ما ر سان سحس و طع سو نوس مسئله مو الف ما ر کسد ا ن کلام ا ر محسی حرد ر مد ر س
سه بحر ح نوسا نوس مما عر لر مر می سر شا ر ا د ر ا ک س سب ما د * گر و ن مسا ط
کمر سه سهب د ر ا ف مد ا ی عر ا نس سحان مسلوم و ن مو ا ر ک گسه سا ه
و ا ر نسر ی د ما ح ا هل سمر سا ما د * و ا د سه ما مد سر عر و ئی و ر حسا مدی د ست
لکا ر ر یا ا گا ر کلام مو ر و ن سر سنگ نعس و ا سعا ن سا د * آ ر ی نو ر فرا سی
کو ر د م ا فروری و ر ا ف مساس مسعل سد شمعت مر ا د و عه عطلی

کرا رسم ادراک ه اں سخن مداں نیز مداحکم است فرموده * سپاس سکری کر
سکار مدرو می اندیر اری مکرد کیحسکیت سکسه ال * صرفی حمالی کر قصد
مقصود کلام مدست سادرد * ماوکست حسه نال * وادراک مضمون کام موروں
سنه سخوراں کامل * و سو مهی سا ساں د صل است * حما حه
حال مرگرد د انفس وآفاں مولف سه اس العثماں حس محمد الملت مالزامی
کر مطالعه سان دلیل دلیس رسه عمر مارمک میاں دقائق سخن مرائی درار *
ار انحضه شرح مراهیں حسس کوکب سحه در مافت سعاد مهداں نظم آرای ارا ساس
فروح مهر وماں سار * و مشاهده تحقیب سسر او سس طاق دل ساعراں ماک نهاد
سه سه سحرات طاعت سخن حم درحم * وار سواد تصیلی حسمس ساص د د
ملد نکاں رفعت کلام همه روسس مل ار حسمک روں مرهم * الحق طبع وقاد س
رسا لئه سرست داد * کر نرنگ هوشس افرائی شاعراں فصیح بیاں است * و دیں
نقاد س مرا مائی آراسه کر د سور العمل دلر مائی سخن سرا ماں مرا مد دوراں * و
هم مولف صحیفه عرفاں الهند کر رائس طبع شوخش همیں همه راد ر سدای وسع
السما مادهٔ روح افزای مطالب ، مدی حولاں داده * ار کمد امداری دیں سعیم
دماوک اگهی طبع فهم عرفاں اسعار فارسی را نصراک کتاب سرده * وحواں
سالار حرد سس ملاب مای ماوره سوده * نصاف سخواراں سخن گو ماحواں نصلی
وکماں گسر د * سهد اد گر قوی مار اں اهل دکا کمر و رسحه فطاب عقل گره کسا
مدرک معنی گسه * وار یر سطای امد سه صحیح سجحیرهای سا سه کلام نصراک
در ا سه سه امد لهد امدر کر ضعف اس ر ترماکه ماحری حواری اسماع حواں گسراں
مادهٔ کمال وفضل اقوای قوی نهم رساند ه سهد مرعاں حوس آهنگ نواد ر اسعا

گردد * کمال سعرت و اساط گلدسته اساسا موسوم ساخته * اراحا کرماحس
استعار هندی که خالی از آب و رنگ لطافت مست * و اگر طابع را اسم آن
دو نام است فضای آخر این گلدسته محمد بن گش مرحوم * سبحان الله این گلدسته
حس اگس است که از نسائم دلاویزش مشام جویندگان استعار دلربا معطر و معبر * و محاس
سحن از آب و رنگش سرامر سرور * نظم * هرا وضع بر دسان ارس سود مجموع ارس سعده
که بحر کلام موزون است * صفای خاطر و درمان درد عشاق است * معدن دل عمگس و
جان محزون است * سرد اهل عرد و سس است حوض رشته * کر این سعده سار
گنجهای فاروس است * سعده مست عاط سکیی که درمانست * و دست عقل را طراف
او گهر چین است * و رس سعده نظر کن بچشم سعی بس * کر رشک لعبت مان
و صورت حان است * سعده بهر در بحر دده اند ولی * سعده کدورتها و داس
است * ارا حا کر دیح و بو قر مناع گران بهاد نعم و بو قر سرمایه هوش افزا پسنده
عرد مندان داس گرس و داس گرسان عرد آفرین است * خصوصاً جواهری بهائکه ار
کان جان گهر سحان بهرا رسته حاصر سای افکار خلوتگاه ظهور و بی افر رسده
خلاصی دده سرور و بهس مایه حرسه سور بود * سازان افتاح این گنجینه سرائر سرور *
و در حی ار جواهر و اهر عمور * بمصاح اندامی سازنده عقل مصلحت اندیش دده
بار دست تطاول جوادت رس و سرّف و مار اح دس انس ماسد * و رس صورت
مدّتی دراز و عرصه دیر مار ماند شته حصولی این مارب تحریه و مطالب برحسته سر گردان
و حیران بود * سنا ار ما کند مرده سال این عصد بلند و مطلب ار حمد ار سانه مای مسای
تحریص دده س این تحفه اساس * و سلسله حسان برعت مالف این مجموعه نوائد عباس *
سعادت و اقبال نشان موس عرد مندان سرمایه سرهوشان بلرام و داس خلف

ا ۱۲ سد مسائل اس س کاسی سنه کرار وسای ماسر اوالامار کهکه کو عمر
وداں سرکار دولت مدار کمی انگر بهادر دام اجالهم سر فراز گشته در ماس
الدران معرو بهادر بود سران مر حران مسرود * کو گهان نای گم کرد ران وادی
ضلالت * وسالک ن گم کرد ان عرصه ضلالت * مرهم سوکه لسان رحم سیدا سی *
موسای سحن سکسه ساحران اوه کوه اندسی * یعنی عزو عقده سناس وعمل
محکم اساس رامر سحار گی وآراگی این بهدست گو مرمسو ددل توحه بکمال
عنایت وبهداست فرمود * کرای محال اندس سرگرد سرت روکان سلک بارسی *
وقافله سالار کاروان مدعا طلبی * سد رقه سحکارسا وطالع یاوران آمار مارمت کسا
حاصت ماند ما مکه مرجع ماموران تهاں * ماوای سحوران رمان * قدردان مرمایه
سحن طسل القدر صاحبان رس * سمه سری تحصوص مرسد صاحب هوا ردام
اقبالهم بر اندورسعادت گسه گلدسه اساط راسشکس ماویاقتگان محمل
خلد مشاکس سار دسوالس سام ما مسس مارا * بو کو عماس لشر دولت آب
ورنگ اقبال کاه اتمام * وساد آی سرو ردوام بص وعام ماند * کو رقعه نام
مادس مرسه ماموران اکهات راست کرده * وخطه مرفهمس گوس هوس دی
هوسان آفاق را ارسوده * اررسک کف دو انوالش ارسان مدل صدف گرد
گسه * وارعرسه دل سمالس لعل دومدسان حون حگر حرده * درعهدس
رمانه کحرو بمکر راسی قرار کرده * ودر عهد سناسس حرس مرکسان سوحه * شعله
عهد مدس حاک مرفرق مارا سان رسحه * حکمس اکودر امانات افروده * وحکمس یوم
راعدراح علی رسانده * ارراه محاسلی کریمس حس اسان مشک افسان * وسمائم
راسیس سکسگی سحن معص ساحران * سائم الطاف کهت رسان سیاکان *

سحاب کرمش سادان بحس گس مارادان * ادسم بصعشش مرکس فکرسوح حسمی سمار
وامد شیهٔ عدلش سسل بحرم بطاول * سحاب گر تار * ار شحهٔ مسالش آب
سسم بلس گل هم بهلو * دمد ترا طلاشس حاک گل را ار سوس حار و رحو *
ملطان معی لوای حسمان سیحوبئ را لمعه آمور وهدلسان دسایه رای گلسان
سحس فهمی ارو بهره امد ور * شاهس سر بروار صدکاه دسرمان و ملمد همّی * همای اوح
گیر ای آسمان ملمد مامی و مرتهمی * ریاعی * وادایست فروں راس و الشس * دادار
جهان جهانش * عقل داسس و بگرو رای وتائد * دادو دل و دس و دالش و دید
ارین اسارت مرامر سعادت هوشس رفه مار آمد و خاطر آرزوه سرورشد
وامد بهرار دل مدرت و کمال صدق و اخلاص مقسس انوار سادت لارمت
گسب دائی دمد لسمات ملکی ارامه و ملطان حمده پرامه مدهبگری دست
ورماندگان و سکاه کامل * و لعدر وان و سحس فهمی دست قدرتی حاصل * کمد
عکرس سحر مطالب ار حمد رسا * و حرمگ حس مدرس حون سر لعدر سحطا * ار
مادک اداری دهس مستمش اهل فراست لعید هوش و رماحه * وارمادهٔ فطرس
سالع حردان لهره امد وحه * حون نگرادش مدّعای ماطن برداحت * ارماحت لعمد والطاف
نوهات توحه واعطاف شاهد الماس راسه پرامهٔ احاب ساراست * وگلدسه شاطرا
کمال نساط سد فرود نظر بر حافشای واسحوان شکمی اس طبع لصاعت و
دوائد مام کادُ امام وعواند مام هرحاص عام امر عالی بحس احسام حطه عالی رسهٔ اس
فرحنده اسار حس احکام سترف لعمار ماب * مارم لعدر دانی و داد رسی آن حرد مند
مرورد اس گرس دالش گسر که او حود کرب علائق امورات نگی و مالی که رمام
اهتمامش لعسه احسار آن طبعه دار است نظر عاطفت ارسال اهل فضل و رایج

مداد فراخور استعداد هر کس رامیدارد و بقدر همت خود بمقصای خط ارادی سائر
میدارد وطبع هوشیار را انکس شرائف انسان که سجیه ٔ وصیه ٔ مرگوید کس حسرت دوالجلالست
همیشه مرغ مسار دوستان همت والا همت وامام خوان گاه تحمل کمالات انسان
کرسر ٔ سعود ٔ فارسان مسار سعادت وکحل کرمادان عرصه ٔ بادوطال لوو مطلب
میدارد * شعر * ای بروبرس دات لوازالطف الهی * انعام بدولطف بدامامساهی *
برحمد خود خواست که حسر کمالات * ناحر سدار اوصاف کمال لوگاهی * حون
نعمت انس ار حوصله ٔ قلم نامزون و ثنائش ار احاطه ٔ رقم بروس است آن سه کمد ما
بردارم الهی تا مدامل ملک محراعان بروماه ودر حشمه دست شسمان افتاش
بسمع دولت ا ال * یوار مثالیان وما کلی حورسد و بسروس باد در کلیس آسمان
ماهر ارسم حکمت ارلی در وسد دست کلهای عسس و بساطس مدام سکسه وحدان باد
* تمام * ما افتاب گر وگردحهان تاب * ما دا فراح عسس محت لود رحهان * مت
آسمان درس برم وحس جمع * اس جمع جمع با سد و شمع لود رحهان * ما طالع موافق
وما کوکب سلد * ما حاضر سگفه وبادولت حوان * با سار و بعمد و عزل دفول دلفریب * با دلبر
موافق وما مار دسمان * تنگر که مسحاب لود اس دنیا را که * مس حون دنیا کم ملک
آمس کمدران

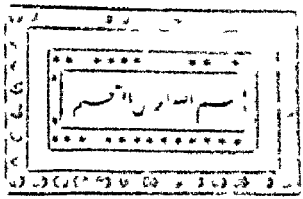

محمدة اول مسمی بکعبه و مشتمل

محل اول در محمدة شاهی و مشتمل بر اوائل و اواخر

بسم الله بود اول هر سخن ابها — کزو بر ساید این سه ملک اول بوابها
سپاس خسرو یزدان قدیس را — بوی محمل حمد و ثنای مالک ارباب را
بسم الله بسم الله ثم بسم الله را — بهر برخوردن ماقان سمی این تاج شاهی را
ای ام تو اول و آخر سرح سبحا — ی حمد تو ورد زبان و راحت و سبحا
ای صحیفه اظهار شان تو سبحا — الهدی محمل بهر سه بهای سبحا
او همدم همسار سخن — و در و بر محمل ساحار سخن
تو هر هم دل خویش — رواج محمل ۱۲ زار سخن
سلام آنکه ما را از عطا — فرستاد روان اسبع مدات
رحمت ناں راکه چون شمع روشن — عذاب آرمگاه از پرتو وی
دلیل و رهنمای نعمت — سراج و هر دوس و هفت

ز هر سس آلس وادی ایس — حراح کار موسیٰ ساحب ردس
هر کلد زده بوردس در عبد رست — دلسل ایس سعی الله بورست
سام آنکه حس آمدهٔ اوست — لعلی حارن کحسهٔ اوست
ساس گردن حوان مصر — بلورس سسهٔ محاسهٔ او
صاحب مدهٔ سر حوس داعس — ملاحب سرهٔ خود روی ماعس
ملاحب سب برور آورده اوست — صاحب صبح ردس کرده اوست
لعمس مالد آسوب حسکر ها — رک طاهای سیار سنر ها
دل هر دره او هر سس سالست — رسس مار هوا پس آمالست
کلسا هار داعس گل مداماں — هوا را سک بوفس سرم افساں
سوراس ملسلی عماک دارد — گل ار بوفس گرساں ساک دارد
سر بر دوا سه آس کب کلس — رسوراوست سحب سمع رودس
بطوں حرمس فمری بو دساد — علم در سدگی سد سرو آزاد
سوحدس سوسن دو رمالست — لب هر سحه مادّاح حوالست
ای نام بو لعیش لوح طاها — در مادده بو صف بو رماها
وصف بو لهیج سر بگحد — کسه بو لعسل در کحد *
در بو سحی رسد سوان — حر لعلم کشد هوان *
سام حداوند سادمی — حداوند حنک و حداوندی
ارد ساعرماه گردوں س — ورود در بام سهر برس *
ای سام بو هر حه سی مالت — وی رحام بو هر که سی مادت
عمل در سادهٔ لوای بو لست — عس ار مادهٔ ولای بو مست

الصاکر الصاکر الصاکر

رکار عشق بهر شعشه‌ئست * ز ار سودای عشق ابد سه‌ئست *
زمان و شود دساسر رسیج * همه عشق است در عالم دگرهیچ *
همار عشق را بر مُردگی مست * مرار سوں را اقبرگی مست *
گدائی عشق وشاه اهمی ناسی * بر وسلطان وقت جوسی ناسی *
جوں عشق رسد ناسی ماب * رصدر هره‌ٔ آهنی کند آب
سا همه بی بر د عشق است * سلطان جزا به گرد عشق است *
بر کوهه‌ٔ عشم کند عماری * بر مرکب جوں کند سواری *
ارجوں جگر لگا رسوند * * * ور سلسله‌ٔ جنوں ولی سند * *
عشق است سراب آتش اگر * بع اجل آب او کند سر *
عشق است که دل کند برسان * سکا به کند رحمله جوسان *
عشق است جهان برملاست * * مرگ است دوردوره‌ٔ سلاست *
حه دردواست اس که عشق نام کردند * دردو آست خاص وعام کردند
عشق اوّل وآخر وجود است * سرمایه‌ٔ جمله هست و بود است
اماں سوراست وکفر کاه است * بر هجرں در و جانگاه است
آسس رں جاماں دالس * روسس کس دد دماں عشس
آگه سود کسی زرار رس * یا جوشش بود سار و مار رس
ما خود برماں بی رمائے * کو مد ارلے دلں مرائے
ای عشق که آف جهائے * جسم جردے ملائے جائے
دل را جو بری زعشق ماراں * بر طلب رلے جو کثه ماراں
جمی ربوست در جراحات * تو می سو گرم در سماجات

رست از لطر تو می سود و جود — کرد و ما را تو مر عوت کرد
کند عشق جون گرد د گلو گیر — کند رگهای گردن کا رد سحر
وی مسی کو عشق پاک دارد — کم هم بهراست هم پاک دارد
سراب ره گی در جام عشق — حباب خاوداں اتام عشق
خداوندا بعشم رهبری کن — همایی کرده سیری کن
فلک سلو فرد رمای عشق است — رمس درد سنهای عشق است
اگر منصور کفر است و گردن — جراب سلسل سردای عشق است
اگر روح است اگر عقل است اگر دل — سرار آمس سودای عشق است
جراغ بی روال آفرینش — فروغ گوهر یکتای عشق است
مرکز خاک است گردون آسمان عشق را — لامکان یک نقطه ماند لامکان عشق را
پاک راجون ناو بعل صحبت آمس است — سب آسانس رمس و آسمان عشق را
اول سای عشق صحبان او اکند — آری طعام را نمک اند اکند
مری آمد عرو رحس با مکس عشق — یوسف ارکنعان بسودای دلیخا سرود
سخن راناں سرس کر درس کوه کن — عشق اگر سنگ اندارد فطرآدم شود
عشق است همانگه سعادت فطرا وست — استادن بال او دو جهان مال و سرا وست
عشق است کراکسر نساکد را وست — ار بردو جهان سیر سدن ما حصرا وست
جون جراغ صبحگاهی ار فروغ آفتاب — سر بتو ر سود ناں محشد ار نور عشق
سو عشق است کو در معبر جهان سجده ست — گردس جرخ نود گردس سمانه عشق
کیمیا سار محبت نه کدارم کو بداد — مارا آب سدم آمس دل مرد شد
مرا فروخت محبت ولی بدا سم — کو مسری حرکس است و سناع س حد است

عشق راحت بر دو کار است — حله و سبع در دست مار است
بر دلی کاری سار دگاه اسدای عشق — سر مگر بر دهی کاس سپاس را گرفت
قدم افسرد هنر حاجرت عشق — فکر نائی کم از صحرا ندارد * *
همت در سرع محبت رسم و آئینی دگر — خوردن خون سائر است دوم رون و دستور است
از حال عشق دل عرم رمدن مکند — حمله بر اساس اس سرار کدن مکند
از کمال عشق خار خسک سبل مسود — اسک چون آلود ماسل عسحهٔ گل مسود
عشق سد اکس کر کردی از عرم عالم خلاص — ی عاط گنهم که عالم را کسی از عرم خلاص
رب آنکه جسم راحت بوس می عود مارا — عشق آمد و بر آورد از سر دو دمارا
عشق آمد و صرار دل و آرام رحان برد — عسی و حه عسقی کر او ساس سوان برد
موج رد صبح ازل در دریای ماسای عشق — بر دو عالم عرق گردند در طوفان عشق
اگر خواهی که از دل برفشانی گرد کلفت را — منور سار در فانوس جان سمع محبت را
عشق آمد و آلاشش سی ابرم کرد — از برده دل صاف حو آب گهرم کرد
در عدم هم رعشق سوری هست — گل گر سان در دمی آید *
دل گر می عشق ست از رحمت حق دور سود — مرده را موج رود ر ما کنار انداز د
به سکل ماه نو بر چرخ گردد مست مانده — کهن سعای سرگر ای عشق است بر دانش
پایهٔ عشق ست بالا بر رحس * — فرق گل گردند حائی عند لب
ندندم قصه از گه گوئی عشق سر سر بر — سارح حان گسم همس یک داستان دارد
رعشق بر تبدل نفس نود را ئل شد — سان سکه ساسد ر رگداحه را
آتش عشق سس از مرگ نگردد حاموش — اس چرا عست کر س ماه سان حاه برد
دره عشق را صع ه نود عمر ما — دست برداستان از حوس سلامت ایحاست

پروانه چه دارد سر سودای محبت را — کز دور بلیزد عوض شمع طرب را
حیف است دلا دارد جهان در سر لعلت — هموار سحر گه گردد اش رد بر سر لعلا
سر مست ز بانگ عسسم کرد به کام رسم — اضطراب جان مسروران مانع دیدار نیست
قطع دست سیمای کردا داما دل — هیچ سیمری چو سیمر شیر است
نسازد غم به بات خیت سادمان هم — گران بات بر ش بارمردن رمه گان هم

گل سوم در بیان درد

هیچ رد صائب سحی بر دل مراد درد نیست — از طسان مشکد پر هیر دان شمار ما
مرا رم اران دل که درد رد ما شد — هسر دل که بر سد ر للا مر د ما شد
سر مایهٔ راه عشق دد دست ادل — چو س آنکه در درد نور دست ادل
د وا ر س غم و عشه ما را ا شا و — که د ر د ست د ر د ست س طا حم
مرا د ر د ست اندر دل اگر گو یم رمان سوزد — وگردم در کسم بر سم که مرا سوخوان سوزد
ما شا سد ر د عیش آسود ه توان ر س — دل که د ر د ی ست د ر د ی د ر د بها و مسود

گل چهارم در بیان عاشق

عاشقان طل همادا ر مدا ر بحت سیاه — شعله بر مرا فر سا ی لو د پروانه را
عاشق رمرگ هم بر اسد پرد رو صل — شمع ار سیاه شکوه کند چون سحر سود
حاجیت سیمات لو د یا س را — ما که گیرد د ا ضطرا ب ا س رو د

وادی اول
وادی دوم
وادی سوم
وادی چهارم
وادی پنجم
وادی ششم
وادی هفتم

خدا وندان سخن را مرهم کار است — سخن نگاهت تو اضع کل شکوه را
تو روی و رو کس نسل ان دار هما — حدیث من و بهار ران ارغم ما
مدار گدار است مراج عشاق — آن نسود مرد خوب عدل
مرحبی اندر حرم من دان دلدار هر است — هر سبی خود دام خوم گواهی مدهد
ساده است ار نفس اخم آسمن ناسپاس — این نسان ان نسان دارد نسان ناسپاس
سخت مرد ابلغ کامان رار لحنهای سخن — آب در بادر مدان ماهی دریا و ست
سخن گرگ دن ان او دمرن ار حرف — کم است اسوس عمر کارنا سا سا س را
سخن سوخس مرخاک دوخ ناطقان ومردن — محمد اقته کو درد ناسخی مد مرد ارد
ناخس سان هر کمری دا سه ناسد — مرتوں خگری خم ری دا سه اسد
ناس اندرد مرد سانست رسخم انام — هرگز اخس آسا سد هیچ نا کسه ست
از کردن سان سنردن اندرس خسان مرا — کار مرتان گلسان سخ کار عاشق است
کو الست از اسنات وساخه ناس — دل ن آزرد و گلخت دو مرا نه ناس

گل خم دریان خس و پراک آن

خس مدر اماه سخ خدم همران خاس — نمرد و گ رنت و تو اندی مر رمس
کمال خس مرانس اگر دان است — کر سه های مرا ا سات سه ان کرد
نا مرخد جوس آید سات در رور — خس ، ای دلدار ناساد ار
خس توں آرد سنگ دل سا توس ا — سکند هر سنگوں اقول کلاه جوس را
خس سالم سود اور اساغرن در کار ست — چهره ور سد دارد سنگری در کار ست

وادی اول
وادی دوم
وادی سوم
وادی چهارم
وادی پنجم
وادی ششم
وادی هفتم

مادر مه حس تو شد سامه افروز — آورد گل حوات فراموس بهارات
دوح رو و گرد مدرس ؟ سم — اگر حس تو است ای مری داده خواهم شد
کیا تار دارد ات حس ن اسش را — که حسم آسات ارد مدس حوس آب مسگرد
فلک کر ن حس گردد ماسد — را دده ماسد اگر دده ماشد
و قر حس بهارات کر در عهد توشت — رگ گل ست کرار ما دور آب ا ماداست
ماس دود دده رحست حه مسوان دمدن — هرار دده مدارم صد هرار افسوس
حس محماح فلت سه تو در ا که برلت — هیچ نصرا مد اگر سامه ر شمشاد و تو
سس حس دل را ردار ما حمی آمه کلیم — مر مرو مرا مه سوان حنگ ما سلاب کرد
تو مرس تلی پرده حس سیحا سس را — مد سیام ارروح مرسمد ار دنفاسس را
عمرا ارت مراس سنگ مردل مرند — ما کند حس تو کر د حلوه در سحا حها
رکس تو هر حست فاد گرد د رگ — حماکه رح رمی و گل ر ماه گرد د رگ
من کت ار میکمان حرم دل تو دم — ۱۰ سف حس تو آورد ساز ارمرا
حمال لسک رگ گل رحس ار مائی او — که مرعان حس کرد مدر وار ار صدائے او
اسحس حسی که دارد ار مرای دمدس — مسه د آسه حسک د ده سمال را
حس رگ آمر اورا ست ما کل سستی — اعمان اس سه کل طور د گر نه است
ارو رحس چسم تو رسد مرد ه است — سش فروح مار گرد د سد صبح
دل حران مدار د مات حس سحا سس را — که ما سد صافی آ یه سم آد مان را
یکه ار حسس تلی ار امرد کا شا نه ام — دهشت امس رشک دارد در فروح ما نه ام
ار وس ار ملک سهرت حس گردد — ماک ار عالم ما لا گیر است او را
سوز تو س سان را ح آفر مد حدا — مرا اران همه در حس مر گرمد حدا

الشاعر محمد اقبال
الشاعر عباس
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر رفیع الدین هاشمی
الشاعر
الشاعر
الشاعر

ماکر سحر ما مساع حس او صد سال دماد — آسمان خورسید و مدرا مرار و مرید
از یک سر رحلی حست کداحت طور — حن ما مست حون کسم آه سوزماک
مهی کر آمد دل ا وحلاگرد * — سرد کر ملک سکندر بر د ماگرد
ن نظار ه حس رس مهی ؛ — مسح رف سام فلک کر حاگرد
در ماوه گاه حس تو بهرو ر آمات — ار عجر مرمس بهدار دور لست دست
حور سد در دو بهشه کسر ماه را نام — حس تو کار مس سکاهی تمام ساحت *
راس سد داع کلهای حس را آب ورنگ ا — گلستان لا راوی کست ارحس فرگ ا
حس ما کسری دلر آشس حوی — مرد ار آمه حاطر مارگ ا مست *
ماند آن ورق کر رسر وا کسه کسی — حست محرح گسمه د او آسات را
کسی کو مسلمای حس گندم گون سگردد — س اورا در بهست عاسقی آدم سمدانم

گفتن مسم در سان حلوهٔ مار

حلوهٔ سرس لود نوری را نوار حدا — سوس فرد مار اکم رکوه طور ست
در هوائی ساوه اس بردم حوسح حوس بلاف — حود سحو د آنه ار آنه دان رم مسکنه *
در حلوه آمدی و عرس بردح سان * — ار تحلت نو گر سه ئی ا حصار سد *
ار نعات سلگون مارح نمود اس آنات — ماه نو مار برار و حادر اری گرف
بردد سرد ار و گر آنه ران رح حون آفتاب — برساند دیگرار سر سش گردون آفتاب
مادس هرگر کر د ار رو ری تو د نعات — رو سروی روی او گردد حه روی آفتاب
حلوهٔ سر ما پوسی رحو سم بردداست — چنه روی سد کدر راهی حود سم

سرو سامان بود هی بلوه ای را اذل ارسه دکشی حامه رعنائی را
نور بداست ۶ مع ار ۸ ۶ نومارا * مرجع را فکن ار رح ما نگرم حه ارا
حو حو و ماک بود دلفوس سالاس نگه بروی ۶ اسه ار ما سالس *
آن حاوک کرسس مرفع ارحسار مردارد کمه مه رعس ارسه ۱ ماموس کلحاس
سب کیا سمودی نورد لحاسرات حاوه ا محس لر رکست حو حام ما دود
عمر شاسه کرسمای سهار باوه ات * ملسلارا رحس مرر کسکل دست دماسب
بلو او دسه ۱ کل سار دا م مرا * وادی امس کمه بور سس سام مرا
مرا صو کمان سگرست د سکصد حوس آن مدر کحس مار س سردارد
گرد د ۱ ر حمال سه مار ا فگند * سار عرد مر سر مار ار مرود *
دی بلو گرسام حه آن رسک حور بود گوئی کمو ۰ طور عتی نور بود * *
گرلعات ار روی حون حمرای مرس و اکبی حر سشم ساکمان سالم ما لاکبی

کل هفتم در بیان صناعت

صناعت ار در حارس سه ساست دوصنع ار طرف یک سشمن همداست
صناعی کر رنگس حس همداشد صنای آ ـ صنع را ان همناسه *
گوم ر صناعت حسس * حور سد نهه د ر کسس *
صناعت ما محسس آ سات * سراناس محتم ار صناعت
صناعت مائست آن مرحس را * کمر سک ار صناس بود ماسس را
صناعت ما محسس ما فت مرئس * سد ار وس کر صنع دولت اس اس

صباحت ماه مجلس شد هم آغوش — شد از صبح جمن صبح ما گوش *
از صباحت که دارد چهره داد آب و نمک — آتشی سوده رنگش سرمایه‌ات

گل هم در ستایش ماحت

یوسف را خریدار ساحت گردد لیک — ماه ملاحت بود ماند خدا *
ای که سر جمله خوبان سه فام توئی — چشم بد دور که خال رخ اتم توئی
گرچه سر ما بقدم آمده سبحه کعبه — کعبه را مردمک دیده اسلام توئی
حسن سرت که در دل مهر تو دارد نسبتم — جون خاصه خون دل محمد اندر سه‌ام
ملاحت بوگوا بهست دسو رحمی من — کو نمک سر سد خاک آدم را
اثر ملاحت آن من رحم خورده داحم — کو نمک فشان همه شب مدلم گداز دارد

گل هم در ستایش سرو قمر در بور آن

رفرف عزت کس مست بر بر — که باشد را سی را جای بر سر
کشاده بر سایهای خط سعدی * — نمود ار امید ارما امدی * *
سپر سه کوس بردم و برگ — که در ماس هند سنان رود کنگ
را قلم خطا راه صوا ب است — خط نور مشک از سم ماب است
سدا ر نگی آن ره کس آگاه — نه می بر سر موی است اس راه
بر آن مه پاره ماکرده نظاره * — بوگوی سیه ست گ ماره *

الصاکر سرو اصلی
الاطرا صاح صبحی
الصاکر زاوری
صاح صبحی زاوری
صاح
الصاکر
الصاکر
الصاکر
الصاکر

ڈاکٹر سید عبداللہ لائبریری

محرر سحاب ادا در لف انحور سحر مس
ب رلف را نصب کو بوسه های تو
جمع مکرد م جوار لوان حس مسحت
گرار گاه سمو داس دل بر سان را
هر بر سان سرد همسری کاکل را
رلف کا مد بر لس گوئی کر د تو *
مو ها جو بر فضای تو د د م سا قم
معنی بچده ٔ رلف تو هر گر کس سا مت
مساوی مسکند امرو ر ر تار سر ر لعس
ما رح رلف سه آن سـ طار نهاد
اگر س گو ـه رلف سر کش ادر عدا ر ا مد
عم عالم بر سا م مسکر د *
رلف سر برده گوش تو سحن مسگوید
لفا مش حون سمائل آن ما د مسکند
رلف عبر بوی را بر گه کر آمه شا مه کرد
لا ها ی سه را جمع کر د مد *
چشم مد دور اران رلف دلاور کر هست
شود بر حلقه اس اگسر های نگار بنش
سد حراع گل و لاله ر ه بر و ن سرد
ر سحاک آن کاکل ما کمر * ۰

مکر دست قسا لر مد در هنگام محر برس
عمر د ار بر حس رو ر ها حوس است
مصرع کاکل مسموس بر سان ما م
حدا د ار کسد عمر رلف سا نان را
بکام ما مه اس سار دگر سسل را
حام ار د ست سا مان مسک *
سد اسم که دو د ولی در فضای لست
گر حه اسمعی برادر سش ما افاده است
کر ی امان سمرد بر کا مان را نگهدارد
کمر د ا سلام ر نگ سلسله آ ثار نهاد
پر سا ی مد د ر عار ضش د ر د ر و گار ا سد
سر رلف پر شان آ فر مد
مو سمو حال بر سان مس مگو مد
بو ب رلف او حور سر آه مسکسد
د ر هر یک سلسله او آ د ا ی ما مه کرد
ا ران رلف بر شان آ فر مد
ار د و سو مسحف رحا ر بر ا سم الله
سه مد د ر کمر آن شوخ گر رلف د ر ا ر س را
ا گر سم د ر ا ن طر ٔ ه ملند ا فسد
ما سا سا ب ر سحر ها ئی نظر

اد کار
نور الانس واقف
انصار
انصار
سلمان ساوجی
لادری
نواب عادل خان
حلوسی
حکیم سعدای
شاه طهماسب
لادری
سرور اصفهانی
انصار
انصار
انصار
کاموری

ـ لف است آنکه بردم مرده دلداری محمد — رسمی بر نفس برباح صیقل باری محمد
نفس کز کسب روزی گل بهاد است — بهدو گیتی کنایی کسب دراد کرد
رلف امرود در خور ما کبود است — مارا رد راول دسس آم بود است
رلف گر لنگر سودی آن بهار حس را — موج دریای بی عرس طوفان کرد بود
قهرمان روم بای بوسم مرحبا ابدل — کو بی آبی دسر قبله الحراج گیوس
دلم را کرد مار رلف جانان کرس دارم — مدت کافری اعاده مرآن کرس دارم
سلسله ما نفسه موی سوی ما مان — دست دست می دمد لف لو تحف را
۳۶ مرا او ما کرسا مده داست * — رسح دماغ رک دن حرسا مده است
سه روی این جوس طالبی هر گز مساسد — نکام دل سه جوس محمد نفس مرمه ناس
اسحوام همگی ساه سود تعداد مرک — سکه در آرزوی رلف مرسان توام
گردان گرد مرنوس دل وجان اسران را — گداست بر رلف دمد ام جواب مرسنی
حسم حمت ارو دور کرجوس مسازد — فکر رلف لو دماغ من سودائی را
کک حس آب خوردار عرس حلف گل — لمک رلف لو گو دنجرا رمرد
لو رلف را کد دی دمار ک سد حمان — اکون ما دسام عریان گجا رمه
قه حلقه سه آمه ما ان کا کل * — محمود دست کرمه گرد سد سیع دد
سه کا کل است کو مرن دلسان مست — که جمع گسه بهم رسهای ان مست
سد مسلسل رلف مرد حصار ما دلبر گیر — حلقه رد مرحرس گل مار عبر مر گیر
دمان مرای آ کا لعار مرمد دل — رلف آو رمد مر سر حمار دگ بهد
تو دل دلمان رلف در نظر دمه — مرسان گت دل تو دد گرد مد
سه امد مردم مد را دورا * — سه امد مردم مد را دورا

اگر زلف تو هم در حرم نبودی — مرا جان این حبس در هم نبودی
دلا ماکی در این زلف پریشان — نسیمی زین دو از سکه *
کسی دولت گر در میان دولت — جو سوسن عاشقان رمانه عشاق
کس جان جان برد زین وحش — مار زلف تو هست سر دارد
زلف تو رنگی ماجان خود دوست می بینم — ولی مردم امید رانگه می نم
سر حیرانی سحر دل زحر زلف — در نه مخلص من نه منکرم دل دوتا
دو کس را نمی سود کرنام در سکار دل — دل منی کو معدوم است دارد این پریشانها
هست هردم با سر زلف پری سودا مرا — کرده سرگردان بر این احلا طهارا
سنبل است اصلی لبت سحاب — ترا ای پر سند آن آب
دل کرد و بند سر زلف بلسا کردم — خوش و زلف تو بردم دو اکردم
در بند جوانی خواندار ماه ما ماهی — نکسر هرا رسود اکسوی مار دارد
هم لب تو را بند نبات * — گره دادست رالس آبات
خود اکرد آن ماه مشک ناب — ست آمد سالوسی آبات *
زلف تو هر ار مار سارا * — ار کعبه در موکسان برد *
صاح سکه کل بدید لنک زلف مار — هر جا سکست خورد گل آبات داد
مسلمانان گرادم بر مار سر زلفش — کرما کر زلف او دل کردم ایمان را
گره در طرّهٔ سنبل کشوده می بینم — مگر دام بو آرا بند گر تاری
گر بود سلسلهٔ زلف تو در دست اسیر — عمر صد حشه یک مو بسو دا کند
حه زلفی بند وی را نام نهاده — سیاهی نای بر مصحف کشیده
حه زلفی کو بر نگ دود آمد * — کر دلوی کتاب دل برآمد *

واوری
نامه
اسیر معنوی
حول
واوری سکاکی
انشاء
انشاء
واوری
واوری
فردوسی
انشاء
وحشی
انشاء
ناصری
حال اسیر
انشاء
رولی
انشاء

سه سه سوں آ دل سوز ۔ خوط و قرسل تو آسوز *
بر عمر دراری دام دادہ * نسادان گھی دام داد
خود پیچد عمری ہیچ مرہ * ملدی کم گیرد اردہیچ *
مردس نام باسن سه دس ۔ سکیچ مای گوس ماسه دو دس
عمرم کوه گردی لفس سرسه ۔ ان را مادیچ ساماں می رسه
ماں حس واگیر الف وں دلی گدادادی ۔ گرگاں ساساں مرح کی کرگر حیح
لف او اوسه ماں والدم وگسم حمل ۔ راگیاں معنی جرلفس سس اندراب
مرت گردم سه صه اسه باصد رمی ائی ۔ مه دس اثاثه ر صه دلمادام کا کا
ہر لحظه مه تو سه سائی تو مه ام ۔ رلف رگمانامه اس محت رسه را
رمسکس رلف ر حس تو ں ۔ گره سه سوں ساف آسوی دس را
سسله وکسه دوام مرده رگا گل تو دام ۔ صد نکته حسم کم آمه پیغام دا
گا گلس گسره در مر رسگر ۔ بهصر صه مرح دلمادام را *
اگر لف سسمس عمر ماں اس است ۔ دل رس مردگوں دں دس اس است
آسه هزاراں دل بی ماسه موری ۔ مامار گموری مرح آں رلف دوبارا
سمادمال گا گل صمر حاں می کم ۔ ں گسوی سمع سحر دوارم مرده
آں صه مسلسل گر مر گرادد ۔ مارات ملدای دسه سراندد
ہم مات دگر سسل رحاں را ۔ گلی سما ر تسلم دو ماساں را
رحس سمعست دو آں کسه عمر آلوس ۔ عمت سمعی گرا سهاس مرده دس
ہر کسی مروں می آود سمری دارات او ۔ ساه داد هی ای مصرح پسمه را
عمت صمعی ار بوی رلف او دست آمد ۔ مرحاں دگروس گح مادآوری ہم

اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار اسمار

ل دو سوا در لف تو سوسن مسود در سف چراغ آسه طاوس مسود
مرسن گلل مدم دهان ما مدرلف راکد اوا نک نظرس تو در سان مکند
کمدر لف تو مرکس کو ما در داما ن محی مسحف روسف کراد سلمان مست
ار رائی سله ن گردد سر کاکل یک سرف متاعدر انکدسه سسل یک
رلمس ار کاکل مرسان ناطراست ر ردست دن تودی تودن ملاست
ران رلف عنر ن کو گل مرنهاد صد گونه داع مردل عمر نهاد
گسوئ معنبر د و ما لس * دو دل ماست در تمنا لس *
مسکل د د گسوی تو کر سست ما سحده داست رلف تو نهر سکست ما
گر حرمی ار درداری رلف تو واکم نک آ تا سمانه بلندو رسا کم
دمار رلف مارم در گلو رتار مالسی رگ حان مرا سوند سدمار مالسی
کمست عنر مادا دمدار کاکل سکیع ست دران برم گرار حعد تو تومی آد
هنحکس ار مر پیچد مر مردن مکرد ماوجود آنکه مسموم سس ماافتاد است
ماد مدام رلف مرسان او گر دارم چوگردباد لعس در گفتو گو *
د و عم سحاب گسوی مار * خامه ار توست مگرار د مار *
لعس گه مردی تو رلف را دمدم کسی مدمد خط مسکسه فرآن را *
رحعد مر مسکست دل لسد فغان امد جو گو د گی گر ر مالای مردمان امد
آن رلف کرجمع آمد مک حنگل مار است گرمار کمی سحه مک عمرد رار است
مر کاکل اس گر مرن ای مرد مار مس کو مه مسار رسه عمرد رار مس
رلف رهر دمات تو مرر ما سالست حری مسوان کف رد تو در مسالست
رلف مرا چو دگر رحسار ما مان مس ما کر مادر ب مرسات سم سحورد

کارم از دلف ست آخر سوی کسد — لس ست گوید ست رامز د ارغاسان
کاکل عمر سیاه ست ای سمن بدن — مست چون طره ترلف آهوی سیه
س دلف نارامست صلای کرد ام سدا — برای عاشق دل خره دامی کرد ام سدا
آن د هندوی سه کارکسه اند ارزا — تا خودرد ان سه دور آن ماه اند اخه
دند م مار گری ز دلف تو دانو — تو هی است آنکه عقل ساسه طومل را
ناحرات رحس ز دلف تو سان — خوا مر سر بر طرف گلسان *
عرساس رلسور حس جمع لود — چون ترلف او ر سد آو ر لسان کسد
مرحم د سحی کسه ار مار دلف ما سد — دام شد ر سحر سد سیح سد ر سد
لس کر سر ملدی ا مام ف ادست — مرد سه اسکست د و عالم مدست است
آماد هزار سکست است د طرم — نا م ظفر نو کر اس هم مدست ادست
عمد ر حمه د د دل عسان نود — گر سر دلف نو د ر طر سسل گر د د
نوح سر سه ا م و س گم ساد — گر صاد ا ر ر آن عر ا کاکل گر د د
گر سر کسوی او ناد کساد ا مسرم — مسک خواهد کر گر سان س کسد
ز د و ی نوای ما ه خان لف سد ست — لس کر مد و ر مجمع ست است
همسون نک گل د سسل نسوم — با ا سم دلف نو ر سد د اع ما
ساه ا ر د ست ما ری ا لس * — صحه ا آ ما ب سگر د د * *
مرکس که د ست کر ز دلف نو د او جان — کی ر سد اه آ که د م ا ر د ما گر ف
کرما د سحر د ا س ز دلف لفساد — ر گ گل ست ی نود ر س صبح
گفس د ما ر دلف نو تحسل حاصل است — ما حر کس نگفت که گرت ر ا ر ما
او مری همه ا بل کس ر د ام — ما حر دلف است ا هلو د سدا

ز ا ر د ی
ز ا ر د ی
ز ا ر د ی
د ا و ی ک ی ا ی
ا ح م د ا ص ل ا ل ف ن ف ر
د ا ر ا ی ک ی ا ر
ا ل ف ا ظ
ا ح م د
ا ح م د
ا ح م د

ساادماده بهر سو موی آن مار نگردلها * تو دوں آدمات ارمور اندامس مثلا حلها
لف سس مای اورجاک مسلمادحس همچو بندی کر سس شد بهدسر مرس
برسان حاحرم کر دید رو دی کر آن رلف بر سان آ فرید د *
حان افگند دام دلری رلف سحللها کو می آید صدائی مالار سحرار دلها
رلف سکس نه سر مائسودا ماسد سو د محنون رهس سلسله رما ماسد
موح رنگ سسل وطوفان لوی مسک را مع آورد د آن رلف بر لسان ساحد
سردم ارحوس امست سادرلف او امی ماران کر دسی درکمدی سرم
حون عجه کر سر مدار ساح مار کی دل راسار رلف سا توسدام
اسد سحس آن طر اسکس گرم ر موح بکست سسل کمد ر سحرم
سیح وحم مور اح آن مسکس مثالسل مسدد داد سان دلم حون مرع لسل مسدد
اگر موی بساه او می ماف * سیاهی حای درد مدهی ماف *
رلس اودگر است آن رلف برکار گهی حاؤس سماد گهی مار * *
اگر حائس ورمار است بحان * بهست عارض اورا ست درمان *
مواحوا است آن رلف وفاکس رمالس برسمدارد سر حوں
سواد موی رلف او گواه است کو بورا ر دی بو رساه است
سر سمس کر درموی سیاست ما سر گوئی عرض ما است *
رلف سه سد دلهای مسلمان سحوالله عجب همی روی سه آن جمع مرسمارا

گل مار دهم درسان مسالله

کرد سحاد لم از عزّ ثانیه سدا * دست مسلطه الهی سود از سایه خدا
مار زلف را خدا مسلط گردانیده کرد دست ان سایه مسلط سدا از سایه کرد
بر حرف عارض تو پریشان نبود زلف مسلطه را سود غم روزگار چه کس
مسلطه چون کند نگر مسکنات را سر بر ان سایه رک آیات را
مسلطگان کز زلف را مات داده اند مانی بر سه اس بنیاد داده اند
محر مسلطه کز سایه دام افگنده بر رلفس هم گر دکسی از حمد نور سد مانی را

گل دوازدهم در بیان سایه

مار زلف تو آسان ندم * * سایه را غیر سایه گفتم *
مسلم دست از دل و جانگه داشتم مانع ان مار زلف تو ندم سایه را
دو جهان داشت مار زلف مرا لیک کرد دست سعی همچو مالای دست سایه مست
گرچه ماند سر زلف تو کجداری مست لیک چون سایه دون سلسله عطاری مست
ما اسیران وفا را همه در دل سپرند مار بان مار زلف آن مدعوگی سد سایه را
ما مار سر زلف تو رسیدن آموخت او کجا کس دل مات بدن آموخت
بر سان مسعود سرا رهٔ دلهای سیاهان مدت سایه عمر من مد دهد گیسو را
مرن ای سایه هم زلف دلاویز سن را کو دن سلسله سار عبر ان است
دلم در زلف او کم کست و من ناسایه در جنگم کو دن آنجا کم گردد و بدست گرد انس
چون کند یک سر زلف تو کرچون دلم سایه را ناسی دن دان او فتاد
سایه از محرمی سایه که بردم گناح پیچ و پیچ آن زلف بر سان دار

مطلع ثانی
مطلع اول
مطلع ثالث
مطلع رابع
مطلع خامس
مطلع سادس
مطلع سابع
مطلع ثامن
مطلع تاسع
مطلع عاشر

سیاه دست تو ارسس بر لف مار کشد — که از نه سر سودای سر بر آر کشد
دهان مار گرفته ماهیون تو ان کشد — ار لف او چو اسوان کر دسیاه را
سیاه تو ابهم مار جعد مسکه لس گسلد — گرز گ جان گسلد سهلست مو لس گسلد
سیاه تو ابهم گمراه موی جانان مرا * — وانکه سیاه است مانوشش وگ جان مرا
ماسیاه کسیدی صبم آن لف دو مارا — برباد دوی نام چو اسلیها را *

گل سر دهم در سان مو ناف

رسیهای سرخ را اما ی مرجان نهاد — بر سر هر مار موئی بهت جان نهاد
دلم ز دسته مو ناف او نجات برسد — چنانکه مار گزد ز د سیمان برسد
دسته جان رهان بر سر گاکل مهد — دسته خواهد سدن سر نه منگو نم ما
سب مو ناف منش کاکل آنماه را — شعله نرم است یعنی بر مار سیاه
سب مو ناف و مار مار سس یار — که مسلسل سد است د رگاکل
ملکه د ر نو سمان خسس ا فرا — سر کشده د ساج سنبل گل
ی عاط گفتم و عطا کر د م * — ا س د و ا فعی نسا ه مسلسل
صبحی می رسد و می گو سد * * — ر عا سا شس ر ما ن د رگل *
مو ناف و گاکل تو سس بود فر ما سد — لیکن بکسس می ا س هر د و د لا سد
سر ما ه اصحا ر ما سد و سد ن * — سر ما ه اعتبار ما سد و سد ن *
یعنی مو ناف ر رگ گوئی تو ر لست — یعنی ر حمد ما ر ما سد و سد ن
پیر مگر د و عم ر د ل و جان است — عار مگر هند د و سلمان است

سیاه دست و اسمار
سی
کیل
واوری
سب
سودای
سر
واوری
کمر
سی
سر
اسیار
اسیار
اسیار
اسیار
اسیار
اسیار

موناف گرد کله اس پیچد — سرار آن ع رسان است
موناف مکلل گهر می بیم * * — در پهلوی سام اس سحری بیم
نا بر سر سنبل گلستان حمال — طلسان همه ست سم ری بیم
سلسل حمد مرتب گل اندام — طلسمی ساخته از عنبر خام *
مداں موناف رز کس کرد سونه — نگهای معنس حمد و رحمد * *
مراصد حف گاه محاو سرس ست — عنان اس بلا و رست کس ست
طوعس ص عروب آن سداست — بنا ما حر و سالار داراست *
رز کسی موناف و نگهای معنس راگیر — و س طلسم ساخته رگنج عنبر و اگیر

گل چهار دهم و سان آیه

حرآن ما را از حس او داد — الهی خانه آتشه آباد *
سلامت بس ای آینه احبای عجب کردی — که محرم ساحی آن سنگدل را گرداری
سد پند در رم خود بهر نگارآیه را — دور سواند نمودن از کنار آیه را
ندست آداد آنکه دلستان مرا — نگی دو ساحب بالای کوتاه مرا
از بهار گلس رخسار آیه است — آنس فرور سعله دیدار آیه است
نارو ی ماد جهر سدن ست کار ما — دارد که جوهر اس کار آیه است
ز سحر سکل است مرا د حس را — اس نفس در گس سلمان آیه است

گل پانزدهم در سان حس در نور آن

اسکار اسکار اسکار اسکار اسکار اسکار اسکار اسکار اسکار

حس سر لوحهٔ ساحهٔ طور * رحس روسس سطور سورهٔ نور
آب درومد آبهٔ حورسد آرد آب وبای کدرآن صبح حس مساسد
رلنوم حسس گسم آگاه * کهربرو راست آخاعر آماه *
گساد ارحس صبح سعادت کهاسد صبح دم وب عادت *
رگل امد رلطا فهها رادهٔ * حوگل موسه پیای گساد
جهان روسس رو افشانهٔ او * ساط رهر ارسایهٔ او *
نظر رحمهٔ او مسه ی دو حت سعادت سعدا گرارودی آموحت
سکه آئد صعاد مدد دران سان دست دررد محان رودار حرای
ای صبح سعادت رحس تو بهوند ا ان حس دحس است لسدس وتعالی
موح سمس ماصحیں ماحس ماسیح نور سعلهٔ طور بای ماند بساسا ن *
گودراطوٰ سمای توسهات کند نه هس آسه راطاف ودارا مست
آدسحت گوهری سحس ما مارا آمد مردن رمطلع حسس سارا
تکلی ارتس وگردا گردا لولوی ر گوئی ماه دوهفته ساخت مرل دررس

گل سارد هم درساں حس حس

من کسرساست روم کس رودفرمای مرا سع مهردار ماسد س سای مرا
کسکا سه لب مارلب سداند کموح آسحاب است حس سای
حس رحس گلمد گرسی سه ی س رسحر مسکی دررحم ردی س *
آحراس آسه هم حوهرخود ظاهر کرد دره سساست ارپرحه حس ماسد

وارحمت سکاس
سکاسم سح
استاد
استاد
استاد
استاد
حاجی
سا ماسم انوار
صهردحم
محس سکاسی
وارودی
وارودی

سکار سه آبادی
اوحی سرازی
وارودی
اسد الله علی سام

بس سبای آن ذره جنس را نگر * موج از رحمت دو بای نفس را نگر
مارد مکس می نرانند گاه خشم و کین مرا * مانند مگس حبس همه بر جبین مرا
مرا از بس جنس تو دل کشاده شود * کز باد و خاک مارت گمان دیگر شود *
مدارم تو پر سمندر بر آب دوانیدم * مبادا بر سران را سود ارجمند جنس مبادا
جنس فکندی بر جنس از آبم ای مارک مهال * موج می اندیشی از باد بر آب زلال
آن گل خود در عرض سود از آب آسیب عناب * و بی جنس ادراک نجنسب در رگاب
السلام بست آمد رحمت سود عداوت * جنسی کز جنس رانف تو در جنس مرو
مسمار دصوت جنس دانم از موج سرات * وند هر کس بران جنس جنس افتاده است
گرچه مسطر مایع از جوان نگرد و نامه را * خشک سنگرد و نگاه از جنسه بر جنس تو
دوستی ضیع ساخته مصنوی کسنم * بس جنس نادر گرسنه نامه است
از بس جنس دل عشاق دوسم است * کار دم سمر کنه است گو بس *
از خط بس بر سیاه جنسه کی مسطر کشد * برگ شمس بر دل عاسقان خوکشد
جنس جنس او دو مسایم کشود * آن اس ذ فضل تو د که کار گلشه کرد
جنسی کز اندرونی تو بر لوح جنس است * نقش کز نسخه صور گیر جنس است
نادر انکه جنس نظیم در جهان افکنده تو د * نسته امر سیار از جنس نادم *
مرتوسی جنست ز خلقت جنس نادر را * جنس سیاست موج آرد آرادر را

گل پنجم در بیان اقسام نفس و صدق سای

ز دنیا در شفیع نفس دلبری را * دکان وا کرده کفر و کافری را *

ـ سای فرودبار قصه رنگی * که دلبار اکسه خوش سد رنگی *
آن قصه آمد وآن روی یار سس سر رکسد ماهی از طلع حسس
یار سر مه نوا خرسد نماں آئیں دیرست اس ادرہس گرسس
ما قصه بر حس سوّ رکسد ' خط بر علی مد انور کسد ' *
ما عرفیل عاسق دلحه حاں سں اس قصه را سایه اسحر کسد '
او لام الف کسده ار بر لبی ہو سم اس سعر سب ہدم در فکر آں مه کوسم
اس قصه سب ہمحو الف بر حس تو بر د هر کمال کسد مه مائره *
سب طی حوں الف ار قصه بر سماسس خط ما طل بر لطلاں مد انور کسد
قصه بر سماں دلدار مدان کر حسب عرفیل عاسقاں سحر ماں کرده است
ب لیلی سرسب مں حو صدل بر حس مالد بر سحر آور د ماند محوں سد حوا ںرا
حو قصه بر حسس حلوه گر سد * را گیسب ی سس الفرب
قصه اسحرف ' ں د و ار دلی صم سمع در پیس سد ماراں فوراں بود است

کلں ہمحو ہم د رساں امرد ی کساده د پیو سه د و سه د حس د اسار ' آں

امرد بس مصموں عالی داسد راں امرد نوسد بر ساص آمد اسد اس بیسه عالم گیر را
ر ماه نو کسد امرد ی ا و عار * گه سحر ما گهاں فرسد سا *
ہلال امرد مس ماحم یار است قبول ہند ما آیه سوار است
د د ماحه گسد کمدل ماد د سر ہنگ فسلح کل جہاں گیرد ح جنگ *
گهاں امرد مس بیحه د بس گهاں ماه نو خواند سکسس *

اسکندر
اسکندر
اسکندر

که سحر بود و گر کار او وان کرده
دوغ را بهم آورده تنگ کان کرده

خوس بوسان را ساده دهم
هیچ فون خوسرار اروی او *

آخر دم اردوست ای آفات حس
سمر خود هلال زر سر کشد

محرطان دو اردوس در آمان
مدده همکس هم حف وهم طان *

چون کم سه اردوست ماه نو کرمس
زر مروئی را اردوست هلالی وند ام

ا ان در دل رمائی طان می‌سم دو اردوس
کوار سوسنگی که سهم نابهم دو اردوس

هزار ان معنی مارنگ ماسد سه اردو را
نمرار موسنگانی کس نعهد معنی اودرا

هلال مست کرماض رد است مردل صرح
نوسه مسرع اردی او ماه طلا

حال سه گوسه اُبر دهه صاحب است
مست اند در گرو انتخاب مست

چون هلال اردوست راماه نوار دو رود
حرم سد ار نعظم ماگوند مار کماد عمد

ماثای حسم اردی مسکس آن عزال
مدی بود که مر سر آهو کسه داند

دل نطان اردوئی او می برسی مسکند
نوسه دست قدرت حشم مد دور

چون کبو در دهان ماه مسی مسکند
دو نون سه رنگون بر سو ر نور *

ار نی سهمین سان مردم آزاری نود
چون کمان کو ماه ماسد سراو کاری نود

ته رد ار عیاب و مار عسان ملاحورا
که ماسی مزّ احسان می سمارد حس اردورا

مست اند سک جمله دصد دلسه سکست
همحو اردی دو سر اند جو هم سو سند

مال سلهس فطر طمرای سلا ماسد حس
طان آسگاه عارض ماحم آرو ست اس

بی ساردت حم اردی نه نکساحت مست
جمله اب سوح مرار جمله سا اداد است

اردی دلعرب نوعا ر یسه است
کر حس کمر مردن دل سگ سه است

دردمه دران اردوئی سه سه نظر کن
رهمار اوس درد کر سه خود کن

اسیر — واردی — دلی — هلالی — شمس طبسی — حی کرمانی — اسیر — برادالوحس گیلانی — واردی — واردی — واردی — واردی — اسیر — اسیر — اسیر — اسیر — اسیر

در کجا نامهٔ اردی بلند اقبالی — سر بجواب، آغوش کوی آمد
ماحیا رند ادم نشان اردو دل * — مرا رسالم ما لا بس اساد رسید
ما خوں ضو گری کرد ه اردو به * — متوان داد سمرحات تمر
سمر رنگ سه برد کام دل — آگه کسه دسه برابر وهاد را
می برسد اگرا ع نهای اردلس — چرا آیا رجوبرد ربرهاد و
ما دل خوبس دی م آد سحه ام — سحو هد لی ه شان عرم آ سحه ام
دبرد مسحه رای آرام سحم * — دید ام محراب اردئ مرا
اردی تو ارد سماحات جهان را — محراب د ن ه تو کو دکان را
سب بس وکر سه حمی سدی مرد — مو ده دو سمان آن اردئی به سه را
سب ار آنکه ره ی حسمت کر خا — ص حو ن دد سب اسا وحب دار است
ح ما اردی مسکسب سحه ماه تو — اسعد فرن ار سعدی ما سامی مشعد
دسوار که نفس دوار دی تو نفاس — آسان تواند کسد ن دو کن را
دو ر رعد سس له سار تو — سود کوں خواهد م اردئی تو ام آه ساد
نفس اردی تو دو رماهر سگر دد — آحو محراب که دو فساء سگر دد
سن دردم ناحران دوار دود ر بال آمد — سه بر که ماحی ردم سکال سلال آمد
دو سمراید رنگ دسه اردئی سه ماسس — گه بردم مدحه آن سه خوار دبر حسم آنس
اگر آن بلال اردو سمان سه ماسه — مه تو محسم مردم مرد سکه ماسه
گاب قدرت دو سطر اردوس را گح دلست — یار حرب دست اوا ندا مسطر ه است
ارد سک اردو او سه ما لا بگرد سر — کرد ان حهات سر بلال حمد د را
را ردان تو ار حسم دار پس ندا ست — کان که سر ه کرد ه حس ندا ست

اشعار — اشعار — اشعار — هجرا — دراب سکسب دی — اشعار — مسلسل راد سمرد — مسلسل — اشعار — هجرا اصل ساب — اشعار — هجرا اصل دی دل — اشعار — هجرا اصل مه — اشعار — سلح سکران محسی بیار — اشعار — اشعار — هجرا اصل حکاب — اشعار — هجرا اصل مکاب — اشعار — دادری — حاب سسرادی — مسلسل اصل مه

جمالی
مراج العشق باصفهان آرزو

بلی لب ملبد ارد و سس ارد و د کر نظاره رآ سس گر ر د ر د *
رخوں ما سمان ار ی آن سوخ حو ما ہس ارد و سر گرا لست
حر ارد ئی سوخ تو ند م کر عطار * ں سنگ کہ د و سر د ر ارد ی ر ارد و
ر سر عرف خود آن ا د ئی حو ر ٹرا کر د ما تو سر ار سم ع ہر ر ا *
حس ارد و سس محسم کہ کاں حمر ا سس می ما ند ہمحو مو ح آ ب سمر ا ہل
ارد و ئی ر ر د نقص حما لس سکند * سر سو ر ٔ کلام حدا ا کر ار طلا لست
ما د تو مر آ سماں ما آ ہر آ ر ا د گی * ں ہلال ار ا فلاس تو ر حو ر سد ا ست مد ر
سل حم ار دی توام لست د و ما کر د سکہ گر د ار د و س د حرح گر د د ست مد ر
ا مر د ان تو طمان دل ا فکار ا مد * د ر سہر حو ما تو م ا گست ما کر د *
آں د و ار د و کہ ر ان مارص مہو سس د ا ری بر د و سو سہ ا د ان مر سر مار ا مد
ر ا گو سہ کہ مد ہل فرو ر د سحرا ست د و کہاں ا ست کہ سہ ر آ سس د ا ری
د لم گر سکا ست ا مد ار ان ار د و عجہ تو د لسو حت د ر ان طا ں د و ا ر و ی مد
حو ا ئ ئی تو سحرا ی گرم سس لطر کر د د کما ما مد ر سب آں سہ سہ کر ما لای حا ں ا مد
د ر ا ر م حم ار د ی تو ما ما د آ مد * ا لہی ر و ی مں ا ر د لہ حوں سحرا ب ر گر د د
مد مں سا م مد ا ر گو سہ ٔ مہو د ا ر د ر ا حا لی ر د ب کہ سحرا ب لطر ما د آ مد
ما لای سم مب لوا ر د کشا د ہ ا ست فلک حند ں حرا ع ا فر ب ما مد ا کند ا و ر ا
هم ا ر د ب مسحں سا ر ا ست ما حر ع ما ل ر سر آ ہو کشا د ہ ا ست
اگر ر آ سماں ر د ب ما ہ نو ر کما ئی ہر عثماں ما مد ر د ا ر ا ست *
ا ر ا ں ر د مگل ما ص ما ب ا ر د ہماں حو سئی ا ر د ی مارص سمی ما مد
کہ کہسا مد گر د ا ر حمہ ٔ تو مس *

واردی
ہاتفی
واردی
محمد محسن حال
واردی
میر ابوالفتح حوزی
ہاتفی
انصاری
قواعد خلط
انصاری
حزن
واردی
محمد محسن
سعدی ثانی
انصاری

اگر داری سواد حسم ران ای دیده بینائی — کنار جس دریاوی رمل آسوسی بین
مسکل است ار ای آن سوخ جس بر داسس — جو مر سه سوان ارجس بر داسس
را ر و ان تو ن ا حیاری مر سم — عرسی کرار س د و النعاری مر سم
من ارحسم تو ار و ئی کحه را دوست بر دارم — سپاهی مسرهم سبع الف یسر دارم
تحسمس حون بهم دسه ار و دی مر ئی — بدان ماند کر در حنگ است آهوی ہوئی
ار و س نسو د حس بدا کر اس سمه ر — ر و ح آب ر سحر کر د و حو هر را *
ار و دس ار مار مار آ ں سر گو سی گر فت — و سه ر ا ار کو سه اطس فرا موسی گر فت
مکسد مساطه سحا سه ر ا ر و ی مار — سه ر ہری خاحه اس سمه ی ر ہمار را
مقوس ار و ا س کر حساب و سر د ر رنگ اند — د و سمه ر ا ه کر و ں ر سحس و سه د ر رنگ اند
و سه ار و د دل اس ما نوان کسد — مر د م گمان کسد و مرا اس گمان کسد
حوس و سه کسد ی هم ار و ی د و ما را — کر د ی حه سه ما ت د م ع فسار ا
و سر ا ر ار و ی آ مر آ ر و ئی ما ر ه ما ت — می ر و د لها ما ئی کر ی د ا سم ما
ار و ئی ر و سه ا ت سه د ا ر م د ر نظر — حس بود د ر ساعری اس سلع رنگس مرا
تک سوی فرق مسه سان د و ا ر د ت — حوس سعری مصرح د گر د سه ا ت
ای برا فرد ار او ح د و عالم سان حس — ص ار و ئی تو کر د آ و ا س ا نوان حس
حا نکه ار و ئی تو ما د ہلال ر ا * — حوں ما حس بر سد مر ر و ص نهد *
ر ا ه د ار ار و ی او حر فی ر مسحه گف و ر ت — حا نه و ر ان سد ار سا ئی محرا ت ا
سه ما تو تو د کر گسد د و ا ر می سم — ار ان ار و د ک ر ا ر حه د و کار می سم
فر و ں ر ما د تو ا ت ار د ت سد حو بی — کر صد بود حو گبر ہ د ر حسا ت د و تو ں

گس بو ر د یم د ر سان مر گان

سکی سه ر ار ی الصار
ر ا ر د ی
ر ا د ر ی
و ا د ر ی
سو ک حا ر ا ر ی الصار
مر سه ر و
ا ر س سه ر ا ر ی
ا ہل سه ر ا ر ی ا ر
محسن ا ر ا ر ی محمد
مح سن کا سی
و ا د ر ی
و ا د ر ی
و ا د ر ی
ما ہر ی
و ا د ر ی
و ا د ر ی

موئی ز سر خامهٔ تقدیر ایجاد * بر دید دست و دم ادهر گان سند
دوهر دس تعلی خوس سازند ارزان سر اماں کس ایجاد دند *
مدت سیوان قصد میای ارزاد کو سرح حکمت الهی است مرگان در ارزاد
سکه مرگان تو بر دید ارس رد است مر دُوْمه اُس کا عدسوں د است
سای عمر مسیح و سر مات رسید بیه ز سه اُو دست ع مرگاس
اوت آموخهٔ گاو سس مرگان توام رگ ناں سکس سر نساوکم
مادامس محسر سوان دوحت نهورں * مرگان نه حاکمی که مرا در جگر امداحت
بر کس سر جگر دو رفسار ادم مف مرگان سا تو سادم آمد
در رسحن حوں مر ات سکه دلتراست آبهوی سه مت سرا سحه اُسراست
مدام ارحوا ارگسه مرگات حرمی حواهد کسه ار سجدهٔ امکرات امرو برسد ارد
نه مرگان حنگل ساہس تعدیر * حسگر آماح سر عسو ز گر *
در گدا رول عجب دست مرگان ا آب ارآنس مروں آرد لسان سه گر
حلد دل مرهسائی ملسه حور بر سس که کرده اند سوناں ابروان بر سس
هلاک ماوک مرگان دلمای توام کر ما وجود کحیما حلای امسه
ردو حسم مف مرگه مرگان ساه دامس حمه اُلمای ست که مالا رد داند
مف مرگان حسم حاماست * ما ساہی رگاه مرساست *
سری مرگان حور بر سر اماصل مکرد سهمای آہی بر حد سر بر سنگ رد
مرکان تو لکام دل در دماک کست اس دست بهله دارد ل ناک ناک کست
اراں مر ناں او ست دعا رآسماں ارد کہ داید ارحدا دائم دعائی حسم عماوس
کو دکس تعلیم حار استس ارا ست ماد داست بهر سه کردار کا س مرگان سرس مادد است

سلک حسن و دوری
حلال اسیر
اسیر
اسیر
اسیر
اسیر
سعودی
دهی اسیر
سعدای
محسن بیاسی
اسیر
مولوی عاصی
عارف لاهوری
اسیر
اسیر

دوم ارمغان کرد رسانه مرگان تو ام — خاطرم ارهمه عمر پرسان توام
مار گرانی مرگان تو مارا نیم * — ورنه اول نکشد تو انائی را *
آسه روزی رهائی هست مرگان مرا — گور را هست سر سال هزارا مد است
روسیاس برگس مست تو کس مشکل است — مرد رحم تو مرگان خوداری می کند
حال آن مر است دل جوس کاوسی دارد — گزار هر تو کرد هم دان جوات میگردد
آب انگار جو شاریع مرگان تو رد — جای گل می نعد کاس رحم ما پورآورد
ار هر دل عاس و لحه چشم مار — سی کند ار مر همچون رمان مار
ای دل مرجوں کہ مرا ما مسک سد عمر — در سس سردارهای مرگان کسی است
جو مرگان تو دل نام شاد است — اران مرا مان کس راند اد است
سری کرد وما تو در است کم اند — سر مر کج راست حسان مر مگر اند
برد و ند ما دام مسک سد است — دند در جوات مگر سورس مرگان مرا
دل سرد مگار ار مر جوس رحم کست — اس و مسحط آ در مرگی فلم کست
ما و دل بهست عد بهم مد اد ند — حس رو د رکه مرگان تو صحر مد اد
ما سفان احس مرد ان سم مار کست — عالمی را اصطرات سس اس بیمار کست
سد رار حس مرگان سم کسان روم — آنقدر رحمی کہ دل محواست در صحر سود
سرمرگانس ار نس رحم آلود است — سمع آسا سر در گم هست گرا ان تو د
مسک نگا کید ما دل آسحه هر مرد اس — هزار سال رصد سر می آید *

گل سهم در سان اصام حسم و گرد دس دسله و سمای آن

دل در حال چشم تو از دست داده ام — تنگ شکر را مست و بدمست داده ام
اگر بادام باسم تو از خوی کند دعوی — چشمان سرگی خود بر سر کرسی او داده ام
مدد چشم تو بیمار است چشمان نرگس — که که ز دلسما اگر از رمد بر خاست
مدکان داری چشم تو بیمارم * — کوچ دیر چشمی فرو شد *
نه که نگوی که نرگس نمی کند ناس — ارد سرس کرد اند رمان آهو را *
قارچ ارد در دیر اسما بهاگرد ندام — کار صندل و بوس باآن نرگس مساله ساخت
چشم سوخت سبی و سیاکی ارد نمیرد — گرچه می بدلعزی خوشش بت را
ناچشم تو بدم رود دست کشیدم — ما طاقت سمار دو بیمار ندارم *
دارد کلام اسد ار سر روری خوش — ناسم سم نرگس ناسر مه آسماسد
سر چشم گرانست و نگه مرهم فردوس ازدل — سین چشمش ناس مبی چه سمانست در کاوس
سنگر چشم تو کند محتسب سیر کرد و — هر گه مکده بهست خراب اسادات
دلم ز خاست آنچشم فتنه جو بخست — که مست سنگ بدکان نشسته گریزد
سخن دو پهر ز ناس می نای تعلیم سنگوید — اگر طوطی نه بیند شکره آنچشم سخن گورا
سرمی ده است بر گست از خون عاشقان — سمار را طبست گرچه مع آب کرد *
چشم مست راعم نرگس مرگان تو مست — سحر او صد عاس دز صفا را وده است
رعنا ترین گست چشمش را خوان غا ناس — آری آری نرگس گردد طبع سمار ا
رسمی گزیده خواند گرچه چشم او تو دزا — ولی در صد دل سمار بیمار است صد ام
چشم تو چه جوها که کشد در دل مردم — زان فتنه خوابیده که در نرگس او است
آن نرگس مار صحت هوش ربا است — آن ظالم ستاد م ناظر م لا است
دد چشم تو در گفتار است — سحر دی لار مه ناد است *

اشعار عربی و فارسی مربوط به نرگس

غزالان را رو حسن مارا روا دهد حسن — بحرح آرد رحمس را حل ملک گردهد حسن
مسن دلدوزان سپهای جوان آلود — کز حسن سه کند صد سا هما را آشنا
حسم تمور مکه مارا ره در سما بحث — می نواند ار نطاهی رنگ صد مخانه ریحت
ارادت سوان پیحسم او تنگا سر کرد — دگری سمار دمی ما مد مرا ر هر کرد
علم و دولت و کا عدد مه جمع کرد ر عکس — کر لوصف حسم حوبان در می سما سارد
حسم غزال داع سا هی نگمد است — در معرض سا هی حسم سا د لو
حد ر رصه آن حسم سم مار کمد — ر سرمان سه کاسه احرار کمد *
حد ر کمد ر حسمی کر آسمان گو لست — کر همو سه سه حوست
غزالان را رمدن مسود حواب فراموسی — لعرم مسدحوں دو گردس آمد حسم فتا س
گردس حسم سا هب سر کا محوں کمد — دمد آ هو مسا رد حمد رسحر را
مه حا کرد حسم کا فرسس مار اح ا ما ها — مدل مگر است عزار داع اس عار مگر ما ها
حار سمو سی لود معنوں حسم مارا را — سب حرمردں طلاحی عاسی سمار را
حسان سحود سدم ارسه گلست حسمس — کر کردم مکه برد دسی گدا ارما نوای ما
ااگر دا ں حسم سه گرب — کهر صیاد وهم رم کرد آ هو سب
عجب سب کاں حسم سمار ما سد — کر دمد است طالم کم آرار ما سد
ترک حسمس ار مرگاں بر لم حمر کمد — ما سوست حسمس حود دم حس سر لبر ورد
رحمال حسم مسی سده صعف ش ما سماں — کر لوان فرد حوں می عدم او د حود مارا
حسم سوحس کر ومای بر حرما ر لا ست — ده حمر د کر ا ر د دس ملک یار است
د د مرک مست حمگمر د دها کو * — کمر سه لعل عام بر د د *

دو چشمش هر یکی صد کس عزا را ... ببرد و برد روی لاله *
ز چشمش چشم مردم غمزه‌ارست ... که چشمش آهوئی آهو شکارست
رسوم دلبری آن چشم سیماست ... بر ابروی سیه هر یک چشم ما
ز بادامست چشم آن دلارام ... که بینائی ندارد چشم بادام *
فلک با صد هزاران چشم روشن ... ندارد طاقت آن چشم دشمن *
بچشم آشنا چشمش جوابست ... که چشم او ز بیگانه حجابست *
تو چشم او ز بینی تا توانی * ... که دو چشمک زدن کار جهانی *
دو چشمش هر یکی بارو و ماروست ... نظرها را بآهو دل بکام اوست *
چشم نمار را طاقت بعودی نیست ... هیکل باس سراسیمه صف مرگ است
ز گیسو سلسلست چشم مست تو ... لنگ بادام است می دانم ما *
بچشمش باد کاندر دام کردند * ... ز چشم مست جوانان دام کردند
دو چشم مست تو ضبط سر و آرام هشیاران ... دو جوان آلوده‌تر بودند جوانان را چشم بیداران
باسم بر خمارش داشتند جوانی ... اردست فسانه‌ها نام سرانی
فسونکارست چشمت مردمان را ... بخود بستند همچون چشم مستان
فسونی کرد در دوران ساقی ... که در یک دست چشمی ... دگر بادام
اوان بستند کس مست جوانان جوانان آلوده ... ز یک چشم مست جوانان را چشم بیداران
چشم مست بادلم راز و نیازست ... گرد چشم غزالانست دور صیادم
ز چشمان چشم آهو کرشمه گردد دور ... سوی چشم کسی مارا بسیار کرد
بچشمت کرده آهوی چشمی آرامی ... چشم جوانان دگر چون آهوی نصیر بود
بهر کشور غزالست بر انجمن است ... چشم سوخ تو گمراهوئی آهو گرانست

انصار انصار انصار انصار انصار انصار انصار انصار دارالعلم عزیزی قادری گروه‌العلوم رسی دارالعلوم حسنی قادری قادری قادری

سیه‌مست رس ا سم کبود او کهست — ساله سلو فری ا ر سلطانان سو ر ر
ار مجلس محمود لوای سو ر ما ست — مسم و حان ست کهسار گردم
سر سار رود سگ رحمی حسم ست نار — مرگس برد دست گرست ان سا لررا
آ دوی سر گر کر گو ید سم ست — رام کسی مسود و رم سی کسه
فه ما رای حسمس است ر سدم کسست — گفت آ سو بی را ئی رود مسر محرم
ار رد حسمت در دلم صد ته ما مسود — محلسی گا حاد و ید مست اند عو ما مسود
آ ه کا سم ست تو آ ب سان ترس است — گرد نگا و ل سر و اس حه نگا کردن است
سب است دا رد ان سه رد سس گر سه اند — د ان حسم ا ر سل بر سوی کسه
میکند ا حاد در بر گرد سی دو ر سر — آ حه مس ا ر حسم ا و د د م ند ا ر نام حم
ا سکه گردس حسم تو کر د ست مرا — ر د ل ر ر د ه سر ا ر تو بر حه ست مرا
می خوا ر د کو سحو د د هوس ست ست — می خوا ر موسیار ا س حسم ست ادست
تو سا کر د ا سحوا ن مرا * — آ سا ئست گر د س حمس
سه سد رو رم ا ر حسم کو د سس — سه حسم ا ست ا ن بالای آ سما ست
حان و حسم کو د تو سان و ان ر و ن — کر ما گر سه د حور آ سمان ر د ن *
حله حسم تو ا ر یر د لم د ا م بلا ست — د ام رلف کمه آ حه کمه د مه حسم
حسم تو حوا د ا ر سکه سه کا ر ا د ما د — آ ن ند ر ما د ه کسی کر د کو سا ر ا د ما د
ما سه ر د ان شا هی حسم تو د ه ا ست — در حسم تو حس مثل حمرت کسد ا ست
د ید ا ر کمت آ ن حسم تو حس مرکان مس — در مان سلسلسان آ هوئی مسکس نه مس
ا ر ید نه عمر ه می ر د سد — حسم تو مگر مرا حو ند ه *
ر گس ا ر حسم ر د م ر د ر ا سس ر د صا — ر ح د ند ان دا ر د ا گو ن مسحو ر د آ ا ر ظم

ا سلام
ا سس سح کن ا ر
ا حمد ا ر ا س
ما حی سکسکی
ما حمد ر سکسکی
آ حی
وا ر دی
ا سر ا ا سلام ما ر ر مست عر
سکس ا لم ما ر ر
حمال ا سم
حمال سس ر ا ری
ا حمد ر
ا سمار
ا سمار
ا سمار
وا ر دی
عسی
مخلص سکسکی
حلی
وا ر دی

حسن گر اندکی بکوی دل سه پاک — ورنه سیاه چشم تو با ما چه کس است
ای دل حسن را بخود جو سوی کسد — از دل حسن آرزو جان ورین آرزو
سیه چارهٔ درد محنت زا مباد — بیا و دای غریبان مرهمی حسن شماری
در ساغر سم نبود ام حسرت است — هر بر کنار میکشی مست و حرام است
سه ماه ام را مرا بو مهگس از نظر مداری — گهداوس کرد و مرگ مرا لوم اداری
دل سه سه و حسبان تو مرگو سه مرند سس — سه سه ما و اکر سالار سکسه سس
ادا و است ه ا بو هم سرد عس — ار کهس سم تو در سه د ما
یا گو سه صد حه سه ا د سه — حسن کرد و سه مرد حواسه د است
گر حسا آمد و حسم مار می ماند کسد — مار های مردم سا ر می ماند کشید
ست حوای اگر محمود بر حرد ر خاک — هر کجا هن مرگس و حسم مست او ساغر کسد
هس حرف لعا بل می مر او د ا لکا او — سدام حه مطورات آن حسم سحن گورا
حملات او د و حسم نسری سار کردن — مر ا کساد داون ورقته ا ر کس
فرب حشم برسان لگا او محو رسد — کرد دور و هزار آسا گرف و گراس
حسم حادو لس گهه سحر حان — ار گه سار د سم ر ا عنان *
عرالان راسه و سحر ار حود ر مدهها — حودام ابدار گردد مدهٔ مردم سکارنا
سیاهی بر رام مسه و د ن عسحه سو سس — سه گس گر کم سه حسم بر سه سات را

گل بیست و کم د ریان مردک حسم

حر لسانی ست در دست ساس آن مردک — مار مات د روس سد دل ست آسکار

سرا الحسن ها سم
عاد دی
سر دالحسن واهب
نقر کرن محمد
سلامی
ا دهای
دادوی
سر دالحسن واهب سم
سر دالحسن واهب
حسن
دادوی
موهای حسن
دارای ام حسن
هدیه
سیک حادی

مست آن مردمک چشم که آرام دلست — نقطهٔ مرکز سودای دل عشاق است
سایهٔ مردم چشمت بخلی ملو گرداند — کو جوز سبد مهمانسارا در عین بود ماند
چشم دوستگری هر مردم چشمت که مداند — سوادش لیلة القدر و سیاهیش چون سحر است
چشمت مردمان مست را تو نگهداری نیم — دو قاتل را درین میخانه لیس بسیاری نیم
دو مردمان که چشم تو آسکار است — ملای جان جهان این دو دل سکار است

گل بست و دوم در بیان سواد و بیاض چشم و برج آن

می رسی گوگون بیاض دیده را در سر چشم — سیه رنگیش سبد نگاه دارد مردمک چشمش را
چه چون کوه و دل نظارگی کند گهی — بیاض برگ چشمی کرا لارگون باشد
بر بیاض دل سواد چشم دلبر برد — حاظرم امروز رکعتی رد قضا میرد
چو چشم مرا مرح نوشیده چشمانش رمی — این سه مسان گیر قربان چون آورد باشد
سواد او دل ست را بیوند ا — بیاض او که صبح راحت افزا
نهاد و لیل در گنجانه چون کرد * — مگر مرگ قد ست این فسون کرد

گل بست و سوم در بیان سر مدو سالهٔ آن

مدور چشم تو گر سر مدار واح است — ز خاک سوختگان هم نشان می ماند
بهنگ مردمه سر مه گه را بر مسمار د — مدور کی ار سه چشمی که گرم سر مه سائی سد
تا کسی ار بر اک سر مه دسالهٔ دار — سد عنانی آسوسی چشم یار را

سه مرگوبا کرد حسم مارا * سه قهرمادآورد دیدارا *
برسد ارزگ سرمه مرگاس سه گ سنگ سرمه مرماس
مثل دارد حسم اوماسرمه دسالدوار آبراس تا محتاج عصاگردد است
مارس بهموی تان ماک آورد بود مادسم مرمه آلودوس قهرمادم رسد
داسی حسم سه مرمه کسدی دیگر یک ابود سه اکبوس ددا سم الله
مری روئی کوحسمس طارت عمد سنگه کرد کسد سرمه برمردمان مالم سه کرد
حسم محمورا حت می دسی مست سرمه رحسم کم اردادی یوسی مست
سه گرگرد حسمس رودس تودم کسه آخر مکاف عمل رادر لباس سرمه دمد آخر
حسب ار سرمه تا مدسطر * مهر مادام سه برد *
دحه سرمه رسواد طار مرای بوگرفت است عمار *
دوگلی کردی مدل دارم الهما دگار برگس دارد ولم ار سرمه دسالدار
سرمس سالدکس برمرگس دسالدوار گوسه حسم سه اوگوسه اردگرمت
سم مت بوا گرسرمه کسدن گرد برگس ارخاک بروں آدد دمدن گرد
یکی سرمه سا آں دو حسم رعمارا رواهدار سه رد رگاری مارا
محمرحرس صوت است برمادسهدا لس سمدام کرادایں برمه حسم سم حواسس را
مساس ارسرمه دسالدوار سم ادامس گردد دآمے راں عمحت دسا دارد
دسالدحسم می برسی دمدم برساعر طدت سکسی دمدم
عسرت دوگاں امدل بردں مست سمرمک سا مسی دمدم
لعرگرگس دسالدوار مارگ دمد رحودرسد سرالی گردام بردوس است

گل - ست وچهارم ریاں سرمه دان

چشم تو که کشد خرمت نگاه مرا — رمل مربع مهدوی سحر آگاه
سرمه دان دهد چشمی را مثل — مگر دانگشت حسرت بر رمان
مربع است چشم مری ار آس حسرت — سپس چون فروغ شمع نعمی مربعه دان او
سواد دست آماده چون در آستین داد — گرار چشم برن کرد مطرح مربعه داس را
سپاه تو بهاند ر ظلم داری عیار اردی — که مجتمع مربعه ال دن رد مس گردند مادا دی
سادم چشم تو کل را کو وارد سادری سپه — کو دست می دهد ان آدی مربع سکار اردی

گل مست و چشم در رمان مثل سرمه

مرآینه مثل مربعه چون چشم مست و محبوس — مدان مانند گرآرد مسی ار مسامه مربعه دون
کجای سرمه چو تو سار مهی چشم نهاری — رخط سرمه مشم بری می مانند مثلی
به مثل سرمه چشم تو یار مگردد — سیا کاری و مسامه دار مگردد
چه کار کرد چشمهاست آنکه ار گل — مرار عیار رد دی عیار مگردد *
چو مثل سرمه مارادگی مرآورد سر — که مادو مردم مردم سکار مگردد
رمان لطف تو صد مرا ک گل — چو لوک تا مه اسکس نگار مگردد

گل مست و چشم در رمان نگاه نام و نامام در رودن آن

دو اسم جای دو در اوّل نظر کردم سار — بعد ارس نظاره او موجب مربعه گشت
یک نگاه عطا اندار رچشم ساحری — کار صد سحر و صد ساحر و صد نام کشت
سحر ما قد عم مر د سار اج نگاهی — در چشم و دلم ماند همین اسکی و آهی

ا خوشه پروین چو جهان گرد بر آورد — ان شب که در ساغر ال طلر اوست
ر سحر تکاسه کس او ما عرم و نه — همان بس راد و دست می نخوکماس
ه گوم و ردی آن چشم روش — که بر دیان شک در وید و ن
عروسیع و سان در حرم او بکست — کر ا علم لطا کم بر اسار بود
گ و صد دل خون مرغ سیمار — بر آورد و ر مرگان نال بر دار
بر باد داد ا شکاهی سکت من — سن کوں کر سه سکندر سکسا
درس ما خاطم حرم سان سن مت — لسان طر رنگا و ا نام کسم *
ما جو صا کست کر گه و سر راسس — عدک سو د آئد ر ما سر نگا هس
می را بصه و دم مسی سهان مه — رسوا ی عالم رنگا سهان تو *
گه ار گو سه احسب بد ا بر دن — حر ا بات ما مد و طی مسان را
د سس ا سر مر کن سخک است — حرا فسلی کنه حوس حرگ است
د مد هو ر سهال مد ا ر خا کم — گدا گرم تو ار سکه سعرا رم به حت
ر صبح مسلمان نظر و حم مدار د — سه ر نگا ، تو مگر کا ر حرنگ است
لطا مت تو آن را کر مد کند — هر ا ر سر حرا بات ر ا مر مد کند
گه مد ر سد و ر دل صد ا ر حاست — حگ حور د کی گر د ار کی ر حاست
همحو د سی کر ا ر می ا مد ر دن — مرگ ا ر حم او سا مه می آمد ر دن
ا ر مه سر سد گر م سر ا سس — عطر گل پا دام کسه م ر نکا هس
ا ر سد ان نگاهس مالم ر گر حاست — داد ا مدا ر سر مه گو با آب اس سمر را
د ن سو ا ری نکه ا ری کر سا آمد ر ن — ا ر عف مر ان خو ر سس نکا آمد ر دن
ا ر ا ر حسس گه سا مه می آمد ر دن — همحو د سی کر ا ر می ه می آمد ر ن

ا ر ا ر
ا ر ا ر
مو ا نا محمد ا د س ا د س
ما د سی
ما سی
ا سا ر
سکا سر
سس ا ر و ر ی
ر ا د ر ی
مد ر ا سس
ا سا ر
سلم
سک ما ر ا ی
مو ا نا ا ر ا ه
ر ا د ر ی
ر ا د ر ی
ر ا د ر ی

تو مرا است که سر مرا آغوش است — وهست کهس ح هم در توس است
مردک می دارد آهو جو سد — گر گرم کر داس صحرا اما
صلا گیه کس کو محرم تو داد اند — تمارئی که مست سر هر سس احماج
ما را گیه سم نوا رحم تو جو سر — تا دام صفائی گل تا دام ندارد
از یک لمک مرد هان مست د است — در هر مدح حسم تو صد خام سراست
کر مسمون دلدور است سم عسو حرس را — کر میاسد خلص سوس مرگان سر سس را
حسم بس کس کو ر ما ر نگاه — چاک سگرد د حسم آر ر و ست
هد س حرم ار عس کران طر ر نگاه — هسته بدار سد و حسم سحواب است مرا

گل سب دهم در سان عسو د عمر و کر سد

کلهم ار عسای اوه و سس کردی سمد ام — لعافلهای ر سوا ا وار سمای مهان را
عمر د ا گار و لم ساحت سک حسم رون — و امی مار و آ س گمات ا ما دا ت
کمی سکو د رحون ر ری آن عمر ه کام — رحم عس است اگر د ول ما د ر د *
مر ا ت آف حان طر ر نگا هت تو ر ر — سه آن عمر د و سمر سحاب آمد ا ت
حسم حور ر عسو کر د ا ول سوی ا و س د د — مار ا خو د خو ر د سا می سا عر لر ر ا
ا مر ا د سمید م د س و د ل چ کسی — که خو د مر د سار د مماع خا ه ا و س
ا د عمر ا د ر سم حسات کسی — حر د کجا ت کر ما حا ت ر د ا ر د
کر ما ه کو ه ع کر سه کسه سد — هس سه ا س ا حوا ت کر ت
سم عمر ه حهان سا ه سل عا م کمی — لعو د ا ه ا گر عمر ر ا ا م کمی

عمر ابوالمثل المتنبی
مرزا داود
حاج آقا کلی
الحاج حاجی هادی
سلمی
آقا دری
حسن کلاسی

سلیم
الشعار
الشعار
حاج آقا دب حسن
مولانای شیخ کاسی
حاج مهدی حمدر
مولانا موسی عراری
آقا دری

حرم اهل اردو محبت گرانست ‌ ‌ ‌ ماغر خوبرو تا ما رگیرد جانست
رسکه عمر او جوار و زار مکندم ‌ ‌ ‌ نحر مظلوم بردم ارابل ماری
اهل تقوی بر سجده طلم خون مکند ‌ ‌ ‌ همچو صبح ا دست بردعمر اب دستمارا
هر مکس حال کرا سم عمر اب ‌ ‌ ‌ بوسد اب زیر ناموس آب
ماغر تو حیر سد ا در مکند * ‌ ‌ ‌ هر کس کو بر که هدا در دسر کند
رفتن ما بندم بهر کجا که می نگرم ‌ ‌ ‌ گرسد داس دل مکند کما ایحاب
قسر ما د که عمر او خان برد ‌ ‌ ‌ خان را از اهل مسلمان برد
عمر آبورده سبب سنو ا مداورا ‌ ‌ ‌ طرد ساگردی که مگو ند سس اسمادرا
کان سر عمر او در دل مست ‌ ‌ ‌ گرمست ادب رس اسک سار دست
ای مرگ برد که عمر او * ‌ ‌ ‌ ما آمدن نو کار جود کرد *
نوای عالم حه ما دک ارکان عمر کمسادی ‌ ‌ ‌ کرار سا سر قصد گردون موج سیل ا
هر ما که عمر او نکند دعوی سم ‌ ‌ ‌ اول مرا برای سهادت طلب کند
دان که عمر سناک او مداد اماں ‌ ‌ ‌ کرآن دو مرکس سرورا کم دهد

حدیث
مدیح
مبالغه
اقتباس
فخاری
حیرانی
مسیحی
سرمدی
فغانی
سلیم
کمالی
هلالی
اقتباس

گل مست و همسم دو ان یسی در بوآن

کسه ۰ مرگل سسرس رسی * ‌ ‌ ‌ طلبی در هوس لطف و مارسی *
ندهد رب سوی ب سسس ‌ ‌ ‌ بر آن دو طان عمر آگس *
مسان حه و لعل آن گل اندام ‌ ‌ ‌ مسلت سو سه ا ر سر ا نام
گل رسن و لبکن ما سگفته * ‌ ‌ ‌ فرا رما سسس و لا له خفته *

سرمدی
اقتباس
اقتباس
اقتباس
د

یی دل فرب لو رعارض جو سم — اگیت مصطفیٰ ست کہ کر دہ فرد وسم
ایں دو عص ما را روں نا سم — می الٰہی کسد ہ بر صفحۂ سم
ی ی علظم کہ ا ر گا ل معجز — اگیت سبب کرد ہ بر ا مد وسم
سی ا و صحۂ ر ں ر فعی * — با ر آور د ہ د و بر عکس نمی *
ر دی را سی طبع سا م است — نگر ا ں صراط المسلم است *
ر سی سد ما سدّ سکند ر — تمک حس آ را ست کسر
د لل را سی گیت آسکا را — کہ سطر گیت خط ا سو ا را
ساں ہمر د حسم آں سمگر — لو د بینی کہ سدّ سکند ر *
ہ می ہو طیٔ گو نا ی گفتا ر — سوئی سنگ سکر کر د است معمار
ہ می سیٔ حو ں یی ٔ ا و — اگر تہ بر طرف ساریی *
آں لو ر مو آ قتاب است — سی حو الف د ر آ فتاب است
ا ر سی آں نگا ر ر سا — ر صبت د ا غ حس ما ہ *
حو ں سی ا و د گر ہ سی — گر سی سد ہ د ر گر ی *
سب حو ں ی لطر ا ر حمال لو گلی — صحۂ کرس ہ سس خط بینی سکسد
فصا حو ں ا حبا ب حس د ہ د ہ — الف بر د و س ا ر یی کسد ہ
ساں ہر د و حسمس صلح ر ا ست — کہ ا ی سی ا و د ر سا ست *
ہ ی گو ہ ر ا سی سد ہ ٔ ما ں — نگر د ہ محس حو س آ ما ں *
طو طبست ما ع حس سی * — کہ حو ں د لبست د ا ر سی *
ما سگ لب سد ا سکر ما ر — ر ا ر د بکسا د د ا ل ر د ا ر *
ہ ں ہ ر یی آں عرب حو ر — کہ سد مو حی اللہ ا ر حمۂ لور

امیر خسرو دہلوی
امیر خسرو
امیر مہری عرب
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو
امیر خسرو

مرسس ای دلبر که جون است	شان اروس سمس سون است
ه ن ل ر سم او بود دار *	عصای حب گل و دوست مدار
مان جو مرسگین بهار سرست	بهال مارک ده بود ربهارست *
سرا مد رمی آن مارمین	حرر ن طاؤس رحلد مرس *
د ری آن نگار فرحه بهار *	د د گوهر و لعل ر ر سی د ر کار
ار بر صفای سم د رنگی دل	ماس د وصع است سمس را اظهار
طون سمس کر د سر	د د مر ار مد مالک لعل ر ر د
کو ما سا بس دل آمد ه ر د ار	د د طاک سک مرحات د سار
د ر ملان نوای ما مهر د ر س	سمار د دل جود سد مناصب وطل
د ر د ا ه ملان د ار عالب صفا	ه ر وی گل جو طر سم کند است
د ر ملان ر ماب رحب مر سد	سمار است کر ه ر وی ه ا سر سده
سو د حد ار لعل لب او د ر ملان	حون سسی که بر گل حدان ر سد و ماند
ه ج دان سب حمس آن د ر ان	بار تو سدن لب مسحب ما دارد

گل بیست و هم در بیان مسحرس

بهر ر وع ر و ر د ب عاسمان سم	گلحام مهر و ما بود مسحرس او *
حنان حس صفا را آسه ن دارد که حسم را	حنال مسحرس مسکند مسعی او سک
مرام سس ر و س شاه حوس ساکرد	از محرس حون گل سراب حنگی د د
آن سس مسحرس در بلوه کد ماسد	حون آ سس موسی ا ر و س ر لو ر می

ر د ا ر د ی
مر د س
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ا سمار
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی
ر د ا ر د ی

ر د ا ر د ی
ا سمار
ا سمار

ای ی ـ ـ ـ ی محرس * ـ ـ ـ

محل سی و یکم در بیان ساگوس و سآن

در سه عشان دمسه * ار ساگوس نو صبح اشمه *
د ه گوس و ه ساگوس مگر ار سین سه د و رگ گل ر
ه ساگوس مگر ار سس رگ ر ان سگو د همس
دل مدان صبح ساگوس سه ار د ه د بگدم آرام مدارد د گوسی گر ات
مادمد ۱۰ ام صبح ساگوس مار ا ار سم ما و حم گهر آب ر ه ات
د رگرف ار همگی ایس ساگوس نو گوس مسم گو مای کس رس سس و د ات ار ه مر
د د حوں سه معمای آن ساگوس آورد سسمی ں حرس گل را د ر آغوس آو
گره گل امه طان خاک کم مدورم د د ام صبح ساگوس سس گو ی گ رس
کسگ د ه ساگوس او سی د ر حوات سامه س سلر رگ ما سس مار ک
ما گی د الملت د ر ر د ار ساگوس نو ژر عو هماد او د د ر آب انگهس آد همسه
صبح ر ا د ر حوں همس حل کر د حس ما سا گو سس سس ر د ر د حس
ساگوس نوای مرک سس سه ی همس س همس را خاک د ر حسم د گل را اک پیرا س
ر حور مسد ساگوس گ ما سه ه لع حوں مر سرک سوی د ر حسم گهر گر د ه ں د ارد
ر حمت ما د د ر سد د کمں گوهر گوسس دگر ه ظر آ آلف ار م ر م ساگوس سس
سه ا نو ار همی را حو سگر د مد صاف در آں همات د صات آں ساگوس نو سد
قدم سمر د بهد حس د و قلمر و ط حو ه ای گ سا ئی حسا ت می آ
ما د و لت مدار م آغوس کسد حوات چسمی گ ر ان صبح ساگوس فتاد
سسگ د ر ما د ساگوس نو سا ئام ما سگ همگم ا ئم سماد ه ک حوں گو مر د ر آب

مهری اس
اسیار
سا ار اهیم سیک
حال اس
بلا ی
مسه ا هیا
اسیار
سر ان حسوی
اسیار
سسلسا اس
حال آورد
د ار اسسیک سای
وار دی
حال حس
گو سو ار م سیک

گل چو رسد اران رود سرده مسیور جهان — که نطر ما شد صبح ساگوس کسب
در دل صهبای صبح ساگوس اد گرست — نه نگاه د ر نطر م جوی سر سد
سب ۲ اح شمامق رهم دو مدم کرماه — سکه گل بر سد ۶ صبح ساگوس نو بود
مست آن د کر رگوس آمد مر دوس را — منکد آب لشاب ر ساگوس ترا

گل سی و دوم در بیان درد آور ساگوس و حقه و عمر

گهر ران گوس را ا فرد د معدار — که سیم ر ست گل سد گلفر ا ر
ا حر سحر ما ه ساگوس نو گو هر — ناسیم اعداوه برگ سیس است اس
ه در گوس خود آن ماه د لسان اند احت — کر مار کاکل او چهره ار د ان اه احت
سیار دا است در گوس آن هلال ارد — ر ر و ی حس نکو رسد بر بد مهلو
د ر سستان دلم صد بل عرس آو محست — آن د ر گوسی کر بر ر لف جان کرد ۶
ار د ر گوست ل حسرت سستان حسا است — راه گرد نکا مرح را اس حرامی ست است
آ و بر ۶ گوس ا د ۶ ر ما ت — د ر ر لف سه حو کرم ست ما ت
آنکه ار جلد ر گوس گر است اورا — ته عم ار مال ۶ حوس حگر است او ا
کوک است آن د ر گوس د ار لشاف بر سحر — منکد ما آ فات ار یک گر سان مر مدد
محرح احر نصر سان د ر گوس نو سگرد د — د ر سیوار بر گ د سا گوس نو سگرد د
د وی کر د ر س گوس نو سا ه می یسم — سیار دا است کر هلوی ما ی سم
کرن سول مرجع بر د ا ر بو س — ر منگر عدد ما د ا ست بر د و س
د و گوشس د سوحی نو ۶ دارد کر سد ا ری — ر ر گ لا لا ند ار حکد ن را ۶ دارد

شاعر مضامین سوگواری
ای سیاری
شاعر مضامین سوگواری
ای سیاری
شاعر مضامین سوگواری
ای سیاری

در گوش که را فرود حسن ان سعله روی آن سن طور ماند در ساگو بس مرا

گل سی و سوم در بیان رود جهره و رح دمراک آن

گفتا مالک بدین لطف و صفا روی مرا مدد اخفته گوش است سر کوی مرا
رحس روی او خورشید سد رود گر در بر صحدم دارد دم سر
روس دید راگرد آسا جوان اران رالک در مرد حاجات
گر دد یار حس خورشید منور حراع رد رد اگر بود دور
روی او ماند روی سرس گر مارک بر بود ار بوی سرس
اگر دی رح آن جو سکر حلیل ست سکن مکست آدر
رحس دل خواه عقل دور ن است مصحف اسل اهن را نقش است
رداع ۷ لار دل گسه رو س گر آمس رو رحس گل را بحرس
لقاس کدرت آن رح ماند حرب را آسوب رو رگار و ملای رمانه ساحت
سوسس رح کرو آسالت و نسر ا مدد آسس و ناقص عیار جوابد ماند
محباح می سب رح ۷ لار عدا ران اس حام رو داد کلر گ برآرد
ہرگلی در گس کسدار نگس روی مارسد ار عوان سد ما سس سد ۷ لوسد گلهارسد
سدا نگس رحس گلدار گس گیسوی مسک آگس ملی رسحر ہن در آمس ا در سرح مگردد
حرف ار فروح رو سو ہر گاه می رود محلت نحسم رو سی ماه مرود
لور سمع ار بر لو روب گس بام برب رو سی در رد فارس حون آنه لود
حند مگوئی کر ورسد است رو عم و لعات سب سهان ماه س روس برا سار آمات

امیر روی
سح
اسکار
اسکار
اسکار

از سرم گر تو روی نو خدا ن صفا داشت | هر دو عالم فرع نو حسنی ترا داشت
فروغ روی تو در جمی حمر ش گل رحمت | گدای نعمت سرار ار زمان مشمل رحمت
گل خورشید را در عهد دولت | ترا ئی طالعان آن فرخنده
ما سوسد جوس دادی ار حظ روی او | ار لطافت مشک ممکن آورد مات نشر
بدست حسن خو مرجع روح مرا دارد | زمانه بر مرخو رشید ساد را دارد
مشت رسد آنکه بر گلشن سیما چیده است | بر گمر نسبت ارد ت رحمت ما رگل
چون سمن سوطه در دریای آتش خورده ام | ما رروی آتش او صفات اگلنده ام
روی خود با کرا نمان آورد | ست بر سمان رمس سو صفات
جمال ساید گل نما رح نکو را | گرمات سرم سو د عدا ر رنگ و بو را
حسم بد و در رد و نکو کهست | خو رد ر صورت انسان بدا
ای سه سس سین روئی رو دست | سمع ر د نا ن جهان بر و ا نها
سا د آن رح رحسان حه رو س گریه دارم | گر حسم حسه خورشید عالمتاب منگردد
کرد د سکسه رنگ ر سرمت عدا رصبح | آ نس سد رروی نو در سد ر ار صبح
روی جانان مس جمال است دلس | آ ناب یر د ال است دلس
آب روت در گل وبات رحمت در ماه ست | را کرآب وبات آبها هست کا مست
مس رح نو سف حکایت است | سا هی کرسه گدای نو صاحب ولایت است
حون گل روی نود ر خاطر ما مل گر د | سود نوی گل ار سا مال در حوس
ما گل هر ا ر ما ره کمد امد ر حمن | مگسو فگن ر حهر کلگو ن نعمات را
ر فگن ار ماه رح خود نسمات | ما کمد دعوی حس آ دمات
رآ دمات سود لعل و دمد حان مرح | سو ر فگس رحس کرد گر سان مرح

اسیر امانی
اسیر
اسیر
اسیر

ای روی تو ای مشرق انوار علی — وی گرد سر از خاک درت آب بقا هم
مشکست ز روی تو خجل کاخ هوا را — هم رنگ رخ دل روی تو داد حیا را
روی تو دهد مائده سامان دگر را — پیری دهد از جام وگیس در نظر او
اگر بر در روی تو نسیمی برسد — کی التفات بر کسی فتور آرد
نشتر دی بوی تو رسد ما گمان ابداحت — کجا جوئی رسادی بر آسمان ابداحت
گیاه بوی تو رسد روح آب شود — توان گرد بر حصار بود لحوا گذر
ه الی الله حسن است اس سازم صیقل را — کرد آئینه روی بودنم صورت حسن را
ز بند فراوصاف حسن دست را — در مرم روی تو بر دد ماه کنعان رشک
دو گیسوی تو حسن جمع دل دلدارا — چو رسد بوی تو صیقل آئینه دلدارا
سمع گردد ز مدارج جان پرواز او — بال پرواز کند بیع حضار سراو
گند عرض رحمت ای مارس رسالت بود — مدد رحمت بوار آسمن آب می آید
ان گیسوی تو آسمن زمدار دو بهت — ای سب ناسمان اس روی آسمانک سب
حسان چو رسد جوام روی او را — کر مصحف رابله خواندن گناهست
ست کو در م ت رح گلرنگ بوی تو — می بوالف گناه ارگل تسور کنم
گرمار سرت چو رسد رحمت رعوانست — اه ار ما ز حرا سال گیرون دا د
ه پرس آن رح آدم چه گرم گون — صابح کلمه احسنت چو می ار رد *
جانکه بود سمع رحمت اکس افروز — چو رسد حرا صحت کر روانه مدارد
دادم ا مادرت کیا سرس امست — نه صبح بهار است سالس امست
تعسی رو سوی درگا از جهان بردم — در مرم مدمرح گل نای گنا
کر ام تحسن ارسس اسعاف رو تو — طوبی رو لمان لشه مسکین آست

اوراق سیکی وما حظ
مولانا عبدالحی صاحب فرنگی محلی
مولانا عبدالحی صاحب بحر العلوم
مولانا عبدالحی صاحب
مولانا عبدالحی صاحب
مولانا عبدالحی صاحب

ای بلبل اردو صفت رحمت کردم رهبها ا — مرا سوم سبع کوه طور است ظهارا
گرست ارنگ برداری لبلب اردوی تو — ا و فروع جهر و دهبات ی سم مرا
روح خوب مرا است نا جار ه کردن — نوان لنکس رحلت سرحب واں گه کردن
اگر بروی نور دلاف جو بروی ماه — دروغ گوست که روی دروغگو ست سیاه
گر روح گلرنگس اور بر عبات آمد بروں — بست محکمی در حمی گل ارجهات آمد بروں
چوں عرن فسان سو رد ود رحص عبات — ارسس گل گرد د وار گل گلبات آمد بروں
گل در حمی رحلت رد او آب سد — حمد اں عرن نمود که آ گلات سد
حرف سمع رح اد د وس درس ماه گرست — آسس رسک تو آب ارمر بر وانه گرست
ست تو در م حست ارح خوب تو گرست — سمع سس اربهر انگست سهادت رداست
گل ارحیات رحلت لس رحمر د سحت عرن — ما ی آب رکلس گلات می گر رد
گر د بر کس ر مر د و ست نظر — ر د سو ئی آ سمان گو ید حدا
مد ور حس تو د احت تو د سباس مرا — که کرد و مدن رو ست حد اسباس مرا
گر آ فات ست ر د او سطل — بهر حه مبرد و رحمی لف فرد خاک
گل راحسان بروی نه ست زیدکسی — تو سبع آ فات ں و او سعله احسی
حال روی تو بر دم خاک ست عجب — د مدا گه گل خو رسد بر مراد مرا
ست مدا م که گیا تو معامل سده است — طبع رد د او ر مسد رمد آ ب پسور
همگس را سو د بر رح تو ما ست نظر — مگر آ نه که او را و ل تو لا د تو د
سودی حهره در آئمه ما سو رد دل را بد — مدلسو ری حراور آب سرای مسلمانرا
رسد ام با در نعاب آں روی آ سا ک را — ما ده ام حران که آ با خوں مسو رد نعاب
رسسم رد بود رماع و ست گلحدں — گل آب گردد از رد ست ما عاں نحکم

محمد اکرم سکی
بالشکر
الشکر
دارا رام کرس
الشکر
رسسم و طرائف
خاص
الشکر
الشکر
الشکر
الشکر
ناصر علی
الشکر
الشکر

گل رانو دار سدگی روی تو مسرط — حون لاله کرم حهر اودا ع علا مست
حال روی تو برگا سنه ناب بود — نسه آمد اودا عم آفاب سود
گنه گر آرزوئی دست آنه حاد ارد — گدا حور سد دوست دیر امرد ما دارد
آن رح ماناں حوار سکس نقاب آمد روں — از نه ارسا ہی آفاب آمد روں
آسیاں گرمار حت لاقدر حهره ۰ حوسس — آدر دگر صد فلک حور سد سبور آدرد

گل ہی د مارم در اں عرس ہر مقام دیر اکب آں

تعالی الله حه گلزار است ، سمار عرس ما کس — گه آب ارحمه ٔو سبدواد ابر دما کس
صفای روی عرس ما ک ما را ما رم — گه صلح داد و بهم آفاق و سیم را
رحس حوی کرد و دم رم ارد ست — محب کسفی تو د اس عرس را
ار آسکه رحت را عرس سرم نقاب است — عکس تو در آنه حو گل در سه آب است
اس عرس ار گرمی مجلس رروست محکد — ما گفات ا حسان ٔر سه ٔحوا ر است
رد ٔ شو بهر کی عرس سحم گل فساد — گل عدلت آن ست دس ما دماں ساں
رحت کہ امحو گل ار مات می عرس کرد و — هرار ناد طاہر ا حو صحه سس کرد و
حاں صدد نعاسی رو ئی عرس دساب — ار آب حسر گو ما اس مجلساں سگفه
رو ئی عرس فشاں تو کر د اس حس مرا — نصر آفاب و لماه مسار د مست
آنه گی سحر ٔ سیم فساں رسد — حوں آب اسیاد ماب روا ں رسد
ملا سه رحسار عرس ما ک ترا ماد — رروی ٔ هر عالمیاں گرا حر روں آمد
مجلس حوں عرس ار آں گلستاں حیات آمد — رمار آسماں ملیاں توی گفات آمد

وارد ی
سکھیم
اسیار
سمه
راسی وارد ی

مولا نا جامی
مطہری
حسن دہلوی
سرمد
صاحب
اردو
ہلالی
وارد ی
ارزانی هروی
اسیر
سحابی

چون مسلم بر وی عرعاک او نظر — مد نگا ماز گهر می سود مرا *
ماز حس او عرعن سرم جوس کرد — آئنه را دکان جواهر فروس کرد
طراوت عرعن سرم را ما شاکس — حور ع گل رعناس گلات سرزد
دعس در عرعن سرم دل اردسم برد — عرعن سب ماس رود مدست کسی
اران صدل طلاح درد سر سد — گرار جوئی حسس بهر دو رسد
عرعن قسان حورح ارگرمی سرات کسد — مرای سرروس صه گل در آب کسد
ماسد عرعن عرعن روح حون آدمات تو — طوفان نوحی دهد عالم حرات تو
ماعرعن ارمی مران رحسارسان مرو رسس — درهست ارجوس دعوی حسر نکو رسس
عرعن قسان آن گلعذا را رادرمات — سارهٔ ربی صبح بهار را درمات
عرعن پیچره سسب آن ربی وس را — کردند است ماس آب دمات آس را
عرعن حورح ارگرمی سرات آمد — صعن صناعر رّس آدمات آمد
عرعن سه ارروح آن گلعذا ارمی برد — سارهٔ ار فلک صه مارمی برد
حاسه لحاسب روی عرعن ماک دید را — آرام هست کسی طوفان رسیده را
ران صهر اُعرعاک رهبار برح رماس — سالمات عقل هوس اداس قطرهای ماران
عرعن رروی نوی احسار می برد — درآدمات دمامت سارهٔ حون ماسد
یسم است حسّ رامی آساک — عرعن رروی نو کردست گل بداس ماک
رس صاصت بحر حس سرسار — رصاصی سه گهر در روی سو دار
اوس هرگز عرعن اردوی آساک رسحت — آبروئی حسه اُحور سد در اس خاک رسحت
گر لب لسب عرعن هست حای آن — بی صد سب را که حلاوت گلات ر
ران رحسار سادطرهای حوی مدان ماند — کز در آب رلال ا ماد ماسه فاکس کو کب ؛

الشاعر
سکوس
سیدال
حاحی محمود صادق
واردی
کرد
مولوی اسمعیل صاحب
سرراصاف
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
واردی
مدراح
اصاف
حسرو سکوح

اشعار

دیده گلگونه بهار گمار * صاف عهدای سمن صبح بهار
مارویی جوید مالد گلگونه را رنگ ارزعفران همچو نوروز کرد
مرا مارنگ مارد هر کرد و کوئی تو می آید من آن گلگونه را مارم که رویئ تو می آید
مروح گلگون او گلگونه را مارد ه اند مگر مردار رنگ گلرخان چون تو می گل

اشعار حسن

گل سی و پنجم در بیان حال هر مقام

مرا حالیکه ای مه بر جبین است سیاه گیسو در کعبه همین است
بعهد الله عجب دیدم در اسلام که کافر مالک مسلمین است
دلم جوید گرم گردد در دل جای بسا رحمت آورده که حال بود
کسی حال لب تو ام آرزوی مگس سیمد ز مردار بود
گوسه گیری را چشم جلی سرین گرد است دل مسکین گرد کج دهان مار مانست
مرا بس گردش چون حال دیدم سو چم کس نیاز انحناب دیدگ کست
مرا انس است بویدای ل او صائب که مهر گو تک سه راست انصار هم
مرا آنس روح رسای او بخای سید نه هر حال مساهیس گرد د مهد انه
بهانوی حال آن فرخنده طلعت بر آنس کا سه گم محت
برو بس حال ما آن رو سیاهی عزیزی رحمت فضل الهی *
برو بس عشق ما رو حال خا د و بود آنس بر سی د بس بهد و
گرفته سه دی نا بس خا د ه * مگسار بس را د د ا خا د ه *
سوی حال بهد و را ا ر سید کر لعلش گو تک گای سکر سد

اشعار حسن
اشعار آرزو
اشعار گرداب
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار

سوی مشک ناخال گسه * ز حد نقطه تا رخ خال گسه
ناسد احتاج نقطه بر دی گر نقطه همان نقطه ناکی *
رس در حس خالس بی مثال است مثال او تعالم خال خال است
دست بهبود بی مالس حراحست نهاد لاران بر سه داحست
معبر خال او سکو سرست است کر رهوان خارن باع بهست است
ز فرمدان رسور ساه است نعدن او د سلو فرگواه است
خال مورد است بهر نار رخ دلرفتاد هیچ جا بیجا ساسد هر کسک احر فتاد
بدخال عنبرس افروس وزلف ارمی برسم همه ارمارو مس ارد ه اس مارمی برسم
خال در لف آن ماه دلفادا داست خسم بدور کر نسار نا افتاد است
حه ساخت است خال آن ماهس گردن را سیاره نقطه سهوست صبح روس را
رخال گو سه اسروی نا رمی برسم از س سیاره دسالداری برسم
خال را در لف خسم او نقطه افتاد دید سهو کاست سد کجا برحس می ناسد نقطه
سا رم ماں خال طرف عذار * مگر تخم خال است در رگبار
کور مادر زاد بر گس سه سعد اروسی ابروان خال روست و دده سا کرده است
خال راحون دد راید سحار دسس فتاد ابر ائی دانه عنبر دانه را بر باد داد
خط رخسار بر اخال کهان سده است اس غلام حسی حافظ قرآن سده است
ما لو بر رگ سمن نقطه سو دارد ا در سو بد ای دلم آ لس سو دارد ا
دل را نسو حت دانه خال توای پری رس شهر بر آتس سوران مه سد
بر د اس خال لب دندم و نادم در نماط رانکه کس سنهاد سرف مهم دانه گر نقطه
آن خالهاروی تو ار مسک ناب هست حند س سیاره سو حه بر آفتاب هست

آن خال که بر عارض یار است مرا	زاهست که هر گل بر سر است	زاوری
ای باد سلم که در گلستان رخ	زانگی بخار بر سر گل می سند	اصفهان
دانه خال تو ام بر روی گندم گون بس است	گو مرا از بوس هندی جوی حاصل میاس	اصفهان
زان زلف کج بر گنج لب لعل تو خواست	زانگی بخار بسوی آب بقا داد است	اصفهان
خال بر عارض تو آن مه آل	ای خانه بست زد تو ان خال	اصفهان
آن خال سیه بر روح رخسار تو ماماں	هندو بخانه است که خورشید بر سست	اصفهان
خال هندوی مرا دید و گفتم کز اکرم	دهرس زاهد سجاده نشین است است	اصفهان
بر عارض او نور دیده خال سیاه	هر جا که بود مردم چشم است سیاه	اصفهان
حرف از خال لبش دام که هندو زاد	بر کنار خشک گوهر بهار است سیکند	اصفهان
دور از آن خال سیه دور کنات حسن	خال رخ تو بهمه نقطه خانه حسن	زاوری
دوست بر دیده ای است گلبن حسن	که خال روی تو مهر است حرمی محل را	زاوری
من در بس دارم خانه است از دولت خال بس	سلطانی کسه موری که او زاد است بس	زاوری
نه سال حسن کی خال تو بود	که جسم تو در بس هم نه سال تو بود	زاوری
گمان دل بحس زلف بر دم	خطا کردم که در دس خال هندوست	زاوری
خال کج تو هی مار است	مور نه سنگ سکر او زاد است	زاوری
راستان است نال لب مگوں او	سند در دم چو مور از خاک میرون دانه مست	زاوری
ای مسک بر سواد ی بر لعل لبت است	در حرم که خال نا نقطه او است	زاوری
خال در بر بر زلف او خاکرد	زلف هم خانه زاد پیدا کرد	زاوری
بر زلف الس لای بها است	مرس از لای که مست دو مانست	زاوری
خال بر آن رو بس زیاد سست	مسرع ست مسرا د سر ست	زاوری

ل سه گوست خم تو مرا کت — حوں کردن ما حق سه دگوسه س را
بران و سال حسم آن سال دلخواه — تو گوئی ماه را افگنده آبوء
خالصار سارص او خاخا * — لطیهای اسحاب دل دد *
خال کج لب او حلو د گر مرود — خاتم ما توب را گوی گیں سلم است
ال رکج لس مست مگر سامی صبح — سه کم داست کرا ں سرات افگنده
حرف دانه خالس علم مدکه رمسارد — دون را گرم ام افسان حسم مو مسا د
الگدر رمان دوا مر یاد است — راعی سه مس کدوو مار و گساده است
سال سه گوسه اروی آن لگار — مت هلال راست مسراد سد
خالست رمر حسم سیاست رمسک ر — ما ماد سد ر ماف عزال حس حرا
سال را ار رحس لطر کر د م — مست رسو د در گلسان است
ن خال که ر ر حس داده — د ر حم حمال لطر داد
خال ر ر حسار آن سمع رو — همدوئی آ لس ر سی می کند
سال ر ر حسار حانان هیچ مدان که حست — ر گی د ر ماع حسّت ما عمان می کند
آن خالست که ر روی دلا رام ادماد — کافری بود کرار کفر در اسلام اساد
خال ادمی حم ار ضلع خواند طاس اسکست — خواندس نفس مرا د آ س بود ترا د را
ار سال مست خال لب حه نعرای تو — ملو فری ر حشمه حیوا ں ر آمد
گوسه کران رود دلمار ا سرف مکند — مسر د ل مبر د مالی کر د رکج لسست
ر آن لب خال مسکس مست نعاس ارل گویا — رکا د و لشن حری را کر وس کرده لسان کرد
با لس مان ار و ا لحی خا داد د — مت العرل لسان ار ا حاب دارد
ر د حمدان د مال ای گلس آ مال مست — سحم ابن مست ار لطا مست مد مدمال مست

مؤسسه ژوهشهای فرهنگی
دارالکتب
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر

سرس ار خال آن نا رحمان — سری در سبزه نا وسته نا است
نال مار گوسه آن حسن دارد خاگرف — تک نه آن سا رکی کسورد لها گرف
سهاه نال مارض حاما نه حوسیاست — بر خاکر سر مهسود اس دانه حوسیاست
خال برمالای حسنت خاگرف ار ناکی — طرد مهسد ئی کرد ما لادوی راه و گرست
قاسم مادر حنال نال خامان حمه سد — قطه دل را کسدم در لعل ما نند نوں
سسک ماب حوسحد نال آمرورا — رسرگ لا رسرد کنه مرا رورا

گل سی و مسم درسان حنگ و داع حهر ار نو سه و عر

گرر اما برر حب سا هما ند است — نو ئی سری کرما حس نو لکا ست
مسا فرا لعد برروب گل رحب — ا عاب مارگی سا هما ند است
داع حنگ مسب برر حسا ئا ماس — مرب صداست گو ما حم رحان رحمه
لعا رص داع حنگ مسب دا م — سرگ ما سس ا داد سم
مدار د رح ر حنگ نس آف — عرن فرورح فرورب ار لطاف
دو آن رح کر لطاف نک کتاب است — ر حنگ قطعائی ا تمام است
حنگی روی مرا مه نظر دا سه ام — سحم نهرس سر من دل حو دگ سه ام
روب حو ماه رنگ صدا دا ست حس ا رس — حنگ سر وی ساده مر قع تمام کرد
مدار ورنگ حنگ سر رح آن طالم کر می سی — کر می آمد ئی قلم عنحه حس رده نوسی
داع حنگ حوس ما مدر رح آن مار ں — ما ئی لعل را سر گل مکلل کرد اند
سان آمد ا مر و حس روی مرا — نکی هرار سود ما دحوں مسا و دسود

وارا سه حس ا ر ا رحمای سوگا ما سی — سر سحه ا سلاص
حسنو — ا شعار
سر حلال الدس سوداب
ا ر احسرو — ا شعار
علو دی — رام
عمد ا ئی کل — ا شعار
سکو ر — دیوسی مرا سم
وا ر دی
وا ر دی
وا ر دی
وا ر ا سک مرا

گردد کبود از اثر نوسرلب مار تا سد گل سفالوی او تا سمنی رنگ

گل سی و نهم در بیان اقسام خط

اخاطه کرد خط آفات ناتوان را گر نیست حیل مری درمان سلیمان را
اخط سرگ حسن بار صد حیران سد کر بر خط خورشید دگرگان سد
بخط از مهر آن آیینه سیمار خاست کو در پس آینه جوهر تمام راست
سر خط صبح و چار طاق را گرفت طوطی حرف و آینه میدان را گرفت
زان هلال خط کرنگ ازل توصعل می برد صبحی آیینه ام را گر الاوصف وی
گرچه از آیینه گوتا مسود بر طوطی طوطی خط تو گو تا مسکند آیینه را
گرمدی مر جمان را رای عیب را آن مشارک رحم را گر دآن لبهای بین
رخ عذار تو تا عبرس لبنات سده زلف تو بی مر جای در رکات سده
طی کردی جان را بر آورد در حیات مر عذار ترا برد حیات سد
طی کرگردوح آبحیوانا نات توسیه روی توخط ر حیات
بخط کرلب سرین تو مری آید لشکر موریانه راج سکر می آید
رلبس مضمون مالی تو دور آبات حسن او مر مرا معنی ار خص تفسیر محو ام
خطری کرد لب خان برخاست رنگ لب کار حسن حیوان برخاست
رخاک صبح جان بود آفرین برخاست کو گر داعمل لبس خط مسکنام کند
خط مادر بس آن سه جهان برخاست وسه موی برامد ام گلستان برخاست
خدم شرد و بهد حس دو قلم خط خوانلی کر جای حساب می آید

الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار
الشعار

ارصه پرارحه حرا است ادگار — گردی کر عذار او بار خط سبز است
سر آحه لعلین سراسران آب کرد — آب را بر حد سوان کردن ار گوهر دا
سس ارس ارلب لعل لوسرای لودم — سر آخط سا لو مرا نگی کرد
حلب سر سر اردرد دست بکو مارا — حکایت های رگهت حوسی مارا
هیچ میدان گرگ عاصیان سه — سل مست حس رار سحر و ناکرد اند
بر سر آلو حرحلب می نگرد رلف — وان سیاں کر سحرت گر پیر حوان را
کاروان طی دام حه مارآورد است — باس قدر دام کر مرح توسه ار واں مسو
حط سر ارصه لس لوب لحس نساد — سه آرمسک وعنبر کر دسر س نساد
ها لو بر گرد فرحتی کسد ار مسکیات — حاط مسکس او کر دسر ان گرب
توحط عنبرس لرولب حندان برآورد ی — دلم راسوحتی حسه کر دودار حس برآورد ی
مست آن ری ری وحمار ارا رحط سات — ملک موراسد بیرون آمد و ر آفتاب
سد آن حط مسکیم کر گو یا مو رحه — ای مسک آلو برگ گل لس لست
هوس مس بهار مسار دآن حط رع — عالمی سد بیسر لگی حا افتاد است
طی سری گرد لعل حا یان هم هو سد است — عیان سر ار سه آ تو سد سد است
سه لعل توحط او بر لب مست — این بس سعد سا ح ست مست
تعالی الله حه حط دلکس است آن لعل حندا را — که بم ار حمال در سان آسحوان را
به حط گرد سا گو مس ما رمات رد است — که دهر سا هم و ر آ مات داست
گرد مسک است کر گرد مسمن سحه آ — نا مه است کر بر د اس گل رسحه آ
مست بر لب لب او حط مسکس آ سا — ان دمسرع از کمات لسان الغیب دانست
کلک او را رآب رمرد گسه است — سکه ار محر بر حکس سر شد گسا را

سبزهٔ نوخط و لب لعل و بناگوش سپید — که آمد بخال آتش سوزان بدین امید

بهشتی گر سر دیدار دارد بر بساط طوبی — گل سیراب او و سبزهٔ سیراب ما باشد

جوانی کز گل لعل تو سیری نیست دلش را — خط مشکین تو بر گرد لب شیرین حاشا باشد

رخ گلگون خط مشکین ترا گر گل نباشد — چرا هر صبح بلبل بر گل رعنا نوا باشد

ز سیمین ساعدت بر گل چکد شبنم عرق گویی — ز شرم روی تو خورشید را رخ پر ضیا باشد

ز بس کز خط سبز تو بتان را رونق افزودست — بهشت از حور و غلمان همچو بزم آشنا باشد

ز خط سبز تو بر گل چکد شبنم عرق گویی — ز شرم روی تو خورشید را رخ پر ضیا باشد

ز بس کز خط سبز تو بتان را رونق افزودست — بهشت از حور و غلمان همچو بزم آشنا باشد

چو سبزهٔ تر اگر بگ ناسمن بر ساط — هزار نکته بقصد دل ارکس بر خاست

حسب آنست جهانست که ما سبزهٔ خط — سبزهٔ مار و درس دور خم سبز اکرد

ما سبد عنبر بوی تو ای گلعذار خط — حسب کسب بر و رین لوبهار خط

ار ارادت نبایم سبزه است — باد بد بر عذار تو آن مشکبار خط

خط بر عذار جانان دیدم سبزه بودم — سامی بزور رحسان دیدم سبزه بودم

کلکم سبزهٔ بر ظاوس گزه است — تعریف خط سبزبان با تو سبزه ایم

خط مشکین تو گرد لب شیرین حاکرد — مور بر سنگ سیکرحب کسین آموخت

گرد عارض او خط عنبر بر خاست — سیاه رنگ دگر فضای بس بر خاست

خط بود بدم و دود ار دل بر بر خاست — کر خون سبزه براطراف ماسبس بر خاست

بر دماسبز خط مدام کار راچون سنگ ساخت — اسبد روایم برات نبه را تخواه مبست

خطیین که ملک بر روح دلخواه تو بست — بر گل رخم سبزه ما گاه تو بست

خور سبزه نه بد گسس مبد او خطی — کاعد مگر سس سود بر ما تو بست

ار عارضی و مبد خطی صحبت مشکبات — یعنی کر سبزه سبزه محو بل آدمات

خط کرد ظاهر آن دهن غنچه رنگ را — در کار بود خاسه ان میں گ را

رخسار خوبرا آمد خط سیاه بر دون — چو هبد و نیست کر آمد سبزه بر دون

الصفار
الصفار
الصفار
الصفار
الاوری
سبزی
لبعضهم یرثی ولدا له مرد
الصفار
الصفار
الصفار
لبعضهم یرثی ولدا له مرد
کبود
دارا را مرد بس
الصفار
لبعضهم یرثی ولدا له مات
الصفار
الاوری
الصفار

خط سبز دمید یار مرا ... کز موجهٔ بحر آمد عنبر سا کرد *
مایل رخ تو خط سیاه سر سبز ... او هم رنگ دین آینه لهاسر سبز
رخسوم حسن اگر هم لنگ امد روزام ... کز داس مشک اوران سنگر لنگ جاسد
در لشکر خطس دل آسفه رخون است ... بر خط ناوک او مسکین است
امد فکر جهاد و سال او خط لب لب ... حسن شلغ کرد امد اسلح امد ن تو
خطس بمرگ مال فتوئی فرد وس سد ... با مصحف سبز از کلمه روئس را
خط سبز امد و یاد دین مرگوسی مرا ... عالمی را سوختی ای سعله حسن سی مرا
عارض او دمد دل بهار طمی نظر فریب ... در برس گفت آخرگ تر دلبل پیرا
خطب صورت مانی نقس بهرا دست ... گراس سیاه دم کار سحر اسادست
سود سبز خط تو غرا ز مرا ... مدد خواب ساند دین بهار مرا
سد سوا دل رم روس از مقبول لف ... کوس رحمه خوانان خط مشک سن است
خط ار سم مدان خواب در آمان ماسی ... وخط سبز برو خوان لکا و د مد
خط خوار طرف ساگوس تو سد امسود ... جلقهٔ دلف سان اگسر ما منمود
گرد گل از سنبل خط سبز برسد ... مار مست مرا سر خور سد انور سد
خطران روئی عرد ناک است راعجار حس ... نفس آب حیک را در آتس برسد
سبز خط است بر لب لب سان محس مار ... مار آب رندگانی عسر س مل سد امد
خط سبز کار لب لب خانان مرحاست ... رنگ امد لب کار سبز خول رحاست
عار خط کر آورد دعارض تو مرح ... رود و خار مدار د گلی صفای مراح
سالکر سنگ رسد سد بات ای ور ... دمد مشک سامت رگوسه کافور
خریط سبز کروح جوس دمد است ... مسحت کسی بخط مسحف مدد است

مولوی اسمعیل صاحب
حالی
اسمار
سعید یاسمی
محمد عادل خا
مایل عظیم
مولوی اسمعیل
وحشی
مضامین کی
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
حزیں
مدراس
ولاوری

خس تو ارد مدوں خط کا سبات سد — سمر حمل تو صاحب کمات سد
برگر و مار صب خط ریحان تو سد اند — مادسیاں گبر و گلستاں تو سد اند
گبر د کعبہ ہمہ و سد مسلمان گسب ن اماں — تو کفر ار کعبہ بر خرد کا مادِ مسلمان
رو نمو آ سسب و طب سر بہار — د رخرم کو سر ہ ر آ مد
سلطاں رخ لالہ س دتا سی را — تو سد مگر سر باف دارد
طوطی مگر د خاہ ر یحداں بر آ مدہ — ما تو سیت ار حہ کہاں بر آ مدہ
برا ما سر برگرو لب خاں سحن سد اسد — مسحا تو د سہا حصر ہا مرا مسحاسد
سہ سحی ماس حوس عالمی ہر گر مساسد — ما ساکس رخطا فرود حس آں برماماں را
د ر رگ سسل و د ر رسہ ر حاں رحم — کس مد مدم کہ سحط تو گر فیار و د
مسور خط رح مار و رہم ای ماطل — کہ وف عسس تو د حوں سو گلساں سسر
گر سرح خط مالہ فام تو تو سد — صبی کہ نسحسب سام د تو سد
خط آ ورد ی و اعگسدی محام اصطراب — ملک حمو ر ار اب سحمل گرد د حراب
س علام آ سحط مسکس کہ گوئی مو رحہ — ہای مسکس بر رگ برگ گل نصر س بہاد
ہمگسم کہ سال او ملای حاں مرد م سد — رخط سد صہ اگر آں حو د ر رماں گم سد
د ر د سب د لبری سد ما طی او فیاد — خط ر لس سای عرض مکرّ ر است
خطب آ ورد ہ طغرائی رد واں مامۂ وحب — بمک عالم قد ر د ر ہی حطی ماعماری
ار خط الماسی لعل لب حاماں مرسس — مرں د ر حاسم ارس ر رّس گیاہ اماد ہ است

گل مہاہم د ر سان اصلاح

خط ار د ی بر اس د لم د ر مداست است — میحف سعد د گب سان د لیب است

در مدح حضرت شهنشاه اعظم ظل الله ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه

تمام خلق ذلت تو امر و زلت است — اصلاح را خطا و رد و گذار را
روی فلاکتون ترس ند عذر انسان را — گر چاره ساز داد نمایی مداررا
گر نیست اصلاح و امداد ات سد اوهمی — مالا مدارا در گوهمی تو اخواه سدی
گیتی ز مرد کفک صبح را اصلاح — کو خط ساخته بی با سد ارهمی
گر کفک اصلاح ضعف و ارام و لطف — دستان و اب هم فصیح زبان شوم
دوا به مهموم ز اسدن همی — چون شد کرم کده آزاد نامدرا
نفس اگر دن سلسل بر نامه • با صلاح خوشه و هنر نامه
و مراب و اصلاح نفس مرن — و هنر انا کر جوهر نامه •
راسته خوشی عدو می نامه — جهان و دل جمع ار نامه
ره می خاموشی مرا سته — مگر صور نفس دان شو نامه •

محل هل و کم در پس لب و راک آن و دن هستی و رگ ان مدان

سگ سرمست لطفش گر همی اکسه — خانه تو و رگ ی مگس ن تو د
همی باد گ تو صد گر خود همی سه — ماد رگ کو هیچ دن گرد و همی سه
نفس ی و گ آسی آمد ار است — کو گ آسی ا دن مستعار است •
رسیدن ن اد ت آن لب — مگر دان برادت آن لب
را ان نفس ا د د ن • سه گ مگسک گاه خدائی •
ربا توب را ان لب د ناکرد — کرا توب ا ار د ع د اکرد
حیات مصر دام و ت تو د — کو سه ر دن نفس خود را سپرده

لبش گاهگه سار د طرار | سه ا گیس ر سر خار
ارا ن لبها مسودحران دل و دس | کرد ا دهر کسی کجان سر ن
گرا مجا ر آن لبهای خندان | طلاح مرگ مشکل ست خندان
سد و جهان بدولت آن لب سکر لبد | سر ن اگرچه بود سو اس قدر لبد
سبی گ و صف لب لعل ا و سو ا د کم | و لوک نار کنار و ر آسحاب
هر گ آن لبهای منگین را ما سا منگبد | حسم مبد سد ر حا ی دهن وا منگبد
لبی گر و گ می گر د ار فر و ع سنبل | کجا لفکر تو ان سلام ما ا لبد
خط مسا ر د مر ار ان لعل جان پرور بدا | سه کبی گر د د سع موج ار گو ر حدا
ا ز لو سه خلم بر لب جا ن ر وا بدار | سلبی بر وی تو سف کجان ر وا بدار
فرست لبی ار لب ا و با مه مسیح | گلاس ر بده بد مسا م کبه وان بد طائی
سرح رو م سس ما ران ا ر حال لعل ا و | با د حون رنگبن بود رنگبن نا بد سسه را
گر د و ا م د گر لب منگون تو * | سر بد حو س ا ر لم سی حصا
جان س ر ان لب جان پر د ر تو | گسه مسر حسهٔ حیوان بدا
بر ساط ما سد مردم لعل و با قوت و عقبق | ر سحد ار سک لبس اسک سگر گون آمدا
دی با فست گفتم احوال ضعف خود را | ار لال با ر فرمود گلسه آ مان *
لبهای می آلود ه ا ئی دل و جا ست | ران بع حد ر کن که سحون بر سه با سد
قد ر با قوت لب او ر اکه مداند که حست | حو بهری قیمت بداند گو مر با د بد را
رفت روسه سهان حو گر دار لبس بوسی | حو طعه بر سر گ مخک جان می با مد
حو بگسا ئی لب سکر سکن را | سرا سر در سکر گیری سخن را
لکس آن لبهای منگون ورا ا ما د ه ا ست | حری ارم که حون آنس در آ ب ا ما د ه ا ست

الشعار
الشعار
الشعار

گر عکس لبش صد هندوان * تا لب نشود درد رحمان
آن لعل آبدار سرکاشان * چشمه گیهان سلیمان گردد است
اگر ناسفتم از وصف لعل یار معذورم * سخن اعضای مست آب رمانی را
برای چند رحم دل یار کف مزاج من * نمک ارسکندر لبهای آن دلدار ما نبی
تا لب لبش چون شدم * لب و دندان ار سری نکنم
نه دل شکنم از ان لبهای خاموش * کجا بم رآنس سهای خاموش
رهی از لعل تا موش تو در عالم روا نبا * نمک مرورد نیود لب اس حرف وحکایتها
لبش راست اذن بوسه آسان * گر نه بخون جوشش ان
چو برگ ان سبد لعل ا سد * برنگ سرخان سرخ رو سد
گر عکس صد ار لب لعل تو صد نا * گوهر صدف سرخ تا لب برآید
دسکه لعل تو آلود سرا سر بود * مرا رآنس ان مرغ دل کباب بود
لعلش گر آنس رد در سر تا لب * در سنگ صد ام حیرا رست نه صد
تا لب مکنه لبش ار گر می نگاه * این لعل آبدار حه سادا ک است
ناسد ملبش سان دندان * نبی گر نه نا سد *
سبو سد در جواهر تا لب اسک * حسم گو مار وصف لعل حندان را
هم بوسش حسرت لب تو * نه ر آحات دا سد وال
ان سرای اسکر بران سد کار سنگ لب * گر نه می آمد نه نگ سمع اوار سرات
هلاک آن لب لعلم که حون سخن گوید * ار آسمان بر مس آورد مسیحا را
نسوی تا د مر آن لب سکر تارا * نه اصلاح تا حیر سبی و ا
سبی گر دد ام د سری لب * حرف لب نوگفت خود گردد ام

سبی
سراجی
محمود صاحبی سبزواری
کمال نبی سلیم
حسن
وادری
وادری
مودود
اسیر
ملا سبی
ادهمی
وادری
وادری
سا ا ادهم سبزواری
صاحب سبزواری
اسیر
آذری
وادری
محمود واعظ

اگر در آبی کنارد دون لعل خاتان را
لعم خود سکو ردی حسرت هر گز آب حیوان را

لبس دائم تو کل اور نگ ناں مدح
خط کیم رخوں ما سمان سبز ح

توسیب درلب لوکه جوں رسته ثبات
تحریر وصف او خط سطر کشد لد

لب رحمد تنگ مرجاحت بان رحمت
تنگ رنگی خا برلب تنگدان رحمت

ساد آں لب تنگوں جو سر کیم حرفی
جو آب لعل بود در دہن سخن رنگیں

لب خود درلبس سوسم اردس لب وصلم
کر سعا لو جو سودی نبود آں د گردارد

حال لعل سنگ سے صفائی ماطن افراد
بلی خاصیت اں ماسد لب لعل مسمارا

خانگه ما د آں لب خمو ر مسهو د
سبح سبح جو سه اگاه ر مسهو د

دمد ام لعل ر ا ا ر می ماب آلود
کس مدمدت حس آنس آب آلود

شفا ار لعل ناں محس بوجوابد جسم بدست
فرنگی لا ئی کار حد ائی دمد عیسی را

ساد لعل نوار اسک جوس سه لبان
کمد سود ا ساد سه رنگ صحرا را

برلبس کرد م ما کسر دل سبلت را
کسه ام ار آنس اوب ان سبلت را

جوں لبس طرح برگ ناں اداحت
آ سحوا ان لبا سس گفتگو ں سد

من ار لوبس تحمر ار کسه د لرا شاد مسکه دم
مسی مالند اوب کسی را شاد مسکه دم

سدر بام اصلی ۹۶ حس نکل سوسس سیاه
ف کسه دم سکه لبهائی مسی مالند را

ما وب ما لب نود م ار رنگ سرند
اس جوں گرمه س کر حه بر سنگ سرند

حال آنس لعل نو سه حب ناں مرا
سمو د جوں رنگ ما وب اسحوان مرا

رنگ مسی لعل لب را کو د کرد
طوا ای بر رگر می طاره دو د کرد

لعل خاتان ما رب ار خان ساحد
ما کر ناں ار لعل خاتان ساحد

مرده را خان مدید لعلس مگر
لعل ناتان ر آب حیوان ساحد

ناں کس ایلد س نم
اشعار خواجه سب
ما مودی سر ساری
مسی
حاجب آبادی
مخلص کاشی
ا ر ا ر ی
ا ر ا ر ی
ا ر ا ر ی
سب سیاه آر ز و
اصفهان
حسرت
میر ناصر اصفهانی
اشعار
ما لب س رضی
اشعار

مگر دم موای لعل آن شمس دین دارد — که هری بر لب و آنجا سر دین دارد
از روی لعل او آمد دلم سرخرو — آمن باقوت و یاقوت مس سنگ ا
آمن لعل لب تو جان میکرما — که دمه لاسه ات روح کسرا
سکر من لعل تو کان نمک است — گرته سکر و نبکان نمک است
نمک اخرد و رحت را لب — گر ا ز آب و ان نمک است
بران لعه را مدار چشم مال منگر و — رهی ک فی گرنگ و د مال منگر و
حال تو سه سا که دان لعل ک را — حه بر چشم مه د امس گردن آرزو ام
چشم دا کر گل خود را بر نسان دهد است — عاشقان و دوست آن لبهای خندان مدهد است
دس در مجلس حب آن لب مکون گرت — من چو رقم مد اسم که آن گرت
دوست اکم حوی لعل نمک حس توام — من کنات آمن سا اموس توام
مل لب و دلت و نگین مسیحی گت — حه اکه ا ر و ت حسن سی رنگ
دا توسه است ان آن سنگ بری دم — گل مسالوی ان ماح را سادحر ی دم
برت لعلس دل عم د ا وامد گدات — امن مرات ته آحر سه ا وامد گدات
مر ام ر ا ر س سا و حسه — دمم ا سگ محولت آن لب سه ر است
سی کر ا ر د دان لس آمد ا ر — حوس سرات حی سه د سلسل را
مر کو سرات آن لب مان سحس د ات — آب حیات و ر لطر س حوں مرد ات
سه د لس کهت ربان سر لد د — سکر مگو کت سکرا ن لد د لد د
ربان و دوں لب حان سه د سی اود — کر مگرد د مژد و رد بس ما ت مگر د
مرا ما سعله ا م محمود ساد لعل مّا ی — کر محسوں آمن ت سوان کر ۔ موشم

گل مل و دم ر سان دان

آ ا عد ا سعر ی ی
ا سر حسر و ا سار
نور الدس و ا سح محمود
ا ا ر
حسم سر ی ما ی
دار ا ک سگ و
سد ی ا ر
سوک حا ر ی ا سار
ا ی ا ی
ا ر د ی
ا ا ر د ی
حمود ی

سایهٔ مژهٔ چشم مورست قلم — چو میکند مصور دهان تنگ را
در تنگی آن دهن سخن بست — خاموش که جای دم ردن هست
حسن اسباب‌های جوش کردل گفت ارزان او — حسرت گرسود ار حرص خواب عدم گرد
تنگ دهای تنگی جون دل مور * — تنگ جند اگه در عالم دهد سور
آن نقطهٔ موهوم که تنگوئی هست — جو هست اگر هست دهان تو بود
دل تنگم و دهان ترا داده تنگم — ناری بهیچ جا طرجود سادگی کنم
جوهر فرد است طالب دیدار را — ارزانی جان خواب لن ترانی دهد به
دهان تنگ ترا ست نام تو بود — نقطه‌ٔ کو خود بهمه در عدم است
ای سخن آگاه از سر خاموشی کس شد — از کلام او لسان الغیب نامم
قلم ما بهر تحریر خط آمد از عدم بیرون — چو هم آن دهن حرفی نماند از قلم بیرون
گرچه در تنگی دهان هیچ ست — هیچ نه هر آنکه دهان ندید *
گر ترا سینه تنگ و دهات * — حیرتی گمان آن مترس
چون دهان سینه تنگ ابداد کمر میکند — حمله چون آرد دل او رستم میشود
رحم بلبل ران توسید خود را — که بخون وگیون قهقهه خود را
دهان نارنجی دوش زیری گفت جهان — گرچه سر حمله آوردهام هیچ میدان
جان لشکر دهان تو رد ساخت سدم — که هر کرا در سدا از عدم ساخت را
عجب در حسن دهات ای صنم — سیر رحمت در گریبان میکند
هر جزوه دوان کرامات بیان او — گم کمک آنجا که وگرجوش را سات
رونق دهن عجب صناعت رستم — چون خواست نماند سوکوتک دهی را
دهان تنگ تو ارزانی دل زنده و داد — کشاد دست نیاید کسیکه دل تنگست

سه غزل اسرار عشق است — وین نکته سرا نکته شناسی نماند *
سگی دور طرحی آن دهن دارم ما — ره اعراج خود بر دوشکان دارم ما
او آن سگ او مسکن کو عرضی دوم ه — لیک موسی ماند او یوسف کنعان ما
در مشتی که وصف دانش سان کم — عزا سان حد قاصد آن دان کم
اگر گوم که من وین اوست اسادی — بود رحم مابوس لم ست دهد حم را
فصل گل رفت سرا الی فصل سرداست — سبحه داری لشکر ان دان اساد است
در گرشته سان رود و دانش — نسبت حسن ولی موهوم است
در سراج ان دین خون دلکم کرد ام — سوان بر سال صاف نکو سرا
در سحف بت حدان دفتر کو دم — حرفطهٔ دان کحرف سبک مدارد
دان شمس ارسان سبحه گنگون — حسان کرد حم سودن سر کند خون
سن دگر کس طبع بوسه ران دان — سهود پرهیج حسود اکه کسی
با دان سواد رطاحت دم ، رد — نسبت سر ند کو دراسبک سو کند
دان توسیع است ارس بر سحی — وگر گو سب هیچ نسب ند ارد
ماس همه گی کوست دهن ادست — دانم کو سرا روی ارسان هر ست
عجب رواف الطاف دان سگ دوست — دان صاحبقران آدو سر لس رادست

محل مهل و سوم در سان دندان و سبی در سگ سان

ساد در لب آن سبک دندان دای ساکن — کر آنجا سدن لعلست وگو هر سود سدا
از صفای آن رودندان جو رحی سر سود — نام گو هر جه از سان گو هر سود

دندانس کان گوہر ما نہ ملک * کسہ گوہر اسہ در ست ک
پر باد در دندانس کسہ سر * سہ دندان آلہ ما مال گوہر *
در عالہ دان ہم آن ملک دان لیکن * مبی کو ہر دل بر در در عالہ دان داری
رہی دندان بر بر لعل حمدان * بوگوئی در مبن بر قصہ رحمان
دندان بوماتوت لس خورون ما نست * مالعل مدحمان مدان بوہا نست
اگر مبد مسرح از لنگ ماں مدان خاطرا * گسبی سبح [۲] دن اسنک ما سبح مرخطرا
گوہر دندان اورارد بی ارمبی فرود * اخران رادرست مارنک لوری دنگرست
رد مدانس جو سفم در سخن در * دہن ار گوہر نکد اہ سد بر *
در ا سر مدم رد م ما سام * مگر دندان آن ماہ دلارام *
دران درج دہان در بای دندان * جو سیم در میان عجہ حسد ان
آن دسہای دو کہ مان دو لعل لست * دردا ہاست رحمہ در حمہ احمات
اگر گر دسہ سکم گوہر ست ناد ارد * مدل صد غصہ دارم ارمبی مالندہ دندانت
مبی مالندہ دندان گہر ما ست * مگر الماس را داد ہ سہ ما ست
مالندہ مبی بر دی دندان * الماس سہ سلم است نہان *
بر بیائی مبی آلود ہ دندان * جہ الجم در مست بر ہ ما ما ں
مبی مالند ہر دندان لسان مظہر ہ اسد * یہ بحر بر کو ما صور ت اللہ سد اسد
مکن در گس رمان ظالم مبی مالند دندانرا * خاک سرہ می دری حراحون سہند انرا
ماں دمبی رانہ بس رنگ کرد * ہ سہ بر سام و مبن نگ کرد
مبما مد در نک ماں و مبی * کو ہر ست حراع دندانس
مدندان اسبی مالندہ مارنک سد سالم * دمامت مسہود ہر گز سہ کرد مد کو کہا

کاشف
امیر
لاوری
سراج الدین علی خان آرزو
لاوری
مخلص
لاوری
سلیم
لاوری
مسیح
ولی اللہ قزلباش
لاوری
لاوری
لطف علی
حسن علی
لاوری
لاوری
درد مند
شیرازی

مبدا فیاض — سبی ریزد ز طاق دیدان — تو گوئی طبعت د آبحوان
واردی — بدد اس سبی افزود روبن — تو گوئی سام سد ناصح طبن
واردی — سبی را اس ما بد لدوار دبدا اس — سخن رد کنون بر رگ بان هم لعل حمدا اس
مضمون رام سرود — مگر هم ساد آن سبی ما بد دبدا اس — حمل ا بر سر سکم گوهر سب ما سگردد

محل هل و جهارم در بان رگ بان دلهای بان خورد

مرحبی بان را اگر مر لعل او حون سه اید — اس لمحه مر مسا بهت حون سه اید
بورون — برگ بان حنان نمون احسان مو نمو گسم — ساطن خو ب دل سد نطاهر سر خو گسم
واردی — لب لعل وا بان حان مس رنگ دگر ارد — سخن مر صحه ا کل حمد مر کلمر گ مردار
لحصی ا مرسرود — رنگی کر ر بان آن لب منگوں نو دا د — در برگ گل دماد احمر و ان ما ب
لهیا له — سرب حون بگردد حون دل ما نوب رمای — لب لعل نو ا ر بان کر ه سدا ما ر رنگی را
آ سمری — بهب مبل حوردن بان کلر بان بهند را — عاسمان گوئی کر ا ر حون خودس دا بد آب
مای مدار — سم مس ر سس کند ا ن حوردن حا مه ام — سحو ما هم آ سس لعلب سع ما مه ام
واردی — رنگ حون گردد ر رگ بان ن ما رک — حون سا ر دحان سا ری ما سن بیمار نو
واردی — حوس بر نگ عجه ا ر عم سحودم حون حگر — ما د می آ ید مرا حون خوردن بان کس
مای مدار — بدد ان رنگ ما سن بر کر د دی — ر حسرت لب بدد ان مگر بدی
لهیا له — بحان مبکسب ما سن عاسمان را — تو گوئی ا بان رحسب تو د حان را
مراح الشرس عجس آرد — لبی حن مسحف ما وت حوسن حرب — سد ا ر رنگ ما سن مد سحرف
ما سن ما می — مه د دلهای صاف آن رنگ ما سب — که عکسد دبد ه ای ا حون قا سب
عامل

کس رنگ بان امانت بر لب کس — این مدعی ار کنار و سر را افتاد است
یارمان رنگ لب لعل تو رمانی شد — این عضو می لعل مدعان سه

گل جهل و سحم درمان رمان

وصف کلام ا ار نارکی رمانس — مرگ طلب گو نادر صحه دانس
رس حرب و مرحی گو دمارمان او — خوں سهر سه است رمان در دمان او
هنگام کلم سر کسهائی مرا نارم — کو آری امجو مرگ گل رمان را دهن سردوں
مرا برگ رمانت می رمان امد روان گردد — مرا الات آن آب حسرت در دمان گردد
سعت رمان کسده د رکلام — رس مع کسده سر گاسه ار
ناسه کرمان سگی گرمد است — د رحس دان ارا ن قند است
ناسه ام توصف رمان تو ترمان — سرورده است کام مرا در سکر رمان
اصرده ا ریوای سسن گر تو د سه دور — ارک مرا است سگه زطرگ سر رمان
محرم ان گست سعام دل ارسعی رمان — هر حه آرد موح ا در ما سائل سمدد
در دمان تو رگطرگ رمان ساحه اند — مرگ کس در دهن صحه نهان ساحه اند
نهنگام سسن گسن تماسا کن رماسس را — امگر صحه گو ناعد لعبی آسان دارد

گل جهل و سسیم درمان کلم و معمای آن و کم سحی

می برد دل رکف و جان لعوص می سحمد — سحی گرلف حامه مژ ن می آمد

سمد گفتار لوتیان کسه او دارد را — طاهر اخاصیت حسی است گفتار را
سسه حوصی طرف سکر سکس — مدان هوس کسحس باد گرد اردو پس
عجب لر سگس سهو دحن ادسم — آن نکلم ای رنگین باد می آید مرا
در نکلم هرگز ار سهد لب جان سکند — آب حسرت اردنان آنجیان مکند
مسع گرسود ک نکتم ار دهس — دگر دسرم سهد محال دم رد بس
سکه دارد شوح مانار ک کلام — ار رمان مالف کسه صد طامعام
مس تو حرف حسی مرم سمرد — حرف سرن توکسی م سمرد
دمدگرات رنگ ارگفتگو لوت حدا مرا — گرسان ناک سمعون گل کند لعل مدحسارا
سحی کرد بس نگ تو برمی آمد — وار عب اب کرار برد مدرمی آمد
برسکه ارآن لعل سکر بار براند — وار لب کرار برس اسه ار براه
برد ک عقل مرد ورنک اصل دگو براد — لفظ حاب سحس لدو ذرسه سوار
ار حد سس نام دل برسد و س — گب حوسو برد آگو سم حو گل
مس گرکسای ۸ آن لعل سکر خارا — فرد آری ارس فرور گردن مسپارا
اکرگوید سحن ار سندن گسا س را — حوئی عجب لس دربر نمرسد آ اس
برس حال دل آمدم کو درحه ت آئی — کریم حون کهرا فسان سود کداه کند
طلعتی برف سان بدو بردن آمد ارآن لعبا — کو سدای کهرار طا ماف سرد
ماحسرد سر حسه خوان برد لاف — نکسا سکتم در سیاه خود را *

گل حمل دیهم درسان لکست

لکست سرس رسان ارفساحت حوسراست — مسم لعبای مرا اس سکه حسان برکند

سیم وعده دلم شاد کن سرت گردم — سیده ام که مرا لنگ رسانی هست
رلنگ سبب گر و س ملت و مر آسا گردد — مسیحی گردد ان صد بار کرد و با مرا گردد
رسد سان ملت ا با سبو ایم مرد — گره لنگار ان ار لنگ رسان هست
تو ار لنگ بی آند مجی بروں ار ان لبها — مد ار د طوط س مبل بروں ار سکر سا لبس
کی تو د لنگ تو یعنی * — بکی د د س د لبری بکرا ر
ناحه کم مسجی لب ار لنگ رسان — سد د د ری بروی ن و سکند کلند
ن لنگی رسان تو گو نا سبو د — ان رسیه ناگره سجو ر د د ا سبو د *

گل دل و اسم در سان سم حده

سیم حن کند د ر و ف گفتا ر — طلوع صبح ناسد د ر سمک ر ار
ران کج لف کر مکند حد ' محلست — د د م سیمی که کم ار طام کم سه
ر آسمان حمارم مسیح سمار است — سیم تو د بهر علاج سجو ا سد
سیم د ر سبی د ار د بهار ی — تو سبی کو د ر حد د و ع د ی
ر ی ر حمی سکر حده دل مردم کرد — تو گسبس کر مرا بم نکس سیم کرد
سجو آن نادام ملحی که بمک سرس کسد — ناسمان نادل تو سبی ار حد ' او د او داد
ناسم نالف گلبس فر سس آشنلب — ار حمی لب صحه را سر اس ا سبی فلاسب
تو حن بها طسد ار تو ک گان د ر حسر — سیمی کس و نگر ، س اد ا کاسب
ار سیم سکند آسوح ، ر تو دل نام — سکه سمسر سم تو س نلا سا نا د اسب
ر ار ا د ه او د آب سان تا لبس را — که گلهای سم ار لبس مسا نه می آید

ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال
طبع دوم
حسب الحکم گورنمنٹ انڈیا مطبوعہ
۱۹۱۲ء
ولی محمد مطبع
۱۷ ایراہیم میمن لین
چاندنی
چار
مطبع سکی سبی
اشاعت
۱۹۱۲ء
۱۲۰۰ تعداد
نور الامین پریس
۱۹۱۲ء

سد ۱ مدک ۱ حد ۱ گل — سم بو بو ۱ واصحاب حد ۱ گل
یک ستم معصوما صد حس داعم — رس حد ۱ گل مرع مس کباب سود
تا آنکه ن نسات ر ار آفات بود — حون صبح ار سم او کس سال بدد
حون لب لعل بو سر ع ستم سحسد — داع را بر سه دم کو ملک دس کد
ماب سکر و مدا ان حاکی کو بو — ای سه سرس ادا آنحا سم کرد
رس ماه سم سد لعلس د مسار — مسکد عنبر ر مک لب او گ گل
آنحا کو سس ما د ا ب * — د کان سکر فرو س بار اب
د ی کان بوس لب حون عنچه خنده — ر سه ی لس ر عد حسد
د حد و لعل لب کسا دی — عد ر ن لعا لم ا و ما دی *
ن ملک جگوه فرا موس مسود — داع مرا نحد ملک سود کرد ا
آب گهر سحسم صدف اسک حر لب — آنجا لعل او سکر حد و ا سود
شکر لب خاک سه ما بد سود — حو بوح من بد و لعل سکر سکن خند د
سد ۱ عکس ما ر ر ما ل ما — حگوه ما ر نگرد د حراحت دل ما
د رکه حد مدا ن ه گد د ا مس — دب ر ر ا عد مس دو ه ر ر د
د رگطن گرا ب سکر حد و ا کی — هر رگ سر طل سکر سکن سود
سد ۱ د مدا ن ما حن ما ر مس سد ا کد — سم طل شلا ان را بر حگرد ا ن سود
مسار د م حد ۱ د مدا ن ما ی حلس — آن ما ر س سا ف شر و سکر مرا
سحد کر حد ر حد ند مى د ا م — کر آ فات بر د ر م سا ر سا مد
گر مد حد ۱ د مدا ن ما ی آن صنم — افگند گر د ن د عم عنبر سا ر د مس
ملاح ملیح مهمای حسرت و حوا مش — شکر حند س مر ا مسکه سب ر سحدا ن را

لاوری

رنگ لاله سیر راسته محمل در خاک صحبت گردام کند حمد لهای کسی

محمل جهل دهم در بیان دهش و ریح و عرض آن

اسرار الله فراهانی الصفاهانی

سبب رحمی و دل می بارنگ است دهش موجه ناموس ارض توی بی
لقای کبرا در حمد رحمانست نگه آن بر سد صد بزار فکر عمیق
بیان سبب رحمان گرنا دوراست کجا هی روی ادل مدس ساب کجا
لسان اسکندر سد گفتن رحمانست لسان آنجایی که ورد رحمانست

ساهی

یک محمل رنگ ما توب و حمر صبح را گردآورد مدد آن سبب رحمان ساخته
دارا الخلیل

گیرد اب ریح مائل جهانی * جو بر جاهی هجوم کاروانی
هنوز اللهی

ورخاد آن دهش لسانداست دل جان گورا کسد دورلف نور اخلاصد کسد
صرف الله سلیمان خان آزاد

صد گوهم وصف آن سبب رحمان که برد گوی حس ارماهروبان
هلالی

صد گوهم آن دهش الله الله طلوع سری در اخر مه
سری

کس را ریح نکرده آگاه * رحمان هزار نوسف آن ماه
لاوری

ورر رحمان نوما رامست اتمد کات دلوما در ساعت سنگس کاه اداده است
زاوری

جهی گرجان وو لعصار د آرام * سده آکاه را خالود دس نام *
لاوری

نسورت خاه لنکن سر نگذار * ورو دلهای مسافاس گرفتار
لعبی دارالسرور

ما دار حشمه اخوان سه سودی هرگز جسر سده دا گر خاه رحمان را
میرزا کاظم

دور سدان سان سبب دل سن عرض سد توب سد سن مرا لای ساهی نگردد

بهدار ارسکس رنگ سبب مرا نار کل سبب رحمان گسام سبب رحمان را

دل ناطرهوس سبت رحمان گردد — آب حسرت مه بس گوهر سلطان گردد
آسوان کمردم دررهس خان مدهد — ب لب اداد و خا رحمان سما
در برآن ورلف رحمان ساد بس — یک گوی درمیان دو جوگان دباد بس
مرد رحمان نوبرکس کرنگا اندازد * — گربود حصر دل توس نا اندازد
رحمانس کرسم بی دکوا است — درد خاهی مرا رآب حیوا است
دران خاد رحمانس بگردان د اقدام — کوردم عوظه صدبار و مدم روی سا طلبا
جوسد عرض مران رحمان * — اس خاه حوب آب وارد *
اران سبت دس دل حرف ی راند — لشاب رسحب آم درد بس ماند
گوئی دست دطر آبت معلق * — در حسیر آجو رسد حابت معلق
گرسه جور سد ب رحسار نوای آ سه روی — در لطاف آن رحمان سرد ارجو رسد گوی
اران ناروب ساعر گب همحوس حسم نبات — کرعمری خاد دن آموحب دو خا رحمان
آنسوح کرجان درلب سکرکس ادست — خاک دلم ارزحمه شاه دس ادست
دلم گم گسه رمان خا رحمان حون برون آمد — کرگرآن خاه را گاه دحمدس حون برون آمد
سه سودا رحمان سرگوں کر اسب — حوقطر گیرادی کر را نگان نکند
کی سبت آن دس نکسی را نگان دهد — سبت آن دس کرسود وحان دهد
سبت ارخا رحمان سان سبت ما — مرآن کر رحسرت مه با ن منگرد
حسم ما وس راهان برسو فردوس سبت — سه آی ازان سبت رحمان ما
من آمر دوار سلامت دست سم — کرآن خاه رحمان آفرند *
لشاهای عالم گرد کرد ند * — ارآن سبت رحمان آفرند
اس لشاب سبت هرگر سو فردوس را — سوان حمدن ملک سبت رحمان را

مارا کجاست طاقت بوسیدن دل — یوسف همه حسرت است تا چه شکند
کیست حضرار می آب حیوان — هرکو ار چاه زنخدان تو لب برکرده
ار رخدان برکنات دل ردود — سر گون کرده شکند ان بلور
رخدانس کو مرا داد دمانس — ئی آسانس دل کرده مانس
ار خاه رخدان بو آگاه گردد — آن ساه کرار سه احضرآب نمارد
سواری سب درسدان جهان جو — کرار سب رخدانس بردگوی
سود دل زان سائی سب عرسد — گر با سب رخدانس ماند
دلم دارد بگردانت رخ راه — همان می رندانس قبله و درگاه
گر حرار مات عدادس آقای گسه است — بوی جان می آید ار سب رخدانس بسوز

گل سخام در سان حب

صبای حبس ار ماه گوی خوبی برد — گهر ز آب گهر کرد اند کمر سس
هرار روح ز آب حیات کرد نمود — کی ز روی لطافت حبت بو بود
ز طون حبت آن ماه ماسان — نگردن هاله ز راطون احسان *
ز لی ما ز رخ حبس دهد — ملامت گوی خود را دست سرد
رخ حبت آن ماه نارد — برس کرد ست دندان سماره
جهان راحه سس درحرب انداحت — گهی برکار حندس دایره ساحت
ز طون حبت او هماره ماه — سسان طون رنّس گسه دلخواه
دو حبت هوائی ز دو دوسس — ما رکرد ست ز اک آغوس

هدیه از طرف کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ساده رو گر سس جان بیتاب * پاه عسس دل سمود آب
ساقی کی لعب مدعب اودمسر مس مای گودست کوهی دادی شد آن طل الوس
مسادما عب آماده راه بین وان نوسفه سر آمده دار خا راه بس
دل زار ما عب اوآب مدهم اس کسی سکه گرد اب مدهم
سب عب اگرد سب اوسد بهرار صدا مار ما سس است
آب گرد سد همین عیس * کوئی اران سروس آمد است
بردل مس برج عب کا دست صدای مرا می سکه لعوں
طوں عب سمس اوسطر واکں هلال ماه ورآ بوسس راه ساکں
برکی رعب دما وسس بد ست کبردست لوسف ناں زحم ست

صراح امد سس طلس آورد
موکوبای
بالا سکی
بالا سیای سمود
امد سمود
امد اکرس آمکای
امد اکرس سراری
صوصی سراری
زادری
صوری

گل بیخار کم دریاں گردں

سی ماه مساہی دردوات دمه آبهو ا اگر دیاسه د سم ساس گردں اورا
ساس گر ں آں عرب حور سمودی حوں عمود صبح اردوار
ساس گر ں اودست دار کا برد ساس وسس قلم اردست احبار بر
صراحی ما نظر کردسس گردں سرسس فرمودار سس سحر کردں
ساس گردسس صبح امد است ب حسناں زار ور سد است
ساس گردسس سارات روسس صراحی راگرد ہ ں گردں *
ته گردں کسا اد سبع گاور بلورں دسه دوار ابور *
ساد گردسس رادا سس دوست کردں نالمی ر گردں ادست

اعلاب الرس مکرب
ماوردی
ماوردی
ماوردی
اسفیر
سکی
سراج طلاس
سراج

عزال مسک را گردن نوان زد | کدوم زان گرن سس حسان زد
ازان برگردن کاهاحراح است | کهسم کزدمس راسس رواح است
دهد اگردن او رسد در نور | سس در گردون آید لعل و گوهر
ه اهرگردس را نکه سد | حوگل رتار در گردن فگند
لعس گردس مدای مداست | کداندر گردس ها لکمداست
کم گردن آن سم ساده * | هم گردن کسان گردن نهاد
ساص گردون او گردد ماه | رمردک دها اتحاب مسارد
ساص گردون او گردد ماه | ه تو سمای گلو سو را اتحاب کم
عمرها باسر رودی ساحم ها اس رمان | طلوعم راسمیع کاودی ساص گردس
ار ساص گردس مداست حون عاسمان | مسود ن برد می شد اگه مداما رکست
سلو ها ار سحر گردن او کرد طلوع | هر طرف دست دعائی مه سمار داست
مست گرصبح دماست گردس حون ودها | مسرد حون باسه ور سطار اس ی اصمار
یاص گردن او راه حست نصبح | گرار فکرد ا ها د اتحاب سد
اسود اگردس سسه است حو ماح | گهرار کهار رلف بردی سحمد
گه را ار حال گردن او * | سد حوس ل گردن او
سلو رس دسه داس صبح گردن | حو صبح آمد دار سحت رو س
حون عسان سران گردن سس ماسد | حون یاصی کهرار مهی رگس ماسد
دیاه است صبح سراورای رد رگاه | ار سا ص گردن او ما نو سه ام
ارلطف مسوان ن نور در ه نوس دمد | ار ساص گردن او سعله آوار را
ار ساص گردس ه سرعی کردم وقم | صفحه اس ها دار صبح نام مدید

الصدر
الصدر
الصدر

گر سمیع کاوری دید بور ساس گردس — اردد گجکاری کد نام ودری کاسا سه را
ساں لطاف گردں مگر کہ آنجناب — ملسه گسه ر هوا ره گر ساسس
جم اگر د رگردں آنا دست ماسود — ساعد ما ار فرد عس حوں بدمصاسود
راسحاب ساص حس بهار * — سرع گردں ملسه کسب *

گل سحا دوم درساں گلو

ناساں ار گلوس سه رحی ساں — چه می اند رگلوی سسه تاساں
روان اندر گلوس ارصفا آب — حو ما ر ساں ار گو هر ماب
کسی کو ار گلوی او سحن کرد — حو سمیع اند رکلوی خود رس کرد
لب وصف گلوس گر نواں کرد — گلوی حند سه مر نواں کرد
حه گو یم ار گلوی آں دل افروز — د سه ری سحن گر د کله سود
صفای آں گلو حوں کرد تقریر — حضر را آب حیواں سد گلوگیر
ساد رس کرد گوہر حوس را — برند ار گلوی خود رس را
حراحی ار گلوس نعره زند * — که حر دعل د گر حه می گو ند *
گلو د رحس لو د ار س مسقا — نمودی رگ ساں حوں می د مسا

گل سحا سوم درساں برودوس د ساه

برس لعی همسه صبح لو رد ر — گرد کرد د دند د عالم ار ر

نوروز شمس و فرصح و مسا سر برد | ارمود و شمس نو صد گونه صفا سر برد
مرد و دست حه لطف ز براک دارد | کر ماند ارفا تو بی همه ما سر برد
مصباح در حود گل و نسرین بهر سو | حون شمس درخس ارباد صبا سر برد
یارم آن لطف مرد و دس تلقی حرس | کر محرب کو آئه حطا سر برد
صفای و دست او ما مار کرد | برارد دست ری ری دار کرد
خوبی و دست او حسن عمل کرد | کر دل در دند سهان در لعل کرد
مد دست علی کیا گرد و حمائل | حور و گر عمر همایو ما ئه دل
مرسه وصف دوست او نو سه | مدمه روی دوس او فرسه
کسی کو لک مست عشق آن دوس | نهارد حرص ارا مرد ر یاد دوس
برس حون دا دنور حوس را عرض | نمار صبح مر عسان سد فرض

گفتن سحا و حهارم در سان لعل

دلی دوار حطا فرمان اس حس لعلهاست | حطا ما سد حو گویم ما د مسک حطا او را
محس و حوبی و مرکب ای شمس ادام | مصاحب لعلت رسک صبح صادق سد
حماط محه رس کر لعلهای حکمس | صبح دما مست نوا کردن لعل *
لعلها لس همار بی حر ا لست | حه گوئی آن لعل را عضا گل *
حه اعجاز مدمساست دحس لعلها لس | که سام سر وران را تلقی در لعل دارد
لسما آن لعل آئه رنگ * | می مرد ر آئه دلهار نگ *
مسک مر رسه رسان کافور | مدوان گست و راحمه نور

حرب و مد خورست لعل حرب حسد خورست لعل
صفای لعلش راسزد ام گفت کرصبح صادق سخنان راں بود درسر
لعل بود محبوب نی مدان سان تو گوئی عطر دان است خندان

گل سخاوت مجسم در بیان صفای باروبری آن

دو باروی سیماب آں گلبن چو گلبد سہ سر ں و د س
بود صفا راسس ہماں * چو سیمی لعا لو سس خلوت کیاں
لعاسس حیاں سست آبدورست کرآں پاک اندام وآں تحت سست
لطوبس عودی ملطف و صبا زبار وسس گردد سلو تا
مسد کں صبر حاصف راسکست آ ا ر بردی باروی سما
ز در باروی نوی سحاب او سحاب ار سحاب خورسند رد
عسد او بر قوت ما ہم سحاب ما ہی سصفورا ست *
ـ سرا مسس باروبود ار حیا ہی ار صفای آب سوار
دیگ سازد و بر آں مری رد ہر د با خود نعود بارد
غسا اں سخاوت سخن سند حای نعود بارد ی سان دل سند
میاں آ سس باروی آں خور ودر طاوسس رد سس سیع کاوود

* گل عاد سم در بیان آدیح و مرتبہ

ـ آر سحت در دست او اسیح کر سا سست در بیان بارسس

اصلاح اصلاح اصلاح

الشاعر الشاعر الشاعر

دآرمحبب بالا دست آمدست | کراعی و مد مصاحب و است
دآ حس کرگ دسس مر مادو | کساد دست عالم در کف اوست
بارم ته طاسرف محو مست | آ دح تو با رح بهال حوست
مرقص راست بودی حنان ماه رکی | کر سر قدم بگردد حون او بر گردم

کل سحا و همسم در ستان ساعد و صفائی وداع آن

حباکه سمع فرودان ناهدار فاوس | سفای ساعد آمد و آسمان سداست
گفتم که هست ناں من آن ساعد حو سیم | صد بد و گفت ان تو آری بدست ماست
ار سوی ساعد حو گلست ناله مدرم | سهان مدارد سه گل را در آستس
ماں حو نفس آں سد مدست سکسه | حوں برسد ساعد او دست سکسه
ساعد آسس و ساعدس را اسمار ارهم | صفای ساعدس ار سکه گسد آسس سدا
هر صحرا کو سگر د دلی افگن ار ساعد | کند همحون بدسا شاگرد ماوس را
بدده ساعد آں د لسان را | سکسد رنگ ساح ار عوان ا
رساعد ساح کل را دسمار است | کر هم ساح کل و هم نوبهار است
بهار مس دائم ایس از حرا است | مگر قدمه ساع حاست *
د ساح ساعدس د د نوا با | کرد ه ساح مده سر سالا
ساعد ما هی دریای صفاست | بر سر موح لطافت لساست
و ر ساعد لسان سرور | حسب امر و حه سمع کافور
سده ساح فرسد صای دست افسار | دی کر ساعد سرس بدست بر د راست

الشاعر الشاعر الشاعر الشاعر الشاعر الشاعر الشاعر الشاعر

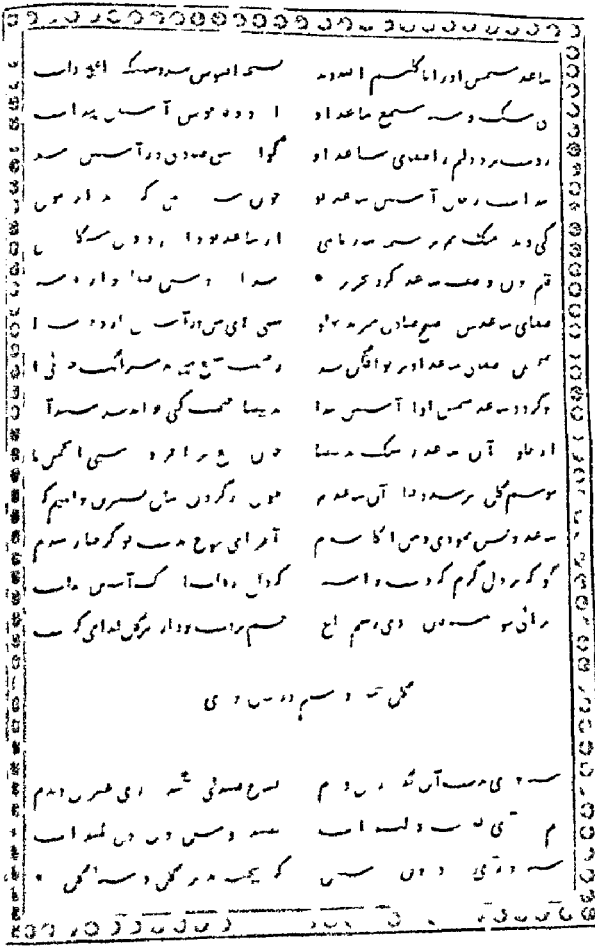

چارم ساگون دمن بدست ساپهان جوتی — که سحوا بهم کهم ارمهر ماه آسمان جوتی
مران ساعده سحه و نس را جون مار ساپی — همی کرد دست طالب را مگرار بهر آن جوتی
دو مرتبه اس ن حه ٔ مروں در حسمی — کو دارد اسمان دمدن دست ساں جوتی
مسار ای ساعد سمس ساله دسمی جوی — کهٔ دار د جلوه ٔ س مرا تا جو بهان جوتی
سار د ماب آب و رنگ سرح و سبز د بهرگر — کسه لعل و در تر د را بهان رنگرو کان جوتی
مگر اعجاز رحاک پسد را علمی اکر در مکدم — کمه گلدسه دست گلرخان راد رحران جوتی
مرای وحسی دل بسه اس ام ما ما سد — کمید ماند ا راست اس بدست مهوسان جوتی
دارس جو آس د د جو مسائی — کرو ا ر د د ست کا ه د لر مائی *
کنمس مرگرد دست حست جوتی سماه — گب گیج حس را ماراں نگهان کرده ام
دتی گناگون بدست آن سری جون دید ام — سعله جو الماسان برحاس سحده ام
دل ار سر سه جوتی دراں دست — حرار جو دیدار د جوں سه مست

گل سحاد و بهم در سان ماره

ما د د امد دست مرحس د حرلس — جو د دیری سحاسد ٔ ما هم سه امد *
نو د ما ر د د ر د دست آن گلدار — جو سا حی کر لر بر د ا ر د مهار
ماره د ر د دست سه سمس مدن — مار بر کج ا ست هر قل س
حرن دارم سحوس آب رمرد ماره اس — سر ه گناگوں تا ه ساعد گلرگ را
و ر د دست مار س نو آں ماره مار س — ما د گس نو طلسو س نهار س

گل سم در سان دست دارس و کف رگ س و حیای آنها

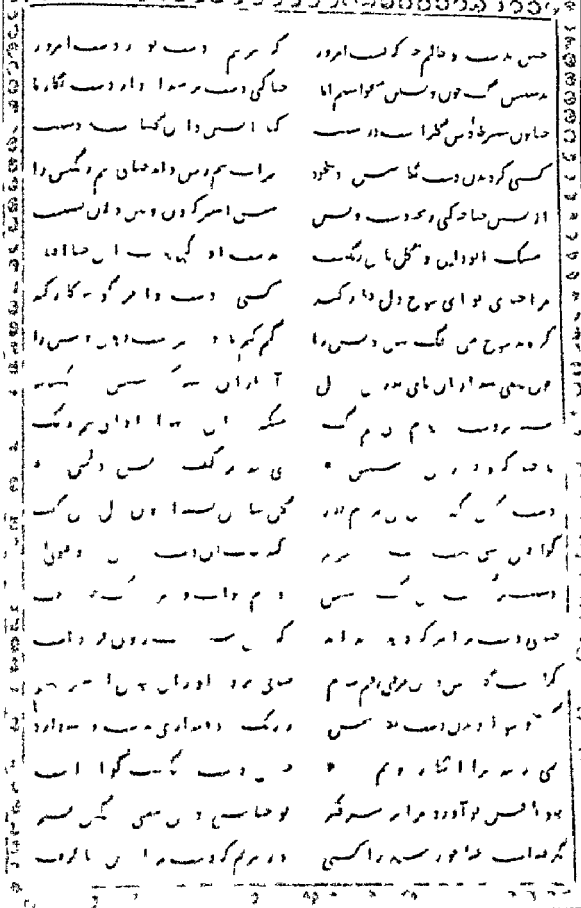

رنگ ارتجا گل سوی بر دن دارد — مسوان با ت کرآن سوخ حنامی سد
حنائی کف کرا در دل هوسی بر د ه — تو د خون حسرتهای خورد
ا رحنائی کرکف دست تو نست — نست دست تو سیمد رور دست
وه حه نست کف دست و حه حنا — حل سد بر د ری سمره طلا *
رنگ ارزح کل رف هوس ارسر بلبل — با د ست تو انگست ناکر د حنا را
کسی راحت د هرحت اند کسی — نهاد مرهمی بر هسر د ل ریش
براں کف دست سوان د د حت سوان — کو ناں بر کف نهاد ں هست آسان
برگس د ست او رنگ حنائست — گو رنگ د ست او رنگ حنائست
گمر مو سنی کف د ستس ند د ست — کو هندو نست د ست او ری گر د ست
کف د ستس ر د خوں موج سمات — کف د ر یا ما ند خوں کف آ ب
د ل د ریا محو ستس ا رعشق آں کف — گرفته لرزه و چالت سد کف
گمر عشق کفس و ر یا حسان کر د — کر خوں د یوا لگان کف بر د هسان کر
یا سس رنگ کف سا قی حه کار آند سرا ت — د ست او تو ا هم کشد ں حای ساعر بعد ا رس
حا ر گس تو سمار د کف د ست نگار ما — تو سل می سد د ر خوں د ل امّد و ا رما
کف د ست گلست و عجب سان سرای انگسان — تو د ست ا ر آ ستس سرو ں کی کلد سد را امد

گل سعت و نکم د ریان نست د ست

انصاف آسمان کرکد امی کو ر است — ما د ی آ یات تو یا نست د ست مار
نکس رح ا و ر نست د ست تر یات — سعادت تو ا ر نام ملو ر س می یات

[illegible]

گل شصت و دوم روپیں گیت دست ملہ ہیں دھنای آں

کہوں ہر دان ترو ہر وہ گیت — سہرا گیت کہ دھنا رگیت
اسکے نیل ماسہ وت کردی — ہوں سکہ انگ اسہرا گیت
انگیٹ نوای سوچ لگیں سجاسہ — ہوں دل میں تو دکر انگیت ماسہ
ہی ہوس اب سرانگیت حیاسہ تو — صبح سہ گل کرں اوت دسدں وا
اسارت کردماہ وہ انگیت — کر آں انگیت مارا انگیت لیک
ہر انگیس گلشہ تو ماہ * — کر سیل سہ دلعاسا سہ
ہر انگیس ملال عشہ وسحہ * — ہوانگیت سہم نسماں صحہ *
ہوانگیس ہمہ سماج مرجاں — گرد انگیت ہر ہں راہ مداں
ماں انگیت سرانگیت ماسہ ار — لف سہ سہ گرد عشہ کریں دھالف
ار گیت دہ کرد نگاریں سرانگیت — ہوں لم آں ہوں سہ انگیت ماکرد
فعلم گہد آں دس ہں ہوں سہ وہ * — حیا رہ دہ می آید سہ سرار سرانگیت ہں
گیت اوہیں لف ۱۱ م ۲ گیت ی — ہوہو ماساں سہ گوں رہ دام ی دہم

گل شصت و سوم روپیں انگیریں

مست مائی مست تو اگہری * هست در حسرت ترا سری
کی مانی تو ای اسف دما اگہ سرمست * در طریق عاشقان خام همرست
در اما مل بهر مست خام الناس مست * صهبای ساح سر مست لر هشار
خام مانی مد مست مست * عکس داغ دل حرس مست
در اگہ مانی مد اگہری * کہ حران اند و مد سری *
فرو ران مگس مست آب و ات * گر و بر د از چہرہ آ ات
مد و بد حس هسا لگر د هلال * تو مر حمی زاوج کمال

گل سعد و جهارم در بیان سحر و سد و حدا آن

سحر اسی رنگ حادگر سه حوں حلق سحت * آدار اں م کس رد حوس سد اما هم سود
دلم فرد ا آن سحر انگار اس است * مقصی کہ مدل ماضی رمد اس است
سحر در سحر ا ماں کرد د * سو حی رنگ حدا را د دی *
رساعد سحر ا رکاں سود ار * حو ساح کل کہ آرد صحبا ار *
ما حا سود رنگس سحر آن ما در را * کا ار سحرف سگوں توب اقتدرا

گل سعد و سحم در بیان ماضی دسد و حدا آن

حب را الشعر مد سرف است * را کہ رحبار ا و رکلف است
د د حر ماضی حو کو د بر د ارد * هسه مست هلال ا مد ارد *

هلال حسن ماه رخسان — کس مه چو تو ندارد ای ماهان *
سادم مدت دوران کز بهر تو ماهی — مه ماه خوبرویان تو ماه خوبرویی
وز اختران که ماهی همه کاراست — چون ماه اختر دولت داراست *
رخ ماه حسن بر روی گلزار — چو ماه شب چهارده تابان
گهی بر ماه اوبان فتاده * — که عالم رخشان از مهتاب ماند
بر ان ماه حسن چنان رخ نهاده — مه از شرم روی تو گشته نهان
کسی کو ماه حسن را جواب دهد — چو ماه شب چهارده بر دمد
بر ماه رخ تو از ماه حسن جواب — که بر یک ماه حسن صد مه تمام
ماند کردن از حرف نثار * — که کل بر ماه ان سرو بهار
بر ماه آن نگار دلربا * — چون برگ سمن لعلی رخسا *
از ان ماه که عهد دل گشاد * — هلال و بدر رهگذار ماند *
کی رنگ صباحت اس قدر ماه * — سخون عاشق دل داد سار ماه

گل سرخ و سیم در سان سرو

از عارض سرو ای روشک بهار — بدر بهر ما هلال است و دثار *
در سرو سهی بر لال گوهر * — لعل بن گل و لبسته مرمر *
سرو را ان صدر سخواند کو صاحد لست * — می سهی گلدران سلطان دل را مسرلست
مقناسه چون آئینهٔ صاف * — تو و آئینهٔ دل سینهٔ صاف *
صاف مرواریدو مه را سجد * — طرح لاح سرو اس را رسجد

وارد حسن سیمی — حسن الدین حالی دری — صاحب الکمال کرمانی — الصاحب — الصاحب — الصاحب

سه اس ... لو سه ار لبر س ... ما سه ما ساف
حاکم سمع فرد راں ما دار ... فرع سه اس ار سر اس لو در و س
سه اس ... ار سه لطف دل ... خو ر سمع ار ... سه اس
اگر ارم ... سه سفاس او دسی ... بلبر و آحساں د سم کہ مالد آر رو دسی
سه اس دل ... در ضط سر حسه آب ... در
سمود موح ... مه گ موح می در آ ... *
تعالی الله ... لو گو ئی در لعل آ ... دارد

گل شصت و پنجم در بیان سخن و نوعی از ادا و گی ... آن

گلو م حرف ار ... جو بود ... سر سحب و مغرور
ما سه د و گه ی ... آ سود ... *
ی حا عظم ... ار سر و د مسه ... *
آں مار لطف ... *
ما جو د ... *
ار حسرت آں ... *
ر مر ا ندی ... گه مر یکوں سو د اس ... *
سحی سه ... مر سحاں ... *
لبه د و ... ں مار ه بهالی ... *

سر و گوسفندی آرد بار — لذت آورد زبان دوستان بار *
دو حرف زبان چو رمح سنان — رود سر از جوشن لفاظ و وحشان
می توان ار کرم صفرای مار اهم سکست — اگر ماسد مار زبان تو لمون بست
دو زبان بر یکی چون نیکو بود — جای جاسوسان و غماز کجا بود *
لوی گل دارد زبان بهمان سه — صحبتان نالند و زبان سه
هر آن زبان که نخسته بود بد — جان از آب آید که دمد *
زبانی سه است آثار زبان — چو یکی بد دو آید زبان
چو بهمان زبانی دو زبان است — صفه جس است هر جس بدی گردد *
سگ دستاس سیاه سر کند — یکی جسم گردش دی شاد
زبان تو دعوی سیاست دارد — این دعوی را جرمهای مداست
دو زبانی دو لبوی بد بود راست — نسخی وصفهای جون ماوراست *
مار از رنگ زبان سر برد — مرح از جسمت او را گردد *
زبان چون گردد بیوکم از محو — راید و گر آب سیه انار کند وزرا
سر زبان دلبر و رسن ریسی — گند و دل ز سبکان هم ریسی
هر زبانی است سخت و مراست — وهم آهوسین زان دو گر راست
که سازد گرد آهوسین کس آید — سازد از حمله در سینه *
دو زبانی که آدم دوست اند — دو سیر و رگران سر خود بر ساند
چرا کرد اند مرجان دو حفه * — که دائم سر بهراب آن دو حفه *
سه از دل مگر مرجانی * — که سخن در نه تعلم جوانی *
بهمان جس از دو مالی * — خشت خانه دل کرد و خالی *

دو دورس ۲۰ ماج جوانی سمائی حیات ناودان *
حس سرس امار روح پرور ۔ پروری ۔ صدیار ۔ ۔ *
دو مارج رسد ۔ دو رسد ۔ دو امر و دگر ندہ ۔ ما کرده *
برس سود حیات حس کا دور ملاگر دان حس نه نور *
حیات حشمۂ کاکور سر داست رگر می محب سر فرداست *
مار سیاب کر آمد سروں شاد است ۔ نودار مو ۔ فرد و سس اس دلخسته را
دو سیاس دو کلمار ان جان اند گله بر سر فرنگی رادگان اند *
بروئی سه اسس سب دو باره ملاح خوب صعف طاره *
سیاهی بر سیاں مار س جوی * سه بر سر مارج همچو رسوی
دو مار باره بهرنگ نو بهال اند * دو برج حدۂ حس و حمال اند *
دو دو الفرس رومی گه نکا * سه حر معبر کرد و برنا *
بی اند سر با هم دو سر اند که هست اقلیم و لها را گیرند
دو سیاں سر یکی خوں جوی سر اند سیاماں حس را دو فرس مراند
فعاں از جهر یکسانی جهاں ار سر ۔ ۔ ۔ دای کی خوں در جگر ار ماں سیاں مار سیارا
رو مس دست ۔ سیاں محم آمد مس سد قسم کر ار است خال آمادی
سه اگر سه دو رس دهم طلاب سیاں او دگر بر مس رس دگر

محل سب واسم ۔ سان مهاو سراک آن

نفس مهاو مس دل گه کرو که طای دل نه دائم ۔ مهاو

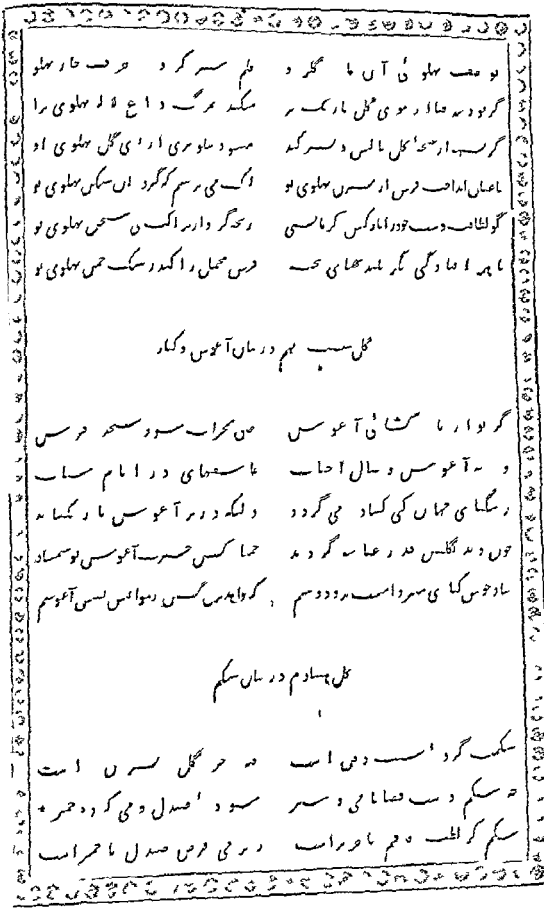

بو صف سنبلی آن ماه گلرو — چو سر کرد قلم صد حرف خار سنبلو

گرو د سه خط ار موی عنبر بار سنبل بر — شکند برگ داغ لاله سنبلوی را

گر سنبل ار سنبله گل یاسمن گردد — مسود سنبلوی ار ای گل سنبلوی او

باعمان ابداعت فرس ار سرمه سنبلوی تو — اگ می برسم کرگرد ان سنگین سنبلوی تو

گو لطاف دست تو در اماد کس کرماسی — رنجه گر دارد اگ ن سنجن سنبلوی تو

ماهیه اعتماد گی نگر بلند همای تحت — فرس تحمل را کند رسنگ جن سنبلوی تو

گل سنبل هم در بیان آغوش و کنار

گر تو ار ما کشائی آغوش — جن بجراب سود سنجد فرش

و سه آغوش و سال احباب — ماسعهای در ایام سحاب

رسگهای جهان کی گشاد می گردد — دلکه در آغوش مار گسانه

جون دند انگلس قد رعنا سه گردد — جما کس حسرت آغوش تو سجاد

سادجوس کنای سرو است بر دوسم — کرواید بوس گس رسوائس نسی آغوشم

گل پسندم در بیان سنگم

سنگم گرد است دلی است — نه هر گل سرس است

نه سنگم دست قضا مای و سر — سود اصدل و می کرد جعفر

سنگم کرلطف نه هم ماهر است — در می فرض صندل ماهر است

مادی
ما صالح
مسیح
الشکار
الشکار
الشکار

کسه کلک صبع ارسک ادر ‌ ‌ ‌ سلسل حسه دلی ر صحرا ر *
سعرعی برحسه سدر سحه ناس رقم ‌ ‌ ما اندام ملورس سکس حمد آمد بروں
موی او کرانگلد بودر لس لب ‌ ‌ طط سیاه دوی سکم مدمدار است
حه رو ما دل لسس صبحه اصاف ‌ ‌ طط ار لک سوار سه ما ماف *
حصای آں سکم حوں آ ـ ـ ر و ‌ ‌ بود سایه کاکل ار س بو *
طاری حاسه رآب رلال است ‌ ‌ کر بر سلو حری ما لس حمال است
سعر دو وامد ر آلس در * ‌ ‌ گماهی رسه ما ار آب کاور *
طط محور بقول اہل لغو م * ‌ ‌ طط وم حمایر اکرد دو یم *
لعس دام طط محور ہاں است * ‌ ‌ حہاں حس را راں در مہاں است

گل بعداد دوم در سان ماف

سکم حوں حسه آب است برصاف ‌ ‌ سکسه رو کلی سلو حری ماف
لو گوئی کر صفای آب حه داں ‌ ‌ بود ه صورت ساه ر بحه داں
حمر آں سکم حوں کرده لقدیر ‌ ‌ لسان ما ده بر دا لگ مدبر
لو دا لس رمارت گا آدم ‌ ‌ کر اللہ ناسه ماف الم
در سک ماف آں دلدار موروں ‌ ‌ دل ما در سود ما ر دگر گوں *
حمال او ساسه سک ماد ‌ ‌ کر ا لس رو صفا دار د اصاو
گرد دار ما ط ماف سا ب ‌ ‌ سر گرد ات رلال می ما ب
ماف حه جلعه حسم آ ہو ‌ ‌ کر ساح گل عمر لو *

رباعی مادر را سرمدگی دو — گر گردات آب زندگی تو دو
هست آن ماه که در عکس صفات — عکس آن در عکس سبحات در آئینه حس
است او و ندم وار خود در هم — گردس حسم ری تو دو گر
بلورس خوص آن ماف مدور — سوح می بود ار آب گوهر
تو در یک داس دو رار آدات — کم سه ماس گر گر دات
رباعی ماس آرر و مرد اشد * — تا اسدی ماند خاوند *
کردم ار رگ اولم حس راحرب — ماف او ماف رهس حس آمد در حساب
مرا اس سس یاد ار ملابس * — کر ماف تو بیحد و برگ گاست
ماف است اس کد لهاکرد بنات — کر دادا د فکر من گر دات *
تو د آن ماف گر دای ز سمات — فکند د آر د رکسی دراں آب
ه مگو م کر ماف آں ری جهر — تو د گر دات اندر حسد ر
سود د تو ا ایحاهوس د صّاف — کر دار د سوحی سم ری ماف

گل بصاد دهوم در سان است

رلف او سحی گفس کر اف است — که است روی عسک هر د صاف است
د و کا عد گه ار است د سکم د صل — که حر با د نفس سود د راں د ل *
رلف او صفائی روی ما د است — که روئی حس را است د ساد است
رلف او حر ار ر ا نو ای * — ه نو کو ر است نو حو ای *
صفائی است او آئند د رد د — ه است صاف او رو سوان د د

الشاعر — حسن
الشاعر — الاوحس وکلس
الشاعر — ثوعیالح
الشاعر — مزدوی
الشاعر — حصار
الشاعر — زادوی
الشاعر — ثالوی
الشاعر — دلیاح سی
الشاعر — حسن
الشاعر — سح
الشاعر
الشاعر
الشاعر

ـ لب او سایه گرم دمدن	کز رنگ مار گل خواهد بردن
ز رنگ لب گل مارک گیوم	کز رنگ مارک آن لب چوم
چو لب او سای تنگ جوئی *	کمر از گو سر ساید لب دردی
ـ لب وردی تکلف الهی	کو لب درد مدار دور مطلبی *
بود لبس فردوس از حد اوصاف	ز رنگ مور هم مارک بود صاف
لب روئی سمیع کمسان مسود	بست عم گر کردسوم مارلست *
لب او مادر گاهم طلو کرد	کمر د ام زان روی بر گلزار لست
بود لبس در آغوش مراک	چو رنگ کله لر بر لطاف *
ز رشک لب او حور سدادراک	کراید لب دست جوس بر خاک

محل بهشاد و چهارم در بیان میان و کمر

میانس را بیان کردن ضرور است	که حس حد وسط حرا لامور است
نقص وان مرکز عالم چون است	ـ س جا چه عالم بر س است
چو وضع آن میان اندر میانست	قلم از سوی حرب بر رسانست
قلم چو سه نام آن کمر را	کمر عقد خاسکه سکر را
سکنه سه حرفس بر رسانست	کو وضع آن میان عقد اللسانست
زبان سایه گرچه موسکاف است	صمیر آنه هم حد صاف است
ـ زان موئی میان گوید بیان *	ـ زان امر نهان خواهد بیانی *
سبی رمعنی باریک لکته ظرف	کمر هست میان بود در میان آم

دادوصف میان بارک خاطر می گفتی
گو گس حدیث ارمیان جان می گفتی

رس آن لمحه کس دلبس اکسف حرام
کو چندس ساعه درکار است ملکوتی سماس را

عمد با دل زسر هی زلف با کر
وصف دلشان شاعت کو موئی میان کجاست

وصف قلب مداس آن جوش کرد وم
دلدام کو سری است کسدم سرد وم

خواهد کسیحی رسد ساعت ذبح و ک
وگنه گاهم آرد وئی آن میان بس است

گرار خان ماه دران بارک میان نسین
گرار هر دست آن مداخل سوان نسین

کسی لسان سابه نداد در کرک
رهی گرکسان زی لسان آورد

میان موماسا بابه دیده *
حمال سبی درجواب دهد *

رسد چون بر میان بارکس بارک میگردد
مقصود موشگافی میکند هنگام بصوبرس

موسکافی ادران ابدام نا کرده دام
با کرد او در میان رلف سدا کرد ام

بود موئی زاید اشس کرنام *
چگونم موکی بود بس دراندام *

مواد کشود وی میان زموگان واید
گرد انگیزی مساد این بارک میان را

کرمار گفت وصف آن میان را *
کرچون بان هیچ چوان ندآمرا *

زوب خاید وصف آن میانس
تو دیا دور را زوصف دانس *

سکه بارک مرا زموی میانب اوزا
بر کرا کرسد گرانب او را *

کی توان کرد نظیر کرمازک یار
کرد باب با گرم چو موئی پیچ *

میان هنگوم دلاکس مداری زمیان بری
خیال میکنم ارسکه بهم کرنسلم

سن تو اکب موئی میان او چوبا *
کرچو مار نگه د رنظیری آید *

چون بعوئی رکم میانش را *
بعب بار نگه مرزا رحمال

میان او کو زاید نسبه زی آید
عجب میانه اگرد رنظیری آید

مرهم مدم دوسکا دهاسی کردم تحسم آن میان مات المرمات اگر ماند
مامد سحاف آن دئی میان سر میکه اس حس قول صنی را کما در می کند
گرد آن مات کرگردم کما ل مادکی اس هد مادلطاف را مک مو میکه
دان کرد وان حواس حسس را جمع کرد ه ن کم سرارهٔ عرس میان سوررا
د سم من لط تماسای آن کر مار کط سهٔ رتار می سود *
من حاس مو کم ست کر مارک رگ حاست *
هر عسوسات سات سرار عسو گردد موئی کر مادام بود مدم گر بود
پیری عجب است آن گر گا آ دار سی د د و میان هیچ
خرد رد ام گوهن میان می سد د سوحی کر میاس رگ حان عدم ست
مار اسان دولت ما مات راد اند مر مادآن کر حه عدر مات داده اند *
نعمر میاس رحم و هیچ مدارد حرست کر گوید الف هیچ مدارد *
ار فکر آن میان سد ام سکه مالوان رسد رمای مور کمه گر عسا کم *
کرده ام طرح اران مصرع سحان کرسم حسری در دل اران مات کرد استام
نابی و مدم گر گر بود * ما حس رسهٔ لطر بود *
ار سکا معسم ساد گرا د حرورد گر کس سرد کر کس ما
حامه را مارک کم ار مار موی * وصف آن مارک گر حوام توست
حور دی مر گردست آن ادامست سدی موی گر طاک دست
مار مک گر حان سد گو سدا کر هست وکس مدد
میان می سم حه حری مد سم دوی آید مدان ماد کر ورآ ید سد سا موئی
میاس موی سل ار موی سی * رمار مگی مرد ار موی سی *

محل پنجاه و پنجم در پیش سرین

سرین سرو را نازنین گهواره‌ای
که مور و ملخ بگ سکر خواهد شد

سرین موی میان را نالست
بگ بیل ما سمن همالست *

سرین ما کوس گردگرم *
می‌بهد بر سرین سر نالس نرم

سرین گلبد سه اسرین سواری
بی‌داغ سما - راری *

سرین سمن کو ما سم ساده
هر کو بی گر گرد او داده *

سرین او کو خواهد بود داد و
دو گو آدمی ار مار نگو *

سرینش بود گاهای خوش رگ
گر دارد ار مرس آهوان بگ

دو ما گو مانی ار رام است
دو گهر بر هوا ار سم رام است

گر دماند در جهان کو مدد *
گر ما سد هم مدد رهم مود *

سرین سهار ما سمن گشت سدا
دو عالم ار عدم گشه هودا

سرین را ما گر دند گردند
مولی گردگان را سد گردند

نظر اندر سرین مسوف دمدار
هر مفلس در رهای دست افسار

سرینش ما گر ی گفتگوئی
دو گو دیده آدمان مولی

سرین آهوان ران درم است
گر درد هس ظلم ظاهر سرم است

بلا گردم سرین گر گسم او را
ستم مجوان و راست رها *

ار دلبر دسرین بود دلم وار سان
مجوآن ست لاورد مر گ آب

ما سمن بر گه گر سو سه اند
ار سر صد قرهی ت اند *

هاوری
اشعار فارسی
هاوری
اشعار
اشعار
اشعار

دماد است کارم سخن زر طلبی — کر کاگون سود است در زر راس
راههای آن پری وس تکن فروس من — کاح سکو راد دسوں اند اسوار
چسان رام ظلم در وصف راس — کر اسد بر ما رار بهاس *
رلس آن صفحه راس مقصاست — اگر نای ظلم لر و کر حاست *

گل بهصاد و اسم در سان رانو

درن ز آئنه د جو هر کم صرف — سخن در وصف رانو گر کم صرف
جو رانو لس دید جو رسد رارو — رسد جو رس اد دو رانو *
سو سس رحالت سه سرو بهان گست — جوں آئنه سد بر سر رانوی تو بهسدا
جوں ساسد رو بی آئنه دارم ما دار — گرد سسان جو ں روی رانوی را
کسی بوده بهان دور س کر سس نظر — بهاد عکس ارآ جای رانو لس
مرا نو گر سد آئنه بهسر — مسلسل گر د د ار رسحر جو بهر *
ای گل اندامان جراماں با سسان رسه اند — سر بر انو ما مد ام در ما د رانوی سدا
جو سا آئنه ن رنگ رانو — کر د سد طو طی طعم سخن کو *
رانو لس گفس حلا د مد رگفس ن روا — راکه با لس در صفاجوں آب سد در رفت
رد ل جو هر فرد س ادعبار کرد است — رو نمائی رانو لس ما جو هر آئنه آست
رانوی تو گر سه د ل سد است — مالی دل من جرا نه سد است *
رانو لس مست ملک سر در آمد جو رسد — حبر بر ماست کر آ مار دمات بر ماست

گل بهصاد و بهم در سان سان

وادی اول

سمن سمن تو و رس ... تو سمن گفته ام بگو دس من *
سمن تو مرا او دو دست ... هر گز نه هم سمن جان را *
سمن ا سمن او گفس سمند ... گر سمن عرس اند ر تو آند *
ماو ن سمن او د او گو اهی ... گر سمن او ب ار نه ماهی *
سمن سمن او ر تو سمنا د او ... جو سا سمی گر د ر ماس ز ر ا نماد
ر سنگ ماهی ب فس ب سکل ... ا گر ماهی سو د ن ب ع سمل
سا گر د ی سما فس من ون ... عر سمان را گه دار آ سیر و ن *
سمن سمن تو جون گر د ن جو ر ... نصما نا ب د ه جون ماو ر *
د ه سمن ا گل سمر س ب ... د ب گل جن صما گلد ب ه
ر ا تو جو د ا س آ ه مرا ... ماو ر ن د ه ا ر سمن صما
گر د ا س سمن ر و ا ه سما م ... گر سمیع سمن آ س ر د خام
سمن ر ا م سمن ا و گر د ب ... سمنی جس ر ا سمن ب د ب
سمن سمن تو ب ب گر جو موجو هر ا د ب ... جن ا ن ج تو بر گر د ن من سما ر ا ب
ب ب هر عسو تو جری د گمر ا جوی و لی ... سمن سمن ر ا لمحه ما ب ب د ر د ر مای جس
تو د ا سگه لر صما آن سمن سمن ... سو د ر د و ر سگام سو ا ری د ا س ر سن
سمن تو ا س د ر سر ا ه ن ر گ ن ا و ... سمیع گا تو ر ا ب د ر نا تو س تو س گر د ا ند
ا ر د ر عس بر سو گ ر ه ی سر گر د م ... ما سنگ آ ه ر ا ر ا ن ما ن تو س ما ر ا
سمن ر ا ر سو د ه ا صد ل سر ب ه ا ند ... د ر لعر س ا ب ت ما ی نظر ا ر سر ب ت ا د
ب ه لال گر د و خا ل ر و ه ی فا لک ... سمود ا گمر ا ر د و ر سا ق سمن ر ا
صمای سا فس ا ر سا د ا و ب ب د ا ... جو سمیعی کس نصا تو سی تو د خا *

وادی دوم
وادی سوم
وادی چهارم
وادی پنجم
وادی ششم
وادی هفتم
وادی هشتم
وادی نهم
وادی دهم

دو سالوس دسته دادن ما هی ‌ ‌ ‌ ش مونس رد دار خوبرسا هی
رد دیرخا سخن راس مان بر لور ‌ ‌ ‌ فسه آلس فان سمع کا نور
سان مسمس ن کر سدا کرد ام ‌ ‌ ‌ سر ماهی دسه ارد ریای حس

گل اسادم در سان کف

آن کف است کر صاح جهال با مس مرد ‌ ‌ ‌ عرا است اس کمر و آور د مصالوی سومی
ر سی آن نا کر نظر است نا کوئی ‌ ‌ ‌ کر س وان کف نگر کف عرالست
سکل کمس را با سه مشوم کر سب ‌ ‌ ‌ مهر و مه ار عالم نا لا ر ر ا د ا د ' *
نظر کف او سد اسدن ار سحسان مست ‌ ‌ ‌ کر سکل مهات کف کتب بسر ماسد
اس سه کف ایست بر نگ پیکان * ‌ ‌ ‌ کف گرگ است کر ما سی
ر ر سا فس آن کف سد د ر ‌ ‌ ‌ ها ما ر فلک ما سد ۱ ۰ ا حر *
ساس کف د رکار ا رد و سمت است ‌ ‌ ‌ عجب لطفی نمود ا را رد و سمت است
کی خلت سمالی ر ا سمو د ا ر ‌ ‌ ‌ د گر سکل حو بی کر د نگرار *
اطرم د ر فکر کف د ر ها ا د ا د است ‌ ‌ ‌ بر د ام د ر سد د ر ح و سنا ا د ا د ه است
گوی سم سم گو م احبات خر حس ‌ ‌ ‌ بی ما مل ا نکه مضمون حس ما ا ما د است

گل اسادو کم د ر سان ما د است ما د حای آن

کا د س نای او ر گس بد ر د ی ‌ ‌ ‌ سگفته د ر ا ر نای سر و ی *

بهاد بر رخ ما نار پس مای * بری بها دگر بر رخ پس مای *
بهر جا آن سی قد ما بهاد * جو سایه سیر و پیش ما باد *
جهان حسن را رام مای دارد * کرا مای او مد لها ی دارد *
رما لس جون بهای لاله رخ اس ت کر رسم مای مالی فرض عین است
راصفال بر اک لف ا لس سد ا ا ه ا کس حا لس *
تو بهار یحر ا لف آن حا ئی ترگ روی کس حسب کر مد دان لف سان نمرگ
بر اک آنقدر دارد کر بکام جرا مدن توان از لف ما لس د مد نفس روی دلی را
عنان از لف ما لس موحه تور ساسد آن حا و رچر ٔ جور *
و برگ گل بر برما لس آمد رلس نکسی سه لف ما نامد *
لبر روان برا وجلد جا رو دلم * روان مای ما رس کر جو کلبرگ مارکب
حران کرد ا ب حسم ما ا * آ ٔ ٔ ا لف مای حا ن *

کل ناسا د دوم در بیان کف ما برا ک آن

من ار ما س ادب برگر د گوم مسنا لس کر ما ئی لو ما سا د ا ر د *
ک ف ما ئی تو ما سا د ا ر د * د ر برا ک ف سا د ا ر د *
ب ك ف ب ه ر ا ک ک ف ا برگ گل آ ئه و حا
ر گهائی لاله می بیم جو د ر حرب حس آن ک ف ما ئی گا ر س ا د می آ ند مرا
آ ر ر سدا حسم س ا مب ک ف ما ب درد ا کر ک ف مای ر ا ور د ر سد ب
برگ گل ر ر ک ف مای تو ما ب لف ما ئی تو حا می سد د *

ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
وا و ب ب ک س
ر ا ر د ف ب ک س
ک ر ا ر ا ص ا ب
ا ر د ر ی
ا ر د ر ی
د ا ر ا ر ا ر ب س
ا ر ا ر

ر ا ی س ر ا ر
ب ر ی ب ر ا س
ا ر ا ر
ا ر ا ر د
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر
ا ر ا ر

گهم در رو گر اس فرس حسم اما بمس دام مباد آلرا مدد سسحی در کف ناس
کف ما مالطات دو سس بر دو س حنا مات کن حون مساواشن *
کف ناس در آغوس براک بمی خا ر مدار موح لطاف *
بر گل همسر ار مار مکسم ما خود راحنای آن کف ما مکسم ما *
کف ما بر رمی کرسد نو مار س را ملب حمال نوسم همد عرآن رمس را
اگر بر همه گل ما گرار در رحه مسارد مکسف رگ گل حون بر مای سسه ناس را
بر رمی کر سان کف مائی نو نود سا لها مسحه صاحب طراں حواهد بود
ماسان کاس کمد موس دگل فرس رهب راکه بر روی رمس حصف بود آن کف ما
سحون دید صاب کحا آلود مسارد کف مائی کرار رنگ حنادار دگرانها *
ناس نوسه رد رنگ حنا رحی دو نالاسد دلم حون شد رحب اس عسحب همگامر ما باشد
ار حنا گر سه مای نو انحون بر راع حوب حر سب کر مارنگ نود مای حراع
کف ناس حنا را کرد پامال نوان دیدن رنگس صورت حال
رنگ حنا ست بر کف مای مبارک ماحون خاسعانست که نامال کرد *
در آنس رمسکسب سین رگ سهدان مارا رحنا لسب رحوم کف مارا

محل ناسب نادو سوم دو بیان نا د ناحن و حنا آن

حا مسون سحب سر گر د مد که بر انس رح بر حون مالسد *
خو بر سای نو سه دم رورد سر رسم حنای مای نو ام کرد کار د صندل سرح
حنای مای ر سد حون مس مال نو ناسد نهای حون مس اس نس که نامال نو ناسد

رسکه با دو رنگ و بوی مای را — سر زم کل سرخ نسس مای را
دل از بر ما حس نسه جهالی — ز و د بر سر د ری بالالی *
نیار حاکو د سکر بهد نو و — دست بهد را گر است مای لو کرف
ـ نیر لف حمائی مای خامان * — قلم گلرنگ سد حون ساح مر ان
نا لست حما آن ست سسین امدام — عسس ری ست من آنس ـ نامسد ارد
حمای مای نو رنگ رحم رنو امدو ر — دست بر د سد سم مر آنحه نو د امدو ر
او لست گر مای نو سد ر امهاد ایم — مدی کو مای سحت سا طف مای مرح
ای مای نو سلسلهٔ سد ر نا * — حاک قدم نو ا قسر نا *
گحا نو سم لست نا دکه کف پای مرا — ار د در و نا ئی نگارس نو دل حواد مهست
کل در سر هس حوم رخ سحالی سنگسد — که برمای اد حواسد حون رنگ حلامست
سد دامی کر نالس مر حی ار رنگ حنا دارد — حنان ماد رم دود لست گالس ر مادارد
برای کس من حوا سی که ر حری — حنا سای نو ا فنا د و عدر حوا هی کرد
سد ار رنگ حنا با حس سد دار — هلالی د ر سسن گسه نمود ار *
ن ر نالس گسلد پیوند دل — سد ما صهبا سس ما حس سد دل

گفتار دوم در بیان خیال

ـ آهی طلعتی روی مالامس د لف و مالش — حرا ر د و دل سد بد آوار خیالس
کسد د ر بهر عد م حرما و خیال — کو حس گلرخان ما د ر رنگ است
مانگ آن خیال را مارم حرما م حرما — اسی کمتر بهنگام حراسس نسوی

هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی
هلالی

بود آوار گرگدر بر خلخال * صدای سنبه و خلخای ناخال
سوی خلخال او حوس دراست * حلقهٔ حشم بری گفس رواست *
همه سب خلخال دریای مار شش * دمر است اس کرعاس در ناکه سلاسل
توسید ساحو ما د خلخال * اس حرس ما گسه ناخال *
برادران فسه ناسد او حرب فراسس را * مدان اردمه افتراک کم خلخال ناسس را
ار ار حسس خلخال او * مارگیان سامند بال او *
بهر کوم حراسس ناو سایه دارد * توسداری حط سا عر تو و خلخال د رناسس
آنکه سورصد دامت واست بر خلخال او * سحو نفس ناد لم افتاد د رسال او
رلعره سب پای گذار مس خلخال * گمراه ح حسن ناد ه پای او د د بلال

محل اسناد و سحم د و بیان سنگ مادگان آن خال

وف ناسیش رلس حرکات سرین مکند * صبو د سان عسل د رد سف خادم سنگ نا
ارئی ناسهس او رنگ گلس آب سه * گل بدست آد د د بلبل او در ای سنگ نا
نعرس جو هر حو شرنگ دای سنگ ای او * د د لس حند ' د د ان نا مر پیحهٔ مرجان
حر د ار د سد ارد کنا سه سنگ ناس ار سنگ * حه حوس ناسد کرا مرد ناسد سنگ نائی او
حمر سنگ ناس بر گرار سی می ساید * ع حاک عاسس حسرت نصب ای او ناسد
ار سنگ سنگ نای بر است گرسد * مرحی نکس رار گوس سنگ نای تو

گل اسناد و سحم د ر سان کفش

ساقی کوثر بیار آن می که دل را طرب افزاید
مطرب بنواز آن نی که جان را نشاط افزاید

تو هر باکسی را ما حرام خود مسنج — کنگ را ماری دگر دارد تو را ماری دگر
ار گرمی را مرا نه با گرم ساخت — چون سعد را تو را ما سرم سوخت
تو می حرامی و من ارست همدام — کرا اضطرات رسم تو سه بر کدام رسی
حرام خرب افرائی کر آن سرو سهی دارد — صبا را در کلستان آرو بدین مار مدارد
سکه اوج برست تو آسمانه رخت — رُخ ار روی من چون باد ازو رخت
ار سک خرامیدن تو سرو وطاؤس — در پرند می بار کید نام مارا *
می آمد مدام خرب ار سوختی حرام او — کسم نداس اگر نه محاباً نصوح رس
بر مار آرد چون مار آن سرو خراماں را — رفس مار می دارد حیات آب حیوان را
بهر رسی کر جوآب حیات نجرا می — دان مرده بر رسی بر آب سود *
آزاد سود فاخته وند سود سرو — در کلس اگر سرخ حرام تو نوسم

گل ناسار و اسم در سان آوارو نفس وحاکهای مار

بر رسی کر نفس نای تو بود * — آن رسی را بر آسمان برود *
ار سکه خان رند دلان ما مال کرد — آب حیات می حکد ار خاک راه او
ما گل افسان کر و خاک ار نفس نای او حبس — عرس سان چو نس میاله کر آمد بر رسی
ار ساههای کف نای تو در بلوه کهت — بست کجا در او خاک و بهرار است اینجا
سرمه داری در نظر راں خاکها دارم بسود — ار سان حسم نکا آسا دارم بسود
در مه کوس برکان خاک سرو م اسر — ما چو هرا نه راں نفس ما سه اکم
ساک نای تو بود سر بر کس رند ما — رو س ار کر دریه حسم رهد ما

برما صحبت ار صفا مدست — را صفات حور سدوما رسخ اند
بود لدر صفای لطافت ساغر رنگس — رمد بهلو موج کهت گل خوبهر رنگس
رنگ حسن گلرخان مدراحون رسحد — بر لوی ساب دو بردرس گل سحد
گرد اروس براک بر سس سنگس بود — مار لود برهس ار رسه خاس کم
ار براک لسکا امداد اسداد لطف — خار رمدموج لوی کل ـ براهس برا
براد امس قدر گر دما * — براک سار دس دروحوات آفا
براں رک سهال آمدول ما رمی گردد — کودر براهس طل ار اک خاری گرد
لعرف گل کمد گر سا سان — مدس حم گر دار مار گران *

گل لود وکم د ساں قدّوه مت مار

مامت ار صامت مرد داوه — سما لا ار ملاحی رماده *
قدس عمر مر امت اردراری — دگر سحت بلدار سر قراری *
جهاں مر دسه راں رو کست دائم — کو آں فامت دامت کرد قائم *
مرده مرده داوآں سرو فامت — کمر دیک آمده رو رفامت *
رمورون قدس سحر طویل است — مر س رلف سه محکم دلیل است *
ازاں فامت حملی سد سرو نوحر — لود رو رفامت دسه اگمر *
رو سک فامت آں سرو کنکاوں — سرافات در فرما لو دحوں *
رطو فا کم ساسد قدّ دلدار * — کرخاطر خواه هرکس آورد مار *
طرلی مال سروی و سمسادقامی — مس وصف فامت رحکوم دامی

دارالسلام
السلام
السلام
الس

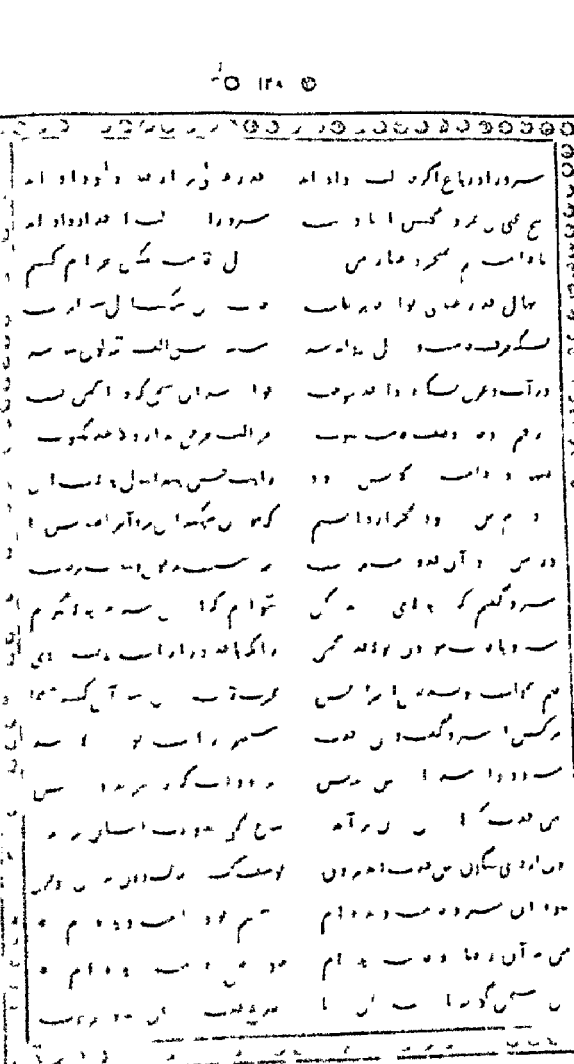

هم جسم کو ماں سر و ماست تست مهال مده تو کو ما کو مل ما دام است

گل بود دوم در بیان کلاه و شکستگی آن

سر حباب مده تو کلاه خوی کج اگر بحرح رود داغ کج کلاهی است
سه بلالست که بر گمد گردان سداست عکس نصست که ار طرف کله رسخ
اگر در ا مام ما سحم فرصی سحد بعد دل سکس سکم طرف کلاهس را
بر قوم راست راهی دسی و دله گاهی مس دله راست کردم بر طرف کج کلاهی
ور سند کو ما سه گل روئی سند حرح یک برگ گل ارسحد آن طرف کلا است
یک سهر دل مسحرح نگا است صده صح در سکست تست کلا است
حاکر د ام حاطر طرف کلاه او هر کس سکست داد تاحی د هد مرا

گل بود سوم در بیان دستار و طره آن

دل سحد رنگ سی مرسه معصوی مگر است آنقسم امرد رد دستار گلابی را
گو سه دستار نوای الرسه رات لحت حگر کست کر سر رد ' ار
دستار مرمی ' کر سر مار سه است ای ! وو آه است کر ار سر گر سه است
مرد ماحی دل اس حر ' ل دار تو مصرعه سحده ماسد نوح مس دستار تو
گل کر هر ساعت برنگی بر سر آرا مس است آسس دستار معسوقانه کم سحد است
تو سس نگر د سر تو سگر د و حگر م حون ر رشک دستار است

دستار بلخی
دستار اصفهانی
دستار شیرازی
دستار کاشانی
دستار یزدی
دستار یزدی
دستار یزدی
دستار یزدی
دستار اصفهانی
دستار یزدی

سراپای محل در انتظارش ۔۔۔ گرد و دل بر قدحش نور بارد
هلاک سرو لب جاری آن سرو محل اندام ۔۔۔ که صد خرم بری دامن بدارد
یک دو نامه از یک توصف ۔۔۔ صد بد سود و بس اگر بس است
حرف است که آن بد نکساند ۔۔۔ در خود و بس بد دی دل نکساند
وصف سحر آن سوخ خود اندر داکرد ۔۔۔ خورشید سحر خ آمد محل خود داکرد
سر بر سبی سمان آمد و رفتار بر طاست ۔۔۔ تو بها دست کرار صحبی محتسار بر است
زرد تو سند عالم آرا سند ۔۔۔ سر و آن بدن مشا سند
بس او در لباس او گون لشف دگر دار ۔۔۔ بود تو بس کوکبوں لشکر نکس شیع سی ا
ما سود و بس نرد م آنکه تو رد ۔۔۔ خاس است لباس سر را تو سند
لباس سر و بر کرد سر و بس بر عنای ۔۔۔ بر آمد آفتاب طالع از برج مسای
معنی رو بس تو در لطف بس خوسا ۔۔۔ در لباس ا عوای آن بس سس بس
خود و د و اسوخ در لباس سفید ۔۔۔ در سنگ بر بس جوس و نک رو د و سند
لباس آل بر کرد سوخ خود بس بس ۔۔۔ بلو د آمد و بر کرد آسس بس *
در لباس سند آن دلبر سر بس برگاب ۔۔۔ چشمه آب حیات است بهان در ظلمات
لباس سر و در سوی ما داس کسان گستی ۔۔۔ مسیح دست تو دی صعرا ما سمان گسی
کسای سفید توای سوخ و آن بدن ۔۔۔ چون دسته لحلست کر سخد در بس
خون ما سند دل ند بس * ۔۔۔ تو دا برگ سر بس سند بس
ار کناری و او لشف دگر گرفت ۔۔۔ خوب بر صفحه خط بس خوبتر است
دلدگر امد لگونگون تو آرد بلبر * ۔۔۔ حسنه داع که نام خود آرائی ۱۲ *
لباس سر تو سند لطار خود را دس ۔۔۔ محمد اللہ کر آمد سر سند طل مرادس

سحر حلال ۔۔۔ سحاب الاسرار ۔۔۔ زلف کافر ۔۔۔ سحاب الاسرار ۔۔۔ زلف کافر ۔۔۔ حسن کامل ۔۔۔ سحاب الاسرار ۔۔۔ حسن کامل ۔۔۔ سحاب الاسرار ۔۔۔ حسن کامل ۔۔۔ سحاب الاسرار

فرد راں ا خرمحت سیمد ر * لباس آسس حن کرد د ر *
گل خامہ دا کرد رعم د وسس شمس واکرد و آں ر سک حس سد ما را
گرحس مر د ی ماند ما خواہی کساد خاک دل افزوں رحک سرہس جاودسدں
گلہر حاں حوں گر ا ر سد دا کساسد گر عم ر دل سہ ا کساسد *

گل بود حجم در ساں گہر ساں ماند

توی ہرا ہں توصف رحہاں گم سدہ بود عاسب مسر رگہر ساں تو سر وں آورد
آسس ارساعدت یک کوحہ نہات بود مسرں صبح دماست سد گر ماست حرا
باعساں مار نگلی در بہر نساسس بست گر گر ساں یو خاکی نگر ساسس بست
نا در مت نہات دمد صبح رحاکس ماند رکناں حنکں آں مسم س ما
صبح صادں گر حہ دارد دساہدی حوں آفتاب گر گند دعوی ہاں خاک گر ساں کادست
گر گل ار خاک گر ساں تو ماند توئی حو سس بکہت رحس باد صبامی سدد

گل بود دسم در ساں خاک سہ د گر ساں مار

گر ساں خاک و دم کا فرجو دا مس ار مسی وراں خاک گر ساں رحمہ در دس صد مسلمار ا
ہ ں خاک گریاں حو لس ما سی کر ماہ کسہ در آ دماب ماہو گر است
مرا د پری گر ساں خاک کر د ند * گر آں خاک گر ساں آ فرید ند *
ہ نہا خاک رد گل ماند ا خاک گر ساس رخاک سر وں توسف کحا دا فگد سر اہس

۱

بر صبح آمد ز مد پاک سرہن — اردست پاک سرہن دگیسای تو
روی سرم الود ز کبر ارست محرمست — گل دران پاک گریبان سای خود وامی کند
ست کز ارمسی کسودی اک سراس سار — صبح محشر گسی ارخواب گران برخاستست
گلبس رس وی خورون و باغر گردیدن — ہمانست ہوس آدمان ارسته پاک
سسی پاک کردی سرہن در رم سخواران — دوی بگسادی ارفردوس برروی گنہگاران
خاک سه آہ سسس پیدا — سعدیئی کو سیاہی ما ضاف رند
گرچه ارداس دل پاکیزه دیروں — عجب رامرہ خاک گریبان تو ہست
رخاک برخاسس سر کلسان کردم — ہزار رنگ گل توسه در گریبان بود

گل بود ہفتم در بیان گوی گریبان وکیه

نکه در پیرہن می گنجد — ارہم آغوشی گریبانس
برانه کیه لعل است برلباس حریر* — سداست وطرفون ست گریبان گر
کیه بود کہ مرا رحمت بروں آورد — خارات گوی و راہن توسف برد
ا ان گریبان کہ کر اندای گل — رعیبه دل ما کیه مای مرا
کیه لعل ساست کہ آمد بسحال * — کہ رحمت علی مهمل بمس خواهست
حضر راوح دبدسه می سان را — کیه واسه پاک است گریبان را *
ست بسان کہ بیان وطرفون گردست — ست برنگ صبح کیه اس دمای تو

گل بود ہسم در بیان تو

سب رنگاوں دلس خلو گرد ں او | با دگار یح و باب رسہ خاں کسب
ہ دلکس است او بر دمای فصو رس | کہ موج آب دھاگ بار حمر س
بر دلس سود موج او خاوہ ما | یح و باب کراوب کراس نس کسد
بر دامس ار او بہار است | با حسد موج آ سا ر است *
بر دمای دلس سر حس او | چوں رگ با دب موحی بر د

گل بود دہر در سان گرسد دس دوا کردں آں

مس ہلاک آں کہ بر خا حال با رکست | با حر آ ب اما با ر بہر سہ است
ار کر بد مرجع سد مسان او بہاں | ہر کہ با ند و لی خود را حراگم می کند
دگر کر نصل کہ مُنصوط سہ است | مسموں با رک است و حہ مر بوط سہ است
کرار با جاں با ندراں با رک سان نس | سہ ار بہر رسد آں سد گل مہسواں نس
برطاب با کار حس گ مگر د | ای حوس کراں نگ سد مدسان را
و حہ موروں کر آں ہوس رہا می سد د | سحب اس معنی با رک با دا می سد د

گلی صدم در سان سحاف و عطف و اماں و سکں آں

سہ رحی کہ بود ار اراں فراو ر است | کہ رگ حوں حگر سگاں فراو ر است
را سما سس کلہ در ہ لا سد ار م | کہ ر سب کا ہو سماں فراو ر است
اگر رحد سما سد لم بہم سا سد | مدا مست قطع رعفراں فراو ر است *

کسان دمی روی ایثار اگر می بینم — کنار کنار دامان حسان فراوان است
سرند هر شکسن موج تنی نیست — آثار گرطوفان بود دامان است
طرار آسمان را آزمودن کرد — بود ارند شناسان کرد

آغاز اصل بیان روایی

گل صد و یکم در بیان برجاده و سلوار و بندآن

اگر صد جنگی و دست ناسه — ولی نگار هر سلوار است
مار دان نه سی صد سن — گوسفندان رم و گرگ شناسند
دار و رفت توسه ای سان — یا سان رحمه بر دامان
سان توساک سه سی دانست — گروح حسن جوان رس گرانست
محبت بنده عشق ارزیست — حسان گرد بوی عصمت دریست
توسه تو بنده آن رسک بری — ا لله خوب گت اندام بری
درحسی و راسس سکی نیود — مسکل گرگر که سم سنجری
خط گفتم ای بند سلوار است — دو سن کس آگه راسرار است
برما کو ادر حسد است — بر سم گلسه سه سمند است
تو د سلوار بند سن مار گساج — دو سر آورد پیرون ار دو سوراخ
مت و لعبت رند با نشاد — قرار سنون مار ا دارد

گل صد و دوم در بیان معنی وحدت

ا ز آب روان بر سر جان زدم — سم اوباد بروی گل صد ان بدم

وداع اصل بیان

ای آنکه تو با موسی ای مرد رواں — بر هوا ماند رحمت طلسمان آسمان
سمار دوسی اورد گرد چگوں خاور — سود حرج ملی دار حیا دوں شاور
خاور نگنجوں کو داری مردں * — داج گسه لار دی در حس
صدا ار گسه دارد خاور راه — سود ار است اردی گوهر راه
دو خاور ملی آن ست حوس مرگاب — حوں آحاب نصاں درحیت *
فرگوں مرا ای مرا بوسه داده است — ما گل احمر مراطراف حس حوسه است

گل صد و سوم در بیان رومال

حسب رومال آنکه سداری نکف — مار ۱ سم مستانی گلف *
طرفه گساست اس ماسی برو — وسف معموماں بود صحاح او *
حوس موسی ار هوت آمد بری — مار و بود مس رسه جاں بری
دست ستاح آر ماں اس کار کرد — گر رگ جاں مالک مار کرد *
رست رحسار گنر و یاں ار وست — رو بی مار ار دل حواں ار وست *

گل صد و چهارم در بیان گوسوار دوس و امساع آں

مرتبع گوسوار گرد و سار — سحوی حوں هسار بو گلزار *
مراطراس گر حسداں گرفه — گر رو بس عنصار است گسه *
و سرا بوں رگس حرد گرد و * — گه ار رس و مرحس حر گرد و

مارک ندیم بر سماند * بر زر اس گوسوار نس
دام سدا اس میل کوست زر دادن و در دسر خریدن *
مقس گوسوار بر سر و سارمی سحر ملاگر دان اس محم مرم سه سارمی سحر

گل صدو سحم در سان حمایل

اس خان خراحمائل گل مارسیده است هر رگ او فسونگر سحر من سد
رلعل و گوهر والماس صدر اس افروست حو ماحسان کند ار سرن حمائل تو *
رسکه لاله سرس و گل سم دارد سه است رسک فرای حس حمایل تو
سان سرن کند حر و مد اعسان حو طوق گر سوداز سرهس حمائل تو *
حمائل ار طمار سه دارد ما سمائی کرد رگردس در آمد آ مای عالم آرای
او در طو حمائل گو هر کمد است ما سمی است گر گل حس مکمد است
ئی صد دل در سر مار س * مسا سل کسدی حمائل سر س *
پس حمایل گل آن ما دارض من هر انگمد حمائل و رار آسمان *
نو سیده ما حمائل حوس آب در گلو اسک مسلسل حو گهر موج سرد *
ار گل سود و ساح نو فلوس * سد است کو سک کرد ام محصی
گلزار رو محط گلزار نو ست سر صفحه سه ام سعلمی *

گل صدو سسم در سان حمال

ما اس حمال گر گلسان گر دکی محل گل سود نرم رحت حون حراع گل

ای مرهم ادبات جمال تو بیسان ‌ ‌ ‌ در آب و آتش اندرون ترحمس بهد

گر مدر با انگبد مکس مال تو فروع * ‌ ‌ ‌ خارهای آورد و از قعر دریا مار طل

سد از جمال تو در رشد تو رو سهان سد ‌ ‌ ‌ ملک به بهت آن آدمات را نگرفت

حون کم وصف جمال او رقم کرلس حجاب ‌ ‌ ‌ سا بد معنی بر دار صحه سلسر دعات

اگر مصوّر حس نفس آن جمال کند ‌ ‌ ‌ عجب که حرح دگر عرا تعال کند

تو رسد را فرد نصد دست رودگار ‌ ‌ ‌ ما گلس جمال را آب داد است

گر دسام رلت نماند در روست جمالی ‌ ‌ ‌ در رمس جاوید فرود آد جمال ادبات

در عهد جمال تو نگردد رکل آب ‌ ‌ ‌ عکس تو بهر آب کز ادبا د گذاست

ای تو رید ادبات رجمال تو بهوداد ‌ ‌ ‌ دجوی تو حم است سارک و تعالی!

هرگه ا مسیح جمال تو بر ا فروحه اند ‌ ‌ ‌ ما دو تو سده دو بر دا د بر سو حه اند

در نماسای جمال او سر ا ناد ده ام ‌ ‌ ‌ ملک مر مور تم می لدت دیدار ست

ملک ندو در جمال تو نا دملک گوید ‌ ‌ ‌ سن که مهر جهانیات بر رمس بداست

تو رسد اگر دو مرم حمل تو آب سد ‌ ‌ ‌ هردر ' که د دد مرا آدمات سد

سو بهار جمال تو فرو ما ظل سد * ‌ ‌ ‌ بر گ بر گ حران حهر ' گلان ما

ای مر تو جمال را ندده آدمات * ‌ ‌ ‌ و ر مر تو سال تو ما ند آدمات

رود ارل جمال تو ای تو رد ندده ام ‌ ‌ ‌ ما سد حراع رم اند تو رد ند ام

آنکه گرد ما ناسان می نماند مالست ‌ ‌ ‌ ما ار سر رم جمال او سر بر سر کند

رس طلی گر ما لس گداحت طور ‌ ‌ ‌ ار مر تو جمال تو بر کوده است

ار حرف جمال تو بگام عرس حس ‌ ‌ ‌ امد رد ست تو سف همر آ سد *

ار حرف جمال تو در حسم عاسان ‌ ‌ ‌ حدا ان نظر نماند گر بر د نگری کسد *

فتحی رازی
سلمان ساوجی
ارسلان
قاآنی
قاسم مونس لنگرودی
حسنی
حمزه رستمانی
عبدالرزاق
مولانا محمد سمرقندی
سید اشرف الدین گیلانی
کمال الدین اصفهانی
محسن الدین تبریزی
رفیعا
مولانا محمود آرتیمانی
ابن یمین
مولانا محمود آرتیمانی
رازی
مولانا حسام
مختاری غزنوی
مولانا سلمان
حکام ساوجی

محل سوم و چهارم در بیان حال

دو جنگجای کو خاسر جال د • دو سمت گر ما کیں کار ما •
سه دی مسجاوا عرس گرست • دو آسمان حال تو گر دگو یا ی
دو دو سی مالی گر دوم مسجد حمات • دای ا کس و مان سود مسیر ی
رنگ کس و موس گر دو آس وسی • پس را اگر گ گر گ د جال او
گر حال تو کسو ی د و د • دو ا گو ی سر ن تو ا ج
چ کی گ کسد ی د مان حال • حمان مسجود د آسمان حال
حا حو د گر د ل تو د ا ا سد • گر گسی ر آمد ا ن مان حال
د ظلمت آن ر ما ـ ا ـ ا ـ ط • کس سر د د مان حال •
بر ا د ر ی ـ د د ـ ـ ـ ای • حو د د گو ی ا ر د د مان حال
ا ن مسجد د ا ر ـ ر ـ ـ ـ ـ • یار گر گ د د ا ـ ر د د سان حال •
گر ت وسی عمران گر ت ا ی گ ت • گر تو ت ـ ر ـ ـ ـ ـ

ماداری همال دوی بر لور اگر حرامی * اری گاو د آن کو گسب لن برای
چو گل سگفته قصد آب و گ می ای ر سیر آب ما ار مرگ می ای
سود نامه تا مدامت ا ند رجهان گمر د طلوب و لهای نگ می آئی
یکی خود جو مرد تو دی دگر آراسی خو را ما معلوم سد ما را که قصد جان ما داری
تحو ن تو کسی را سا فرید خدا * مرا کسد د و دست ار طلم کسد خدا
تعلم ما رحمد و ہی حسم مست را دل آ قصد ر سر کو ای گا د است
تو بهر هد کر سوی سوح دست مهد و دی کو ما س حو لس ر عطان گدی آید
مرا ا گر حه سو ر خود آ فرید خدا * دلی خود مد رحمت سوی خود مد خدا
هر حد کلک مان سد گل حسان نسو ر سگفت حو تو یک گل در بوستان نسو ر
ما آ فرید است مرا آ فرید گار * ما در مرآ فرس خود مد هرار ما ر
ر لف مسکس را کمد گردن عسان کن مسری سهاسر کی ای سد محور را
رصد مسکل حو حرح کسد و حرات ساحت ما صوری سان توای آدمات ساحت
د ریا شای تو ا ما د کلا ا ر سر حرح حرار حو لس مد ار ی حمد د ر حمای

گل دوم در بیان سرم و حا ادب

قدم ر دن مهد ما دس ر مهل حو لس تود حو صورت آ ئه ر است محمل حو لس
ر سنگه ما ر اران گلر حسار د د ه ام مسکل کر ن لعات د ر آمد سحوا ت ما
حهر اس عر ار گر می هوا کرد است فدا د ا ر ح ا د آب ا ر حا کر د است
اس در سمت که تو ر سد مد سک حو ان را حرات تو سه گردس ر لف نام تو ست

لا ادری طاهری قزوینی سپاس
الفقیر لا ادری
لا ادری
احمد
دار الاسلام سمرقند
سید اسد الله نصر
لا ادری
مطلب کاشی سراری
لا ادری
مرزا ابو الحسن
الفقیر لا ادری
لا ادری

حیا مس رحت حسم سه می آمد | ادب سه م بوسه حاسه می آمد
ار لو محبوب سری با دمار دا نام | نوی گل خاک مداسه گرمان را
در حون کرآ سرار بوده است | هر گز سرم سه حیا دا کرد است
عرمی اگر نعاس سات سرد * | سه رسس ساحه برگل سه رات مرد
سکه سه دار و حیا در سر محبوب مرا | وسد ٔ بگانه دا سه هر کبوب مرا *
ز عصب در حیا و رد د و در را | حو بود در سک گل پیسه تو در را *
دوسس مار اگر دسمن ادر کو با اد | مکسدی ا حیا دری آمد در سه
حاهر لعله هری سرمد درح دات را | سحن بگه دن نعاس سر بود سهر ادسه سه دام
سه رم آلود حسمی وسد ام نطا گرمی | گرما آمد نگاهس بر سر مرگان حاگر د
کر گرد است سه دام حرد سس مس | کر سنگه عرن سرم ا درح سحس
حن سه سد آن سه سرم آسه آ ٔ ه ا | صورت نگاه دا سه دار حیا آ ٔ ه را
مار سه گرم ناس ادب آسور نگاه | حسم ناکار گسد سرم و حیات است ا حا
حانگو سه آن حسم مست اکرده | حو رامد نگه سرم سه است ی آمد *
ار سه گر آن مست حامی آم * | سنگ در رکس ای آ ٔ ه سمال مرا
گه حول نو سه رم ا درح نعاب سپور | مراحیات سه د سه ت ی حیات سپور

گل سوم در سان نعاب و رقع

سم موسی نعاب ار مهر بردار * | ی آمد حو سم اس گل سرا ئی *
گر نعاب ار روی ناحس بوگردم بر سه | رسم مردن دیگر اراد ا د آدم بر سه

هر محل گیرد اردیبهشت اردوی ریاس — هر مرد اسه دست سمع گردد دوره سالس
یا سراپرده خوش مرتفعات اقامت است — آفتاب ارسون آن دو اضطراب افتاده است
کلیم ماه نوا رهسپر دو صحرا م — را تجلی و مارا نفحات میوزد *
نفحات این مرح نامزد آرتا کیس است — صبای نوروز ماه تمام اندر حیاست اس
تا نفحات اردوی جوان سرو مجسس برگرفت — آفتاب اردو جو دراسس او کمر گرفت
مرجع اردوی نوجوس مظهر اختیار شده است — گرد رون ۸ رهبان واردو سروس دهات
سس مسرور و نفحات اودل و هوا سه را — مرید فانوس داس آسس سرو اسه را

محل چهارم در بیان اسستاد مارمار

آه کز ما سر اسستای حس سر عرور — رام سد آهو نحوس و سگ لیلی سد
مسر فرو ماند و لعلم سیع اسستای ماند — مار ما کادم مرگ جوش مردی سکند
گسد طوطی مار نو حه ما دارد * — گر آسمان سر مس سکسد مسمارا
راه گرداند ز بهر خادم مخلص رود ور — احتلاط مس حس با او سراه افتاده است
صد امم حه رکار لست مار مرگ اشی را — کو دل ما ان رمان فهمی مسهد ریاس را
مار گان را لس سرای مسر رند * — ارند آموری اسسه ی او *
دندن واعماس گردن دلربائی راسه س — هر نفس نامه گس آسمانی رامه س
و لربا ما نه گر مسر مار آمد * — ارد ل مس حه کما ماند کمار آمد *
عرو راوند پدرو مار مس سلام * — گر رحاب اود گری سلام کند *
گفتم سا مروک و مدام لس — گفتا کرمس کاسه مردم مسروم *

گر می نرود گهی دو ت خواهد — نه خواهد اس ر سنان را خواهد *
اگرچه سیع اس سکر فراوان کشد — نه گ مار نوبهردم هزار جان کند
دهی جواب سلام ما اگهی پیغام گهی ما نرو — گهی می سند سی برات عاس سلح آهو
رحم خانم ار سکر خندی می سد در دهان — صحبتار ترا آب حیوان داده اند *
صحت دلهای سو سر هرت و امی سد و — گردنات ارزوح ترا نهای ساهی سد و
کاس گردون ار مرم پرون پر دهد ای تو — مراصری دهد خدا که سمان و
گر راسی ساوی از پی جان مکنه — تو میندار هرس دسمی - کت ما
نصد بکس گرت اس کرا سی ساد — سدم کت رس گفتم که آ سا سا
مردم از دودگی دهد ست اس — دود سد ار ای رسی خواست ساس ان
هر حسی ار گرد ار خاک واس کسان — حون خاک مار سد ار ماد واس مرگرف
تو اس سا خان معرو سی * — مرا هم کم - ن در دل هست *
ما آن نیم کو گرد ی سوی ما که — ما خاک آن رهیم که رد گذار است
لل برای مرسد ار طور موسی را حواب — ا ه فرهاد سا ون راسا ای اوست
دوس ما لا سی ما مرگرم است گرت — عمر ار کس گیرد و مرگرحس کم گرت
گر معنو صورت آن نسان واید کشد — حون دارم کس راحسان - اید کشید
آوار است شد ار اردوی ما * — حون نعره گرلنس سود ار سار دو او *

محل سم در بیان سوں دسار نظر لی حطاب - سار

سس آ اگر - سکسم لی تو ست — دارم دل سکسه برای سار سس

سوزان لس دیگر

تو سر رود سبب مرا نی دجای حوات ماند مکان سبب و ساف او مرای حوات
گر مار را سی و سار آمرد اند مارا اسار مدد سار آمرد اند *
کلک بر طرف خاما سار دند ام سس گر دبرم سه سحان بلا مالاس ماسه
سر ما مدم رند سوم بهر ما سا گر عکس مال تو مرا د ر نظر آمد *
دل می در هوس رو سوای مولس ماں خاک راه ب کر د رمای سسم اد دا سب
بر سم بهر و ر ماں حر سا د مار سب مو سو ظاهر ما مد خاسب گفتار ب *
ای ا د تو مرا گو سس بر و د د ه ی خوسس آ مکه ر گوس مای د ر و د ه ی
تو مر د م د د ا سه آ و ب ا گو سس ار گوس مد د ه آ کر د ر د ند تو ئی
علاج د ر د سر ا د ا گر می د ا سد مرا مر د و گر د سر سس نگر د ا سد
سوں مسماں آر د مه ماں خاں مسماں ب ند مسماں اسکار ا د ل مهماں ب
گر حه د و ری ر و ر س د ا ب سی ما ر مرا سوں ا فگند د راں گو سک اند ا ر مرا
سگ د رخاں نگار د حسم ند ا ر م تو ئی هر حه آ مد نظر ا د و ر ند ا ر م تو ئی
آ ب د م سعت حه مد ر د ا ب گو ا ر ا هر د حم کر د ا ب د لم گفت د گر هم
د د ه د ر حوا ب سی مر تو کسو د هم و هسو هم سو ر مگس ا ر د ی تو ا ر د د ند *
سی حیال تو آمد سحوا ب آ مو د م د گر د هم بکسا د م حسم گر ماں را
سوں د ل مسکه م ر ا ب سوی تو ملی مسل ا ر تو د حرف د حله د و مدن آموحت
سا ای نو ر حسم با کساراں رنگ سما ب گر حوں مر گس د ر و ں مد خالی کر د ام ساب
مر د ک ا ر د مد م ر می آمد ا ر سوں ر حت رو ی سما بگر د د حانهٔ مر د م حرا ب
بی حیا ما مه د ر آ ا ر د ر کا سانهٔ ما * گر کسی مست محر د ر د تو د ر حانهٔ ما *
د ر کنا ر س تو د س ا ر د و عالم مر کنا ر ا ں د و ل ا ر حرا ا کسا ر می حوا هد د لم

اسیر
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
حاجی سیزواری
حاجی
واوری
سیس الدین سیس
حسن بیان سیس
دا ر ا ب ا سیس
ناصر علی
اسکار
علی
عالی

حمد مصحف دمن ارد کرت ای صنم — نام مبارک تو سم بهار تو د
نامم او جو نفس نگس کند ام دل — سه ت نام داری عالم گرفته ام
ام تو مردم و دم آنس نان تو نس — در آسم سمع رد ت رمان تو نس
ناکف ی سحر سوان و امن مصون گردت — نام خانان رانان سوحی رنام حون گردت
حنان لر رد کرنام خانان سد لت حسکم — کو گر تو سم لت لعاس نگاس نام او گرد د
نگس سلمان کو ما سد ه او د * — همس اسم اعظم ر د کند تو د
نامم تو سر د قر هست رقم را — بر فرد یان سحه حمر د امت فلم را
هر ار بار قسم خو رد ام کر نام ترا — لب سا د رم اما قسم سام تو تو د
ر د ا مه مرد نام من ا مرد ره نعظم — تو می نگرار سمع مرا در گو ن است
نام مرا گر سا د و بر رمان کس کو سار — و ن نگس نالص و نام تو نس دل را کند ام
کست نا رس و حاند هم مرا سام تو نس — سگ نام تو نس گم کر م سام نام تو نس
تو آن نا ی کو خالی ار ی ی ره سا ر مدس — کند نهلو هی د و ر هر کر د ن نام ار نامم
خالم نا د با ه سیح د ر د کر س نکست — هر کر نا مس بر رمان آ ر د ر د ا ر سا مرا

گل همم د ر سان معدم مار

است ار د و ر صدا ئی حر سی می آید — همه س گوس بر گم کو کسی می آ ید
نعم د لبری مار ت کو می آ ید سد ام — صد ا ئی آ مد آ مد می ر د ار د ل سد بها
ندارم نا ت آ مد آ مد سر د حرا نا مس — حر د ار ای دل د وا نه گمر دی حر کر د م
ترس آ نا د کس بهر سار معد مس طا ر را — دل ار تو د ر ت آ مد آ مد نا است سدا ی

م قسمی مس و د سم | کوان گرو د ک ه مس من نسم
طا ی د ی و ه ا ی ک ه ه د ی | ر ا د ا ر ا ر ا ی ک س ا ر ه س ت ر
ه م ر د ا ر ک ن ه ک ر د ر گ س م | ه د ا ی ا د آ ه ا ر د ر د ه ر ا ی آ ه
ر ه ه ن ر د ت ا ت | و ص ر ا ر د ر ص ر ت ه ت م ت
ا ه د ا د ت س ا ه ه س | د ل ا و ن ا د ه ه ن ه ر ن ا ر
ا ی د ت م ی ت ه د | ر د ه ا ی د ل ک ی آ ه
ر ه ه ت ا ی ت ر د م ت ه م ا ت ی د م | ک ه ه ر د م ت ه م ا ت ی د م
ر ت ه ن ت و ر ل د ل ر ر ا ت | ی آ ه ی ه ل ی ک س ی ن ط ا ی ت ه
ن ن ر ه ه ا ت ه ی ک ر ا آ ه ا ت | ه ه ک ه ت م ا ر آ ه ا ت
ه ر د ه م ر د ا ت ه ظ م | ه ه ا ر ن ن ه ا ر د ه ه ا ه
ا ی د ل ا ر د ک ا ن ه ر ه | ی ن ه ه ا ط ا ا ک ه ن ا ن ه ر ه
ا ن ن ک ه ک ا ا ا ع ک ا ن ر ه | ن ن ر ا ف ر ت ه ن ک ه ط ا ن ه ر ه
ک ر ا ه ه ه م آ ت ه ی ا د ی آ ه | ک ر ا ر ه ه ه ا ی ه ا ک ه ی د ی آ ه
د ا ه ل ا ت ا س ت ه ا ر د ا | ک ه ک ن ی ر ا د ه ا ن ک ر ر ه ه ا ر ا
ر د ا ی د ل ک ه ت ه ت ی ی آ ه | ک ر ا ا ت ا س ن ه ت ن ی ک ی ی آ ه
ر ک ی د ه آ ن ر د ه ن ه ن ا ی آ ه | ک ه ا ی ه ی ح ا ر آ ت ا ن ه ی ا ی آ ه
ر ک ی ی ا ل ن ن آ ن ر د ه ی آ ه | ک ه ا ا ی ط ی ن ر ر ه ه ی آ

محمل باسم ردان سلام و دات آن

ک ر د م ه ه م و د ا د و ا ت ه ه ا م ن | ک ن ی د ه ه ک ا د و ل ت ی م ی

گرا بوسوم اے سلام تو بس — ما لای آنا ک بوسم بام تو بس
سلام سوده جان دوں عاصت ہراس — وئی خلده دل کوسا مت ندای
گ سلام من قبول افتد زہے دولت — ادست بدروبس دس در آم
ئی جواب سلام خود بردارد — ہزار محنت مرمان سکست بردارد
می مالم دست در غم دوست — او کرد سلام رحم ار بوست
گسم که جان می توان داد — حرب رگوس گفت ما بوس

گل بهم در سان وصال دست آن

ای خوس آنسیح کزاس رسکر جواب وصال — دست در گرن معنوی مائل برسات
دروں خانه اس ماری خجالت آمد — گهر برد کو در ما نه آوست آمد
خوس آمدی رکجا برسی ساست — سا کو سکست برد و دد ه بس
دل به دد ه سد د د ه بهر دل گردد — ما مراد دل و دد ر تو حاصل گردد
جواد در حسم نسس جواد رهلوی ل — مسل سن تو برای اسطرب ما آطرب
سا ه اقبال شبر ست همان وصل تو — آ آ ب طالع سب همان ن مست
اگر گو ند لعمری ست قدری یاسد — گر آ فست کر او دست ساسان آمد
دماد تو دتم حون عبار در ره صحر — سم وچیل دا خاک برگرد سر را
من دم حبرب کو در مالم ردم ار او راد — د ست آن امد کر یاد عاس دمی عرم سم
گر رساد ام آن سمی قل سرا مست است — کوں توس دوارار و ساب رو ست است
رو رکن یاد او دست ما دا حو ست — ی ساط کردم ست و سل تو ی فردا حو ست

است صحبت کز عمرش دراز باد — گر صبح دم زند نفسش دلگداز باد
وصل محبوبه دون گرته شکسته — او هر سمیع سوت و محفل مرا راست
خوش آمدی گوساله مود سه دار — رهس سو هوا گیر سه خوار مصار
عمه بورد است مارا مجلس افروز است خوش — مدامات کرحدا خواسم دوراست ح
حرف وصل نوار هم نرد است — حد ما می و خال و اسفال *
ارنواست حد ما اصفهان دیگراست — گو برهوت سه دل روی ام *
و دا است سم وصل خوش برگس م — خوش سادم کرغم باس ر ش غمه مرقصه
دید نگسای و لوت و دار سه — حد ادمه نگس گون محل مخمار سه
محرا نه که مه داری سسام سه ضایع — کردم حسه دور آموش و دآن سرو ا
سرم وصل است ناں راماج اصهار بود — ور سه مرف سکوا آماد انگمر بود
مرد ای خرس راست هم مرام حسم من — مرحبا خوش آمدی آکاف ایسخاس
آمدی ای نوبهار حسن فرمات سوم — همو ملیل بعد خوان سکراسات سوم
مار آمد محمل ما انگسان کرد است — عرمی میسود است ارود نوارها
آمد نوادی ما ارود ست — خوارست دگر طواف که محفل مرا
گفت است الصرف امعدت کو سام — عمه برخورست دارد خوش حست ام
خواوش دل سامسم خو وسوحی هسس دام — برگست عرح من هم آمدن بر رهس دارم
دستی مدت صافی دستی عم باده — مارا عرب دستی امرود دست داده
وصل نوار کو دگدائی خوش کو — بر آستان سمار دس آوناک سه

محل دهم در بیان دست نوستی دوم اموستی و عدم نوستی یاد

ایضاً مصرع
آمدن مرا
الهی
عباس سرداری
سرداران
سرداری
الهی
سرداری
الهی
سرداری
الهی
سرداری
الهی

یاری روست تو بس کس مبع یار مگو | سنگ است خای تو سه کیخ دان تو
یاران با دل امروزم آغوش سدم | از مرهمی خود رم دیموس سدم
پیغام های لوس نرواهم کرخون رگاب | یار ای یاسرم پیر اشعاد بس سود
رمد رسحه خورسد طر مرد سیار | سای لوس تو هرکس که مرلسد سود
ای سرسگردم رمالوس تو گسم سرقرار | سدردص ست توسه گام ناں بهرست من
حس تو سکه خوصله را سکند ناسد | اقمد های لوس تودام ناب رسد
کسد آن سرد و راک مار در بر | رما و بهر سد برح دو سکر
مدرار جاو آن بهرد و بر و دس | دو مسیع امروحت درمالوس آغوس
کنار عاسس و معبون آ ناد | رما دام دو سترس نا دسد او

غزل ماروهم دد سان سار

مک جان حه مناسست کسارم تداست | اما حه توان کرد کموجود همست
ناحاصل عمر سار در ساری کردم | سادم ارزندگی خوسس کرکاری کردم
سرد سامان سه سار تو کوامت مرا | در کعبم حست گو جان رتوانان ارتو
دس دانان دل وجان در قدم یار کسم | هرحه دارم سار ره دلدار کسم
ست دحال سرای سار و لبرنا * | گهدد امس خود رسحت دند سرنا
هربور کرنا مروری دانت است | سامان سارت لطس دانسه است
ار طرح فکند نامانی لورسد * | ای حبه حه سعد ار عرس دانسه است
گهرار لس نارس کرد بر سر | هوادر آب گو سرسد سادر

کلیه
الصاحب
الصاحب
حاجی
حسن
الصاحب
حسن
الصاحب
حاجی
حسن
الصاحب
حسن
الصاحب
حاجی
حسن
الصاحب
حسن

رهوس مرد حس را حیان بطار او
کوسم آب بکر رحمر محل رحت

ماسم محوتاسات مدمدم حولس را
سه بهان دوده ۰ محوں سمع سرمایای مس

موسو حرب سرگ تاسای توام
سع ساماں گه دربه احساد اود

حرب دمدار سرگی عجب درکار داست
برمدد دل آب سه آسس خاں مالبود

آحیان سحود سرم ارخام حرب سم
کاں لعا لهای مرد افگس حرد ارم کسد

حوات در عملت سه سد حسم حران مرا
مرقعا سست حرب دست مرگاں مرا

هر کیا که مصور کشد صورت من
شد است یک قد آدم بلند حرب من

درس محمل مرا مارم است سه بالست این
که سمع ارمو دل مگر دروازه صبود

حوں آئه ار سیوه ات آگاه نکسم
ار حرب دمدار حوات است دل ما

درسر حرب ما گماں قدم ست
اساده دات دائم آب روان نسود

حواسم کر گلس رحسار رحسم گلی
حسم واکردن درحرب مردم مارکرد

درنکت ماسا لحرف حرف است این
ارگر حسم سس درحمد لب گردن

ماردر حلوت دل انجمی ساحه بود
سحودی آمد و بکسار حرکرد مرا

گر نه طاہر سود دمد حرب رو را
ار تصور نصحرای دگر می ماند

آر روبا ار هجوم سحودی ما مال سد
درحس من انحه عملت کرد آگاهی نکرد

حران مرالت سس واسدن ست
حوں بلبل نسود کر کو ماسدی ست

محل چهاردهم درساں سرم ماردحالت آں

ست کر محلس رو سبی اطلب عاشقه داست
سمع مس حسم دست ارشهر مرداده داست

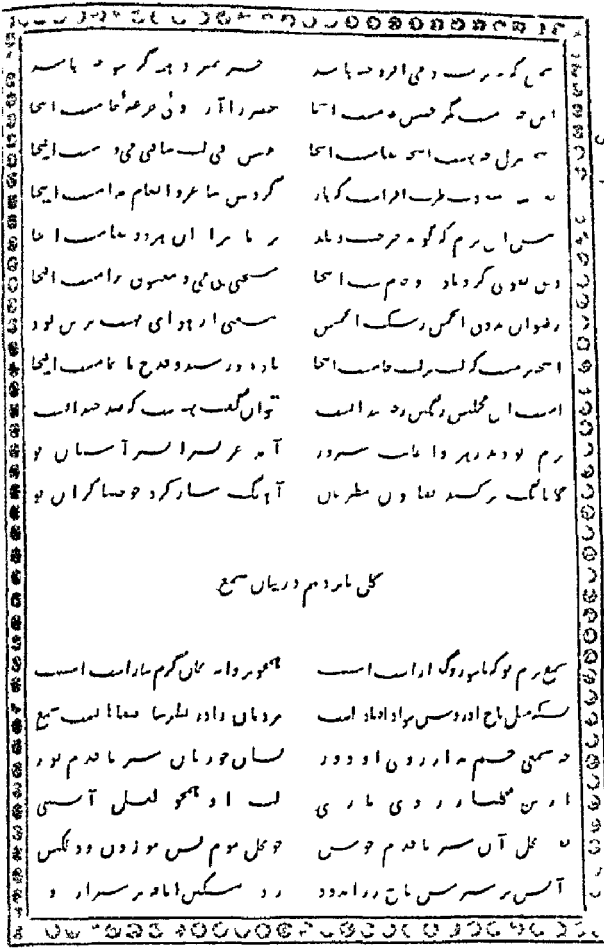

کل نارنج در بیان سیع

سیع رم تو کرما بود روگ اراست است — بخور دانه بخان گرم سارا است است
سکه مل تاج اورد سس بواد اباد است — مردمان داد بطرحا صفا است سیع
حه سعی حسم ما ار روی او دور — لسان خوبان سر نادم تو بود
ا ین محلسا ر روی ما ری — لب او بخو لعل آ سی
ن محل آن سر نادم حوس — حو محل موم لس موزون وو لکس
آ سس بر سر مس ناج روا مدود — رد سکس اماد مرسرار و

گل سایر دهم در سماع رقص

طور رقص تو کم از دور قیامت نبود — سبب کشمکش ای دهر دوران تو چیست
رقص سرو تو سی مرد رسیاک برخاست — تو بگو در لباس چیست که اینسان چالاکی
مه سی پیچ و رو دست دگر سایه سر قصد — عاشقان کز آن کافر چه خوش برکاه سر قصد
گله کج مو پریشان شده در بام می رقصد — عزلخوان مست و حیران سوی من سر قصد
آمد و جرح جرح رسان زهره سر رقص — آسوخ مرغها و کبد بی محابا رقص
دمی گان مارس برما کند رقص — دمی ما بی دلم هر ما کند رقص
اگر آن مهر مه سما کند رقص — رقص چون آسمان ما کند رقص
دل لوحه آمد که چون آن سه سالاک رقص — سکند سعله وحد سوحس ما ماک رقص
سرح لسی سمان آمد و رقصان برخاست — گردباد است کز ارخاک سهد ان برخاست
رقاص سدی و گفت حا بها محتاج — رقص تو بود گردس سمانه حس *
سعله اله را نلس گران خاص و مد — هر که وحد رقص آن گفتگوس دمار اد ده است

گل بیست و دهم در سماع سرود و مطرب و غیره

رحس ماری مطرب دماد رمار می آید — که مست ماحی برول رهر آوار می آید
حار برگ دست مطرم برحار می آید — کز ارنگ برد حدس محلف آواری آید
لعبتهای سه دم سار ا هم — برر م نوا ر دار ما هم

گل جنگ و رباب ارجوان برحست — لبون لب میراب برحست *
دعوا اگر می هنگامه عود * — مرآود و آلس شود حگر دود
دف گردون مرصع کرد باید * — حاص لب ار مهتاب و حور سند
معنی گا ابریشم لواری * — سازد لف سنبری کرداری *
مدسا ان چو برکس گنت مردنگ — اوان دو برم و بای خود سر جنگ
اگنت معنی مار هنود * — ا ا محی حرسد حون داد سنور
لوای ارغنون و مسازدل لود — لوا برد ار لس ارزان لی لود
ان مطرن کرد مارا ورد است — رقص دنگ رزمرمطان فرای است
سرود مطرب س رمه گی محس دلم ناسد — مداوحرق هر گرمانگ ناهم رنگ مارس
ار سماع نعمه ار لس ناک شد سراسم — رد لماسم عرتاری حمد حون طنور ست
واس مطرب مد ارواب در فصل بهار — رسد انگلت سا عسرت لود مارو مات
رحب ناک گوناعود حو راساب اس مطرب — کر حوس مستانه سروس لمهاار و مارمی آند

محلی همدم دو ساں عسرت و نساط

اگر ں بیس س لودم کموں کر حاں گسم — مس سادی کند سادی گه سادی رار اں گسم
سال مد حولب ناهم دوسد اراں مرکسد — رمه گی حوں رود وقت ار عمر کمد گر کسد
عنس را ناطرم سود الف ماره سد — حوسه لی را سر سمں محتب ماره سد
اس مهه لود لب گرار هر عنانب امرود — اس حه ری کعرف وقف سهانب امرود
ایں حه سانگاں لساطب رمه نامی — دهر برطرح درمس طرح رمانب امرود

گل نوزدهم دوسان مسکر است و هو

سحر گه دیدمش در دست گردم یار — چه مسکر گویمت ای کار ساز بنده نواز
دیدار سحر دسس و کنارم — از سحر مسکر دارم دار و رگارم
ای هزار جان اسیر سوم — این چه احسانست فرمان رودم
هزار مسکر که امروز نامدارم سد — گهل روزی و انجام محس کارم سد
چنان سازم او مسکر که جهانی بر انارت — گر دوس ساحبی اردصل جانان حسم امیدم
صد مسکر که آدمات مقصود * — از سرح اسد چهره سود *
صد مسکر که نافه خانم آرام — از دولت وصل آن دلارام
صد مسکر که رود سد بحر — دل نافه طلاص ارت بحر
زحت جوس بود مسکری سیارم را — که دردم خوشتر از دردم را
مسکر دس جو حس جون کند ای ابر بهار — که اگر خار و گر گل همه بر رونق است
گر برس جان رسانی سود هر موئی — یک مسکر وار شسر ار سوانم کرد
گل کریم تو تا نمی سد و — حرب چه سود او نظری سد و
مسکر لبهای تو کو دل مرکز او سد — تا آمد در زبان مسکر می سد *
کی لب صدف و مسکر ار سانست — کز ار سمار بروں قطرهای بارانست

گل سیم در بیان مبارکباد و عید و نوروز و غیر

لب بی آمد بهم از حد اس شادیم — آمد ا آ ـ ـ س گوید مبارکبادیم

ای سال گرگ دلساد اکرد ۱ بر سیاه عیش خوش اما کرد
هر فصل نصد وطرب بس سادی صرح بر گ سلم مبارکبادی
بار سه محل جوانم ارحضرت تو ارسون کمال وابهم ارحضرت تو
رعمر عزیز سه اب بر سالی افزون سال جوانم ارحضرت تو
بس عمر تو باد دامه وام کسود فرمان بر تو رامه جوانم کسود
ای رسه کردار دگر سال کو سیح هزار دامه جوانم کسود
گردون مراد وبخت هدورت باد خورشید فلک سه دلسورت باد
هسرد در تو تو بر بهر دورت باد دریاسه عسه دخار بورورت باد
سه آمد عید عزت افروز است مبارکست کرافروز روز نوروز است
نور روز سه وعید اکه گردد برگرد سر سالی کو برگردد
افروز بنای نست بر بخت بی * راست کرد دست برامر گردد
ماه مدام عسه بیج اکبر سد * سایه ملک بهست کسور باسد
هرد سمس تو سورت فرمان * سموار بر بر ن د بحر ماسد *
ای ساه جهان جهان فرمان تو باد صد دور فلک مدور دوران تو باد
سگانه عید ساه اگیراست مدحوا تو سوسه فرمان تو باد
سگسه بخت جوان ارس مرا مه ادا عمرا وابه سدن عزت مبارکباد
مه سادار مه عید امدوس م سادی ام کر ماه تو دارسه مبارکبادی دارم
روز نوروز است مارا مجلس ارای سن سا سای ده کر درسالی نودر ری حسین
ارد لب دورن سا فرحد سه برگست عمر بر د آب اف گو
در نه گران تو در آمد گوئی * خورسه نست در ان ماه کر

ترا باد اسارک باد وات در بام باد کامران باسی تعالم ار تعالم نام باد

گل بیست و یکم در بیان توبه بهمکی

توبه ما جو رلف تو با شد * جون سنگ جو سیماب شد *
رعشه توبه شد لبس و تحطر لبس غرور توبه لب لب و در لبس
توبه ار بر حه کی خود دان ار ی ناب سی ماند کرد *
اگوته ار دل سنگین دلران سازند سای توبه در بس برم در کی ماند
یک سارت کر سنگ سنه نعوی سکن دارد کر می آند بگوسم ار سکست توبه آواری
باکی ای وامد کر توبه سوسم وهی توبه عهد ره کر ه سکسم حه سگوی مرا
گو که توبه سکس ماند ار دسم کر کاسه دا ندسم که توبه سکسم
توبه دروی کسان و وعده حوان نکست میکند اما سک صاعت سیان سنود
بهد گل سد م ار توبه سراب حل کو کس ساد ر کرد ار ما صواب حل

گل بیست و دوم در بیان دوری جام و ساد طلب صافی

کیام میکند بهر دم ادا نعمی صافی مداند ر کسم حمیار نعمی جام محوا هم
صافی بر ر ساد ه عسرت جام ما صافی مده کر دو ر فلک سد نکام ما
صافی بیا کر دو ر فلک سد نکام ما حور سد را فروع ده ار ما جام ما
صافی سیر و فد ا حو ر جام حر و ار لب ساعر می نام حه ار حر و

ساقی و مطرب و مے جمله مهیا لب کشت — ای دل ار وعده نکردی بسر ما لب کشت
رای سر کز پی سامان صبا نکند — خود ز اشک سحری لاله گل آبا نکند
شاه گردون سپاهان کمتر از آن است — که بالتفات گوید حرر زمان سلیمان را
ساقی سماک را جام پر از دائم میکند — طالع ما را چرا دور قدح نام نیست
ابتدای کار هر کاهد میکند انتها — ای بسا خام که با صاف ما را میدهد صبا
فصل بهار و موسم گل است — ساقی یار باد و حاجت گل است
سرود چند زمان بار صراحی برکوع — این زمان کز ره بهر عامل شود
چو سر عیش و صحبت باغ و بها خوش است — ساقی یار می بده که صبا خوش است
ساقیا گردان ایام می گردد مدام — تنگ پیمانه مدام ما بپیمان کس است
صحبت ما با مدعی بر سر ان کس — در رهش دو رنگ مدارد سر ان کس

گل بیست و سوم دیوان سراب

حسن دان باد نکوئیون مقتا جوهری — حسن را برد روزگاری عین ایمنی
اعتبار باد بس کز پی قصد سازد — تعلم هم قدم از لب ما گرفته است
ماں محور گر ابدی صبح سراب از بر حست — ایحه گفتم کز ما آدم سراب ایحا کرد
زان سحورم سراب که بوسی آورد — وز ایحه غراوست فراموشی آورد
امشب کس ما به هی قدر پیر مغان — کاوی ساده سبک سیه مست خاک را
گر می سحوری صبعه مرن ساغر را — گر بوسه دهی لوسه دهم بر دان را
تو محرمداں کجی که می سحورم — صد کار کجی کز حی علام است آن را

می مخورم و محالمان از حد و راست — گوید مخور و باده کدوس را اعداست
چون دانسم کز می عدوی دین است — ناقه خورم چون عدو را کرد رواست
بی نام باد سر محفلیان تمام مست — دستی کزی ساقی نبود ساغر می نخست
طعم رباد چون گل سیراب و سبد — آبشه مست کرا رآب رو شست
می دگرون مراحی و ساغر دراحس — حسم دد لم سودئی ماب روشست
مرادت حس رندگانی را رصهباست — گواس گداخته آتش تصص آب نعماست
هرگه حرف سراب ارعوانی مرود — ارد ناں حسر آب رندگانی مرود
سه دنی کرحسب سرحمی کنات ماست — موج سراب سرحی سرای ناب ماست
می دو سالر نعاطس کم ارحرابی مست — سراب کهه کم ارعمر خاودانی مست
ارلس کنات دورگرونادهکرد ه ام — امرور حب سکه تا ارکنات ماست
سراب کهنه کرد سنگر رواں مست — مساحب من و سر من دحواں مست
حسب حم حواید سکس سسه اطلاک را — گرناں دسبو رگرد حوس اس مهاسله
می کرمدنام کند اهل حرد را طلبت — ناکی می مسو دار صحبت ناداں مدنام
همچون محلس دعوی سخنوری کنم * — حام سراب گرمد مصفای ما سود *
ای حضرم ماهی دریای سراب — حون سعله سراسر وحاں دوست وماب
سحودنک لحظ تودں صد حطر دراسس دارد — حدا الدری دیدمی راکه می ماسکند مارا
مارا اگرم ماه و مدورح می برند — گر دس ارحار برآتش حرام سد
حوسد لم کرد سر سسه سلامت ماسد — دحرور کی مراکرد حواں پیر سود
کهه برحمد سود سشر سس سحواهد — دحرماک سحت سحوانی دارد
عالم می وسعی دارد کدر هرگوسه اس — نام نودوری دگر محانه عدمی دگراست

اشعار قادری
اشعار محمد حسن عرسی
اشعار ناصر علی
اشعار عبد الغفار
اشعار اهل سراب
اشعار
اشعار قادری
اشعار ملاں رہاں ایرانی
دوہے بلی ما
اشعار مظفر
اشعار قادری
اشعار

وارد کعبه اگر ما حوری حرم ندارد — اندیشه کن ساحت آماده برگست
کعبه را گر بس مردم اعرابی دگر است — بس ما سیاهیم بس الحرامی دگر است
تو ما می گر کس سد حسرت می ما راست — دست را بس آبدوں آلود یواں پاک است
این کساں ما کس ار دولت می یابم — مدواں کردں کہند سیل جب اک را
می نخلہ گ ما سد سنگ بسہ — سکسہ سد دلہای سکسہ *
دل کردم مسی عاقب ربد و مالی را — رساندم ماب ارس می مادعوی ا
ہر سنگی کہ ما سد موج مس کشد است — سر مسان کساند ہرد رکہ آسمان ست
محرم مادوسی گر نصور می سہرم — فساحا کسرم درگوسہ میخانہ مریرد
گوئم کہ می ما نہ رند گست * — ارد حرعہ حوں حصر ما سد گست

گل ست و بہادم در ساں سنگ

مرا با گ اراں رو ا تعادست — کہ برگس از بیخ نعادست
سحن آ فری مرا ک رسی — معنی گلساں نصورت حسی *
سر نوسی دور سد از حضرت اسانی مرا — سکند نکاف سر عالم بالا مرا
سنگ را با گ ست حوں کم را سان کرد — مرد را با ئس بردوس رند را بلای عرس
دور گ اردت قدرت چو طوطی بر رمس رند — تو در گر نوم صحرائی حو بلبل در نوا آید
رمز در اکم ست ولی آہم می ساید — کجا دردند مردم ز مردلیل اند
سگی ردم و سر انا الحق سد آسکار — مارا اوس گنا صعف ان گمان سد

کل ست سحم در ساں کو کبار

وارد کعبه اگر ما حوری حرم ندارد — اندیشه کن ساحت آماده برگست
کعبه را گر بس مردم اعرابی دگر است — بس ما سیاهیم بس الحرامی دگر است
تو ما می گر کس سد حسرت می ما راست — دست را بس آبدوں آلود یواں پاک است
این کساں ما کس ار دولت می یابم — مدواں کردں کہند سیل جب اک را
می نخلہ گ ما سد سنگ بسہ — سکسہ سد دلہای سکسہ *
دل کردم مسی عاقب ربد و مالی را — رساندم ماب ارس می مادعوی ا
ہر سنگی کہ ما سد موج مس کشد است — سر مسان کساند ہرد رکہ آسمان ست
محرم مادوسی گر نصور می سہرم — فساحا کسرم درگوسہ میخانہ مریرد
گوئم کہ می ما نہ رند گست * — ارد حرعہ حوں حصر ما سد گست

گل ست و بہادم در ساں سنگ

مرا با گ اراں رو ا تعادست — کہ برگس از بیخ نعادست
سحن آ فری مرا ک رسی — معنی گلساں نصورت حسی *
سر نوسی دور سد از حضرت اسانی مرا — سکند نکاف سر عالم بالا مرا
سنگ را با گ ست حوں کم را سان کرد — مرد را با ئس بردوس رند را بلای عرس
دور گ اردت قدرت چو طوطی بر رمس رند — تو در گر نوم صحرائی حو بلبل در نوا آید
رمز در اکم ست ولی آہم می ساید — کجا دردند مردم ز مردلیل اند
سگی ردم و سر انا الحق سد آسکار — مارا اوس گنا صعف ان گمان سد

کل ست سحم در ساں کو کبار

سبائی ارا ان برلب جوید — کہ برما کئی صحبت او سد
درحس سگر حصار کو کنار — لا لطلان دار کنار کو کنار *
گرحہ امون دلش راہروں کسد — کم سد راں اعسار کو کنار
سہ دارد ہرا از حمار — سوح برکاری نگار کو کنار
محرں رارلست دہری مردان — اہل دل ماسد ار کو کنار *
سگ برسر مردار نگ آن — سگ سگ آمد رکار کو کنار

محل ہست وششم درساں امون

امون لعرا ست کف حوی دارد — خاروب عمت رب دروں دارد
حور سد جہاں سب ولی حوں حور سد — او سر طلوعی وعروبی دارد
برماکی اگر سہ کمی مسد ماکس — او دل برود حملت وامساکس
حوں صحبہ برماک مرا فگند ہ پیس — سر برکہد ما برسد برماکس
حالک لسب مادمی لعل دنک سب — مارا برات سہ مادموں لو سہ اند
مرامون لسلامت حہ سد ار نگ ماند — سری ارہرم اگروب سایہی برحاست
دل را لطلب ہمسر محبوں دیدم — وآنکہ جگرار برہ حاں حوں دیدم
ماہر کرحہم الحف ارمں رم حورد — صدگونہ وماولی درامون دیدم
صہباکساں اگرسحن سد ہ لسوید — رں لر سہ حرام ہاماحو رکسد
کم ارورد وبرد ورد ماہ سکسد — امون رگو کنار کسد وسر کسد

کل سب ودہم درساں طلساں ون وماکو ودرد وآں

ای دل مسان کسی کام گرهم — آخر لبس تو سه سلام گرهم
ای مسان مرا ار بوسه دادو حسدی — سه سکر کسی کم دهد سالوی سودی
حصن حرمگرادو مجلس افروزادت — ما سر سه مس گو مدحرف پیس وکمری
می نوان آموحت آداب محبت راری — هری بیچه اگر بر سر بهدس آنگری
طلسان رلف تو بهر دو سگرد د — ی دردهس تو سکر سگرد د
سر گرد روح تو دو د تا کو سب — ا ر لست که بر گرد قمر می گرد د
سرم مروحدان عس یحای تو دطلسان — رود دل تو کا کل سلسلسای تو دقلسان
لسه آنکه دمدان رهای برد کوئی — حم لدرحم بر گ رلف چوگای تو دقلسان
حه حه ابهوم ودلفریس سحوا بد تو د — کر دمدم سحن طع رو بر دگو د
سد ناصف حرا دل مکند میل دره — گلی دره صحه ورد تو یی دره دسل در
سه قلسان ملکه حس حسم تا راست — سه صحه ایردی دسا له دا راست
اگر هی تو ناحم کشاد * — رسر بوس دطم حشک نهاد
ره ی سحه چس دلسست * — حطا سود کر لفی بر حست *
سد د ره چه طلسان سد بهو دا — حو د ری د ر مسان ا له پیدا *
سه طلسف د چه ای حر د مه — نگر د مک سه آ مد نا له حسه *
سه هر لوس د طم نارست د رس است — لسان عر سس گو نا مر قدس است
ر سحه ای محط عقل د ر نا ب — کر آب ر ندگی تو د ا ست گر د ات
سه حهالست سسه کما هی * — کر گو نا بر سر مو حست ما هی *
مسکند آئنهٔ دل صاف تنا کو نکس — را نکه اسحاد د ر اطاعت حاکسر است
آن حوا نا نکه تنا کو کشد * — او لس ا لقد آخر هو کسد *

ار حمه رحی حن مسن آ بوحمه ـ و رمار طلم مسه عل مسو حمه ـ
هم کمل ار کشد ن سا کو * دل بوحمه را رمن دل بوحمه *
ـ ما کو مرا الف ا را لب کر و د و مس حمه ا لف سا لب
ما ر طلمی حو ما ه آ ہو کو * حون طا سه ما د رم کو کو کو *
د ر محسه اگر آ مس د د رح هم طر ما د ر آ و ر م کر سا کو کو *

کل مب هاسم د رسان هیو ه

ای هیو ه سان ا سحوا ن د اری ا ر حوں گر می طبعت حان د اری
د ر ما ه عم تو همحو مس سو حه بعی کر حمال لب سا ما ن د اری
بر حمه حهان د کا ر ا د حمه یکو ست ما ر عر گرا نا مه کر مد ا ر م د و ست
آ د م کر فر د د د م هیو بود * آ د م کر بوں سو د د م سا کو ست
ر احب هیو روح ر ا د کسل گسل آ ر ا م حان د قت ا عما د قوب د ل
لعر ب احماع حوا ان ما ر سا لطر یح محس حا طر ر ا ن مصمحل
آ ن سه ر د کر ما م ا د هه ا ست ما بع الیوم د ما طع الب د ا ست

کل مب د هم د رسان گنحه

ست ا ن سحن گنحه ا ست ر و ن ا محن گنحه ا ست *
هست ما ر مس د د سا د ر ر د ر ا مس سه و لنگ ما د ر

سا اول بود و در آخر ... ندا ان سر نامک نگسر
شکن این هر بار سس دد ... در کم را هر بی حوس بود
امد اس بود و سا دوور ... س ارا ان که تا نعسر نگر
نام اول ساح مسبود است ... نام ارس رماح برود است
م دوم رو مسدد ان * ... درست سر سر ساسان *
مست سعر سو مس سحال ... در سعی جاد و گر نعت هلال
نارس را عام مسدام * ... سحمی را سحگ سحام *
سدد و مرح در سد رسس ... حون رو معن نگار حوس
نام هم ناگر برات آمد * ... حس آن حون سد برات آمد
مسمس حوسقاس هست قوس ... حس ار سهاد گر ماند نگاس
سا ان آحاد داد دام ... صبح ادس امد اسود نام سام
سا آن نامرد سسا ست ... ست سا نار ماد حس نالست
بود مس حون ادس نار ست ... بس ماد ست لنگ سا سار ست
نار س را اگر سه س نارد ... بسس سا حال مسا و مد
گر د و سا سعر سو مد هم ... و گ ماد مد لنگ بس د م
ناس کرد است بر نو حمه سلم ... ناد کس گر برات طبع سلم

گل سی ام در سان ررد و حسر

مس مح ح سنگی ه ناری ... نر اد حوس سدر ا مد است

ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار
ارسار

من دوستی نخواهم داد نفس یک دم — جانم بی مادرم که مادام دعوت همه کارم
سنبل مبح می ماند و رماری بر دمن — نفسیت ماں بمرگان نفس راد امد
مار اعت ساط چو سبز — بر در گلبن تو د خار حسن
گلبن که گل نخار است — بی بس و بح در ان کرد وطن
ساغر امد چو سبز و بوردی — لالہ رد سیم بی و سخہ و بس
حمد دارن ما گل رخسای دو رنگ — بر دو گرگ ہ برگاری من
دصد نک نفس ہ نسبی دو رنگ — ما رد ماری خود را نہ علی *
دیگری نفس ماند مد رنگ — کہ ماں جلہ رد نفس نفس
طرح سد ما بد و نفس طبہ — در رماں بل سید ای د بس

گل سبی و نکم د ریان سنبلہ

سنبلہ کہ شفت ہ یار خامہ دارد — اسلوبی مالی خامہ خامہ دارد
ف ف ہ ہ ا ست نکہ سنبلہ — د ر ہر ماکس کیں حال د افکار
عرج ہر ا ُ اوست درج سامد ار جنگ — د ر محط عرصہ ماسی ہست دنگ
ہر گہ نعرای خود نکر د سہ د ا — رح طرح سنبلہ د سامد سہ را
اسبس د د و اسہ می سد د ار ی — للعی محبی د بد تحلہ سار ی
د لبس خہ دل سد مو عد د ں گرد د — سبس ا ں جل سد گرد ں گرد د
فر دس کہ گامان اُسہ د ارد — ار کب صاطس قسہ رہ د ارد
ساس کہ عہد جو لبس ما د نست — د ر حط د ح ات سا د نست

آزاد و نکرات خوشست و سا ... همرد و دُمار نه گردد ناقه *
بهرست سازگان صف نعلان سر ... ور جنگ دلبری عم امردن خوشس
مرد ار نه جنگ ناکاشد بهر * ... دد آخر خانه خون در آشد بهر
دستور همس آنکه نباله فرس ناشد ... دد حاکمی سا عدل آئین ناشد

غزل سی و دوم در بیان سیر و حال

سر مهمات در بارد مرکز م مخواهم ... اگر دارد فلک سر اردان کام مخواهم
چون آدمات گرمی تعالی کند ... ای من هلاک خصلت مکوی ما مهمات
دولت ندارد اسم جمال جوانرا ... وای ای من گمان بردم سر مهمات را
امت خروعت و مهمات تعالیم ... چو رسد سر مهمات سند
هوا نکند، نوراست در سر مهمات ... سزاوار خند، نوراست درست مهمات
رسان مدامن صحرای سجودی خود را ... گر خانه دند، نوراست درشت مهمات
سر دوان محفل کرآن خانوت سر ... یک ساعان خانه مهمات نا اندار بود
مهمات بر گوسه گلند است ساطی ... افسوس کر دنوار مدح نام ندارد
امت امهمات حسم رودن سن سرسد ... نعمای نور بایم موج حوی سرسد

غزل سی و سوم در بیان سر و مالس

دل اندامی کردام دل کند رلف مسلسل را ... سر خون رود آمدی در جوانب محمل را

اشعار اشعار اشعار اشعار
رفع بیان دل حس بیکسی رح حاجی محمد سالم اسلم اشعار اشعار ناشعری اوادی بانوائی
مرحبا حس

آنکس که دمی به سر بُرد حضرت ✻ دیگر نهاد سر به مالش
خم در سر کار خود کند ✻ سایهٔ خار و خس ما سر ما ✻
سایهٔ لطف تو را دولتی جاودان ما ✻ سرو مالش ماد برآساس نشست
از سر آرامش آرام گرفتم ✻ فارغ شدم از مرد و جهان کام گرفتم

غزل سی و چهارم در بیان هم سری و دوات

دوشم ناحضه بودم صحبت می سوداد بود ✻ جون سحر سداد گشم احرام درخوات بود
ماجو سوسن یک سبه گر خوات بوان گردون ✻ هر نوسنی عمری اسبات بوان گردون
ماسه راوح سعادت است آحراحرم ✻ جو نامای هر بر ورگ ناهم سرم
لطف صحبت راسد ام کرگو بم آسکار ✻ او سد ماس ما هم ما اد محرای دم
در عالم مای و توشش حضم ما صبح ✻ ما مار کرسه کوس حضم ما صبح
دولت سداد بود و محم سداد ✻ سب در راد جود وس حضم ما صبح

غزل سی و سحم در بیان برهنگی سر بار

مر به گرس سرح د سعداد دیبی ✻ گمان بری که سگفست محل ما دامی
جهات گرفست در و بام جهان را ✻ در حانه آئه جو عرمان سده ما شیبی
گفتی لوسس ارادام جون گل مردم ارعرب ✻ در سرایس لو سردن آمدی مس در کس دهم
اگری برد جود راد بده ما سی ✻ گل ار فرد دس اگاحد ما سی

هر سر افروخت امشب دون عریان سدام گرم مسکر دون حمار بیرابن رعوانم

محل سی و سیم در بیان بوسه

بوسه همه کنات گفتگو بود کلسه صبح حندس آرزو بود
تا بکه ارلب او باران بوسه مارد دل عصه عصه حندد حان توسه توسه ما د
طبع بوسه اران لعل سکرخا دارم حرا ر خانه و رسه عما دارم
گردان مارحی بوسم سی گا حسم س مسان هیچ فرق ارسه وبا دام بیست
دردان بوسه حال و رخسار میرمد عاقل مسو و لعل لب آمد ار حوس
مرکز دایره عسرت حاوید بوسه بوسه را گه حدد را نکیح دهس
کی عباس بوسه لعل لب منگون دید مدهب ممکن گوهرساد اب سم سردن دید
سمی حن طب توس اردان مار مرمرد مرحن سحه گردد حود سحو دارد ار مرمرد
دردی توسه عصه دردی توس حادسب اگه اگرمار سا سد و حندان گردد
دلع گوئی من حسن عالمی سگست سوسه سه بود گر مرا دان سدی
درحوات بوسه اردانس رلو ام می مالد ار حلاوت آسم فگر بهود
مرسد وراوّل توسه مرا تمام آمد گر بعد وآور دگرم سمار توسه را
بهسب آرزوئی توسه ار توس دلربس را چیری مد درونس را حری مکوددرونس را
اران لب سم توسی مانه بهوسی ماسد توسیها کحسد اس برات سرس مارا
مارا بیوسه مدهد آن یار مارمط آسکه حصم و طالس مد مد است
بیاض گردد ار توسه هر حاسطه محواید مدسم صاعی مگرار و سمرا استخام کس

هرسر افروخت امشب دون عریان سدام گرم مسکر دون حمار بیرابن رعوانم
محل سی و سیم در بیان بوسه
بوسه همه کنات گفتگو بود کلسه صبح حندس آرزو بود
تا بکه ارلب او باران بوسه مارد دل عصه عصه حندد حان توسه توسه ما د
طبع بوسه اران لعل سکرخا دارم حرا ر خانه و رسه عما دارم
گردان مارحی بوسم سی گا حسم س مسان هیچ فرق ارسه وبا دام بیست
دردان بوسه حال و رخسار میرمد عاقل مسو و لعل لب آمد ار حوس
مرکز دایره عسرت حاوید بوسه بوسه را گه حدد را نکیح دهس
کی عباس بوسه لعل لب منگون دید مدهب ممکن گوهرساد اب سم سردن دید
سمی حن طب توس اردان مار مرمرد مرحن سحه گردد حود سحو دارد ار مرمرد
دردی توسه عصه دردی توس حادسب اگه اگرمار سا سد و حندان گردد
دلع گوئی من حسن عالمی سگست سوسه سه بود گر مرا دان سدی
درحوات بوسه اردانس رلو ام می مالد ار حلاوت آسم فگر بهود
مرسد وراوّل توسه مرا تمام آمد گر بعد وآور دگرم سمار توسه را
بهسب آرزوئی توسه ار توس دلربس را چیری مد درونس را حری مکوددرونس را
اران لب سم توسی مانه بهوسی ماسد توسیها کحسد اس برات سرس مارا
مارا بیوسه مدهد آن یار مارمط آسکه حصم و طالس مد مد است
بیاض گردد ار توسه هر حاسطه محواید مدسم صاعی مگرار و سمرا استخام کس

هر بوسه ادسه بوس دگرم کرد — فرهاد کز اس آب نمک سینه ریم کرد
بوسه خواهم و بو لعل ملو لو گفتی — خوس خواهست جگوم کو سکر سخواهی
من اخوان باس کس گفاری طمع خود ارم — کر گر گاهی دهد بوسه کس فی الحال بس گیرد
بوس سخواهم اران لب تو حه میفرمائی — که صواست بگو در ره حطائی بکنم
لبس بوسند و گفت اس اگهست — لبان دادس کر خای بوسه امست
بوسه ام ماں خورده دادار لعل تو بس — مر گ بوسه دست سعالوی او
بوسه بس دادی و در سجده — مار سماں گر نه بسدی
ما بوسه کس دلت دسماں رسد — حاتم ملک رسد دلت من خاں رسد
رگ ساحی لبس راکر دهام دوس — عمد ارزای ساهی سر سارم
بکام دل دلت بوسه بگو - حورم — برادرد حسرت برین تو الا گرست
یک بوسه ارزحت دهو بگو سه ارلب — تا هر و را حسید گویم که ام -
ر با سم سر تو دارم گه گو لبک — لیم در بوسه حوروں اسها داست
انصاف مطلوماں بد حوگو کراں سکو بود — من بوسه بر ماست بهم تو ماهی بر دوی من
اگر دو فکر طلاح صعف دل د رماند — بوسه لبهای تو حط رست ار بست

گل سی و هشتم در بیان رسک و عرب

ار عرب رکاب ارد بحوں دو افست — لیکن حه سوان گر دمائی تو دد مباست
ار رسک سوحیم بر سماں سمس کمن — گر سکی بر ای حو ماهیش س کمں
بر سک دولت تو دلی تو نام دهد — تحسم غیرت س مرع نامه سر سراست

ننگ مدار ام ا ت حیا حست — گر ت ی ن ه ان ه احست
ا رسنگ ت ه دام س سنج گ — ا ن ه رکوئی ار ن د مان مار و سحت
رکو ا آن ر لف م ر ا صبا ا — آ سه کن مت حار و ل مار ا
م ر م ر ا د ه و ا د حسم س ن ا د م — آ ه د ر ا ر سنگ ما د م کر آ و ا ر م گر ف
حسان د ه د ف ر س م ما ه د عرض حال آ ا — کر و ر سکم مسکه گر گر د و سنگ حال آ ه
حوا م گر د و س ن حس ما د ا سر کو س — کر گه ن ی او گر د ل و سری کند ن و س
م ر کس ر صحت ن و نصبی م ر د ن ه د ر — من س ر ن ا لف ت م رسنگ م ه ر م
ن ا ر حمو د ح ر ا ه ت م — ر لف ت و ن و د ه د ت سا ه
عا ل حن ن وا م د ه د ر د و س کس و سی — کر م ر د لها ر د ه ا ص اگر د ر آ س ن ا سه
ه د ح کسی سوی ن و گر م م ر د ا س — ما د و ن و ه سای ن و د ر د م ز ما س
د ه د آ ه و آ س ه د ل ا ح ا د ه م ر ا — ح ر م کست کر آ س ح ا د ا د م ر ا
ر رسنگ غ ر ط ه و ری ب ر گ ب ر د کی — ه ر ر د و کر ف ر ما ن غ ر ت ن و س م
د د س ع و ه ای سنگان ن و گو س م آ ه — م ر د م ا رسنگ که آ ما گر ت ا ر گ ت
حوا م د ر سان ن و د ر ا ح ا ما ه س ن س م — گ ا ر ح ت د ه د غ ر ت کر ما ا د و گ ی م
ر رسنگ ه ی م ر د م ه ر م م ر ما ل ت ا س — ر و ن ا ر ی ر ا ر ی د ا م ح ر ا ل ت ا س
م ر ا ن ا س ن ه ح س ر غ ر ه ر ح س ا ه — ا گر آ ن ما ع د ه ر س ه د ت آ س ن ا ه
ه ح ن ا ه م کسی ما ما ر ن س س ح گ و ه — ا گر ح ر د ه د م ن ا سه و ه ع ا م س گ و ه
ر رسنگ آ ن کر سا ای ن و م ر د ما ت ا ح — ر ت گ ا ی ن و ه ی ای د ل سنگ آ ه
د ع ا کم ه ه د م ه ر ح ن د ر ه سی غ ر — ر ی م آ ه کر ه ا د ر د ی ه د ن ا د
ر و ن ح ن س ر ان ط ر ه ه ر م غ ر ت — کو گا د ل ه د ا ما ن ما ل ا ع ا د ا ت

سالی دادی و اهم کرو ئی جوسس مالم
حسان رسکسب مرحسم دولم هکام دمدوس
جو سیر سوم ارددن تو رسک برم
رسکم آمد کر کسی سر گه در لوکه
سالم در قصس ای گل رو ر مار هراست
هکم گر - جوسه ماک کو تو ر دست
سوحم دسس سرم تو ر عرب کو حرا
ار سلان سیرم ار ماعیان ر سک
مردم ر هک حمه سم کو نام می
هرار سودن رسکم فرود تو مرگان
محمد مائه رسک دگر ماسد شهدان را
در حس سوحم ار رسک جو دمم گل داب
دماد سرهس او کو مرسد به سس
حواهم عمار گردم و رکوی ا سر آیم
سکه رسک ار چسم و دارم کو هم دی ا
مسه م در طلب یار دی ر مسدم
می حواهم کو ماسد سایه و سال حست من
اران همسایه رادر واب گرارد فعان من
حن سحون رگس ماسد محه مرکان من
حوسس گر د سر تو سگر د د

مدست دگری حن میتوانم دمد دست را
کو سمردم نظر ارد د ا دل محب هم
کو د ر میان تو د دل حر ا ر سگر د
مار گو م کو کسی سر سحو اهد د مدن
اران مالم کو ماند مرع دیگر ور گلستان
ماسل مر ام ار سر کو تو د
حلعت سو حس سریع ر مر ما تو د
گا ر د ر گل ٤ ر تو د سار سه است
لب مر لب گر ارد و مالب می کند
کسی کو مرس ا د وحب مر هی مار ک
کر ایسان دا واهدا توس ما توس سسم
- هس رنگ سایی کو تو د ر بر د ا ن
من ار ناسس سگم دما ر مر ناسس
ما مر کد اد و ر ا د ر حسم ا د و ر آم
چون ر دست ر آتو ام دمد و ر سهوی ا د
حرس ر ا ر کسی ما کو گو مد و مدم
کو مرسم گر د و ا رحب سد ا دهم ر دست من
کو سحو اهم سحاب کس ساند و کسان من
مرآن د دست نگار س را حا ما لد و است
گرم حن ر رسک د سار است

کریم الدین محمدی
الشعار
مطبع الدین سنه ۱۳۱۰
محمد حسین سنه ۱۳۱۰
آخوند
محمد کریم
حاجی آقا
الشعار
الشعار
واردی
احمد طهران
واردی
واردی
واردی
واردی
واردی
محمد حسین
سکسر

ای سبی کز گری نا ورد است — بوی جان صدای سنگ مهار کیست
سنگدی بوی سیح و مهاری بر سان هم — رقص ای ام ا سودی کز سنگسان سر کیست
تا دم سنگدلی ها دی می مان — من از ان سنگدلی شوخم تا دم آخر
دون کبوتر سنگدلی دولم مارا رحمار — ساقی آن خون که بردا دم من بر سر
خم بی گفت و مهار ما بهوار ار بگفت — سنگ گوار گوش تو داس بدو داد و رانگفت
بر گل داد حسم تو در سالم مهار — گفت از براب فرون سد مهار را
افروس براب سوز مهار رسس — بر سم مهار دست دگر سو شد
ده خواهی از حمار آلود ردی سوی عبرت — گر از حمار نگاهی حمد دندان مادارد
دو دسته کوی سفر دو سان — نامه می بر در عرد م
ا کبوس رحمار سر گرا م — رد دادم و در د سر عرد م
گمساره خوآر دوست بر سر ار حمارست — بوگوی عس آب حس را بنا مگردد
حر می خاوه گرار دا من گا مم کرد ند — مگس حمار ه مجور نحا مم کرد ند
خور سند را محس کی رد دست حو بس — مالای سر حو آوری امد رحمار دست
حمار کرد و دست سر بر د آن گار — گو نا بر د ر نا ار گرفت آ فتاب را

گل جهل و کم در بیان رح سس ماه

گر هد ر مارح سوند آیند نامه نویس — نامه عطار گرد و کلمه نامی فروس
نگار من حوار آب روان سوند گل رو را — لطافت سنم گل مسکند رنگ نه حورا
وصف تو فرسته بر فلک می کوند — آسانس دات رسد امی حوند

حال الدین محمد اکبر عاری — الصالح
وادری
حری
وادری
وادری
رادری
رحمی
وادری

هر طرف کوار آب و صوت رامد و
مدان صرح رخ شمس و قمری شود

خوبرو مدوی خود راستی برگل دراندارد
در آمد ساقی ار خمر و مساتی بر اندارد

بر کنار چمن گر بود رخ رمان جوئی
چون جلت آمد بروں ار فقر و نا آنات

گل چهل دوم در بیان جمع کونا هی ست و صال

خرست وصال کو عمر بس دو اراد
کوه مراست راکه دل بر بان رسید

رود کردن با یاران دوست لذا جوست
نی بناکه کردم ست وصل توی مر دوست

رمس مترس کو چون بر اد وصال گرست
گرورمس نساراست وصال گرست

ست عسم مدار و فرصت صدمدن بر می
نقص ناسکم صحبت تمام رمدگانی را

فرصتی جو اینم کو کست ما بورم آرا سوم
مسکم ما شمع رو بس صبح رو بس شود

عجب بیدار بگر د د و دم صبح گرست
ناسی او بر بلبل بگر بس دم سراست

گل چهل دسوم در بیان بهار

بوبهار است وجس در بیابان گلست
ار بر روی هوا ابود و هر اطراف گلست

ار گردست کو بر ناسه ار راه بهار
بسعی صبح بهار ره جولان گلست

بوبهار است و بهوا مار عسرت دارد
عیب و نست کو می دارد و فرصت دارد

بوبهار آمد کار بر جس بر و رسود
بلبل ما شیوه سوں در بسر شود

باک را سراست کس ای ار بسان در بهار
فطره ما می شود اند سه حرا گوهر شود

بهاریه

بهار آمد گلش در دست صحرا ان خوشست — حذر کن از صبا کامد هوا ناخوش سکندر

بلبلان را مژده دادند که فصل نوبهار — کز برای گل سپر بر خار خواهد ساختن

ای بهار حسن خوبان تا ترا رونق بود — بلبل بیدل ترا در سایه گل داشتن

صفت بهار

بهار است و دماغ من ز بوی گل معطر شد — ز بانگ بلبلان گوش دل من پر ز گوهر شد

صفت بهار

چمن پر سبزه و آب و هوا خوش — ز گل گلزار چون باغ ارم خوش

صفت بهار

نسیم صبح و بوی نوبهار است — گلستان تا ظریف مدعا است

صفت بهار

دماغ جوسه مرد از بوی گل مست — زمین گلخانه لعل آبدار است

صفت بهار

ایا هدهد ز حسن گل خبر بر — آنس گرد است مسلمان را ز ما بر

صفت بهار

دگر بار که بر دامن و طرف چمن — ای خوشنام بهار سبز و خرم آن زمان

صفت بهار

بهار آمد ز حسن لاله زار و کوه و دشتها — مزن بر کار ما گامی مکن آزار دلها

صفت بهار

آمد بهار و کس ز دیدار طرف گلشن — وا کرده چشم گوشه های فتنه خفته

صفت بهار

نوبهار جهان ز بست بام گرفت — سنگ ز مردی زمین را سیم خام گرفت

صفت بهار

بهار گل ز حسن خرما د سایی رد — ز سیم گرد سیاه گل عطسه گوایی رد

صفت موسم

نوبهار است در گل آتش لعل بر آب — قطره دار در سلاب طرف لر بر آب

زاری

دمید برگ و بهال طرف سار آمد — به نوعروس حسن رفعه بهار آمد

صفت بهار

آمد بهار و حسن رخ دار خاک لاله — حسنک نقل رخ دار می رنگین ساله

صفت بهار

بهار است حسن همچو گلستان را — رخ ساده لاله آمیز کنان را

صفت بهار

دیگر طرب او تست پوشاک گل سوسن — ساپر بن گلاب فشاندن و بوی نسترن

صفت بهار

رسی نسیم بهاری گذار بسنبل و سمن — رساند صبح گشاید پیراهن چمن

صفت بهار

نوبهار آمد که معراج می بر بلبل کند — نوای صبح صادق را صرف سنائی گل کند

صفت بهار

بهار نامت ساقی قدح بر گرفت — بر دی حسن لاله ساغر گرفت

بهار آمد که بر برد دگر اعیان لبها | در حب گل کند رعنائی و سر بر دد ها
ایام بهار و موسم نوروز است | برخیز و ساغر گل جهان افروز است
بهار آمد و جای تحکم مساعد | سالار حسن نوروز کماد سداسد

گل جهل و چهارم در بیان سر رشته و عالم وصال

گل از خلوت سرای غیب چون بانگ و صلا آمد | جهان سبز و فلک سبز و هوا سبز چو جزا آمد
هر آنکس کو آن سرو بلند اقبال می آمد | گل اورا مالدین خود بهر استقبال می آمد
هر آنکسان بود گلبن با نوعی در حرمی | اسکنک رنگ گل سنبل مدح سرمادراست
گر در آید در حرم آن گلزار هوای بهار | تمک کف جوی کرد از گل سادرس مرکند
از آمدن در حرم او مرد در حرم بود | صد مژه گل باد رباغ آمد و بر گشت
خلوت گر در باغ هر گه آن بری رو مسعود | گل حرم را کاسه در بر او مسجود
گر گشت آمدی دعا حق سر سعد گلهارا | سلام از ما بسی بگذ کردی سرو رعنارا
گر بر سد بهار و بانگ آن گلبنارا | کز سرو بلند صبا را مژده گان صبح بسارا
بر دل دست گرار و داد گل چمن | کز گلبو سن بوکند عرض برسانی جوسن
چون بسر حرم آن دلبر طناز آمد | رنگ گل بنشفه از بوی سرو از آمد
زر خود بر تنگ بهر سارت سرد سوسن | سلامی سرو جوسن رعنا در گلبن حرامان سو
برامد دود صبح حرم تا آن خود آوائی | گل اورا خود زدست دار عرب دل بلبل نوا آمد
خود گلبن بسی سلام گل در گوسه نرست | بسد مشغول مرجوسن جون با خواجه تهای
از آنکه داع خلوت او گشت در حرم | ماند سلسله سرو سرا باد رآست

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ای ساقی سیمین بر گلرخ گلعذار — جانا ز رخ افروز بنما رخ دلدار

ای سرو سهی قامت ای ماه دلارامت — ای شاهد شیرینم ای یار وفادارم

مست خوارہ کل سالست ۔۔۔ صد محبوں عالم آلست *
اس خانہ کہ قدس را مکاں آمد است ۔۔۔ ہمسایۂ روح آسماں آمد است
خوارہ جناں کہ زالا خانہ ۔۔۔ کلب آبدہ جوی کہکشاں آمدہ است
راحت رساں طرف فرائی محواست ۔۔۔ عمرت دور دہر خائی محواست
خوار اس آب سار در مکرد ۔۔۔ آئندۂ حوض رو نمائی محواست
نام عالم بالا کہ گوش سنۂ است ۔۔۔ برانہ است کہ ما آثار کسرا است
امرد کس تشنہ خوار برخاست ۔۔۔ زرد نمای آب در ساہوار را
ای آثار توحہ گزار ہر حسی ۔۔۔ جاں بر حس قند راندہ کسی
آماحہ درد دد کہ حدس نام ست ۔۔۔ سر را سنگ سردی و سنگو سی
خوبرو رک خواست گلشن ساد ۔۔۔ رحاحت خوار دوں رن آ
عسائی برا عراست حوں سم خام ۔۔۔ سماں ا برد ا ہنام
محوحس قسم محورد آب حضر ۔۔۔ کہ ہر موج او مست محراب سحر
رو او ا اس محط سر رو د ۔۔۔ محور سد حر سراب طہور
سر کسہ فاوں سد آشار ۔۔۔ سا سد حرا برد اس لعہ دار
خوار آب حوں نوائی عمری ۔۔۔ ما سحر عرا سر و ہمہری سرود

کل مہمل دہم دریاں سادری یاد

گرود ہر سا آسوح سحس رد در آب ۔۔۔ آب گرد دیار دیگر ار حا گوہر در آب
ماد ماہی دہد حسم آب ار ساں درحت ۔۔۔ صحدم حوں آب ماری مسکی گاہ در آب

بالا نمونہ سنسکرت
کہ بدیں امر سرگ

الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار الشکار

همچون توسادی سنگدوحون سر — در آب مدد گا درخواب بهنگ
دم دزد سرالست رسر جو حوار — ارصب سادرت درآب بهنگ
نصه سادار در آب سه — ـ بحر عسم طان ی ماب سه
آساگ نعسان توماهی درآب — مدنگ ماه بود لنگ توماهی مرآب

گل جهل و هسم درسان کوه ماری

کوه بار معسوفی مدست آورد دلهارا — کرار حل ملک همچون کوه دسه داردو
ز مردن کوه بهرس دو اضطرابم — کوگفاشه ناسه گفتار مد دنا سه
هر سری پیکر ی طلوه مار — راست حون مرع سون دو بهر دار
گرم حو همچو طبع مرما ما ن — دو دو رو همچو عسل دا ما ن
ز بو دان آسمان در مهن — دا ـ حسان حو مسه پر دس
همه گرم بلند مر دا ر ی — ار فلک گوی مر دد رما ری
راں کوه ای عالم جمله در دا سس بود — کو سلما سب حسل اس سری دا سس بود
کوه ران معانی شند مر دا را مد — دلی رفعت حسل کوه سس نسب لد

گل جهل و هم رسان کاعد مادی

کاعد مادی مدست پیر دو دسم در دعا — وسه عمرت فراند دسمان دو هوا
در ما سا سب کاعد مار گس کسی — سحت حود را در هوا گو ماری مر دا ر داد

گاهی با دست ار دور هوا جلوه گری — با سگش صحبت سلیمانست بر دست مری
تو اگر بر هوا آن جنگ برد — سان جنگ بر دل جنگ برد
گاهی با دل را بری گس * — عرصه بار هوا سپرد ام *
را که برباد برد و جو بری * — ساغرم از طاعت پر ام *

گلدسته سوم مشتمل بر سی و یک گل
گل اول در بیان مارک مرای خاستن و معنوی

مرا از بیکس گرد مالی هست بر خاطر — که طبع مارک من بر نمیدارد گرانیها
می رحمدار بسود رطل ره ناطرب — گل هم برنگ توی تو مارک مزاج هست
ماس مارک مرا حی مالکی بهر خاهی مارا — بیان بهر که جوی عاشک تحسم ماهی مارا
حر ساده عرضی رطبع مارک دوست — رباس مگر فلم آخاسه خای مکوست
سخن جو سس خاطم که جوی مارمارک سد — چه طرف از رندگی مدم که بر من کار مارک سد

کل دوم در بیان رحس مار

عبار خاطرت را سیل واستم عداسم — که آخر قصه رده در میان دیوار جو اید سد
خاطر مارک سود انگار از عرف عرض — مفسو د مولی د ماع کُفر خان اظهار عشق
حدا را صاف کن ما دل ن کسهٔ خود را — مدارا رخاکیهار ایی در عبار آئینهٔ خود را
حه لرده ام ست رحس تو حسب گو — گو مگر د سرمد گمابست گردم *

عیار ما حرآن سا ر و رنگ گر محمد کرهای گوده سر و ری او محب و اما مس

گل سوم در بیان شکسته دلی

سه دستا عرضا سه کا مدار بن و بست را کبان وان شکست ای دلران آمرداست
دل شکسته نعوت حدای را بهراست کو سه جن شکسته دکان سه گراست
د شکست دل سن سعی فلک سخاست شکسته آینه صاف تحمل رنگی را
سای با د حو سان دل شکسته اک کر اس صدا ندای عرس می باد
ی ار شکست سه سلانی و فی گسد عسم ار د ل شکسته حرا یسه بود
دو حانه شکسته نگرد کسی فراز حو سم کر د عم ار د ل مدر بود
ناشکستی را باد در دل عر سه ام او بر اک های خاطر بر باد سه ام
ار سنگ دلی گر نک عهد سکن را مقصود شکست دل ما بود شکستم
شکست سه اک دل حباست کر حدس گفته و بران کرد ناسی
عر ار شکستگی سر ما سر سد گوئی شکسته است خط سه بوسه ما
حون کاسه شکسته دروس سه طرم و بد ما شکستگی او نس کرده است
ربار دل ما هیچ گو سه خالی مبت کرام سنگ دل اس سینه بر دمین دلست
دل عب لت سکو دا نکسد سه تا شکسته صد ا نکسد
د لم شکست و مد ارد ملاح حون ترمی کو شکسته و مد ا ید ار گحا شکست
شکسته ما سود دل درد و مکند عم کو ی سکاف گرد ظلم سیاهی را
عجب ناسه اگر دل شکسته ام حرس شکست در و رن اسکاف ناسه

سراج الدین علیخان آرزو
سید امام الدین صاحب انصار
مولانا امر سی سیدی حرسی
حی الدین صاحب انصار
ملا عاصل
صدر الدین دردی
میر ز ا فرامرز یان
سید سور
سید امین الدین سکسته
حواجه امین الدین سکسته
مولانا سوی
لا دری
میر ز ا دری
لا دری
سید حان عرس

مرحبا سنگ دلی کرد دل — آفرین بر تو کار دلی آمد کار ما
اگر هم کرد سنگ کی خورد سنگ — دام کز دل سنگ بود دام گرا سنگ
مارا سنگ گی جای رسد است — سنگ ان سنگ دلم کسوان دگر سنگ
سنگ دل یار ان ساغر او رسم — کز در میانه یار اگی رحیگ رها
سهر سن رعشه دل امسکن — سنگ دل سنگی روی یار ا را
مهاران کوه قلب سنگان سنگ — راحه سه کوهه قلب د سنان سنگی

محل حمام در سان عباب بار

تو من نرم تو ار آمد ن سنام — برای ماطر دهمن عباب فاحت ست
ای رک سوح اس بهر مارد عباب حست — مادل سنگه کان سم نی حساب حست
عباس را اگر است لب ما گهگا ان — رمان محرمان هر گر را سعمار نگساد
هرگا نر حن نوار حسم حن ست — رمانت دسه که اطل نر دمن ست
آن گل خود رعرن سود ار آنس عباب — حن حس او رنگ ملحب درگاب
موح لطاف ار جو هر ع عبا لس منگد — سحه حن حسن ار سنگس رنگ داست

محل سحم در سان د سام

گهی که مد سام دلب را اجرا سم — در سرب رسوای لبود سام همست
برات ملحمی د سام آن لهای اسوسم — کر دن ان حوهد د سمان ماداست د کوسم

ری ۱۱
وادری
وادری
زادری
حمدر
سع سعدی

فرزا محمود میکالی
حن
ماحدری سرزاری
ماحدری لکاسی
وادری
وادری

دارا ب سکه ولی
د سم سکه ولی

و حسود عربده ما به دسام حسب — ای بران لوس ان الطف بسام بست
در برم که آید دسام از کرآوحت — چون گوئری گوسس عزار دعا ماسد
لطف دسام به دسکس دل مدهوست — آنس آت بدام در حک حه موست
من برای ملکی دسام او نان مدهم — کو کس حدس وه در عس با سرس نکرد
رکوب دم انک برک حدس مدعا کردم — کس آلود دسام لب راس دعا کردم
لمس نکرار ما دسام دار دور روست ماس — مداند سوی قد و آن قد نگر رو را
گسم دعا و داد دسام — نعسی که سد ام دعا وا
ار مار مدم گهی حرمان رمان تو — دسام مس دادی سکر مدان تو
او لعل لوس برای تو دسام مح مست — سر مست سکر رطف عباب را
دهن حوس مد مسام مبالعات — کاس رد لف بر کس که وی مار آمد
ار محی می سکو محمور مخالست — عائ کا ار تحی دسام مدار
کتاب مح ار لک صحمعلوست معدارس — لب آحرار ن دسام دادن گ می آمد
مد سام دگر امد وام — حه حوابی عد رد سام گرسه
حرف مح ار لف لعلت سد است کسی — دو ما آس با سد مد مست کسی
حرف مح ار لف سر ن نوای عحد ن — کس کو ارد برار قد و کمالت را
کس محر محلس نعد قد رد سام را — آسا ماں قد رحرف آسا د است اد
د سام بر ا ملک سلم — ما مد د عا بر آسمان بر د
استد رهست لعاوب رستحاد حسم — او لعم رد کند ما رد مسامی حه

گل سم دو سان معدرت

رسم من و رای تو رسمی است
سایهٔ عنبر تو حبس نتواند کرد ما
زلف تو تا سر است افگند ام بیا شر عهدی
چون سم از سر سر خوش بازآیی سنبود
در فرنگ و سی رحمی بر سنی نگاه نیست
اگر طفل نگاهم دنگ خانه بر دوست
آب از رگ و مد من با تو سنام مرع

مسر بر سور ناں عذر خواه است
آئینه کی برهم خود دار رسی نمانها
گنا من اگر عشق است عذار سوام
سر سم بر سور ناں عذر خواهی سنبود
ار نور محمد م عالم کرد م عالم
کرم فرما که برداران کسی ار اد کم گرد
حون سجد گر سنت خود رامی ساید آنان

گلی هم در بیان رخصت و وداع یار

در وداع دوست حسم اشک ا ان نگرد
سی روی و گر نه می آید مرا
سو سور من حسه دل ه ا ای دوست
د بر آمدی و مرده سنا ناں
بر حاسی کر د بر حد ائی د هی ما
ولی ار سنگ ساند که نه نام وداع
کم طالعی سن که نوسف وداع دوست
حون کنی دو رم نگاهی کن که پیرا حساط
دانسه ار نرم نخها سروی مرو
دمدن احباب هنگام حدائی مسکلست

آب گر نگذارد حون سنه سنگرد دکان
ساعتی سس کاران نگر د
بگس کس رکف اندر عنم رها ای دوست
ای رد س نو حو رس حاں
سس کر آن بیاد نوخورم و دسس سد
که تحمل کنم آن لحظه که محمل برود
بگذ است گر نه ام که مردس بکه کنم
مس سروم رخود نو کی سروی مرو
حسم مسم کناراں را اعی مسکلست

جلال اسیر
شرح حال و اشعار او
دیوان کلیات
کریان محمدی

فارسی
شرح حال و اشعار
قاری
فضلی
قاری
محمد حسین
قاری
قاری
قاری

گر ندای وصل تو آید وداع وصل
وصل تو آید وداع وصل
وداع تو آید وداع وصل
آن دری کز آن سرای صدای صدا
ای فرشته کز آن سرا ما را صدا
صد آرزوهای که صد سرت در دل
صحبت ما نبود ای دم ما
چار حد سرت من سه گذارم
بیکام وداعی منکم لا عهد لی بها
من ای ماه الی لقی من سبیل
گه وار مگری ار نه داد حسن

محلی باسم دریای سرد و سرد و آله و مرد آن

تو نرم سرد کردی و حسی خار من
صد در مردم سرد مد کسد
ماسنگ اندرون تو دو گوهر
سد نام گردد که در دست
دل او سد زند و سنگ ما گردد
بر یاد اگر ار سنگ نمرد آس

سما روی عشق ار حدی نیست — کجا جز کوی یوسف روی طیست
سفر جلوه گرهم رآسایش اوست — که بیحرکتی جسم جراغ بی نوس
آبرو اگر طلب داری مرو جای خوش — اشک کمل را در حس آب دریا ارزیست
سفر بر تست مبارک باد * — سلامت روی و ار آئی *
عالمی دارس سفر داغ ندامت منکشی — مری ار حسم دلها نا مدامت منکشی
اندر سفر مشقت و دل بلاست — گر مست خوش دلی و فرح در راه مست
کار دون سفر هر گز کمال مرد می ظاهر — نفس کی حرف گر دنا ساده اروپس بروں
سفر حری مردانست و آسایش نا — سفر حرانه مالست و اوستاد هنر
درخت اگر متحرک شدی رجای بجای — نه رنج ار کشیدی وی بپای سر
سفر کن کز ستاط وطن فرو دانست — بروں نه بهر جاروی سالست
کرد اعرم سفر لقمه بدار بوناد — مه اهل فطر قافله سالار بوناد
صفات طبت واحسار عاب ناسه وطن — درصدف ماهست کو براس ارجان سفست
موی حوں ار سر حرا اسد بر گردد سفید — خاس عرب مردوا دسه میدارد حوان
هر کو ماسد وطن سد مکسد آرام را — مای کلس دو حس دائم براسه ارسارها

گل هم درسان رسن اوست

دردس ناں مردماں گو سد بهر دعی سخن — من بود محرم حوسی هم کحاهم سرود
دعی کست حدا ارس آں عرال گرست — راسک دید دگو هم دل حسال گرست
رهی و مسافرت رفقاب دو دراسک — حوں لسکری که ار ں سلطاں برآمد

دل از درد تو بی‌تاب و من از دل بی‌تاب‌تر
تو بی‌من می‌توانی دل من بی‌تو نتوانم

ز بس بار غم تو بر دل ریش من آمد
کاروان گرد آسمان از سر منزل برخاست

دلی دارم ز سنگ خارا سخت‌تر
از سنگ گران‌جان‌تر و از خارا سخت‌تر

مرا با تو سخن‌ها در میان بود
مرا از محرمان کم محرمان بود

دلی دارم که از سودای عشقت
دگر ملکی چون عشق آسان‌تر نیرزد

ای در غم آه بی‌کسان روز و شبی
آن روز شبی است کان شب و روز شبی

دل آزردن ز سنگ‌دلان امر بیهوده‌ای
دلی ار نیست چون دل ما چشم ما چرا

ز بس تو بی‌من از عمری نشستی
مبادا بی‌تو کس را بی‌من عمری

محفل دوم دیوان فراق و وصال آن

ز دل تا لب هزار اندوه بار از جانگدازی
تا حاصلی کردم ز عمر این بود آسانی

در سنگستان فراقت هیچ تسکینی نکرد
هر سنگی با من بگفت سر ما بای ما

آنچه من دیدم ز چشم اشکبارم در فراق
کس ندیده است و کی بیند چنین دریا کسی

ای آسمان گر آسمانی سالها بر کس مگرد
ور نگردی سالها بر کس مگرد فردا مگرد

فراق دوستان هم نشان ما ندارد روح
مبادا هیچ‌کس را دوستان با دوستان یارب

فراق دوست اگر آرد کسی را تنگ در بر
دروغ است اگر هم دوست دارد دوست دارد

همین بس گر کند هجران دمی در بر
دمی را دهر بر هم نخواهد زد دل ما دم به دم

ز سر تا پا شکسته دل ز آسیب گزندها
چون روشن چراغ سرای غم شکستم

بردم از اقصای وآه آسس دسم بر وعده تان بر من سوران اگر کم
آه ار حسرت دی عراغ منکد مار و برگ رودار ساران سیهار و دست
حس کر آسس هجران گداخم است محت کو رند و نامم ه سمع فرد ارا
رسد جان لب از محت فران مرا اجل کیاست کر سان او نمان سد دام
بار هجران ما کی بر سر مردن فند حوس برکردی ای اجل در خانه است سوی فند
ای اجل عت و آمدت حدس ست کر بد اوی مه دی محت هجران استحاب
رو می ماند اجل هم بر سر مالس ما سکه نام نامه ما از غم هجران براست
فسار بهر آن امروحت سمع آسنائی را کر بد لهای سیاهان نهد داع حدائی را
فغان کر سوحت فران تو جان ناسادم کجاست وصل کر گردد دور وادم
غمهای مرده در دل مارده ساحت هجر گویا ست فران تو رو در دنیاست

گفتار یازدهم در بیان اظهار حالت فراق بطریق مخاطبه با یار

حوس آ اسناعت کر مرمی دخطاب مر مدارس تغافل از تو می مارند حسرت محکمد ارس
از تو جان سحالت نظر امد احه ام طرح نطاو آن رو د گر امد احه ام
حان ربر فراف رسحی در ساغر غرم کر مرک ار ملحی آن گردحان س برگردد
رهم داند وه هجران را بردم حاک نامه هم سوحال حصنکان ناک حست
ست اجر سدلی را کر اجل رسد ناسد پحه در درد ناسد کر امد ه ناسد
عمر س سکانه رسد ما تو برگسی رس آسا بر کاه ر کرود حه عم سکاه را
مرع دلم رآسس محرت نام سوحت مو د سد کنات سهان حر کسد

فهرست اسامی مازندران در آثار ادبی فارسی
اسامی عراس ایلی و قبایلی
ابو طالبی کوهی
موقوفات حاجی اسماعیل
حال احمد قاری
اشعار
میان کلیه
قصیده‌ی در حسرت
اشعار دکتر کیانی
قاجار حسین

ای شکس بست پیش من کز گر ریاست ... ارغم گر لسم سکه بهوس بر سکاست
چون گردباد خاکی بر گرد گردم ... کز دست غرب تو ناکی سر گردم
هم سان ماه است ا دوست دوس مرا ... سس اس لدی اکون بهر سان بردن بیا
بر ست گیر - سو سحر میکسم ما ... چون سمع سحر بر میکسم ما
مد د ری کی تو د و لرا صبوری ... کز دسمن را مسادار دوست دوری
بهرار د ر دل مرسد ر دوری مار ... حکوه صبر کم دل کی د د ر د مرار
د ر ناجر تو دل مطرب ہم ر د گاست ... انام حران مرع حس مرسه خوانست
ست ناجر تو حن سما می تاظم ر هما ن ... ارس مهلوبان مهلو د ران بها س مهلا
نسلم کر دی د د ر جو هم طمان نگر اسی ... اس ستم ترہیچ حسدی آ نسای کرد
د ر حال د ر د مدان توست حسم مرا ... بر سر سکی کہ فرد سحت گیر سد اسه
رو سوئی تو اس د مد ا بر حوا هم کرد ... حک کون تو برا لحف حکر حا هم کر
ست کر سار د عم آغوس تو سا ت مرا ... گر تو د هر س د محمل سر د حوا ت مرا
د ر ر مان سر روی د وست د سس مسود ... سبو مر گان سر مد اس حراع د مد ا
سوار کلس حه حاصل حه مرا فسرد را ... حمه گس د ر د سر می آ ور د آ ر د را
د و ار لو سه می سا ت عدا ت مارا ... ر سحر آ ست موح ر ا ت مارا
مد مد آ حر مد ست س گر سا ن ا ... آ نگه تلفس د اس گل د ا د ست حه د ر ا
فر ان و فا م تو قا م گو ر ی کس ... ما تو مکر تو م ار ر حمار ا ت
کی تو ا م لت سد سهاد ت ما س ... مکه سا دی مر ک مگر د م قا ل سر سد
حوا ر د ر د حوا ست مر گه تو ر می ار نظر ... ما مه ما ر مکت اگر مسر س کر یا م سود
سر سد گ ار د مد ما د ر د مده ... ار ان ر مان کر ر سی مکا ما ر است

اصفهان
لاوری
لاوری
لاوری

سیوسان آمد دل و رول کیوں آمد است — اس مسافر عدم سرل بمنزل مرود
دمد ن اسیک سد و مسکر ار ماحس ری — حسہ جوں حسک سود موضع دُکر کاوند
حساں اردواع ہجراں سوحی رگہای جامس — کہ مرد سمیع سماں آنس و سرا اسمحوامس
ی د ای آ ماب سر د ل ما — ست نہاب آ نس اقر و ر است
سکہ ن رو د شو علت کرد مرس رمد کی — سر حر لعاں مرگ دسوا راست دیرس رمد گی
د ردم سوسد د ریای جوں ار سوں دمد بہا — حساسں د اعمای سسہ موحس ل سمد بہا
وصل تو گفتم رسد سسہ م ار اطل — آہ کرار سحت مداس بر سد آں رسد
د رفراف حسم جو د را ما کسادم جوں حساب — جوسں را ار گر سار دمدم عرس آب
د رحد ائی تو سر سد ہمسا سہ م — کہ د مالدوں د ارم ہمد ست مدار است
سنگ ست گرداں کو م سرس رواد ئی د ارم — تو ماری خواب جوسں سنگں کرس مدار ئی د ارم

محل وار دہم در بیاں کوہ ہا و حمار آں

عمد لساں جوں حواف گلسں آں کو کسد — دست گلحبیں بر اوں دسہ گل تو کسد
د رحمال آنکہ د رکوسو نعص او ست — مر کسم د رمد ہر دم جا کہ ائی جوسں را
مر آ ا اس رسنگ بر د مردم حسم — مائی کہ کاک مر کو سو د مسد است
ما کی کرار کوسں برم رمد ہماسں کم — معلس جو ماند گو ہری ما ما ر ہماسں کمد
دل رکوسہ گر فتوی س ساند ماک بیست — مدح جوں مایہ گلساں کی کمد ما د نفس
حمار کوی او د ا مسہ م کجلی بیمائی — سجہ ما سد ہمد دم ما سحم جوسں د مدم
ں ما ک سر کو سو گیر مد د آ ھوس — د رحسم سا رمد د ہاں ما د مد بہا

سلیم طالبی آملی
سلیم طالبی آملی
سلیم طالبی آملی

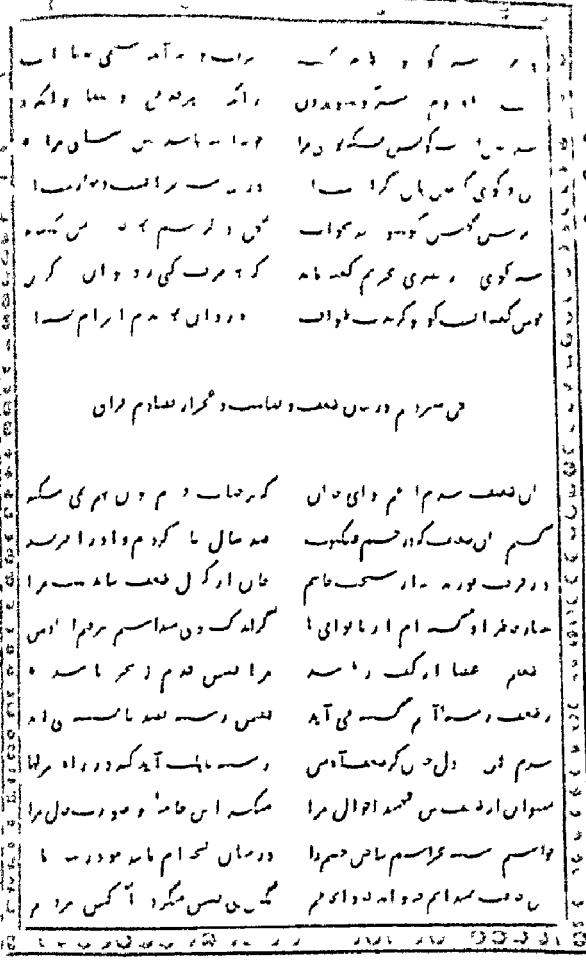

ای ز سر کوی تو نام کسی — برده ز سر آب سر نامی
سر ز ره آورد سر کوی دوست — رایحه پیرهن و نامه او
سر ز سر نامه کوی کسی — بوی سر نامه سر نامی
سر ز کوی تو نیم جان گرفت — دیده ز سر راحت دیدار یافت
سر کوی تو نسیم گلشن است — جان ز سر سیم تو گلشن گرفت
سر کوی تو سر دیده محرم کعبه ماست — کز تو عرف کعبه روان کرد
جان کعبه ز کوی تو گرفت طواف — دیده ز سر دیدن ارام یافت

در شرح درد و سوز فراق و عتاب و گلایه از صنم خود

ای لعل سر ز تو جان را دوای جان — کز بهر جان سر ز تو جان هم می سگد
گر سر ز جان سر ز تو جان هم می سگد — صد سال تا گردم و او را سر سد
در حرف نیاید سر از سوز عاشقی — جان از کمال لعل تو شاد است مرا
سر از تو خواهم سگد ام از بوای تو — گر لذت جان سر ز تو جان هم ادمی
لعل تو غذای جان سر ز تو — مرا نفس قدم ز سر تا سر ز تو
لعل تو سر ز آب حیات می آید — نفس ز سر لعل تو جان می آید
سر ز تو دل جان گرفت آدمی — ز سر تو جان آید که ز راه مرا
سر ز تو این حالت و صورت دل مرا — سگد این خانه و صورت دل مرا
تو سر ز سر گرامی سر ز جان مرا — درمان سر ز ام ز تو درد سر ز ا
ای لعل سر ز تو جان درد دوای هم — گیتی ز نفس سگرد آدمی هم

اس بری کو در سادسی و نس می سم — سوم کرسه ارد نوار نوام فرد آمد
مانوای ته قدر تو بهرقدرت دارد — آسمان مرمدر داسه دام تو همال
رمانوان من لوی دردی آمد — سه رم رگردس رنگی گرد می آمد
مانوان کرد اعصم مرگی سوگ — کرحباکر گران رسنگ دسی ما
رلاعری دلم ارحم مانوان سداست — رسه کهم مرا ستوان سداست
مامال گرد لشکر صعف آسحان مرا — گرد دل می رسد مسی مردمان مرا
رس صعف وتوداس رلف توآورم — اسماط محائی مود رسانه کشد مارا
حان اگرارمانوان برلف آمد باک سب — مالرام ارصعف گرمرلف سادحوں کم
اوس سکسه است س مانوا س — برکسه است معرمس ارا سحواس
مدام امادم دارصعف وسهوشی صعرمس — سد مار دل صاد مارم مانوای را
مرو رسعله آوار دائم گرم رحمارم — حوسمع ارمانوای مال مرواراست مصارم
مرای دوحس حاک دل رصعف مدں — محای رسه توانم گرسس ارسورں

کل حهاردهم درساں درارای سب حران

سب عاسمان بیدل حه سب درارماسد — تو ساکر اول سب درصبح مارماسد
سه دام کرسی سب لعدرودرمام — سی کرورمدار دمامی دگراست
دهکاس سب اهرتو برماه درارات — گوئی کرمگرصبح دمامت سحن اوست
سب اهرال تو مارور سود سر سم — کرعم اهرتو حوں صبح کسد سام مرا
حوسام اهرتو دحانه رادطره تو — تودحورلف توسب ی می سحرمارا

دای سب بحران بر و د صلم کب تو صلی تو کر مس مار د صلم کب

گفتار اندر هم در بیان حکایت مرغان

تو ترس حکایت است سی دیگر سدات تو رحمت ن حلای کب خاکسر سدات
سیموی ربر د بک در ساعرس ما سات گرد کلب سود د سر مس ما سات
تهیات رد بر ایه اس گرد بر آد و د ای سسل سر مرل مس واه ته رسی
رنگ ارل سر د و ست بحران تهیات بی و حب آبه ما سکس دارد
گو ما سادر لف تو سهای ما سات مارم گرد است د سرم سادد اد
مر حبه کر تهیات حدا محس لساطت بی ما و سری چر تو د د تو سلوم
سی د و ا گی در طلب ست جو سرا ست سر د سر فرن محبوس سر تو تهیات سر محی
سک ست محمکد ام هیو ر آس اسد تحکو سات تو د پر تو سات رو
ست تحسم ار اران سا د حوات کر بک د است خلو ٔ تهیات

گفتار اندر هم در بیان فراموشی و تغافل مار

مارا سادر سر فراموس کرد ٔ د اسه ٔ کرد د ٔ مارا سوا د مت
د حم سمگر د م میکه کا طر تو عت مادکر تو حوس کر ٔ فراموسم
ای کرد د و س حان فراموسن کر د لت مرد حان فراموس
عراموسم و نا س تحت آم کو کرد کوئی کند حرمت آرا و س تا مین و بهار دس

صحت رحمت و سلم آدمی زاد — که دور افتاد ز اکرم مکن یاد
مسلسل درس فراموشی مکن رکردست — گر کاظر گر راند نعه انامی مرا
گر دو ما فراموش انحه گفتی درد مندانرا — برانگیخت نوشخواهم کردم رسته ناس را
دو نفس سار ما سادم ما — از فراموشان ستادم ما
من از ما دو نکردم سلم عاقل برست کردم — برادر عمر تو گاهی ز ارس یاد می آید
سگانی ن رحم خلق را سوس عار مست — گر کمی یادس ند سام از تو موسوس مسود
رحمس دسه را پیگانه گرمست — تعاقل کردس از روی سرمست
دلم از ع تو نس رنگ تعاقل برداست — نعه مردن لحم معنوی فرو رفته بود
سر تعاقل و دل بوده مردم — داسته ماس کو تو دل آزرده مردم
مدعی العلم و عادت سر لطف — ماب تعاقل تو شادم سردم
کشته ح تعاقل حو سحون معتلط — نگه از دور سفرت ما ساگرد د
سوی از تعاقلهای او تو مسد ساصد — کر از سر مسدگی گرد سام سمگرد د
کب در خاک رد انگند و تعاقل رد ورحت — محو سنا کی آن عربده جو گردیدم
تعاقلهای حسمس او سرات لطف حالی — مسی سه پد سما ئه عمر آدمائی را
سدل از یاد بوشس هم رحم — که فراموس کرده است مرا
سک طرز دل مردد الم را تحرف دن — مدار و قطع الفت اصباحی مع للادی
کیح عالم سان دل گم سته دارم — رسام سب عاقل بهر که سدارد اموسم
ما حوال من سدل کسی دگر حه بردارد — رس سحاصلم از خاطر تو دهم فراموسم
تعاقل کردس ن دسه ست — فرست صد ناسد حواست ستاد
تعه مردن هم گر ادی بر مرار ما کرد — کار تو کرد ار تعاقل یار و کار ما کرد

واردی — ابی — سرار سس ا مدای
نور الحسن واصف — انس — حسس کاسی
انتشار — سدا هم مسعود راد
انتشار — الوطاب مرد — حوشوئی
انتشار — محمد حسن حان علی
انتشار — محمد ابراهیم آزاد ابدل
انتشار — سح علی حوس
واردی

تو رس عاطل مس سد مرا یاد کنم جای آمد کرا دست تو فریاد کنم

گل بصد نام و نشان حسب حال خود در سکاک

بلی زمان و بهاراں سکاکست مرا تو شاد دی که غم ناں نهاکست مرا
ترسندیاراں کس رسم قدیمست تو نیست کہ ناں رسم تعهد تو در اضاد
حراس حوسکو توام اراں سمگرد کدام دل که تصد جاں امید وار توست
مراد می رعم دورد تو رہائی هست مرا کمی نگرم توی آسائی هست
یاد آمدم ار آمد و رف سر کوت سهو دود و دمدن سوام سخن امست
در رسم زناں مس سخم محبت کاسی فاسعم کردی وانگه دل رس مرواسی
فاصد رسوست آورد امد سام هر کس کمحرف هم شاد و رد ار هر مار مان
عمری حوردن جهاں همست با اصرار بیت نصر دگر حوات سحرگاه مرا
می حورد باد کران سایه برماگیرد در حرنگ اس ظلم واس سداد حاسا گیرد
جاں بکس کر آسمانت روی تو برا هل دمد صحت دوسه روست
مرد رکاد تو بهر دل که تودر حوں سد سسم توکردی و لعب سام کردوں سد
اے گرمد اغیار را حه توسه دهم عفس کمد ما نام دگر سه کار آمد
گر د سه لعل سک مرا بهر که سحواهد اد لسکه تو حوں سسه حی سه دهان
س عاسعم و یار لگام دگرانست حوں عزّ سوال که عدو مسافت
راست سگویم کرا ماحی لسار کج ای سسی دامت ساند تو دا سعدار کج
در دامن تو باک دماد رودست عز ما حمد حسم توسم و کر د تو کم

سحس الدین دهلوی
سحس الدین دهلوی تصحیح
وارد سحس ساهی
رسمی
اشعار
اشعار
وارد ی
اشعار
اشعار
اشعار
اسمای حسنی
اوحدی الزاادی
آمدی سوری
سراحی واسی حوشنود
اشعار

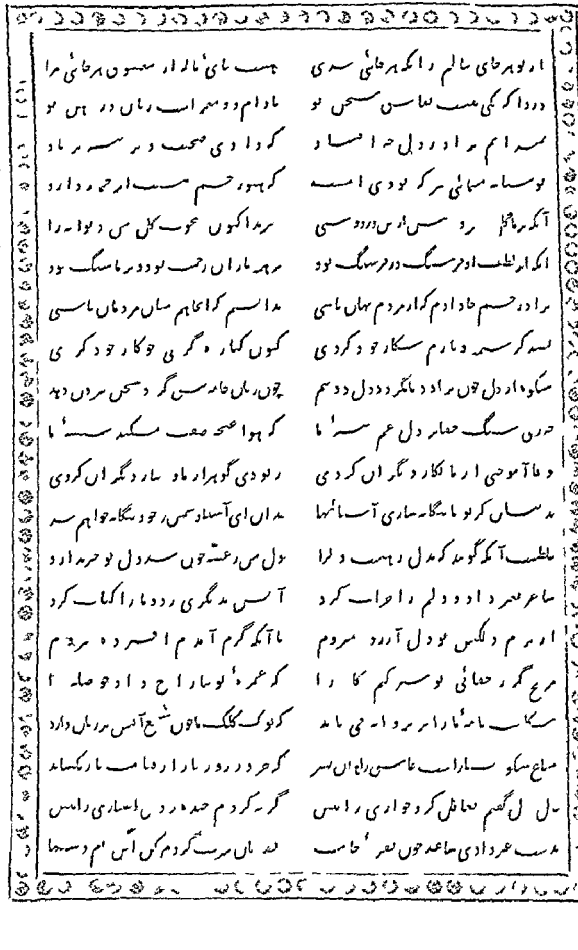

اگر آن نسلم را بهر او طاقم — بگوداب حوادث نسپرد همتم

سوسن

گل هجدهم در بیان خطاب به یار و دوستانی

امید بلبل از گل همه وفا دارد — ولی وه کمتر شاهدی گرفتار است

صبوح صد بروت و معدوم صد وفا — رس هر دو با مداد تو حیا و کبر با

طرفه دور است دور ما کز وفا — دور سنگاست و مست در بدر دم

ماهیانست از جهان اهل دلی بر کنار — شک عهدی بر سایه آسایی بر مجلس

سار ما مست جان معنوی را دارد می آرد — تو مرا با وفا تو دی مرا می وفا کردم

محصل علم خود و حیا جوت کرد وفا — عالم وفا و مهر با موحی حسرا

آنکه با ساحت آسمانی را — چون با موحت سه فانی را

تعلیم حیا کرده ده هیچ با موحت — وس درس علط بحث مرا با تو دارم

کاس بکحرف وفا بر گاوست می زد — آنکه حدس سو تعلیم سنگاری داد

مست آن وفا خوش مرقت و محبس — خاطرم بر دلس مسلم کرد کس آسمانی

سام الحسب و داس سر می تو ارساقی — منکسی صحبت پیر بر مانست عهد و برج را

آن روز که تعلیم تو می گفت معلم — بر لوح تو سوست بگر حرف وفا را

گل نوزدهم در بیان خطاب به یار و مساعی معرفه

با دلی سوگرانست خرد جوان دارم — برکت های تو گاه دعا دعا دارم

غم دل از ان بگویم که مرا ملال خیزد
کهی مرطن امد مگر در آوری برلف
من صعلک آنمن نهادی سبب رسم عاشقان
سبب دامد دروں از دوئی تو محو اید دلم
چه کسی مرا کمس خود غم تو بک گردم
بحری گرست محزاں دل جو شاد مکردم
سبکی در دلم جاری و سنگوئی بروں آرم
دروں سبب من رم بی سباں رود
کجا روم کہ گویم تکو چه خار کسم
رود و مارد دں کسے تو شد معلوم
اسیر درد مرا رعب رائی سب
کی روں سروں کم و روسمائی مرا
یک وحب سای بگوی تو رحوں ماک شود
سبب مار مرا جو عصای ما شد
رحوں تو دم سبل تو شد ام رحاک
حسب ظالم اسعد را سادگی دو کسم
سک قوں کہ دسمدی در آمدی مدلم
من ار حبانه توانم کہ مر حب مگدم
گر سک ماس ہم آموسب نماند دور سب
مرای حس دل سبب راحه کاه ام
کیم اس حه سب کو به کو غم دراز دارم
سبب دل را سدام کی حوای سکست
بهب گرمبلک دل ارراست حواهم گرست
مار بهر دوں تو دسوی و اس رای دگر
مرس ماں سرد کہ تو حوں من سوی
حطاهای کہ من کرد تو دی یاد مکردم
باس نصرت سحوای کہ مادر هم سوں م
بحسب هم کہ محب سری گمان رود
کہ سر عسق مرا اندروں حاں رود
کہ بعد کسه سدن هم ماس ا امسب
سکسه تو مشه سمو مائی سب
کی توانم ودطاقی سای مائی مرا
سبب سر کشه ماں تو دد گرماک سود
همب سر سر کو سوعسه فرمانسب
وحشی کہ سحوا هد حو بهاا ر تو
لعد ان سباں اگر مسطو سکر حو بهاسب
کموں مردں سد افسوں سی توای سد
مر احمال کہ سی ار د وصال توام
ما عباں سر حب سد کلس تو حررا
سعر درد تو حری درد سادب ام

میکی
زادوری
ارمای راسی
قبر الدس سا
زادوری
بالسی
آمی
سای سکاو
دال اسم
الصار
ل
ماسی
سرا اسان
ا احسرو
سلام و سب عب
احس ساں سار راسی
محمد ا ارحورد

ایم کہ مرا بای و خودم بد در راست — داج ودام کہ کجا بست و کجا بست
تک واہ گت ۔ ۔ ۔ ی او گر ران رس — گر بی ار قص صیاد آرام ۔ ست
سا م شکاری ر تو د ر و ر دا ست — ر ین بس بخواہد تو ست ا ر بہبدان
ت او سد بر دن او کم مس نکا — ر وحت بر د تو ان قص ر ا ظرم
موی مر کو دم سعد اما حال در راست — اجگری ہان ۔ اس بود ٔ خاکسر است
ر و د ا خر بو وں گ ۔ ام ر گ حا — دلم ر د ت ہ ر ست حمال بوام
اگر حہ ر ہ حاکم ساد سلطت — امد بست کہ بارم ر خاک بر ادی
ما و خود ی ٔ و ی ٔ د وست مد ارم ر ا — صحت مس س عمر ی ہمچو د سا بیس س
اسک ما ایس ر ئ حس کلگوں مکی — ر و ر و د س د ر مان مردمان حوں مکی
دل د وا ٔ دارم د ام حست مد رس — مر لف تو مخواہد مار کناد ر حمر س
صحت مد ار کر آ و ر د ت و ی ٔ تو مرا — ی ما ر ا ۔ ر کو ٔ تو گر ر وا ہم کرد
گل مخواہم قس ادن یس مسام آورد ن — یعی ار تو ی تو سا ر حد ر وا ہم کرد
تو د گان و مرا ست ما تو ر ا ست مخ — حر ار ف ت سا ر د ست مخ مسا ٔ ما
مرا ای کج تو ی مای د ر دل بر آں کر دم — کر ا ر عر بو حالی ما ہم و مرا خود را
می آ د مک ر لف تو ام ما اس ر مائہا — حہ مکر د م سر مو ی ٔ اگر کو ما ہر تو دی
ہمو ر مکسا ند و گر ی مد ہا ں گل — مد ت سو ں مر ا ہی د ر د مد ہا ہ مد ان
سہ حسر ت آ خو ست ای ما ر کمن گسم — مخای ٔ مو ی سر د ر ما ہم مد ہا مکسا
د ل ر ر سا ی ما و مد تما مکر د — ما سر ر لف بر ساں تو سو د ا کد م
اگر ما خواہد می آ ہم ہ ر ت رو ما ر م — تو ہم د ا ست ا ساسی کر کو ل ا ظر ا ف ا ں
و ا ہم کہ ماں سہ ہم سہ ٔ خود را — تا د ل سو گو ند عم د ر سہ ٔ خود را

جمال الدین عبد الرزاق اصفہانی
حسن
ہرمسی
ا ی
حضرت کاسی
سلطان حسن
قادری
قادری
فتح بیک خلجی
نور الحق والدین
انصار
حمد مکوچ
سید حسن مشہدی عالی
قدوۃ الاولیا صاحب
محمد صادق اصفہانی
ملا سید ا
شاکر

طرد در کوی تو دیدم همسائی هست — مرکه آمد بسر سلسله ما ئی هست
مرلس عیسی مرا اسیهاران هست — که بعد مرگ بسا سادار گر خواری
گر حسم دل حال تو بدمرا نه سود — سوان بدید دکری دید حوا ب را
حال رادم حه گوئی دوم همچو مرس — ار ارضا آمد بهد گرمان گرد
گر اضطراب بدارم رآرمدن هست — سهید عیسی مرا فرست بدن هست
برغم من کند بر نگران سیمبر وی برسم — که در رو مرا تواهد حون صد سهد ارمن
ماں و دلست دردمن مدل سنگان حوس کن — ما سو و نمک بور بر اسیر اک ما
نکه بدل دل داعد ار من آکا — که سروی سما سای لاله رار امرور
بس سحت مرسم کرار اهل حما ماسی — نگل بسار می مان سا ایو فا ماسی
حام گل کاسه دور بور ائیل گردد — نحس آر دا گر مادصا لوی مرا
ای بی تو حرام رندگانی — حود سو کدام رندگان
بی روی تو بس تو رند تودن — مرگست سام رندگانی
ما محلس تمنای تو در خاطر ما — کر سوب گران ما نسام رهم
رمان سهد آرو حوس مکند دلرا — مدن مهد آراست مرع بم سبل را
درحس دوس صا لوی تو سودا مسکرد — گل بلف داست رود عسحه گرد و امسکرد
برنگ مرع دست آموز اس حسی دل تودرا — نسحرا می گرارم بار در کوئی تو می آید
تو سحوات مار تودی کرس ار رف سهان — کف ماب تو سد دادم رحساب سد دماسی
حو ما و رسم سحبار رمان عمر گو تم — که ماس تهاسه ساید سحی در آرام او را
کی توام لذت سهد سهادت مادس — مسکه سادی مرگ مسکردم حو فاتل مرسد
حای برگس مرد ار حسم برد مدر گلم — سکه در دل هوس روی تو دمن است

دلی رصحب ناقص همسه ردانست — سفر یار موافق سه از کلستانست

محل سیم در بیان زود آ

کجی مارا مارد سه گوست — که محرم را رد حاسکه *
آ مس کر حیان رد و رگردوں را — کر خدا مطلب مرسه قاروں را
فطر ا ر بو د آ لدا آ سس رنگ — سه گردوں دهم ار آ نیک برسارا
اهد سار گردوں سرار آ ماست — آسمان سس ار سرار آ ناخدا ست
رحب آ دهم گردل سد ائی را — اسی و رهم ا ں گسد مسی را
آ ب ار اسک نگر سو ر حورد — حں آهم کو سرار سس نرا ست
آ مار د نعلک کرد کر مایع گردد — د سس سرکس مارا کرنام اند ا د
اسحوان های مس ای آ گردوں ردی — اسحوان کاری صدوں نیک حه کی
طومار هوا نک ظلم ار سعدا آ هم — حں کاعد احسان رد افسان مردسد
دم گرر سد آ ی دل مرد رد سدارا — مر لرل او ده کاسانه سرسس مای را
فسس گره انلو گسد عد لسان را — مر کر رد ل مالد حرس مر حاب
سه طرح حو عرمال مستک سارد — سر آ ں کو سر آ مد رکو حسا نا ما
حر آ سس ی گرد رسو مرن آ مس — کو سو دگر وں کو ک حت سنا س
مالد حوا هم کو لشر رد گر ا یه د کم — دست دل کرم د د رکی نو فر ا د کم
سمی کو هر فرو حت ار د د د آ ما — مار د د گر نه کرد ر رسا د
د سکه سر رمدار سه د د د آ مرا — مر گ سس سه سر هس سا د مرا

گه آرد دارم که حرکر ٔ وماس تعلک مرا دسادم کرا رکی کردی
آی اگر سه سوران مرآورم صد ساک گف گردان مرآورم
کر رود مرحرح آ آسن آلود دلم آب درحم لایک کرد اردود دلم
هر آ جگر سوز کرا رسه مرآمد دود است کرد بوی کباب جگر آمد
سب آسی کر سر کوب بلند ٔ د آسن نه بود آ من درد صد دد
ارسوس آ نر اکرد ام ادراک را گر نفس دردم سخود اس نا رام سخود
عروج مالا بلند است واوج گردون است نفس سه فرو نرم وں بساب
حمه آس تورں ارهرگ سنکس رسای نه کهسار کر سوز مالا گرم بلند اند
گهر ار مالا ام د راعظر است کومی لرد مرا د ائم د رگوسس
همسایه سند مالا ام گف حا طای را د گر ست آمد *
مرسحرم حوکردی عرا ای د لسان من دل د سحر سه سوراح سوراح ارحان من
ارد ف ادر سکم ما سکسم آ ٔ اد د دل طم حوں سر گوں سه حرأت لسکری ماند
مالهای بو گر هاران عم را لد ست د ره ان نکست ر مصود صادم سود
ر آ د مالا دل سر گف آ ع د ماع من سه سه احرامن حامه اردود حراع من
آ د ماد دی د پد گردوں مرا فوسن را ست ن سمع آ ب مان د رسمان طاوس را
آ آسن سو ر را د ر سه د ر د دن حرا ری را سراهی ٔ وسن نو سدن حرا
سعد د ه د د ل گر د د آ ارسه مرحرد د راند ک فرصی اس ارعالم گر سگر د د
سسوں مالا ٔ ارم حو سه ار حاسد کرد فرهاد کر فرهاد د گر سداست
من چشه د آ ماد ه ٔ سه ار حوں سمع کر سه مرا د سوز د
ع حو س هم لگار آ د ی سعد حصم ست سحا گر کسه م آ ه ی ما مرا

لطائف سی وسی
لاوری
لاوری
اسی
حسی
ما سی
الصار
سسو ٔ ال
فصا اسی سسو حس
وصی
مالوں
لاوری
گول حکم
سسا حو
حرا
لاوری
لاوری سک قوا
حلای
حس سک اسی
حلس سک اسی

سر اما جوس را ما کمد آ سیمدم مجمع گرد ما دی لسم ا ل آ سمه اجزا را
رآ تم مرعداد ما کس رلف آ سمان لرد کم عکس سنبل اندر آ آ ما دوران لرد

مگل مست نکم د د ساں گر ہ

چوں گرم گر ہ گردم حسم گہر فسارا امداحم سائل حوں موج آ سا ابرا
مرواح امدر ا ارگر ہ سوان سر کرد آ ب سو د حسہ ا ما گار ا ہ مست
سکہ رد مد سحم حوں دل مرات را کر ہ گر ت د رحا مئہ آ فیاب را
کیوا ر گر ہ سحا صلم کا ری می آ مد ہوا مس د ہنمای منکمد خاک گر ساں را
ار گر ہ ا کر ت عرد ساں کلست ما ی گلی سود کر رگ حا مد ا ست
ار گر ہ ام مر سں کر آ ما د عا مست ایں حو ت نرم مار مر آ مس نہاد ہ ا مد
گمار د مد ا مں صبط کر ہ می آ مد کر ا سا دن ماراں مد ست مردم ہ ست
د ر موح حر گر ہ مں منکمہ سا د ر نا مہ ست حوں کر د ی حا فت
سوا ما س اول عسعت حاں گر ہ کر کں کر ا ں طوفاں ر سوا ا ست ما لگر حوا ہد سد
ا ر ر ا ما د مد ا گر ماں مں ست مگں ست ما ر مد گی دار د دلی حو ما ر ست
گا ہی سمہ د کاہ لصحرا گر سم ہر ما کہ حوا ست ا ں دل سد ا گر سم
د ر ما د مر کس د کر ا سم مست ا ر د حمداں گر ت د ہ کہ سم د ست ا ر د
ہ حا حست سحرک گر ہ حسم مرا کہ کس ہ د ر گ ا ر لو ہما د ا گست
چساں د گر ہ ں گست ساح کل سرا ت ہ گر صحہ مر د مد ا د ساح مخل ہ رنگ حما ت
ت ـ گر ہ عا جر ما مد م ما ت حما لست ا ں کر آ ں می ہم د ر دل ا کوں آ ب ہوا م

تو گر دهارم مارا گره کر دن کا مست — تو بهالی را کر سیاه آلس می دهد
هر گره د است کسی وصل دو جان — دل بس اوست گر بر بابد مرا
آسمان گره کم سو کو همسایه بر دو — دست من گر دو سر دن کبد ار آب مرا
خرد ار سم ر ما کو رسیاه مار — کو سحل نام ار سر د ر مار خاست
صحون بر د د خانهٔ سم سیاکند — طوفان موج گره ٔ من اند اکند
دل بر د و گر ام آخر محسم بر رسد — سیل این وادی مد دامی برد مرا را
گر ٔ سر سار من طوفان بون مرد مست — کبود سمر بر آب خون تو ان کست
سد سعد ار گره حسم و سد سد راه نظر — د سه کی ار ٔ سیاک می آید برون
می نام می ار اسک ٔ بلی حسم گریان را — درس مکت کی سد سد و آد سه طفلانرا
ر سم ر گره حسم گهر مار کند — اس کا سه ٔ گد ائی د مد ار کند
حس بی آرام سد ار گرهای ر ار من — کحل ار گی جهای را سنگ آورد ه است
ر گره مردم حسم سد د رحو است — کنار دامن من د سک رود حصو است
مد د ه مرهه کسد هم د گره میکر د هم — کر ما ملسد بگر د د صد ای نالهٔ ما
حان مار ک سد است ار گره کردن بر کر ٔ — کر آیم د ر نظر ار بر تو مهمات می آید
پسان مرگان حو ن گر ٔ مار انگبد ارد — کیا مرحان بر د رسحه د ر مار انگبد ارد
سکه کردم گره ر انجر بو مرگان سد سعد — ار اس ابر سه ار حوس ماران سد سعد
ر سو د دل مرا ار حسم گریان د د سحرد — ارس د ر نا کای ابر سال د د د سرد
مرگان من ار کره ٔ سار فر رسحت — آر فسد آن محل کر د ونک نا است
سمد ام کر ماس د مد ٔ گریان حه کس دارد — کحون ستم بر لس گر آور آتشس دارد
ناف ار گره نوان کرد کر دل بر م کند — سنگ را آب سمودن ا سر طوفانست

وارثی
اسدی اکبر آبادی
اوحدی دبلی
اوحدی سنبهلی
حلال الدین سیوطی
دبلی اکبر آبادی سنبهلی
اسعود سعد سلمان
قادری
قادری
حاتمی
اسیر
اسیر
ابو محمد سرمد ای
عباس تبریزی

ساحب آب دیده بر گردان من غمناک را — همچو گردابی کنم خرج آب دیده یک را
از هجوم گریه را دیس دل ساده — سیل را دیم کنم تا دارد این دیرا را
لعب دل بر هم مزن ساده از گریه ما — مردم چشم سفید آب سیه دارد گدا
سعی بیهوده است دامان سنگ ما تر کردن — کی تواند داد دامن ابر گریه ما را
جان ابروی من از گریه بسیار مشکست — سیل چون بیهوده خصم دل را خاطر شکست
دود ما دود دل سنگ رحم نرم است — مژه ما نیست چشمی پر شرم است
دیده اگر نمی آب مژه آب نیست — داغ چرخ سوختی گرمی مالهای من
سرمه دود سیاه چشمان است — رشک چشم گریان رفع اعتماد کردن
وادی مجنون زان آن خواب اضافه است — گریه ما را مدد ان صحرا کند
دود سی از گریه افزاید دل غمناک را — میکند آب روشن سینه او را پاک را
ای بود دیده که مرا بهت گریستم — خاک آن در نگاه که کحل البصر بود
از گریه این حال رسید بوجوانست — دامنی کز مرگ سنگ دیوانه تر آنست
دست و پا حمنه لعلی حنا — گشته است از گریه مجنون ما

گل سنبد دوم در بیان اشک

سنبد از گرمیهای اشک دست نمانوحم — چون چراغ ماتم از رویی دو نا موحم
داد سیر اشک من آخر دانی مرا — کرد رسوا ناخدا این صیقل بیرحمی مرا
طفل ساده دام ای اشک — از تو آواره تری آید
ای دیده طفل اشک مرا در چشم مزن — مردم دام تو این جگر اشکم دنا

صحل اسکم بر سد او سو خاں — وا کہ فر ر ند مر د م آ ست
اسکم بروں می آ مدرا دروں بر د ر ا — آ ری سکا ت ا بو ا ر ا ہ بروں رہ د را
ا ں اسک بگر گوں خا ر د ا سہ ما سد — ہ د ا ست کہ ملسلی تہ جگر د ا سہ ما سد
اسک سا دی عہد ر ما را آ خا ر ہ ا د و ا ست — گر ہ د ر سحبہ ما گو مر کا ں د ا ہ د سحت
گر ہ د آ سس بر حسم چو سا گس ا ں د ا ت — ا کر مں آ سس ا ر و ہ د ' خو ا ہ ر د ا ر م
ا مر سک ما لو د آ ر ا لس حس ما ں — صحبہ رخسا ر گل ر ا سہ م ا د ما ں مکہد
ر ب سب ا ا ل ا سک ا مہد — کل ر سہ م بلہ ' ا ک گر ما ں مبود
اسک حسرت سرا ک ہ د مد ا ر م — کہ ا گر مر د م ہ ا فا قہ د کل بر د د
ا سکب ا ں کر ا ر حسم مں ' حمو ر می آ ہ — ر ا ی ہ د ب مصحمی عر ب ا ر د و ر می آ ہ
ما ہی ما ر ا سک بو د ر ب ما سو ا ر — کا ں بر سو د ں ر ہ مسس می تو ا ں
معد ا ر ی د ر عوس اسک د ل آ ہ ر و ں — آ ب حوں گم د ا ر حسہ کل آ ہ ر ں
اسک حسم سب سر ب مر د م گر د ہ د — ہ مجو ر می کہ د ر د گر ہ کہ د ما ی
ر حست طو ا ں د م گر ا سک عا لم گر ر ا — گم کہ د حوں موج ر ما ر سہ ' ہ د ہ ر ر ا
گر ہ ما مک ا سکم ر ا لسحر ا ر د ا ست — ر و ح محبوں کر د ا ا سہ ا ل ر سو ا ئی مر ا
ر ہ د ہلو لطو فا ں ما ا ہر موج ا سک ہ س — ر و س گر ہ ا م ر سک د ل د ر ما ب ما ہا
عرض جو ہر کر ہ د ا ں ا سک حوں ما ی ہ س — آ ب ا ر د رو سل ا ر حسر ب د ر ما ی ہ س
مر سکم تحفہ ' ا لحب د ل د حوں ہگر د ا ر د — ما ی ا ں کا ر ا ں ا ر کہو ر ہمو ر می آ ہ
ملعل ا سک ہ س کہ مر د م ر ا د ' سہر د ما ب — ہر گ ا ی و ر ا ہ ' د و ر ر ا ' د ہ د آ ما د ہ کر د
ر ہ ر مر د ں ا سک گر م حوس د ر ما ہر ہ د — آ ب ر ہ کہ سد آ سس حس لوس ما
ب ں ا سکم تحماں ہمع عا ر ب ہگر ا ست — عحب ا و ما ہ ر سحر کہ ہر ما ما د ا ست

مار مردار و دلم هر موج اشک — همچو آن کسی که اردو را گرفت
مرا نالحت دل اشک اردوون حسه می آید — بروون ار ماه طفل من بگفت کدسی آید
حرن اشکم اگر شد بر سر مرگان گره — چو سد عمار را دارمی ماند کسه
رضه ره سوج اشکم در کلوز سحر شد — اشک دامن گرما آر گرسان گرسد
اشکم حنان شد سد اردو لت ست — کر آدمات نعد بر آمد گر رسد م
هدو نه حدا اس نموا م سا ساند — فرار ان طل اشک من خرد اماں مسکرد
گر راشک گرم من کا طر دور ماند — سا الما ماہی اران در ناکنات آمد بروں
نعد ار س ما مه کر بر ما ہی سد م — کر کو و عرد ت سد ار گر نا
د حل صد نحر است حرح دد ام — مردم حسم عحت در نا د لت
راسعد ا د اشک حسم گر نام ه سر سی — د در فطر اس ساماں صد طوفاں می ارد
ر یحس دل گر ات می اں است — کر اشکم ار فطر انگنه است در نا را
کر سسد ر نا شک من گیر د — حر د ا ر آ س د نا ت اصد
سد است نکس دوست د ر فطر ٔ ترشک — ر آ اشک دل ما توان ر است
در نا د ر سر شکم هد ر کا را خو لت — این د ه را را گر ر گر ا فتا د
آ سس نلو ما رگلو ر است در د سم را شک — مردم حسم مرا کر ه آ سا ر کرد
ر سکم م نشکر د د نسعی حسم ر نسس — کر سوان سد ر سلاب را مع در نسس
کر ای اشک مرا مع نشا ر سوی — مار ت ار سم س اسی د نسد ار سوی
نسسم نا کرد رحوں را شک لا رگوں حود — نو حوں سس سدی من م کر نسم س حو
مرا سهت اشک ار د د م ر م کم ر نا سد — ناس ند ام صحت ن سم سا سد
مردم سر م کو اک سحت ار اواں اشک — سحر گفتا آ د م آ س ر ن د ا د ر است

رود عمان طفل اسک بهر موم حسم — کار جو دو سر دارد مد فرمد قابل را
کر لسو رآدم اس محرر سک جورا — راگ با وب دهم طرح رمرد گورا
رسم اسک بهر خاک سد دانکه — گر بروں کمد آ غاسفا با دل
گر سبی دید ه خوشان نه بود — آب در ی کوکسان بود
گوید اوال بهان را بر سر آب دمات — رود اول بل اسک ما سحکو مشود
مسلمد طرح مسائی روح اسک ما — راس همچون سر انور سد در آب
طفل اسکم دو مد می آمد — مرحبا بو رد مد می آمد
ارط فان اسک مارود سالات رود با — معلم اگدا دران اصطرلات در د با
در رم گم سد دل ارکمرا ہی سیان مرسک — عاب در کو سد آ سس سد مرا
سالات اسکم را لبود در موج حرا سرا — ہر طسر طوفان در کمر مرموج عمان در سل

گل سب و سم در سان اسطار

در اسطار بو حسم رلس سدار آورد — ر گر د سس گیم گر د با د بر حرد
ما نفس ا طار مد ہ دن جو سس دلم — ور نه گرد ات رم آہوست حسم دام ما
در را د اسطار دمائی گر لست حون — حمد ا کر مار آمد وار حون او گر لست
ر ا اسطارت حسم ماسن سد سمد اما — ہبو ار مماد او سہار را ہب مر سمد ارد
سوا ان لست رحمۂ د نو ار — د مد ۱ اسطار سوا ان لست
گهی کر خوا ہب سحمار ا ر ا رک — ما فل سدی کدای ر ا اسطار کست
ار سکه حسم دارم گان مه رود در آمد — ار ط ہم حوما گ آوار د ر آمد

ماس
احماسه حسی حال
مولانا سان
سی سر
الهام
عبا سر ار ری
ر ار ری
دار ا ب
الصار
ہ ب سی ار ائی
الصار
دیان
سکال الدس محمد حسی
مولانا سی
ر ار ری
محمد حسی عبا سی

اف وعده و حسن دردان دارد — کر همچو عجز زبان درزبان دارد
گفتی لبش عذری کر لبان دارد — عذرست کر ما را لبش وعده سان دارد
صد اران وعده ترسی نجا عالم نگرست — سوی تو بدین وسیر ما بدو اوردن
ار وعده وصال غم ار دل ببرد — توان ی یاد یاران خمار کر
وعده سپرس وصلت ماسن جان داد را — همچو اسپاس نسیماد او جان ما را
سودم کر وعده و داد بیر دای محشرم — کر امروز هیچ وعده فردای رسد
مخلص محوی کام دل ار وعده ای سعد — ساقل نجه است روح سه اب آب

کل - سه و غم درسان اسپار است وکیو سه و عمر و سان نفسادم دان

کجو سه سرح درد دل بوسم سوی مردمی — کر ار آسه سکیبا دل رد و سوئی علم سوئی
سه و سیم حال خسم جوس و معلوم سد — ا است بر مدد و رکنم یاد
رحم ار سکه کردم سرح سداد حدائی — سکایت یادم براس سه سال کر برا
ست تبا یاد را کر کاعد اری کیم — سی اس سوکردم کره آب ار کر گرت
ار دوست صاک کر اس عد ظاهری — اصلا سان یاد و بو حائل نمی سود
سرح الم هکر نجا سان حه بوسم — و رفسه بر عشه و ران حه بوسم
در ناسرا سر می دهد ار مرا کست — سوت من محروم رحرمان حه بوسم
ار عم هجران کر دسس هم کر سارس سماد — حواسم حرفی و سم رنک کاعد رو سد
بوسم یاد را کر کاعد رد — کر هجران حال ما را ا عجس کرد
لاسلاحم سرف درد ی دوا حواهم بوست — سحت مسالم ی دام ما حواهم بوست

طبوری نامهٔ دادی تعاصه — ته حسرت نادره پیچد ناسی
سرح سوسنی سم وند خوارگفت — خای مرحباس نگراری کرمن خواهم لوصه
حن توسم سواد محبت محران کاعد — اول اردمه خوهن کم افسان کاعد
رسوسه حداسا کمم برکاعد — کرشلهرا واسم لست دد رکاعد
فسعدم لسهای دوبردی کاعد نامه — کرمادرداعهای آسن دل مدادت
ن توسم غم نه برکاعد — کرسود رآب دند برکاعد
در حراف رودر دل سارم — حست خالی رقم برکاعد
ته سحت ان من اگر گردد — مرر برکاغذ جگر کاعد
حس دصد حن لم هادن صرن کسه — نامه امرد ارزگم کاعد اری کسه
برکرسرح سعای توکسنگس ست نود — سمی نود کرمال کوتر سرف
حن سه فاصدرلس من گر سانان کرام — کاعد اری نودد رکار کبوت مرا
نامه سون مرادر جواب اگراسا کم — حن کبوتر رسر برندانس نا
رسوب اسا طی دردل کبوت سداسد — کهرحدس برنگ صحبه پیچدم خوکل داشد
کسد کبوت اوار دد اشم صحت — برحداو خواهد توسب اردوردادم دردلشر
حهانوسه ام ار سحودی سانه سوس — حداکه کدمت لکار من برسد
مسافم آسحان کو دخترعاصم — حن کنگ حواب وند دلسر برسارم
سوارسن مدانسه ام کرماسد است — حرا سدرکو دلم صحت آزردسداست
سکی نامهٔ خودم دربات — مدد اکعت کاعد نادی
مرا خوانهٔ توسی توانس برسار — کرفاصدس لسر کو حه الا برساند
سه لسر نامه ماسرح حگر سوحرکت — دودبر حرد اگرنال کبوتر کاوند

شرح سوز و درون دلی د مانه تحمدم — خدا دانسم کو دل پر درد صدر دای چون پیچه
سلسی کو سرح غرای تو کرد ام تحریر — رسو و سوی ظلم همچو شمع سوخته است
ماه آرد مر سر سال کو بر مانه ام — خانه ام پر درد م مار د رد دل حم مسود
اس سگاب مانه ار با مر با سهای دست — اسخه د دم ار حرا ' جا حرا خواهم توست
مار ما ما سد نا د کی مد خاطواهم توست — سکو اد ام دلنگ سکر ا خواهم توست
سکه کو شد ار ظلم سا سم ار آسفگی — سرود خاصد حه توسم حه حرف اسا کم
سرت گردم ادا فهمی سوئی عمیانه ام سکه — کر ات اوا یع و مات مس مرحمه
حون خاصد س د مر رسد رود مر سحی — حون با سم مصمون رود ار دل
توسم ار سواد دد ' خود ما مه سوئی اد — کو هر که ما مه را خواهد مسد حسم مروئی اد
حرف سیگفتی اجران بوا سا کردم — سطر و صفحه فرو رفت حو ر سحر در آب
حد اخر تو مر ما مه ت سکر د م — سند وار لقطه مر سر سحن منوحت
عاشت کنوت مار اسوی اد مرد انه مرد — ماه سود مدام نال د مر د نکه مداست
منود نال ظلم توحه حون رسه سمع — حرف سود ول تو د را خود و ارام مرفع
نا مر آمد ا رو ن گر ه کنان رو د ظلم — گاه اگر فع کنه حال من حوا ب را
حه حاحت لنا خاصد کر نا ها ی کلثم — مد ت آ رو ان همچو گاعد نا داست
ما اگر نکوت توسم عت ما نکن — دو منان را ر سا خان ظلم نا محرمست
دو ر م نصو ر ت ر تو بر د لک منعی — ما ند د مصرع کر ر هم خاصا د ارد

گل مت و سم د ریان مر فع دار منال
ماه کاب مار و حسرت عدم حواب آن

احوال مار حوعاله ' ما مه سس ا د — مر حی ا ر ان سال کو بر تو سه ام

چون لم بر سر عنایت آمد — جان ملک آمد دل اسک بر کان آمد
سر کردم ادا فهمی مسو مایل رکوعم — کر ناں کرد ام در سرعت خطا لادل را
صد نامه نویسم و جوابی نوسی — آهم کر خدایی سوسد جوابت
مرجی سم کو مرهیچ صدای کر جست — نامه سر دارمی و مرمال مس خوں کر لست
کا دار واسیان دهن سلوت ما — مال مرمال کو مرمی مرد مکبوت ما
دل سلی سد ار مامر سادن کاس — خاک منگسم و هرا صا مر سم
لکاعد انگری محمد ام یعنی دل خود را — صاد اگر مرحالم کنی ای نامه مرحمی
ما نامه سرگ مس نوسم — سامد کر صا ما و ر سامد
ل هجران کرد ام مر کاسد سلی رقم — سنا را گوئا در در دل محمد ام
محوں نوسم ام ان مدراکر وابی خواند — اگر حه دود و روم نام معبودات
خواب امدامی حمرما امدی ست — ردست سودن مال کو مرم سدامت
اگر مه نوم در مدد و دراد احت — ولی حوسم کر معسوں رست مدود ادا احت
مرد سوں نامه ر نکاں کو مرم — گرد مدلال دار سد دسا و مرح
دلبر نامه ان ناکسار مت مرا — دماغ واندن حه عار مت مرا
هم آن سکن هم اسای کوں لرد — گرنا ادر دسم من حه رسد است
وان نامه ان نامه ار بیع — کر عمدوں رود اروی حری آمد
اخر سود را بهر سر مه کم — کر سه رود ری ما نا دکد دلبر ما
نامه سوں نوس ں حگری سعواهد — کام راست کند دکد کار سدم

ناصد ای نامه تو دانی عرض خویش — صعب آرزوی نامه گر مال کسی شود

مژده بس اگنده نیکم فاصد رخشنده را — طایر آورده دانی نامهٔ خوانده را

فاصد خجل رسیده دانم چه دیده است — گویا که نامهٔ مرا شوخم دریده است

قاصد آمد عجز بسر کرد از کوی یار — مبهوت طایر کز کیوی مرا کشوده است

فاصد این بوی مرا از مردمی آرام داد — همچو گویم نامه را لب بر پیام داد است

ای قاصد اگر نامهٔ ما را بری — از بهر سلی زر نامش مبری سار

سوی نامم وا سخنها خوان او است — بس نامحرم تو ای فاصد بگو احوال او

بگذر من نامه و سر صد امم اردی — کو را اول سخن شوخی کرد اردون سخنم

من و این بهر نامهای او نامه نه مگوئی — مسپار بس چو دیدی کو صد امم زنامش را

زنهای گوی فاصد حرف شوخم را که دزنامه — دوست نکوی حرف ار فلم بسزا نامه

نامهٔ شوخ مرا فاصد نخانان میبرد — در فضای نامه چشم من چو نقش خامه است

سادا نامهٔ مرا نامم زنامه کنی فاصد — دوش بگوشه بارک بسته ام فسار مصورا

فاصد رسید نامه رسید و خرد رسید — ای دل مگو مرا که امین کم شمار

فاصد رسید و کرد مطر مشام من — در حین نامه دادست مگر نامهٔ حبس

گر صد رگوی او تمام آسان دارد — کو می آید و صبح ارد و در لب حنا دارد

گل سبب و سم در بیان رسیدن نامه

در نامهٔ اعتبار مرا نامه بود راست — صافست کز من نه بود نامه سیاهی

در کنار نامه اسرار نادم کرد — نادانم بعد ازین هنر مرا سگالست

تو و کیوت سمنای شام زندگی — چون کشودم عقد دل واسه دو نا شام
من دانم و دل دادن نارحمانه دم — صد نار و سان و اگر م و شکدم
چون نامرات رسد بخلی حس سنگت — بس همچو علی سنگدم و گفل معصوم سنگت
نامرات ناصف سرهن لوصف واست — گراران وند نامسلمان رو بس سد
محب نامرا چون برگشادم — گهی برو ند گر بر سر نهادم
نوار سانا آمد ناصبی صبح عالم سد — سواد او تو ابهر سر نسم امدم سد
حمد دارسم وصولس رمانس جان — نارب نهار عرض دلوا رکنت
نامرآورد و صول تو بس ارشادی آن — گر سر مه می تو بسم و گرمای وصول
سودی سرقرار ارنامه چون خاکسارا — رسمدی ارسم للطف بر گردون عمارا
رو سیح خامه گردی حد طراحات را رم — حراوت سخن صد کنس سوی تو ک سرا
بهر تو درس ساحی ا للطف بگویم — فرس ها کردی در س اسماری وا
کلاعد رسحت گلک اورحم گل سلمان — اران دای صباسم سند اسطا برا

گل مست و هو درسان صف دل در اک آن

گر سم سر کو نه دل حد دارد — گر رطو ان سا هوارات استا
ا امسه برگ گل نسان رمرارس — نس نارگ سه دل در کاوس
نگه حمد روی هما کیات کرست — زبات دل تو دکن صدا کیت کرست
نامس دل تو کرد ورت رماسمان دارد — وگر نه در مه عالم صفا کمات کرست
مست آسان ان سخن راسم گران نگست — عالم سی دلست و سعی عالم دلست

دلست قابل دعای و دردار اعتبا — ملی سگ ست محرم و احتجاب نخورد
سلیمان ملک جاوید ارجوا ن مرد مس دل — که صد ملک سبا ملست در برابر ش دل
قفس معیوب مرآب و سبزه کل سبد — آن طلسمست که مرآبه دل سبد
بعالم انس آبادی حسن دلگیری ما مد — بسی در گوشه دل کرد ام ملوک سبها

گل سبی ام در بیان سکاک دل
و بالب اضطراب آن ابرو بس عبس

اضطرابم بس که چون بوی گل ارمی صبق — رنگ جوهم در کف قابل نمیگیرد قرار
بس گوهم کم بارکست مرا * — دل بی احتیارکست مرا *
دل خاکیاک سبحه صعب ارمای کست — این مایهٔ حراب مدام کرمای کست
هرکجا دانهٔ راد مدار جا سرود — سبهٔ دل رانگرار سگ طفلان مباسد
دیدم مراورف مرا احیار دل — آری مدعب دیده حرافب کار دل
دارد وی مدرسی ارما سع برد — سمار داری دل سمارکرد مارا *
رس دل خودکام کارمس برسوائی کسد — حسرو ابرمان دل بردن همس مارآورد
دمد اگر ادکا اما دل عمناک مسب — مرع عاس مسود سراهیں گاہ مسب
دل دلوا ں دسب ارد مس عمداند — جو آمس سعله ورسد آرارروعس عمداند
با حمد کام سکو ه ا ر دل — آسکه انست سس ارس مسب
مکا عمحوار دلم ارمس برس احوال او — طالمی عم داسب اما جودعم عالم مداسب
این دل عزا سر انکمار سد اکر دسب — ودکمال سجودی خود را ماسا کر دسب

ای دم کز من مدام تو عالم سد مرا سر — دل گرد ار برای من دمی برای دل
دلی کز بهت دلا ام را درد آرام — مدام از سه ست سفر از صبا سه
دلم - مسیح ستی محمود صبا دی — بهار دمدم و گل دمدم دمران دمدم
خورنگ سه سه ساعت نفس آن بری سکر — دلم را بهر نفس در سه اندار سفر باسد
دل عاسی مگر دستی سد مردن هم — سود گر کسه ان سبات ن آرام سباسد
می هم سوک رسانا ساد اع جوسس — ار کف در سای آسس مرهم کافور را

گل سی و یکم در سان سر ساع در عالم فران

سر گلسان ما دا آن سلسس بدن رهم — در آغوس هس سلطندم وا جوسس رهم
گها ر سر حس کم سود مالال مرا — مد د مان کسد ن رحت بهال مرا
دور ار سم لو کساید دل ار سان مرا — مهاد ر گس مر سر ر گسدان مرا
حت صبحم گریان حوسم در حس رهم — بهادم رهی مرا ی گل دار جوسس رهم
بر حاب کسام دمان رو ت دوس کاسس — گا ر گسه در سم باد حوان سس عمر بها
دل عاسی رکدگست حس آر د ر گر د — کم مر ساح کلی دامت مرع رسه ر مارا
حن سوک ان گلسم آرد بوای — در مای کلس اسم و سرم سای تو
در سر ساع بی تو مه دل وا کند کسی — ما حسم مسطر حه ما سا کند کسی
ساد رو وار مات مالام گل سوحت — حه دا عها کر حس را لعان لملل سوحت
حوسحت سر ولکس دل د دماغ کماحت — دل ار کی کر سی سود ساع کماحت
ساع ی رد سود ر حسم مرم مار بود — ما عت ساو گل در مطرم خار بود

سلمان ساوجی

مسمط

مسمط در ذکر احوال سفر و اوطان و اظهار بی‌قراری و اضطراب و اشتیاق وطن و اهل و عیال و تأسف بر ایام گذشته و فصل گل و بلبل

بیگرد بدو رس سر گلستان مارا — دست صحاک نماند گل خندان مارا
در حس او دست سکه محرون مسموم — هر کجا سروی که هم سه محبوس مسموم
دید گل مصحف رو بوسادم آمد — صبح نظار جو کردم دون گل نحس
سر ناعلکه کم ن لوکم ارمام مست — منکه سایه بر محل سه دسس مرا
دلم رسه حس دل سکه می آمد — خواجه لاله در آس سه می آمد
رسکه بنودلم در هم است بداری — گر سه مرح گذاران سا مست
گر مران لو نظرور لوسان بر گل دمد — گل دمد در حسم مس حس مس بر گل دمد
لگفست حس مردی بدادارد مس نادم — که همچون سایه بیجود کسته در پاس هبادم
حسان کر دور دو آمد اهل مام واسه سحی — دهان ارملمان بر ماست حون سوی حس رفتم
ری دوراد حب سرگ و لوگل در گفسا بها — سحسم عده لسان عسجه حون آلوده سکاها

گل سی و دوم و دسان حطاب به بلبل و قمری
و یاد عهاد حوسس لسان حس در مالم فران

یا بلبل به آهنگی که عمدا ی نکس بوی — گر از خود وسی در سس دادم ما مر کوی
ای عدلت ار حه سدی سم ان ما — ساح نگاهی مگر رگلستان سکه ام
مادر مسح آن محل وحا دام اسر — بلبل لو هم بگو که عز لحوان کسی
ار حرب عمان عاقل مسوای عمدلت — مدّ ن ماهم در س ماح آسنای دام سم
ای عدلت بهر مد درد سر مرا — حون لاله داغ ار نحون حگر مرا
مرس لات الهای سرد گلس ان قمری — لود مروت سام سرد آرادمس ان قمری

سال بلبل اگر ما مست سر ما نست — گر ما و ما سن را رم و کار ما را نست
نوا سنجان دا می طوبی من آ بی ای قمری — سنی سرو نوی رخصت سروس ای قمری
ای ناحه بر دار کنان بر سر سروی — در د دل مرمان گر سار حه دا ی
روا ی صبا و گو ما رد لسان مرا — کو عدهای دروغ لو سوحت سان مرا
مرا خا بر سر سرو و مرا در گلبن ای قمری — نگو سرد بود لسو راست با سرو سن ای قمری
بود آغوش سرو حو لس و من بالی را آغوشم — سنی مسکل بود کار نو ا گا رس ای قمری
ندا مت بر سرم آورد آرس سن ای قمری — نو حوا بی تعدارس رباع بودن با سن ای قمری
من و نو پیرد و خاکسر نسیم ا ستدر د ر دست — نو در گلبن کنی فر با د و س در گلبن ای قمری
تو سا حال نوا ی قمری کو داری — وطن بر ساح سرو حو سا ری
نو داری بر سر سرو سهی پا — مرا حون نفس ما بر خاک ما دا
سان ما د نوا ر د و ی مالت — رمس ما آسمان با سد تعالت
مرا دله ار حا دا ر د ه بهلو — حرا نهو د ما سی گرم کو کو
مسرت در وصل دا ر دار طلب سور — سه بر ا ری و دان تو س را دور
ز خاکسر را ر گیت بر س — حه ث ا گر دل بر س ا ر س
مرا ر سد فغان و نا له و آه — که د و ر ا فتا د ه ام ا ز یار د لخوا
ای با د مشک بر ر ا لف که سر سی — سو د ما مت ا ر نو مرا در د ماغ رحمت
صبا نوی ز سر ا ها ن یار د ی نسوی ما — عا طر که ی ز د و ا ر ما بطرف گلسن بر د ی
ای صبا ان دل صد خاک گمان بر سان — سا ه تحفه ما ن ر ا لف بر لسان بر سان
ت رو د بر لسان نمرد آ سه ا د الم — صبا ا ت سلامم ما ن ر ا لف بر لسان ر
گل سی د سه م در سان خاک سه د د ل کر سان ما سن

ساکنم سنه اگر بوقت رودن — صد قطره خون رود سوزن دوکند
من از پی کسی خاک گریبان کردم — رحم دل مردمان بودمان کردم
نارد گرد و ماه از سنه آسمانه رو — برورد ام ماه گل خاک گریبان راهل
دیوانه بود دوحش خاک دل من — گر بود غم دست نبودمی سوزان برد
لعل ای ارج او دارم گر خاک سنه ام — چون بر آلود بوالهوس ارخسار ست
هر گز اردسم گریبان من آسانس ساف — ماند براهیم صد خاک آرانس ساف
خاک را در لعل سنه جهان سدارم — خاک ماه گریبان دسه داس دارد
خاک سیاوم ساحن سنه چون بیم رخشش — چون بر آید هر نگساند رودن خانه را
این خاکیای سنه صدر دسه را — صد ان رودم سخه کر آخر رو گرد
صنوان در ساف دمن سنه خاکی اکلم — ران کیاسه اکار خاک گریبان دسه ام

گل سی و ام در سان داغ عاسق

دست بر سنه علم رسان کرم — سخه سنه ن داغ و هان کردم
لاله داغ دل دارد و عالم داند — من کر صد اغ ل دام کس محرم سلسله
مرهم را گذارد دم صهای لاله را — سرم سا مر کردن داغ دلم آمه ساد
رنگ سنه رد هر اسر انسم — دردن سنه لیان صد کرداغ کراست
موجم صد انگه در دل هست دیگر های اغ — صد ار ن جوا م نهادن داغ برهای اغ
گر رند اعهای دلم ان سم صد — کس لاله را رسه سخون لاله را دهست
داغ دارد سه امن چون سپند آ ام هست — ان هن گرم یادار دست محرم سپند

داغ داد سینه‌ام سوزان صد آرام هست — ای رمس گرم دارد دست محرم صد
یار کاوید ام خاکسار اظلاک را — صد داغ عشق صائب انگیزی در کار هست
تا اهل درد کار بود داغ عشق را — هر بخیه که عظم ساید گهات هست
خون لاله در دل باغ مدام است تا بسر — در داغ جاوید سای جگرم را
سینه از داغ دل سفالت مانده دار — ای چراغ سفرت دور سر اما خوشرات
داغم که همچو رنگ دهد سینه‌ام — صد ان برنگ ماری نکند داغ سینه هست
داغ بر دل سگ و سم نسان از دل نماند — عشق تو صد داغ بر دل داسم اگوش کست
کو دید داغ دلم را که داغدار شد — لشرف بر که و داس گل کلاله دارد
لاله از حجلت همچو داغ دل من — دل خون حمله بردن برد بهانون رود است
مانند مساوم صاحب سر خود داغ را — دلم بر گوشه دستار سیاه دلم
صد داغ دلسان از بر سر جاوید داغ ما — بروان از برد فانوس سیه رو چراغ ما
دود مان عشق از بهلوی داغم رو دست — چه ماکند داغ روسم چراغم رو دست
سینه‌ی صد داغ یک دست صاحب دل گل داغی — گلستان کرد ام بر تو فانوس آسیاه خود را
ما گیرد دکه داغ عشق کی تحد روغ — سمیع کم برد و مد خون مار روس مسود
مرهم عشق صابر سینه‌ی بی داغ — طفی که هر مدارد سول دلوان هست
مشکم بر لوح تربت نفس داغ خوش را — مرمر از خوش مسوزم چراغ خوش را
چراغ مرهم بهی بر دی داغی — که در رو م گل و در دست چراغ هست
بر سینه سخنان او داغ و فاریده بر — ست رنگ از بهر اماں بهراست
ز بهر بنده بهادن داغ من طلبت — بهس گهر ست چراغ من طلبت
برای موسی داغ داغ صبورم — که دیهیمات ست غم مدرد م احرداغ

صائب آملی
عرفی شیرازی
قاآنی
قاآنی
ما یاران عالی
نصیب خان عالی
میرزا احمد خان
میرزا محمد حسین
سید یار علی خان عالی
میرزا محمد حسین
میرزا امراد
میرزا
صائب

صرح سینا اعس کاگوسه سکاک — حه سر بلند و ما سر کسه افسر داع
بر سر بر عسوس رود بهاد — لطف داعی سان استاک
بر لوح داع طاهر سد — سرن سد را اصفهای هست
ن سامای مرار اع امد — حسم بر دانه بر حراع امد
روس براسب اهن و سد داع ما — بر لوگاثات رساند براح
کست سم ساح گل اسکه دارد دا ها — ما دگار داع محرد مست بر سر برم
رام ما کب دنک ارعم سهای ما — هست داع دل ما هر سلمان
ما سدم روس مراع داع ما دلل اسک — رند دارم رو دست در فتر در نحو لس را
مست داعی سامای درمحت سر — مسو ما طل سد حوس هراران برد اسد
ارا دوم داع دل سد ناک آمر سد ام — موح گل امداحت دلوار گلسان مرا

گل سی و سحم در سان حوس و سو داو رسحر

حوم ما لار سحر را افسانه مدداند — دلم سرگ گی را گردوس نامه مدد
صد داع در م حسم را مست دمن — دست حوس گرد نو را نه مرد م
عس رو د کم من طلعت سو دا سحد — حانه داری من ار دامن صحرا سحد
سوئی کو کرار صد حرد مردوں کسم مارا — کم رسحر مای حوس داماں صحرا را
کسد ام رحوس ساعری کم هوس ماند — دگر معامله ما سری فرو دس نماند
دو دس وحست ما دار حوم مست صحرائی — مهما را ر سهان سر دوں کم ما و اسو دحائی
مارم حوں سد محوں ساد است — ار ناک مر گرد ه دو رحوں ساد است

الصار
را سح
ما دری
اسمار رحم ای
مرا الاس
سی و الحد س
ما دری
سکیا
ا
حوک کار ای
ماهی
حس حوں شمالو
مرا ح الاد س طای حان آرزو
حمی
الصار
محمد اسعد اعلو
حس ملک اسی

هم کسم اسکارم آسیس سوا مد — سروس کله دم دو مد اعصا ماند
د دس قدرس سد مسم سک رسوئی — رد ک ن ک سد س رم
دد ارد ف هم سود کم حوس ما — ن حم ر ر ما ت مد س وس ما
مرگ سود حوس ما را سد ما را د آ رد — سگ مد مرا رد حمد رادد ا مد
د ن کو کر آ م در سرف کو دد وس را — کم ک ک ا ن سگ ما ن م محوس ا
حوس ر ک ما مه مهای دل سمرد — ما رمانه کر د لی ر سا ت داست
ما مرد است سوا می حوس ارسد رحم — کوب گل ا ت کر ی علم در د ک هم
از وس سودی سار از حهان اد احم — مد سد احم ر ص آ مان اد احم
طوطیا ت سد سگ طنان دسوس من ماست — درکد ای ساعت سد گس دلم د واله سد
گرد ما د آ سا لصحرای حوس * — ما ر مرگ د ان و مر کرد ان ر ص
ما ر آ مد است ر سر د د ا گی دلم — ما آ حو بها ر سم حه مسود *
حو م د ر لصرف گر می آ ورد ا حوس را — عراقان مرد و مدار سال سرا ت وس را
ما کس ما د ساهی د ست حوس ر د م — سحب رواں آ لد د ر ر ر ما ی ما ست
د وا ما د ا د حو م کمر سد * — هر حد خله مر د د ر ر سحر ی ر م *
ما ر س ار کتاب حوس حواد ام د لس — هر د هری کهست ا س ما ت سد ام
مری سود مد آ ورد وام ار واد ی محوس — هی سار مد ار سنگ ا ام حب ود اما ها
ت حوس دل د اغم را ر ا سان کرد تو — ما حال ا د مرا د ت و گر ساں کرد تو
لصحرای حوس د ا مه ساماں حس دارد — ر کس حسم حرای حو گل ما ک گر ساں
ر ساماں حوس گر م د عا م کرد مد — حوس فا ئد ا رگ رد ام کسر د مد
ر صبح ر سد سمس حوس حوں ما — موحو ت ر سما ر ما سه حوس ما

اگر من تو سی مرا بر سر ری کری
سیم سلما سی سی سی حوں کہ

ں دا دس ر ک را کو دا ہوں
کہ ہر سنگ فرادی ار اے حوں

آ س ہ سر و حو ت
ی س د گراں سد و سی ت

ت و م دو د گد و ہ گر د س
ا فسا ی ت ت ں سا د ہ

حوں کو ت و گم آ سد ر ا ئی را
د ہ ی ا س ہ ی را

کو حوں کر سنگ طا ں ہ ا سا گم
حوا ا ت ں ہ ر سر ہ ا گم

ہ ا سد ہ ی ص ا ت س
دل سد ر ک تو د ہ ر ا گط ا حوں

گر حوں آ د سو م ر د ہ ک ت
د ہ ر ا ہ سد ہ ر ا ح س گو ر ا ت

س ر گر د ا د ل حوں ا ص ا حوں ا
ہ وا د سم آ د ہ ر ا د ا ت حوں را

ر ت س ں و ر د گ و ر ا ہ ر ا ت
گو حوں گر س ا ں سلسلہ آ د گم

و ف ر سلسلہ ا سد ر د و ت حوں
گر د و ا د ہ س گند م ہ ا ر

ص ت حوم گر ص ں ا ح آم
د ی ں حوں ا س د ا د ہ ف ص

ص ی ا ت م د و ص ا ت

ت ں گہر سنگی گر ت ا ر ا د
ہوا گر د و ہ ر ہ س ر ف ر ا د ی آ د

ا ر د ص ں د ا گ ی ت ا ت
ت ا د ہ ہ وا ی گو ی ا ت

م ص ں ا ر ا ا ت ر گر د د
د و ں ت ہ ہ س آ د ا ر ہ گر د د

ت ا ت س ہ ا ر ا د ص ت
ت ف ص ل د ل گا د ص ت

ا ت گی گہ د ر گر ی ا ہ د ا ں س گر
گر گر ا سنگ ف ا ں ص ل ا ر ص س

ہ ا ت ک ی گہ د ر گر ی ا ہ د ا ں س گر
گر گر ا سنگ ف ا ں ص ل ا ر ص س

ماسه‌رهای عسس ماسه‌روعس وسه — فروس گردد دل گمرا گمر از سنجها
برروح سه کرد امت سی مرا — سود عجب اگر سه ماسه کسی مرا
فرادرف وکو ملامت کا گراست — کاری م ماسه‌ودر سس ماگراست
لماسس ماست سگاهی مداست — که سه‌ر بکر دار گریبان ما

گل سی دهم در بیان رسوائی عسس

ماحرمدار مماع سهر رسوائی سدم — مگیم تکی کرد د سمار و نکجا سر بس
هرر سوائی ماماد برسان سالک — معنی محسب وسیح وعسس مداسه
سه کرحالت رسوائیم آرام سود — سه‌سر اسه‌وسال عسس مگیم
رس رسوائی ارنامه‌انسان ی خرد — فدح رسب سی سه‌سر وس عسس دارم
ارسردهای رگ ارسدهای دل — ماسس یحمار هرباهست وسوامسه د
مارغم جاک رودم حب سکسائی را — عسس سه سود بس کو حار سوائی را
دگرار سه‌سه‌هم سه‌ارسوائی را — سحد ما رکیم د لرهسه حائی را
حس حوں وادماوکسه‌رر سائی را — مامرد کسی مسب رسوائی را

گله سه چهارم مشتمل بر سخاوت و توکل
فی اول در بیان سخاوت انام

ادرس هر ساحه انام مدمرا — هر یک وند کهب وند دست رد مرا

شیرازی
واردی
شاعری
شیرازی
اصل
سالک
اصفهانی
سالک
عسس
شیرازی
سالک
اصفهانی
رس

خانه زاد محرم اسود گی کم دیده ام — امحه عبرا، رحم سندس، مرهم دیده ام
گوید حسد میبود از عصر این سبی — مار عصر این سه م دیده م حسد دیده را

گفتن دوم در بیان سه سخن اهل قلم و خرمای صاحب رقم

از سحب سه مست گردید اهل رقم را — بن خاک کرد ید است گرسان قلم را
سبلهٔ ادراک را زارم بود سحت سیاه — مسی بای جوسس را روس بسیار دو راع
از سرکام روا مست کس اسکار بهار — گس ایکار کرس کردم و قسان کرم
حاصل دار عالم رنج بسار است و بس — گر رسد حری سندوں ل آ است و بس
ی ما سد گس میمی را نفس در طالع — هر هر کس که دارد در جهان گرام منگر دد
السلمان مست ما صاحب دلان ادراک را — سره سحی دود ما سد سبلهٔ ادراک را
پیسه ار اهل و ما سبله گرد و بهر سد — هر کجا دیدم گل را در رمان خار بود
عزّ ن مست هر سد حوادث روه را — هست سندر آن لسحه کرا بر ما سد
هر کرد سی رهبر دارد و کاس سحه است — حو مرد ان گرار دار ره پای حلد
سکسه مرد هنر در سحهٔ هراست — که حامه بر سر سحها زاژده مراست
د ر گیر د صحبت آئینه د رنگی هم — آسمان سلگون ما حامه روس د سمست
خو د ملک مرا اهل کمالست سحضر — عسم مست ار حوف مد ما م را
ه لک کردم ما دان د هد رام مراد — تو اهل فسلی و دانس همس گاهت دس
از مرا هل هنر را سعد می اسد فکار — آدمی اندر سه اگو مر گرار گو مراست
مرد ما کست هنر کرد الا ما سل کرد — قطره گه مر جو د هم سکس دارد

روایت

اسک سی در اک گرسله دسعدی — کاندرس ام حدن مسمردم اوداد
دهب ر سک سدم مرا از دگری مالم — کوس در سیمات ا دمرد مو دوم
حطر دانم کا دس صباسه سرد را — صدت اکسی ارگواک گومرگ طلوس
فراد ار بهر سرگی صدت مرا را — کید سگ صدص دس گردای گر را
سر سحی سدرد ادوی مراست — خوبرح ست ن سود
مردرا سک دام دسک امدمگس او — وی ا خوبرو دیگی سی حس دارد

گاسوم د بان سکاب طلع ساد

هم سگ مدان لک دام حب ا ماری — گر گردسه مرکس کگر م دودم امدار
سوری ست سد ارم — توکه حب سه دراب سرس ما
سم کرد داع ل و ر ادان — توان ات ست ط سروب را
سرگ ا حب عات حس یدرس مرد — شیوردس کرد ملی راد حس عدد
دب طلع ساد دس سوام — سا سی سو سگ وداد
قسه طلع سه دودم کرا ر حس — سرو سم ست در اگر دیه ای سودیه ا
حس کات عدد ر سی ست — حرم کو ست سروب مرا
کس کو ر لم ای کمه ست سرد — ست سد آهم عدد وس سگر حس
ا ن سرگی ر در ا ل دات کو کم — در راد ام سر حس سه کرد
ر آه دا ی حرسک سو ا ک ق ن — ها ست ا سو سی سک سم ـ مرا س
ا م کو ک د هم سم سا ات — سگ د م و آ س ن گو ا ت

سه ط سان ا ابه ان را کهارت ا د در ط مسی ا لعدر ا
ا حمک خالی ر کم سان دید در مان مف کا ه صر سه د صه کم
ملکوں سه و ک ا ر ر کی احرما کرد و آ ه سه مات ر حا کسر ما
لعر و ح احرما کر فساد است واس کر ه ر م آ مات و ه سه م حراح دارد
آ سمان مهد صعف طالع ما سکند کر د سس ر ک است گو گر س امام ما
سه سان گر مها کر د ام ملک مهال آ ر د و ر ا ر ه ر د
هر کی ا ر م مه سال مراد هر سه گر د ا م حاصل ه ر د
کلهم ا ر حم با ر اگذ ا ر اس سحت سه سا ما را الهی کو ک سحم ر نام آ سمان اسد
ا عد ر ر ر ر سان ط ملک کاست حست سه ر ر ست به گرا ر ظلم لعد ر ا ست
همحو ن ظلم ا ر سا سحی هر گر نه مرا د ر آ س ن مست
مر د ر ری مست امر د ری کمد مرس کم ا ن سه ر د ی مدا د نه ر لعد ر ر د
آ سا ری کمد ا ر ک مرا آ سحات سه حر ر ر د ما مت سو د ا نه ا ما
ر سحت سه ر د ر آ س ما د و ا م عمر ست ر د اع لا ر لوا ن وا د سه ر ست مرا
ملا ی د اع سما ی نه ر د ا ر ا ر ل کو ک کس ا حر مس ا ر ف ک ما د ه ر ا ن
تو آ ه حو س گرم را ر ف ک ر د ی نه آ ب س ر د ی ر حراح ا حر حو س
ر ر ه سحی خو د آ ر ما ن سه م آ گاه کر د ا ه ا م مر سا ن حو س کر د سا ه
عالمی د ا ر م ا نکه ا ر ی آ ب گر ر د م سه ی محر مه کر د د
ر ند و ر ح ر د م ن آ ب آ س آ س ا ر ح فسر د ه کر د د
د ر ر کو ه ا لما س سنگ کم سنگ ما ب حو ن کهر گر د د
ل سلا می ر م مر کسی هر د و گه سس نحکم کر گر د د

ب
اشعار
زاد ری
کسر کا ی
ک ه
اشعار
اشعار
اشعار
اشعار
دا ا ر ا ر ه س
اشعار
سا ر
مولا نا ا ف الد سه د ری
اشعار
اشعار

در سحر ارد دم محسن خاک ... پاک خالی سرح زر گردد
ایچنین د لها س پیس آد ... پر کر ارد و گوهر گردد
ارد د لیغ د س کر بیکام سا ... دارم ارطلعه گردات مدرسا سحیر
گر سار علم سر ار گاهه بود ... کر ت حب مرا ارم کیر دگر
مرد حرد یه محبوس ارد مه گوں ... دو گهسا سکا ص حب من مکسه
حب دارد ون امد ارت ن مبود ... حب امکان آب دریا پر کند دام سرات
د آب بحر اگر سوی دل امتد وارم وا ... دو ریا ابر همچون صفحه تصویر بر نرد

بعلی عام دو سان سکاب ۱۱ ساری
ملک دارد و گهر ماری ۱۱ سد ار

ای س سفا دایج سی توام ... سد ارم سه کر د د دولت سه د
گر مر س لف عدالت د د ت ... د دولت بر کرد ارد فراغت سد
سکاب ملک آگهی د سود د چه ... سود د سیج بر سد آب در ان
د د ت کسی د وان اطاک سود ... ون سم ثمرار ثمر سک سود
مر ن کر د د گمان سد تان ... مر ادد سود بحر پاک بو د
گر س مرح بد دیک د م گشاد ... آب اصر دا م سه گهر ا
ا ملک یو د لت ما بحر مرک گی ... گر پو آب ارسا لر دات سا د مرا
د د لت یه د ی اطلی دا د د ... لام د د ر گر د مر د د ارد ل عیب
د ر اب ن لف ون امد ارای عمر ... آد ن بهر د ا قامت اد ر ساد ات

در خانه‌ٔ دوک پس و پس مدان — کس صد هزار ساله‌ٔ نامم نمانده است
بر سم کرشمه‌ای منه رشک بر دو چرخ — این هم بس سوخته‌ٔ حرمان نگارد است
مادام در دو دیده‌ٔ خونبار اشک هست — دانم دوام دود صفت مرا بخاک مست
هرگز دو کس نیافت مرا مس سیه‌گرش — کز آتشم چو صیقل ازخاکسرم دارد
دنیای سفله پرور نگر تا چه دست مزدی — ماهون خودی سپرد ازاری بناک برد
کی در دست سازد دنیا مرد — رحمت سبکسار کند رکار مردمی آمد
این بادیه گرد رکار دارد — یک مسی و صد حمار دارد
فلک اسباب دولت برای ناکسان دارد — همانا سایه‌ٔ دارد برای استخوان دارد
سان عجب صد برگ آسمان دورنگ — قسمت بهمه دیدیم دادآ بهم سنگ
دل بجان خرج مهمان کس نه شدی زنهار — در مکدان کوالک استخوانها سود است
مارا نهاد است رگانجم زبان نمی — حرف سیاه کاسه جو کلکم مداد آب
بادا نفس مخواه از فلک مبادی — جان دادنش ازخم رهبای بی
کام دل از فلک نه مهیا کند کسی — تا ان سیاه کاسه نه سود اکند کسی
بر سر از جودی نهاد دند — در صحبتم سپهر معده دراست
صد سال است در بحر خرج سود اگر را — میسود هر چند گردون سرمایل نمود
دک از اهل دستاد خود رسم کرد — سراب سیل آرسوی دریا رمگرد د
سپهر مردم دون را کند چو داری — سیل سوی نشیبی رود کرار راست
یکسر لطف فاک ای مردن بر رمکن — تو ناکسی اساس کهدستگاه هست
سه دل بودم کشتم چو عاقل رحرح — در نظر سپهرم نمود در گلو نهان رنج
آسمان از جو رناکی ناظرم را سکند — شیشه ام آسیب خار امر ناتوانی نیست

ارا ن را مس مسود کو - اما است کر مس حسن دارا است دست شا
سگ مبود ار احتیاج سازد سرور ار ان سه مدحاص سگه گر محتاج
ان سار وا کرد ار گ حب - دار حس سر بهاسی ار اور آو د احتاج
ر مس د فرد ب محاجام ن ری کرد مس احد فعا دن رد کرد
طب محرا ب آنموب کا مد رهر طرف ی کم ورب موج دمحمهای رنگار نگ عوفاس
دست دب - سس کسی کرد دار ان سه اگر گیری ار آمردی حوس
ط ا آ ر د ح ا ب بود مرد م حسرت کس وارد
عرس مثلب مری گمار ا سا مکند حرف اسوردن مارا کرد موردن احتاج
حس وعشی ست حر اقبال دا مار دهر لیلی اس مرم است ماست محنون احتاج

محل هشتم در بیان افلاس گفتار سی دن در گی و سلح است

ارغم افلاس ا دام - سهو سی کرب حن حراح مفلسان غرم خاموسی گرب
مفلس ار حس حود ران مرد سه حر کند کم بها کرد بهد سی دو ران مارا
مفلسان را کس مبرسد ر ما کی باس حو کند لیلی سه کسی ر کردس وسی گرد
مدبر گ وسی حسم وعمل دگب دسمگ که است مالاس ر عدست
در حسعت مگه سی مانه د نوا نگست در حس پیدا رغم صحا صلی محنون سود
لسان سه حالی کر گر اید مر ف س بود ن آبر و مفلاس اگر مالاس ماسه
عم است که دسم رد رو لعل ر است در سه ار حصه در وم مر موی کم مست
حنان در حسم هاد نعم ار گ بهد سی کر مسار د گ ن بهاو هی ار کدن نام

عیسی ار صحبت بهد سالی — مرا گر صدل دردی مداید
دمی سنگ بری برگ دمانگ منگردد — مرد سنار کس سنگ صحا سنگ منگردد
ملامت دست بهی دمدن هوا خواهان — عجب کو محرمنگردد دار حساب حمل
کسی مبادا اسیر سکنجهٔ افلاس — کو آدمی اسیر ریاداری
ز سرماسکه ن برگی هجوم آورد اسپ — دو گر ماسدن و دف فغان دارم ما
غر تو مدی شاسد خار انکار مرا — زهرن اردوس بردار دگرنا مرا
حمان براست دل سنگم ار بد سی — کو من رصحبت دل دل رصحبه تنگست
مست حردست بی ماصلم ازگلس دهر — حون کل ادفاف من ارحون حگر لسکرد
ار سکه کار معلسی ما گرسه اوج — در آسمان خانه مانک سمار مست
معلسی هر سا بود عسی تمام * — ما بی ن فلس مساسد حرام *
س مارمای ما مرسد فضل ما امدی — کلمد سک سحی سوان کسود مارا

گل همسم درسان فرصداری

حون گرد دمال برمعلس رسرم فرصحواه — سرداردمدن حوارسد رسک ارزوی ما
فرص ارسان رهه برون د سمدهم — حری لقمر صحواد لعبرار حساب فرص
می ر در رنگ رح من ار سام فرصحوا — سنگ صبای دلم گردد سلام فرصحوا
فرص ار مرسه مردمی امداحت مرا — سکه ان را گران لود سک ساسه مرا
کی نگوس من رسد مانک سلام فرصحوا — می رود هوس ار مرم گوئی حوسام فرصحواه

گل همم درسان ی اعساری

آدمی در یک دمی محرم جان اصلاح — راستی در محرمان حق رسد
کی اجل دارد بهر کس کو رسد — بر سر کوی فنا فریاد کن
سنگ از استادان ای خود در سند ام — آهن سوی تو ای آهن گرو ام
عالم جان اصلاح — در جان آشنا
پیر صحبت ار نگیرد اک دمی — در جهان گم گشتم آن جان اصلاح

گل دم دریای سالس ۵

در دلم اسرار رحمی آمد — تا جلیل و دالس و میرمی آمد
اف بس کز روزگار املاک است — یک آدم وصد طوطه مرمی آمد
مرگ ال مست و جلیس هست — روزی آن ل مالسی دمدمس
واگه راجلیس ست مالس هست — روزی آن جلیس آشتی دمدمس
ملک جوی گه فرمد و دولت — اگر زر نود لس ما دولت
دست مرگ مست مسم ماسه — مسک او واحد العظم ماسه
یا فحری حال مسم و رو کس — غم جلیس نلم از مسه مد و کس
گر بعد عمر ن رسد آمه راست — در همی راکسی امرور رسد گو مراست
جوانی گه ل لر تو گرم سد — در درد بدان آمه ن مسرم سد
راوی کس در رکس رو نفرت — رو مسرد و دلی نرم سد
گه سر فرود دل سر قام — گم سد خواهش ا آست م
خواروی آنکس گه سه گنجاب — رسادی سفر حت حن آفت

دانلود از سایت ادبی پارسی
www.parsiau.com

تو خاکی اگر گنج نان روا است — کوی خواسته خاک را کس نخواست
فرومایه مرد سه خواسته — کرو کار ناگرد و آراسته
زدان سوی عدل ان و برسه — کجوین زبان سادی اگر سه
کی سنگ سنگسم اما دلش رحمه است — کو می نودم اگر رود کرمه است
کف گول اهل دل کست زبود — سایه آن بود کز رسن سیر نه
درکسه دری مرکه بیاد ارد — جون بود نخسم یکس دار
زوگر سری دوستی نه نکوگه — اسراف کسی کرا سر داد ارد
سنگساد ماض رحمه ارکار جوان — سب سب آکسی اسه کرا سداکسه
ای تو خانه دلکن نه — سب رعیت وقاضی الی ن
سه کران کوکه وان کرد فرمخواهد — ج سخت وسم و خ وکر کواهد
لشکر دکه رو ادنال سر مخواهد — اسهداری آلت کی مخواهد
آن و ری کرکسی ماش دوا ماسه — کاراوا یکس ش دهاراکات
ص سا دواجوا رد سه — اسهدا ش آلت کی رمخواهد
مرد طل کسوی حرکه وش سرود — کوری وسنوعت ن سرود
یا محو یه ش مردم سمسر رد — اسهداری آلت کرد مخواهد
موقع صدف کودرصو مسکن دارد — در لعل صعف ودر ارکرون ارد
صبح کل ناصه ارسیع درجس دارد — اسهداری آلت کی رمخواهد
ناری کو لشکار دلکر دمان را — ارخسی سه سه ه لو ن ا
دست سودا مروت کواهی را — اسهداری آلت کرد مخواهد
دولی کوه درسر فروصت دادول — کا اه فسا عدل کمه کو مسول

برد پرامید خواند کمر او در بر دل — امید اری آنست کز رر سخواهد
کسما گر کو همی رنج برد در عالم — سازد ازو سه دل در بسی کور دوم
دلبس را نگذارد در سه آسس غم — امید اری آنست کز رر سخواهد
آن شبی کز راکب دعا حاس سازد — نعارات سخسا سخن بر دارد
بردم صبح نسازد سلم اندازد — امید اری آنست کز رر سخواهد
جوسوسی کرست دور کند مس حوس — گردلس دال درس داود سس گردونس
دیدداس صادولس ناودلس ناسد حوس — امید اری آنست کز رر سخواهد
اری کز نه دادر احس وحمال — گر کند یار دلعاس رره عنج و دلال
گر کند حون دل عسان ناسد وصال — امید اری آنست کز رر سخواهد
ساعری کو همه دم مدح وسا سگوید — رو دوست سک و بد ساه و گدا سگوید
گاه اگر مدح کند گاه انحا سگوید — امید اری آنست کز رر سخواهد
خالص ان حقب وحواری وعم و رد وحس — در عربی کند و یاد سار و رو طس
بررمان یار کند طرح دگرگونه سخن — امید اری آنست کز رر سخواهد

کل یاردم در ساس مدح ممدوح

ای سکان یاد سان یاده — ار بحر صبع رود سب آب زلال علم
بر داسه صمر سرت مدسب نکر — رودی هزار ارسات ار حمال علم
ای در یاده عدل تو ملک هر دری — دی سر نوی در رای تو حورسه یاوری
کر تداریم نصور یاتم ملک حلم — حالی ار مس هر سس من همدام لس

اس جوہر دات ارزیب تست آیات — سودا مت بار اس در اکرچہ مدعم را
سحر مرہم نہ درد سینہ افگار ما — سایہ گل بر نہاد گوشۂ دستار ما
رود سبدلی مرد سلیم نہاد است — طاؤس را طمع نبود بر رود کار
ریح طاہر عکس اطلس خوں خشاد ما — مرد معنی در میان ریح مادی ناکد
طعمہ مرد مرد لسوت رست — ای بی ار فصلت انصاف
من تو دو خوں علاف وخاں سمسر — کار سمسر نمکند نہ علاف
من در گلشن خوآب صاف اردوسدلی — در را سوزند ی گرسورای مرا
دوستان ارگراح دماسی ارک دماغ — خوں کسی ادخات خود را صرف خاطر ناکد
دو مصرع درسنکر وحی کلیم اسطور می ماند — کودر ار شہرت مال ناسد مرغ معنی را
گرسہ رودم ولی خوں برمہ خواہم مسلمت — رو سی ارمن نبود خسم خرد ار مرا
سکارگاہ معاصت کیخ دلوت من — ر کمان سکارم کمند صید من
صرنگ خانہ خوبر ار سان من ماند — طلا سبود ار سفرہای قلب من
فکوہ معنی عمری برم کہ معنی خوبس — دو مار سن در دست در سریعت من
اسون ساہد معنی ہمسہ بیحجود ات — براہ عالم بالات خسم خرد من
مرلباس من مسن مر خوہر من کس نداد — بیحجہ سمسرا سل اندر علاف کہ ام
لیل ار گل نگر ر دگر در خس ماند مرا — سہ ر سی کی کہ کر ہمن سند مرا
در سخن دہان سدم ماند نبود در رگ گل — مسل ودن ہر کو ار دود سخن سند مرا
درس سعدی نست یک سرار ارہ بود — گر سبود آکہ گر گردد مولد و ماوای من
سہ صد انکس آسوب صد ہکامہ ام — گر نظاہر خوں سراب کہ خاموسم ما
مائب سود حک سحرای مامت — رخاک نو سد اگر سعر برم را

الشاعر سید یحیی ۱
الشاعر ملی
الشاعر طاہر وحید
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر

ار گرد ران اگرچه گو سر باد ده — حاطر نهد مرد حر د سد ران
ای تیز تکس ا دسس هس قوت — هرگز اوصای آن نادد سان کم دم ون
دمده دام سار کر سر سهر کج نهاد — دد سان دهس پدد دد سنهاد سی
سلمی کر ما گر ر تو ناسد مدان گرای — دآ را کر ان گهرت د حب د و حهس
آدم کر حاصل تو ود علم ما گر ر — حرار عمل نمو حب آن آرد دکس
حود را مسد و دل نسد مد ما سس — فسان مسد ر دسو د مسد مد ما سس
ماری رفاس عارب ناسس حو حل — ر حاک سس د سر ملمد مد ما سس
مر حمد کر مرد حول د فعل هست — ردا سس ر د ر کار سس گهت
ر سو ا سود آنکه مسد رد ر د ما سس — ر ر ملب ر آمد و محک ر د سب
همس مدار ر ما حال گوید سنه اصاف — کر نوب دان حسب دب مالار ر می آمد
گمر م مد ملک تو حس حوا مد بود — آ فان ر ا ر ر گس حوا مد بود
گوسس ناسس کر عاف نصف می دتو — د د گر کفس د سه گر دمس حوا مد بود
سر ما ۱ مر د می نکس گم — کر مر د مب تو ر مر د م
گر حه ر ر ب ا ر عمد د بود سس — در د س تو ا ر ناسس د د ر د س
د ا ی ر علم هر حه حو ئی — ا ر آ ب سه سعد ر د ئی
نا ر سر سعل د کام نا سی — می کو سس کر ملک نام ناسی
د ر هر حه ر ا سنا ر نا سد — آن کس کر صلاح کا ر نا سد
نکی کس د گر مدی سنگا لی — ا ر حس ب سنا سس حا لی
نا ا ر نگاه گر مر ق مسلوک را — د ر عس آسنائی مردم رمیده ناسس
مر لب حوا هی مدا را کس کر د ر تو ۱ د آب — ا و ح گر د ا فعد ر کر حود مر ل سکسه

ا ر ا ل
ا ر ا ل
ا ر ا ل

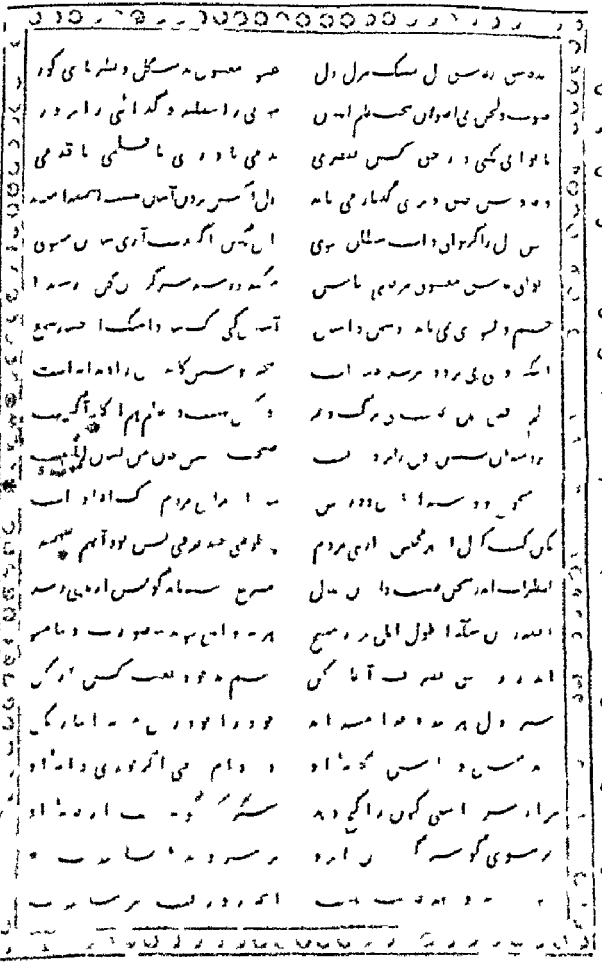

ف بر رگر کسی تو در را در ما بسی بر گدی تو در را
از مردمک دیده بیاد آموخت دیدن بکسی را دیدن تو در را
خوش هست امید وصل ارام جانست وای بی تو غم شکوی جانکاست
ن عالم را کس نخواهد گرداست جانی دل دوستان نگه دارد راست
طان واقعه حسن ار دوخ ماند کرد دوزخ سوداد ار دوخ کار ارد دست
وای که دلت جانب سوداست وه خبر دون کس رد دون سست
حرص دسد دل و حرام دعست بغض دعست و کبر و دنیا دکر
واهی که توانی در معنی بستن در خانه دل جان سلیمت رهن
آرامش دار خویش را سه کار کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن
سد راه مسری خاکساران جهان سنگر اند آنکه سر فراز کرده
مسر دان سد مدرگان دن سوار آنانه بر رهو گر سند بر رهن
عد ای کم سنما اگر نه باسد بی اصل و دار هر نه باسد
ر حکمت نامور مت نکته کو در هر دو عالم سوی سبه قرار
لماس طرست خود در کی عدل مرع و نعرت سار
طای ساط مست حظ گاه روزگار لست دشمن آن سزاوار است دنیای دار
دوستی با آدم دانا نکوست دشمنی دانا به از نادان دوست
سخن گفته و گر نا ساند هن اوّل اندیشه کند مرد کو عاقل باسد
آدمی زاد نادان سخن داند نسخهٔ سهیر و حوض کوثر داند
حسرت و ند خاوند سخن عمل کوین کرد نه آب رند گانی بهست
نامه نان هر کر گرمی کرد عالم گیرست در هر در ناس ناخورسند نامت کسه

ماهی از خوس دو هان نگرد ار ... رندگانی برای مردن هست
اوست سرار کج کاردن بود ... فردوس بر ملک فرمودن بود
بر رگان نگردد مرد ای مال ... کز اموال راهست رود در وال
کز نام کوار اوست ناهست ... عثمان سوی علم و ادب ناهست
فراهس کن حق اساد و علم ... کز بهت اوست یاد علم
اگر در دلت بهر اساد هست ... مدت امید تو حرف اساد هست
مر اساد و ابر کز محکوم سد ... نسی بر سام کو محکوم سد
دلاران سه قسم اندر ندای ... رمای اند و مای اند و خان
سای مان ده و ار در راس ... تو اضع کن ساران رمای
ولکن مار حای و اند آر ... کای خان مد گر موای

هس مردان خرد مایان اوست ... لاجرم بسه مُردان سعیدان اوست
آدمی او اگری اوست آدم هست ... فرق رهس ی آدم و حیوان اوست

گل چهار و هم در بیان حصره مسمرون کسی را

طلبکن حصاب مه بر رو وی من ... بحسم مار مرا هجو سر مه ماند و مد
ماند تو و مد عزیز هست و ر طلبر ... هر حرد را کسی که عشک بر رگ دید
سنگر بحسم کم نعره ران عزیز من ... تو صف الم کس بحرمدن نمود
ای سیح اگر نصحت افتاد ارسی ... ماری مکن بحسم حمارت در و من
ما حسم کم مس من ظاهر دلیل را ... هست ار خلاف کهه ضع اصل را

تحسم کم منگر حسم خاکساران را — کزان عمارتها ماں دوست بر دکست
خاکساران ماں را احمارت منگر — تو حدائی کہ درس گرد سواران اسمد
مانوان مانواماں را تحسم کم مہس — ماری یک رسہ حمعت دہ گلہ سہ را
امادہ را تحسم حمارت مس کہ خاک — حوں سر کسد عمار دل آسماں سو د

گل مار دہم در سان لواصع

امادگی لوا رمہ اہل دولت — تحلیکہ ما بر سو د حم مسو د
تحلیت سہ رکسی کہ بری بری دید — ما قامت حہ سہ رو ہر کس حمدہ ماس
ہر حا لواصعت دلیل تحاست — مع اصل را تحمدں لواں سہ حت
دا صع کں کہ ماں ار حمدی — فردس سو کہ مای سر بلدی
تکبر مہر بلدا ں را کند پست — لواصع ربردسان رار بردست
رمس حوں ار لواصع خاک گسہ — عمار س سر مہ افلاک گسہ
دیک گرار لواصع حم مہ ودی — سہرا فرار ہمہ عالم سہ دی
ار لواصع مسواہی کردں مستحر عالمی — حاتم وسب ملیمای ہمس لست دوماست
دمس دلب مست ار ہر کدار ماس — خاکمہ دردیدہ گردار مس ماہر ماسمس
دیک مرسہرت ار سار دمہ مدمحوں سو — کہ ہر حمدا دیری مکمد سہ ر رمس دار
مست مر مرار ماس سی او دماہ — گر و انصاف ما سنگ رامار کسد
کمف ردای سہ د ولما لواصعت — ار سہ مہ واں گرہ سنگ مارہ کرد
کر ہمحواہی کہ ر بالای حست حادہمد — در لواصع ہمحوار دی ساں و سہ ماس

لاوری حسرو حاں آرای سلیم
امیں لاوری ہلالی انصاری انصار انصار لب حاں حای محمود سک دولتی انصاری محمود رضا سان مقرر اسدی حاسم سہر دلواہ انصاری

همچو محراب از دو اصع سس حس زود گار — نام خود را مسوای قبله گاهی ساختس
در دو اصع کوس ما گردد گمان صد جو — صد کس سمع را گوش عصفور ناس
قصد و ایما سوی لب سر بلندی سوی — گر همه اسم عبار بلند و سی با *
سب اکسری تعالم سهرا ارادگی — فطر ا نا حرگرد دگو هرا را دادگی
رسه اسادگی اس سس کرسان خاد سد — سایه مال مارا سر ارادگی
فرو سب دلیل رسدگان کال — کر حوں سوار سرل رسد سیاد سود
خواهی کرد و سدار او گردد حوان و سر — حوں عمل سر بمر د واصع حمد ناسس
سس ارسات دو اصع د اصع س د — سر محراب همان سه کرکی سب حم
هر کرا در عرص ا نالسب حسمی سر رمس — حوں مسوحود رسد دو سم عالم مسود
ی دو اصع کس سمگر د د تعالم مر بلند — حاکساری قبله رفعت را نای رسد است
فر سب دوس ر دلیل عرّ و نا — داد هر کو دوس حا نا کمالست
سر بلندی مر گجا کسر سلامت سر — باد تو اند سم بر سر او حرکرد
حو کو دو سب سر بلندی او — کسی که سیه افادگی سعار نکرد

قبل سادس دهم در سان حاکساری

حاکساران را دران درگا فر دگر است — مسحد گا حلق سد سحاد ارادادگی
کسی رمس گر فت حاکساری را — اگر سمار ام ارحم آسمان اند
در سک حوس کوس ارعرّ اخروں بادت — بر سر حوان همه س حاحوگل ار ما سک
کرد دام ما ما کساری حمع ادح اعسار — حارد دو ارم و مال هیچ داماں سم

مایهٔ عبرت بلندی گر دد افتادگی — از قلم چون حرفی افتد در کنارش باد هم
سگ در کوی کسی ناکساری کرده ام — عکس مادر خانهٔ آئینه نفسی ناشود
ناصد جراح مطلم عشق ولبی را — کو فرصتی که دون کم جوید رسم حق
خاکساری سر بلندی را بر د اکرد دست — نه حصیر وحصت کردن سر و مالش دلش
اگر دو خاکساری کاملی بر صدر بادا ری — جو نفسی با اگر خانه راد آسمان باشی
جوابی عرض د هبوی خاکسارانس — در دندان مردمدن ناب سنگ را
مگسم است اوج اعتبارم و دادا د — مردمان نام من افتادن دیوار سد
جوابی کو مرقراری خاکسارانس — راهی عرآسمان و دصدر خانه را
در بر رگی با مدار مرا نگذ ناج عرور — موی در بالدن اندار دکلاه جلس را
در آنف خانهٔ دسالداس خاکساری کن — رمس بودن سمر ماسد بلای آسمان را
خاکساری سد سرمایهٔ آسودن با — صندل دردسر ماست هس بودن با
ـ س سر ا فتادگی کو فطره را ر ا — نه بحر اشد و در هم مسگر د د
ار بلندی نه بود مرتبهٔ کسی ست — گار د بوار که گر گلستان شدن
در د ند خا ر دم همو ار مدهد — چون رسته صاف سد مگ حم بوزنت
د جای کو ر د مر صحبت مو م مرد — ردم جو ر د رسی بلند سد نا تم
همو ار ست ـ سس عرر ان کند عزر — چون رسته صاف سد رگ ساں گهرسود
خاکساری سه گرداں هیچ صدای که حست — مست ناکی را تحیم دسمان انگند دست
ررا خاکساری ناکسی بر ناک سد — جو جو رسد جهان افرود بر افلاک سد
هر گرشد خاک بس برگ دری سدا کرد — سر سد دانه جو ناخاک سری سدا کرد
در قعت عشر ناسد صلاب خاکسار را — رنا لا سوی بسی مر کمی پند هر اس آید

الضاً
سکم
الضاً
الضاً
الضاً
سعدی ای
مرد احوال الدین صبا ـ
واوری
واوری
واوری
حس
ناصر
الضاً
الضاً
الضاً
آزاد صی
ناجای
حرب

ما کساری خود در ملسم آرام — سر سد تو عار آی سکست مرا
مسوان کردن سرمی طای درد الهای ست — رسد ا اموازی خود عوطه در گوهر دده
ن مصم کعه و ن ساکن سحانه ناسس — سحود آورد سده خاک ساک در ـ اس
حات او مرسلد ن ما ول وح مرگرد — سارارد گسری سر مادح آسمان دارد
سر سدی سم دای حکساری سد کس — ـ وسی لسان سد ـ ان دلوارا
دم سر ما کساری کسه آسو گردندم — آن سناح رآعس مادر سرد حواس

گل ۱۵ سد هم در سان راسی

رآسی اود کوسوی ر سنار — راسی اد لو صدا ر کردگار
ار کجی ادی نکم کاسی * — ارد و جهان سی اگر راسی
ط کجی حد ر در آسو س ـ — سکر ار راسی اس لو س ناب
برکر دن سکس رمان او لو نادل کی — راب کسان حن حد گس برسرود ـ هم
راسب سروں دهم سد کج حوس — گر ـ کج نس و ں گیں ما سم
مرکس لوای راسی افراحت سد سد — ما د س ند حرد دست ر ں الف
در جهان ار راسی سود بر نگیرا گرد — د سگیری حر عساسو د لعالم پیر را
ں عسا مرکس کرا سد بهر سد ار راسی — ر سب حس سد حکم ما ـ اد
لسوی راسی دل رانداب کی کرساسد — عسای آسوسی ـ رسل سر سد اعمی را
راسی رهنک مس مسوان افتاد — رسل منگر ـ دهر کراس عساد ارد
سر ـ ر د رفسل حر ان ما د حال — راسی را ـ و د هیچ ـ و ال

حال اسم ـ سد ـ ا
ـ اسم ـ د د ـ ا
اسمائ
مخلص کی سی
کی سی
اسمائ
ار ری
ـ ان د ا ف ـ ن
مخلص کی سی
سکیم
مکی ـ ار ی
اسمائ
ـ ی

حاد اسرار دل همت ما راست شد دون مردان ادب خطار مسلمان شود

گل پنجم در بیان مذمت دروغ

زبان را نگردان نگردد دروغ دوائی که صحت بود گرد دروغ
دروغ ای برادر نگوید رهی که کاید بود دوا روی اعتبار
دروغ همگه حال دلت جوید کسی نه اعتبار را سبی گوید کسی
کسی را که گردد دروغ دوست چراغ دلش را نماند فروغ
راحت دو سرای ما ساری ما دروغ ست اگر خواهد کوش را دوستاس

گل نوزدهم در بیان مذمت عیب جوئی

عیب مردان قاس کردن مذهب عیبناست عیب گوا دل کند ی مردد عیب جو را
صد کس دوست آید و کس را دشمنی هست چون زیت خطای همه راحم برانست
صد شکر که عیبم هنری همرانست صد شکر که عیبم هنری همرانست
عیب جو را هر گجا دیدم سراپا عیب بود چون نگردم وضع این آهوی آهو گیر را
ساده او ست نکته گیری گو کار شک بود آهو گیر
مرد مردم نگو اگر کلی هنر که نکته بینی گوید
عیب جوئی نه کار مردانست ست شیوه شگفت ناداست
مرد مرم در دین مردمیت بود است عیب جو سوس دار حرم شان عیب پوش

رسوا شود کسی که سخن حق بود دعی — هرجا که مدعی است رسالت بر د است
ناظر عیار را تکلف بهر است — سبزه خط خوبان گست آینه را
دم حرف گرم موسی بر سنگدل سد — که بر سم اژدرم بیخبر ز سحر ساحر است

غزل سیم در بیان صفت عشق و موسی

هنگامی که مدار و همخوبان در میان — با وجود سنگ حسرتی برد توشش مالست
گه حسن حسب عشق کس نشنیدی که — سکندر نهمدگی تعلیم با دای مرا
من با ندیدم و برد گفتم — عشق موسی سه ارنی تو موسی
دو نسخه کمک ست و صد گنج سر — ارور حسن در آور عشق سوی
کدام بانده ارد توسی مست — سوس حسم و دار عشق بلی و عران باس
بردار عشق کس بر د اسی و ا هر — گر بادی پاک مسس عشق بان بادی پرس
حسم توسن رنگ و دکمال مست — دده نا سا بود نا ده کر نا بنا بود
با دای تعاقل پیغام بر د توسی — بر د کلم بهر ار علم صد کتاب است
بر هس حسب عشق توسن — دده نا دده سوان گس
رعشه توس بر دار نا سوی حق عشق — سیاس آر عشق و گران رهبار

غزل چهارم در بیان اسم سودن از سر دهس

حسم را سوت صبح نا با لم رهبر است — بر نامهای دهس مست حاجی اعبد

هر حد عاقل کہ انس مسلوا ر حسم ملوس تو د ت کہاں سوی سا ہ
سوا ں ر د ر د سس و ا ضع حا ں را قا مت حم ر ا ما د ر ا ط ر ا ں را
ر حم ر ا س و سد حسم تو ا ضع ت سر کا ر کند ع حو ہم سا ہ
ر تو ا ضعہای و سس یک کر د ں ا لہت ما ی ہ س سل ا ر ما فگند و تو ا ر ر ا
ر تسلم و تو ا ضعہای حصم ا س مو صا ف کر حم کر د ں د ا د آ د ہا ت مر حا ں را
ہ ر کس ر ہ ما ر ا ر ا ن ا ں و سس ظا ہر کو ں ہ ت گر د د مو ر ما ہم ما ر مگر د د
حشم مد گو ہر ا گر حر ف ما ئم گو ید ا ت سحوا ت کہ د ر لقمہ ہما ں مگر د د
حطر ت سا د و ا ر د و ر کس ہموا ر ی و سس ر سنگ ما ئل مسو ر ہما ر حو ں حا سوس مگر د د
حو ں سو د و سس ما ئم ا ضطا ر کف مد ہ مگر ا د ر ہ د ہ ما ت آ ب ر ر کا ہ ر ا
حا مو شی و مگر د سس د ر گ مسو ا س حا سر ر ا سحوا ما ہ گد ا د ر ضا د ا ر د
ر حمت و ہ ری و سس قر ت عمر محو ر د لر ر ہ ر ا س آ ب ر ر کا ہ ر د
ر ما کسا ر ی و سس قر ت ر حم محو ر کہ د ر ہ ت حو ر سو د کت ما ک آ لو د
ا گر د سس تو ا ضع ہ ت ا ت ا س مو ید ل محو ر ہ ی تو د ی ما ک ہ ت ہ ی گر د د

محل ہت و د و م د ر سا ں منا فع صحبت ا چیا ر و مضا ر صحبت ا سر ا ر

ما تو ا ں مر ہ ما ت ا ر صحبت ر و ت د ا ں صحبت ر و س ضمر ا ں کمتر ا ز آ ت ر ہ ت
صحبت ا مد ر حو ہر قا بل کند ما ہ ر و س د ر ہ ساح گل ز ا ی گل حر ا محر و م ت د
ہر حہ ما ئل گت ہر کس ا ر د س صحبت ا نچہ ما ند د ر ا ساط ا ر ا ت ما ند خاک ر ا
کم ت س ما ند ا ں کہ صحبت ند گر حہ ما کی ہ ر ا ما ئد کند

ا نصاف سی ا نصاف ا نصاف ا نصاف

اسیر	آدمی از رحم روی است او را	مار از آن مار مانند کند *
میرزا اصل اسیر	حرف از بوکر و رنگ معنی ناعی	او بلبل عاشق و حرف را عاعی
اسیر	صحبت ایجاد موسی آگر باشی	در آب روی بری و در آتش داعی
اسیر	قالب صحبت معنی نظران باشد بود	خاک در صحبت ابلهی گردد آدم
اسیر	با مردم زشت نام مبر ما باشی	کز صحبت دگران مسابی خرد
اسیر	با دان مرد عاقل حق آموزد	چون عزیزش شد و دست آموزد
اسیر	دشمن از صحبت مرد نادان پرهیز کن	دستی نگزد پیرار آتش را و مواکند
اسیر	از صحبت خر مرد نامرد سود	دیبا چون خرت دی و رود سود
اسیر	صد سال اگر سنگ فرو رود آتش	یک جرعه رود آب چون تو مرد سود
میرزا اصل اسیر	اخلاط و دد و نیک و بد ظرف آموزگرد	صحبت رود شیر ان کورا ناکند
اسیر	از همصحبت ناکسی مسائد	رنگ لوا چون رنگین بر تو دسم
وارسته اسیر	آهن کز سنگ آسیا باشد	نی الی فی تنور ت جا باشد
	خود مسند لطف جو کرد در سنگ	تمس کز لعل نی بها باشد

گفتن یوسف علیه السلام در زندان لطف و مروت

شیر وحید	وحشت آسان گرز ما باشد اگر لطفش بود بهتر	صد در آتش میرود در گرمی سوداران را
	با من مسکین دل ریش خود طرحی لطفی	گر الفاظ تو باشد مرهم راه چاک اران
صاحب اسیر	جفا با تو گرم و رسا خود گرد	تو ایم ارد گرد و دن گرست دن کوان
وارسته	لطف کن باشد در حرف که استاد گی	دست عزی میکند با ما قدم تسو برزا

لطف تو اگر یار کند خان جهان را عرضی سوان کرد هم سر و جان را

گفتار بیست و چهارم در بیان جود و سخاوت

مرد سخی خود است کرامت بخود وآنکه این بود ندارد عدمش به ز وجود
همت سکر و مدد ساده دلت را مدد سنگ و مدد در نظر اهل کرم هر دو یکست
سخاوت مایهٔ عز و علو است سخاوت سبب دائم از حمد است
سخا قصر است عالی بانیش او هزار آسودگی در سایهٔ او
ز دریای کرم ابری که خیزد سوی او در سراسر زیرد
ز دریای سخا رگی که روید حواسش مجلس فردوس گوید
کرم هر چند در عالم عزیز است کمال عزت او در وجود است
کسی نیست از بوقیع کام دادن دوم بر جوانمردی نهادن
کرم کن کز کرم مار بوامسد عدو کش مادر گاو بوامسد
چو خورشید سخا از گریبان بر زدن آرد کف محتاج گردد ماهیان بر سر گریبان را
کرم سائل خود را عجب کند کار دو بار لف کشاد صدف بر بار مهار
مر سکان زدودی - آسمان کرم کز سند از بهر حاجت گدا دارد
بانوسی کز بان بامسد ادای مطلب دست سخی سد زبان بهر خواب سائل
کز دست زمی هست کسانت کرم را ای را ز دو لنگ نسانوسه بهم کن
راضیان سود صاحب کرم را دولت افزون بر بلی بهر حاجت را رکسدن سبب مگردد
سکند بدار اسان دولت بدار را علامه بسیار دسنگ معز گران گردد دارا

کرد سخی اس سخن
ما را وجود
الصفار دنیای
الصفار الصفار الصفار الصفار
سکوت طلاس کی آزاد
الصفار
دار اسار اسرار بس
سخن سخاوت
مرتع از اسان

دستی که بر گرد ار ماه او را ... حق آستین خالست سیمار گردن
امروز بحسن ار دن فردا بماه است ... دست کرم ما عدم سیه است
گی تو دریا مه آخر الی عصیان کرم ... تا کی ارد دست کرم ارد لی دریا کرم
لعل دست لوگوهر حسان برسان سد ... کز اسطام و ابر آسمان بر ست
کرمان با لوگهر هم ماحسن بیش می آید ... ماسه حسم برمان دو ابر سارا
دست اما ت کرم حق کاسه فضلش بهست ... معنی ان کس سه ارکف در کم
کس سوال کرا نوات حق اهل سخا ... کار داست بردی کسی کو در برد

گفتن مست و سحم در بیان تمت

راست کی حراج و سحم روسی ارد ... ست مست مایل است بر کس سه افد
اهل همت را ساسه کسه روی کس ... حر ابا کسی سه وطبا سه رواست
ندای همت پروانه ماه سه کر رمن ... نه گو گو در ره طره بروای گس دارد
اهل ست حان ده بروانه سان در کا حر ... شی و دسو دوه ی دگر و دس کسه
ست اهل کرم ا سگه سی گ ست ... آب تو اره رسی عرم سه اره سد
حق است سی گوی سه ای دست کرم ... وقت رس محک ست و وقت بر گس ست
گوا هم لعد مردن سگس بر من گس نوسد ... گواهی ن بمرد و س را ا و س سد
ار حاب آموز همت را کز سه ا سح ... حاتی ا در ما رد ار سوی حوس را
گس ا ر حسم حام گر ان عرف ست ... اسحه در کاسه او د ا ست هو سحه
همت عر سادم ا ر د و ما گه ما و سی ... حسم ما ر ا ست تو ما سد حات آسا را

هزار بار ی
ا سه سا ر ی
موسم ساری
حسن ساری
ما سه ی
ی ی
سگ سر

هزار حسن سار
هزار ی
هزار ی
هزار ی

هرکرا رس مردم نکوی سخت و دولت سرمست — ارد درسم قدم داری بهشت برسد
هر سد باشد و ساسه دلم سر بر فلک دارد — حباب ار همس همت آب دریا کم سد
مرسد و دی ابرکس در حور همت رعسه — کی بدام عنکبوت اید سکاری حرگس
مرد همت بر حه گردد ران بکوسر مشود — همت مکسد ف و سارد درم را
همت بر کس هر ریاده سود — رسد حه قطره بدر ناگرم ریاد سود
مس همت ارادت دور است کرار سوال — هرد عالم را ارد یکمار مسحواهد دلم
همت سلد دارد و یکس حا سناح گل — ای مرع دل رگوسه نامی نرد
همت است کرلف نه سمر د عرفی — ور صد سار سر حسمه حیوان رد ست
سلد ما نه همت می کسد سگی — سود مرد فلک را همه سان گرمست
نعض همت رادر اهل کمرد انان مار مست — رسه کوتاه مات سحت و ربار مست
همتم هست رما سحت اگر کوتا است — است باتم رسه ارد ست مدسار مه
ر ر ر مال ها همتم گر سه حسان — که نگر رد ر نائی سکسه د نواری
همت اگر سلسله حنان سود — مور نواند که سلمان سود
گرار همت سودی اهل د ر انا عالی — قدم ر مارک ورسد کی نودی مسحارا
همت ما نگرارد قدم ار توس مردن — تورد ار حون فگر آب رک ورسه نا
مر سحار گم گرد حاک اندر است — ما ر افلاک رند همت مردانه نا

گل مست و مسم در سان مست نکسدن

ار کم احسان کس دست طلب را مرکن — آبرو حواهی سان حسک حون آبه ماس

کاسه خود بر کس نهاد ار جوان کسی — داغ از احسان خود بر سینه ات دردل نهاد

دل بر حم صحرا احسان کس مسهل نه — صد امت کس جان کسی قابل نه

کل احتاج ا من است ساده دست — ما دان نه مردان پر لب دریا دست

یک جهان ا ل مت طرفی نکنه — صافی ابه و آب ه کسه هست

با توان دل با حسان کسان ن کس — خام جم را کاسه ا دار تو سا ن کس

هیچ سرمایه سعادت کاری — هست کسی که بهت سنگین ارن

دور دور رکوه کرمان گذر — کر سایه ا سر سعادت تواری

دور بر مار مت مردم مرا دم — یگانگی هین مرا آسان است

دور بد مار مت مال مرد — سعد حسن سه ا تواند حلس ماس

امر سان ه صدام سه محکو کرد — ت رهن سکه گردون گرفته ام

ر مار مت هست گدا ا سه م — هن حمالت آمد ورفت پیرا هم

ف اکه واسی که م ه رد کس — ر سم که نوح رهن آمد سود

ر هست تو د گران ثبت صد ل — کردم صفحه ان دو سر حرفی

سوان سر هوی که هست من — حرا که کر پا ه کسی نگا کسی

پاک فت و احسان از هوسی که — ر تو سعد را آئینه دار تو بود

غزل بیست و هفتم در بیان حس و اساک

مال عالم سود دائم هست دیگران — سمع هر گرمانه و زرار دست کرد

هر دولت هست هر گر مردم هس را — دوان فت ر هن ی نرا نه گرفت

سنگین صحرایی رنگ و بو را میکند رسوا — ز بس بهر کرد سنگین کرم در آستین ماسه
ز سودا فرصت کرمان خسین طبعان را — کم سودن ار مستعار بود نظر سنگ
مرا دارای عالم مال ای عزیز است — خلاف بود سنگ بستر مراست
مرا در پیش محمل آمدی خود در بهار — کرآب سبزه مرادار محل بی مراست
می ارسد رحم خلق میکند در خام — همهای مدرسه ۵ بهرار سراست
ز حاصل را اگر ما و آمان — چو هسر گرد ز بهرما سایی
ز حاصل ز اگر ا تو بهاری — کو بهر گر قطره مرکس سارے
دوم داری کراد صاحب کرم هست — اگر صد گنج دارد محرم هست
سای آن در حب آرام گرد — کو خلق ار سود او کام گرد
محلان را بر عسس دگر مسود اگر ما خود — سر خاک می مردند خوں قادوں رد خود را
کی ار جمع ر رکم سود عرض مسک — کسی ار محو دون کمی سر گرد د
جمع سد خوں مال گرد د ما طول امل — آری آب اسیاده رسه سر می آورد
صدای دست نهم سودن صدف است — که دل مال بهادن مدامت آرد مار
خوں دل مدست آورد پرکس مال دسارا — اگر خوں صحه مکساید سمر بردار دسس
گوید مارگست محلان تو و ناک — حاسا که هیچ خاک مگر د محمل را
مسلای رح مارکست ار دوران عرح — هرکه همون رشته دل بر جمع گوهر است

گل هست و اسم در سان ما قدردان

امروز قدر گوهر و خارا برابر است — باد سموم با دم عیسی برابر است

ایضاً

ن در سیم اهل جهان هست اعتبار — مرگس گاه و عمر ما را مدار است

ایضاً

دل را دلسی بوی نادان مگر بحث — عقل هم در گوی و دران گر بحث

ایضاً

ارواح اهل عالم مردی کم جوی را که — هر گز را که نه گر بحس بوی بر کات

ایضاً

مادم کن گر بحس دود آدم ناکوں — دود من مردی مردم گیاهی بر کات

ایضاً

رمادگست نمای بود رس مردم — گر سه ناک بر اید خود رس مردم

ایضاً

غیر آنکه دل می گر خط رد دو خوں — کدام عقده مشکل کبود رس مردم

ایضاً

کسکه سر گریبان دو رس زمانه کند — تعیین کو کوی سادت دبود رین مردم

ایضاً

بوحم اردست مراقان گوهر ساسان — بار نا هر هر دو نا ناقور را بر میکند

وداعی

هدف مراکه سه خاک ای صائب — دو رس زمانه کو گوهر سناس نا یاب

وداعی صاحب اصل

دو جهان حس ابد حتی آدم کست — بار دو را صاف آدم محرم کست

وداعی صاحب اصل

سکه مردم بیع دو حب نفس پرور داد — دهم حسان که دا ای جمع کی مرهم کست

وداعی

ای خواجه کس نا دا ای قسم — نا در قفس راست هر دو زه ی

وداعی

دو سحر گی سه کس دمطربی آموز — نا داد خود نا ر کبر و مهر نسانی

ایضاً

جها در محرم دف و نام سه مطلب — کو ان دن سه لب اسی قدر اشها

ملی صاحب ملی

ملی اسکه معنی آب سه ا مرم سعدی — زبان گردد حسم و نفس ناک صفا را

ایضاً

دو رس زمانه کو گردد است عیب هنر — هنر دو ا بهری سهراه حسوسی هست

ایضاً

سهو صافی اردم افعی توقع دا سن — کام دل حس دو رس ایام سه ا بم نا

ایضاً

درین دوال مرد آسمان بیقدر سد دا سن — کو دهم و هنر و حالس ناسد صاحبان را

محل هست دهم در بیان صفت اصفا

ای مسلمانان خدا را صحبت ارباب جاه
اعتبار اسود پیران عمر در کار نیست

مرسد از خود فلک هر که بوگیر گردد
همچو اسباب برای عدالت معمور است

ن بزرگی معم تود ار کرت سلمان
رسال ماکساران مسلمان را سست آگاهی

مداس بر سحی ربوگیر مدد است
ار حرص مسوس سکنا ت عاشق

اوح دلت سعادت یار ادوروری مس مست
رد دارعت معم عست حراسان جاه

مرد معم کی ت عظم گدا حرد رخا
بوسد است عست بوگیر مال جوس

حوا مداهل دولت مدار سحت جو درا
گل امرس معم مدان حرداع محرومی

عنی ار دولت دساگیر دعت کس رامل
مفلس مرد بهره ر بهلوی بوگیر

در ساه اهل دولت تا گرس المهست
بسر اهل جهان تمسک ردولت مسپرد

بیلا ست قسمت معم تجمع مال
محرومرت صلاح ار بوگیران رهار

مسوس الدوس ص
مرد اصفهر ار اهل
مسوس الدوس ص
مرد اصفهر ار اهل
مسوس الدوس ص
مرد اصفهر ار اهل

مرا ملک صبی را مرام دوست است اگر دست حسن حمد است
سگ صبری ان ستمگر دارم که ان مرد خدا ازو سیر است
ان بود ان ستم کم مرکس کمند مدان مه کو دل آسا مه من
من ارزم بانت روز حساب ستاند سر مرگ و جوان
دست دزد مه رویان از صاف سال را کیست کو نیست گرفتار و گرفتار ا

غزل سی ا ان مه ولی

بوان مست که ورا ست ان مرد که کو نیست ورا ست نا موم
ولی نیست ان مه ان مرد که نیست نیست گرد و نیاز موم
دل من کیست مه ان که نیست اند ان یک مرد نیست
ست ستمان من دل نیست مه نیست بود دل نیست
مکو با آه نیست ان دون سه نیست با نیست گریبی دون

غزل سی اگر دو سن ان اشک دو ان سرخ رویان

مه گی نیست و نیست من دون از نیست و نوای من الیست
راه و نیست دوی دو از راست من دانم دی و ان اساست
ان با من و نیست مه من ان دون من کو نیست دو دو نیست نیران
اکنون ان دو ان پیر گوی دو دام دی آن از کو نیک مه مردا ان ا

ای بارم کسود کار سد — تا کی بر قرن جهد سائی ها
رابد بی رهد حک اندوب وبات — من بر توسن دماغ اراد ات
او سنجه سار گنب دس اد گسار — او با لم خاکست من عالم آب
رابد گوید مهست با جور توسنت — من میگویم سراب انگور توسنت
ان بند گبر و دست اران بسدار — کاوارد بل بسدن اردور توسنت
بهر اجمعی ارنعلبد بردن مشکلست — حبر سوان مد کی گرفتن دود سار سر
آبار صفا راهل بر دبر مخواه — نوی عبر رطب سه مخواه
ارر ابد حک رمز عرفان مطلب — سائی ار آنسه قسو بر مخوا
سوان نعل وفال رار مات حال سد — معم بمسود کسی ار گفتگوی کج
معدور بود رابد اگر نام نگرد — گردانه سبح کعس آنا دارات
واعظ نه رانامهٔ گفتار ملسد است — آن ار بوار کبه دسار ملسد است
نطر کردن بحوان گر حرامست — بگو ای مدعی طاعت کرامست
رابد نره کعبه رود کس ر دست — جوس مرد دامار معبوده است
صوسان راهم بهست وهم جهم ما جوست — آب وآس بردو مدمو مکبه سر را
ارر نو نور ابد ن نور نود مجلس — نرحاسی صفاسد رهی صفای دگر
سبح دسانه نر حرمدار سد — بیبود رابد حک فرود نراسی
سادار دعای رابدان حک رسدن — گرار سمر خو ن هیچ نوی خون نمی آمد
رابدان حک دورادماد ار کبف کمال — چون نمرسد می رطوب ار رسدن نار ماند
رابد امی خورد ناس خرد سالوس کرار — خود اس بار عم ار بهر صرد است
انکر کرد دیر رد رس سعد — تک تک سبکی ر بهر تو بود

انصاری — ای بار م کسود کار سد
انصاری — رابد بی رهد حک اندوب وبات
انصاری — او سنجه سار گنب دس اد گسار
انصاری — رابد گوید مهست با جور توسنت
انصاری — ان بند گبر و دست اران بسدار
انصاری — بهر اجمعی ارنعلبد بردن مشکلست
انصاری — آبار صفا راهل بر دبر مخواه
انصاری — ارر ابد حک رمز عرفان مطلب
انصاری — سوان نعل وفال رار مات حال سد
انصاری — معدور بود رابد اگر نام نگرد
انصاری — واعظ نه رانامهٔ گفتار ملسد است
انصاری — نطر کردن بحوان گر حرامست
انصاری — رابد نره کعبه رود کس ر دست
انصاری — صوسان راهم بهست وهم جهم ما جوست
انصاری — ارر نو نور ابد ن نور نود مجلس
انصاری — سبح دسانه نر حرمدار سد
انصاری — سادار دعای رابدان حک رسدن
انصاری — رابدان حک دورادماد ار کبف کمال
انصاری — رابد امی خورد ناس خرد سالوس کرار
انصاری — انکر کرد دیر رد رس سعد

ربان داد وان را رسن کردن کوه داد
هرم ز نعمت خوان ای زاهد هیچ سودن نوه ساده سواک را
که سبع حیوان اسد در بر گرم گرداند لباس سست
پوشک اسکندر این اوین گردکا برقرا سن می سرد گنه رنج کوکنار
میکند اپوشل سوخت مشک دام و نسان لف سوخ مراست
اندان خشک کن گردن سن قصه ست راکنر کار است
این ا ات سع ماه و ن اندازات مدار م علت را

محل سی و دوم در سن صفی و حن

صاف دل کی سم سوسه گردد ست رو سدان قسم سگرد سارا سدرا
صاف دل نگس سگرد ورف ون مراس ی سم آب روان معلوم ست
صاف دل راه اگران ون گاه سن رسد قدر گوهر سکه گردکی در ماسک
هر کس سر خود صفا داد داد آینه خوس را صفا خواهد داد
هرد که سکه خود سس گیرد سه کس سن خوسه صفا داد داد
گرد از صفا پور، صفا می ست صاف بوصاف کر صاف سی سدرا
دسدان خوسه آه سان گردد اه صاف خوس سکه، سود
صاف دل را خود صفا می سفی صاف دو آینه کی، آینه دان سگردد
سه صاف دل را صفا گردد ست کس با سه صفا خود سدرا
دل را اگر وصاف کی آموزد ی سک سال دوست سی سد

صورت سینهٔ ما کسه ار کسی — آینه هر حه دید فرا موش مکند
هر حه ماسی ماس لیکن ما صفای سینه ماس — گر حه اسا سی آهن سوی آینه ماس
تا نم گرما سکند رکنات سینهٔ خود را — سیار دفر دا طل صیقل آینه خود را
سینه کو حون صبح رمدوم روصا سینهٔ ما — صورت کس نه نهر است در آینهٔ ما
روی گردان سود صاف دل ار دسس حود — آخر آینه نه ما لس نفس می آند
ما صاف دل محاد لرا ما نوس دسمت — هر کس کند نر آینه حیحر محود کند
مرسدی اهل سخن راحه ما ی سینه مست — در س طوطی را کما ی نهرار آینه مست
سینه صافی مدلم رنگ کهورت گرد است — نهرد رساعر اخلاص سکر مگردد
سینه صافی نهست راحت ما — دود روح کست کنه حو نها
نکا سات رآینه سینه صاف نرم — مدوسس سردم هر کو دس ما ست
عمری کر نصد نهرو سعت مگرد د — رور س نهر اوقات دست مگرد د
ما نند طلم رکا عد مهر رد د — گرد ل صا ست ی دست مگرد د
سینه صافان راعماری گرد دنر د است — اندرون خانهٔ آینه حانی کرد مست
فروع ماصهٔ دولت ارصفای دلست — حانی نفس رراز نفس هر سر است
هر حر مردد ون گمان دا سه ام — ار صاف دلی سان ا ان دا سه ام
سحر حهان سینه صافی کردم — آینه نرا نر حهان دا سه ام
نوان ار سینه صافی شدهم اعوس سد حسمان — سکر حون صاف سد سراهی نادام مگردد
صاف سد حون دل نه د آینه روی نادرا — کی سود نه مکس دور امانع نودن رآب
ما صاف دل کسی رانادای سر ری مست — نر خاک ی ساند آینه آسمان را
مکدر مساند صورت ار آینه رنگس — دل حود صاف کن ما صافی نلس حهان ی

قادری
محمد سراج الدین علی
۱۱۹ روی
سلیمان قاسم
سراج الصاف
الصفحه
حسین الکوس دهم
جمال الصفحه
الصفحه
مرزا اصول
الصفحه
وحیم
محمد افضل مرزوس
الصفحه
سلیمان
۱۱۹ روی
سلیمان قاسم
سراج الصاف
الصفحه
حسین الکوس دهم
جمال الصفحه
الصفحه
مرزا اصول
الصفحه
وحیم
محمد افضل مرزوس

یک فراج روم کمرم مرد نما — گر ای نسیم آید دل خلکم
خاطر دوستداران ماست و لعل سرخ راج — هست فرخی در خلاند و طلاب آید را
گهی در آب دهم گاه در آید و کردم — بهر ماست صافی لود ماخود و مرد کردم
سنه صافان را سحر بیکی است ماست — حمد مر آید کردن است حمد خود لود

گفتن سی و سوم در بیان عرب و آمد

اگر ترا هوای آب خوار است — رود آمد و طلب کار زندگی آب است
ماست حس زعفرودان تو سراست — آمدی مرد آب زندگانی تو سراست
رماح نادستمان باج سخت خود مدارد — کسی همچو گهر ماست آمد و دارد
کسد لبات در ما مر — هر کر کمقطر ۰ آمد و دارد
مرکس رآب دهد اگرمان مهوی تو است — یعنی مر مرا ترا آمدی تو است
تو ساد لی کر رطالم کند و ماست — مراج تو است ارحظ آمد و ماست
در عس الهست سلسله گفتگو — نعره دست تو است را و گفتار آمد و
موج آب گهر ارماح سنان میگرد — قطر در مرا تو است کم ار در ماست
لا تمکین رکف گر ار ما گردی عزیز — سنگ را سجده کی مار مرا مر سکند
مرا گر بع گرد و آمد و ما کی طلب — توان رس آب و گل معمور کردن ما و ن را

گفتن سی و چهارم در بیان گوسفند گرفتن

دمدام در نظم صحبهای رنگین صدکتاب — کردام تمتع بهاسی استحاب

قدرت ناخورده دم آدم جان اینجا — بیان صحرای محشر بود نسیم آسمان اینجا
برساند اگر از سنگ سپهر آسیب — گوشه ابروی مه آب نیاورد طپنجا
گوشه گیری ماحصور دل عنقاست دولت — داده ام تا کس دامن مارا
در بهشت ادم دگر درد حرص نیاورد — هست در عالم بهشتی مرا
گر مرا آزرده ناهست بجهان جز تنهائی — دهد بیا محرد گوشه عزلت بی کم
ما بگلم نسیم بوی تو داده است — دلم گوشه تنهائی آزرده است
اگر بهر هوس داری اسیر ام عزلت ده — کدورت وارد از گوشه گیری نام عیارا
گرد آرد درد مرم گوشه عزلت فارغ — خاک کاشانه بود صندل سای ما
گوشه عزلت گزین ره رسم خلقست — پای در دامن مرا جو سر رگل درد است
جون دل در گوشه گیری های رنگین بود — در کنار بحر آب چشمها سرین بود
نه بهر هیچ رهی جو کج عزلت هست — حصار عافیتی جون کنند دهقان هست
پاک طینت کامل ارتهاسی نبود — قطره گوهر ار ره عزلت گزین نبود
در گوشم این ژاله داد سر گوشه گرانست — دامنت صحبت باطل بادرد ام جس
قصد اگر جز رند مرتبس از عزلت — کو بهندست تو در دجون جو سار ارآند
لب بس و گردن و جهت رکری — این بکه ارکنات سخا نوشه ام

محفل سی و ششم در بیان پیری

رحمت جون دهان بخیه دوزان سایه خارهٔ — کاروان هر پای مارا داده اخگر لعل
زنهار عقاب حرص در بری لسانان تر — کو آلوس نهود ار پای جو س گرم جوان تر

در دل سرمای خوان نسار است — این بهار است کز و فصل خزان ناسه
سود و بدگی از غامت حرم ما رکاب — سرد از سهر و دار گمان مبگرد و
کز مادر دو ما از مرگ غافل مسوادسه — کز این و سراس دیوار نائل مسوادسه
ا ح د و آ ر ح ا ن مسه — سر د و حب حام می مسه
رسه حل کس مثال ا خوان ایروس راست — سر دل نسگی ناسه د سا پیر را
از سر گوسه گیری دسرار خوان جوست — از سر راسی و کجی از کمان جوست
آ دمی سر جوسه حرص خوان مبگرد و — خواب در وقت سحرگا گران مبگرد و
خون سا هی سدر هوا سار صیاد سدن — صبح خون رو سس سود بیداری با دسدن
سرم ر عصا و عسکم ما خار است — سر سال مرا سعی پر ما راست
سود کای خوسس با داست سه ما — نام در دست و دند مرد سمار است
سران ر ا د کر سه می با د ساحت — ما رند و د ر ع همه می با د ساحت
دو سری اگر کسی کند میل سرا ب — از سگر ار سه سی با د ساحت
پیر فت سه کا فری جهان سوان کرد — خون سر سه ی کار خوان توان کرد
در طلمت سب هرا ح کردی کردی — در رو سی رو ر یا ن سوان کرد
زیری فه ر سیمای خوان مسود سدا — سعد جهان گ عد مکه رو سس سا هی را
غافل مسو کز دار د سالات مرگ در پی — بر ف سعد جوی د ر کو سیار پیری
سا ط خوا ی ز سری محو — کز ما جوس کسه آ ب اسا د تو
حف سر عهد سا ا کنون سه سری عهد د ر ع — می ر د م سه صبح د ر ع مار ا ف د ه ا م
ز سری حان گسه ا م ما نوا ن — کز د ه ا ن محسه کای ر ما ن
ز سری رحب د ه ا ن د ه ا د م س ه د کر حس — سیا ه ی آ ه ا پ سسع خون ا سال گم کر د م

فروغ صبحدم از خاک دریا طف کم پیدا — نمودار معنی ان حسین صبحدم پیدا
دمید سری بادسحاب رحم هوا دوشین — خوشا طفی دراو کشت بری مدعا روئیس
سری شمس گرمابش دهادامن جوبس — هدایش سوی خود ان هم سوی خود کشد دو
مرخون کسی فشاندا طبع نخوان سرود — اخبان دست حران ایخ پیروزی سرود
سری رسید دست سه مسی سحاب — سوی سعد سی لشکر ان سراب سد
برسواد نخوان رو سوی کاوری شاهی — کلام سد سحاب ار دو بار کسد
دل مرا در پیری از جهر الهی می سد — قدم قفات سد سی همچو می می سد
دمال روح سری بر سادصاحب جوهر — سلا آنس هما را دلین کسه سلی را
هزار نهای ماموخت سری ای ماسد — خاسد هم حسه خوش گردد دم سهود

غزل سی و سوم در بیان عشق

ست عشق کوهیادم پیری برحسم — نگه ارسوی مال تو نهد هرد سگ
دهد خوش صحیح عشق گفت کوس کس — برنفس داد سد دور واس اسد را
سهی یسه سیاسان و سوای تو دارا — کر عشق حلقه دیگر سود دام سادا
نفس سری آسب حسم بردسم — مرن دسه عشق دوحه بان سم
سای کون سال ارخوان سحده برماسه — سرادی نگه سحر سب عشق حسم سران را

غزل سی و چهارم در بیان حساب

من سوی حوس را سه اران منکم سیاه — ما را بر خوان سوم د تو کم کما

حسابت برده بر ی مسیو و صاحب — نگردد سیر ان را اعتبار ان گرد
اسیدم بود صاحب دیگر صاحب — اسیدوست کرآ دشمنان دم کسد
بوی سعدو را نمی آلود دد — سر صاحب را لشکر احتیاج هست
برم دسس حساب دارم — ا رد سسی عدالت دارم
سسس ه کمک بوی سعد — روی دسس سه نامه کرد

محس سی دسر دیس حسرت

گیر رادم دیا گرد اد میان دهم — دان براند سن کادم میان دهم
نیم دعده برا سیا گرا سم — دیاران مردم دد گرا سم
انیس کرکک عمر دد صف — دد صف گرک دان رف گک
ح عرادس را می سعد — صدیق کردم د آب دصف
دکاره صد برم حسرن کا دسدا — برگ سم ادم میان امرد دادا
ا سے دد هرسعد ا سم — صحبا دم د دم سسس گرف
د دس الرحسس الدسان دسدام — ی دکس داج مردل سعد دان ه
درد اگر دد با مهران دصد — دن برم سی اسک دان دصد
دصف دل را دا سم فرود — اگوس گران سر عهدان صد
گه سر گه دات دل دا سر — فرود صف سی ا دصد سو سا
دلم دن سد لس ا مرد م رود ی را — صفات دس صد م گوس اسک د ی را
عدس کرده اطهر صف د م عدم — عریق دات د بود حسس گوس

فرهنگستان زبان و ادب

رعسان لب گرمدن د خواهد نمک دار — این لعبت سرلب مبری دن سخت مدار
عمرت دراز گفت و دادم بهان و دن لسباط — مکمل نعارت سدد امد سگفس است

مکمل سی و نهم در بیان عسان

سحر گر سود کو ماریان عمر خواهانا — کو لب سعرت حم گردد از مار گزانا
آنان ر صدات رکوه گفتاس — کو گفاه حد تو د سنگ راس
حر نامهٔ سما مدارم گای — منکر سو کر لوح و قلم سر کواه س
مدام نامهٔ اعمال خود را — ولیکن کاعد مس دام طاعت
ماس بر دامی در حسر اگر از حک بر حرم — حسر ها آنس دورح رد اماں برم دارد
دو سس کهم رو در حسر آورسد — سکاف گاں حس مارد گسد
رسی اعمال ما ارمدگی دوسد است — حوی ما موار سوار سب ما سد بر آب
ز نامهٔ سویس حوسد لم کردی — بروز حسر حواسد فعل رست را
سر ما سر دهم سادات — د سا حهٔ نامهٔ گنا است
مارا در آن ساب عی حساک — د و رح ما است از عرق افعال ما
رحسم کم مس در نامهٔ اعمال مس راید — کرمی مادارس ار سه ساران رحمت ها
کرم رس گر سر اسد گی کسد — قصاس دید روم و سرمد گی کسد
ر حر گیری رور حساب آرادم — ورں مساه حساں کیر د دام کرسان حواهد
حو سر حریدهٔ اعمال حود نشاره کم — هران و ں کو رعسان هست مار کم
آئینهٔ دار رنگ گناهست طاعتم — کردم سنا همحو گناں سحم د کاه را

الشعار — الشعار
الشعار — مولوی محمد علی کسمیری
الشعار — مولوی محمد اکرام اکرام
الشعار — مولوی عبدالله صاحب
الشعار — مولوی محمد علی کسمیری
الشعار — مولوی محمد اکرام اکرام
الشعار — مولوی عبدالله صاحب

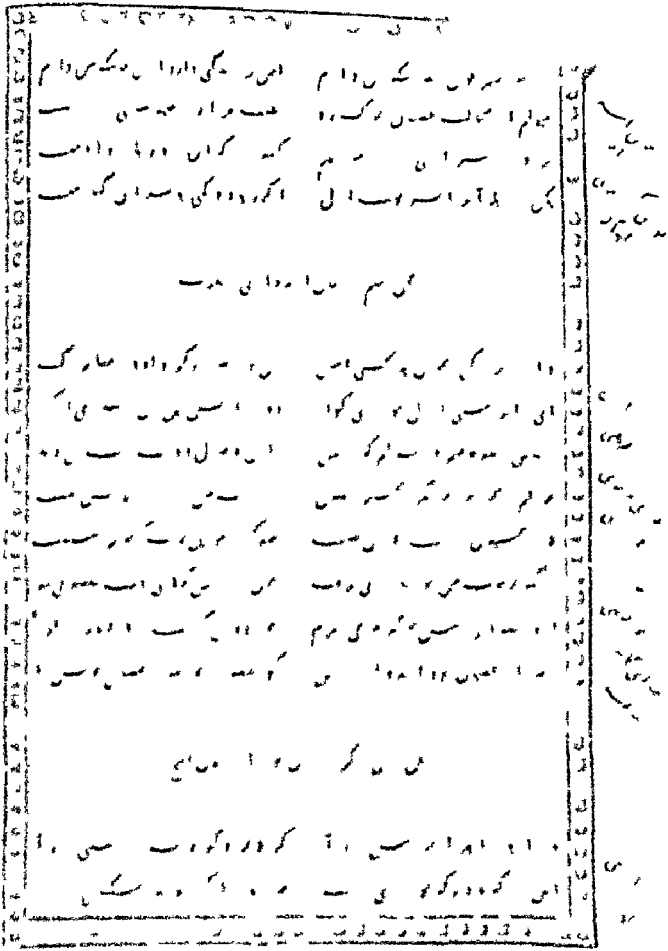

وصال حرم باسد تو دور بس کرم — گمد دسس بدگی تواند کاراسد شمار کرد
بر خوار عمر گرامی صرف دعما سود — مسوان کاه سهم رنگ اسد سمار ساف
ای بی سار آمد ام بر در تو باد — بد درگه قبول ترآورد ام سار
حران وفاداری ای توسه توسم — حون سایه بس عقوبون توسه روا است

گل جهل و دوم در رسان مناجات

یارب هر حسم تو سداری دهد — درسی و سبوسم بسداری دهد
آمدم که سایم رداران یاری — یارب تو وصال خود مرا اری دهد
ای خالق هر نسمه و نسی — سس حر عطا کس راهسی
انان و انان و تندرسی — علم و عمل و فراح و سی
یارب تو حنان کن که برلسان سوم — محتاج برادران و دوسان نسوم
ای مت محلوق مرا دوری دهد — مارا در تو بر در انسان بردم
دلسری محال مس کن کر دست دسکارم — گسم کس حوار که تحر تو کس ندارم
هر حامه فضل تست لسحح — گر نسحه فضل ما سم است
حسم هوس مرا بس عصیان — بر نسحه راست نگاهم است
دیدطاعت اگر نه ما ئلم — عم مست که کار ما کرم است
مرا بکن ار فروع حاوه نمار — حدارم مر هوا حل بری سار
دلم راکن سوعی ار عمت ساد — که گردد دیت ده مرگ فراد
ار من لب تسگی دهسه حان حد — سامان مرگ حون رنگ روان حد

داغها — کرد اسیاب — حطاء — کرد محسنی ورامی
حواحه اصیل الدین نصیری — انصار — قادری — قادری — انصار — حطاء — مجوری — انصار — رابعی قاآنی — انصار

یارای امر رحمت بر عاصیان ندارم — دماغ هر دو عالم بوی ندارم
نگارم کی بر مسیح آسمان سر — که همسر در نماند دیده تر
ز سگ گردس در یار اوده — سزاوار من اما الطاف سزاوار
ز فرط بیکسی عالم مرا است — غمارم کاسه لبریز صدحیات است
الهی بر سر یحیی صاحب کلاهی ده — ز روز واع عسیم ماه وصحت ماه سایی ده
نمیدانم که ساید مرا ایار بودن خواهم — بهر حیری که لایق دانم وایی بخواهی ده
مرن هر جو سبی مرلم در برسس محبر — سگا بای وده دارم رمان عمدر خواهی ده
یارب در حق گه گاهم کنی — محتاج گدا یاد سایم کنی
موی سیهم سپید کردی ز کرم — ماموی سپید رو سیاهم کنی
الهی ز ماموی خود این مدهوش ماهن را — زرود اسرت واع ن دس کن مرا
سیارنگ د لربیم ز لونگ رسم — برارد ز ماموسم بوئی عبار ما الله
خدا را نگ ماری کرامت کن دم را — رسوح اسک سن آب دیع رنام وا
الله لعر ماد من نکس رس — لطف وکرمت مارس نکس نس
هرکس نمی وحسری می مارد — عرحضرت تو مدارد این نکس کس
ای دستگیر عالم دست مرا بگیر — دستم حنان گیر که گوید دست گیر
الهی لعرت که خوارم کن — محرم که سر سیارم کن
مرا سر سیاری ز روی تو بس — مه سر سیاری مرا بس کس
سیدا بحود آسانم ده — رصبح صفا رو سیاهم مده
مده ا صیام هجر یا کسی — دلعلم نکن رد د هجر حسی
مرا هر ماں سوی دوماں مرا — کن ز بر یاد تو ماں مرا

اسیار
اسیار
اسیار

مد طالع مساعد ما را — تو اگر کس ار گنج طاعت ما را
یارب از عرفان مرا بهره مرسان ده — چشم بیناکان آگاه و دل بیدار ده
الهی جوهر عشقی در گرانمایم — رهانش ده ز دوزخ کن فریر خاکم
تو دی سی دری از دیده داکن — دلم را با محبی آشناکن *
معمار عشق خود در سینه ام را — جلی زار سار آئینه ام را *
بیان از چهره اسرار یکتا — بچشم جان مرا دیدار بینا
بهشت از بهر تقدیس سزاوار — بعد دا این بیقرار امیدوار *
گرا دیس حرمی آید عدد بیدر — وگر نام بلغزد دست بیگر
مرا از بهر طاعت آفریدی — ولی عرضت طاعت از من ندیدی
بایں عصیان رجا امید واری — عجب بیحد مرا چون سر شماری
ولی لا تقنطوا این وحی الله — نامید طاعت آمرزش را
الهی موج خون رنگ گل گران رامم را — بکن رشک صفر بلبلان طرز سخنم را
یارب دل مارا نور رحمت جان ده — درد پیرا نه بیماری درمان ده
این بد حد داند که می باید خواست — داند لیکن مرا چه خواهی آن ده
ای آنکه همه بیکسان را یاوری — هر کس بیکسی یار و مارا یاوری
همه حد ز بیکسی کسی مست مرا — بیکس تو و بیکسی که آرد بوی
یارب تو بعفوی و گنهگارم من — تو غار و گری و آه ناچارم من
بی یاری دی مددی یاری — یارم چه شد و چه دی کری یارم من
الهی مرا تو نور نفس و سمع جانم را — سوار عرف ناظل کن علم لوح سانم را
مرا نامی و لمرادر سیلی خود زمان گردان — سلام چشم ما را سرکش دل نامم را

الفقیر — سراج الدین علی
الفقیر — محسن الدین مصلح
الفقیر
الفقیر
الفقیر
الفقیر
الفقیر
الفقیر
الفقیر — سکندر اسکندر
الفقیر — عبد الصمد النصاری
الفقیر
الفقیر — الاوری
الفقیر — دارا امیر بیس
الفقیر — مخلص کاشی
الفقیر

عطا کن او بهوای دکه داری مال دنیی — که من مساح ملک سدره سدم آسمانم را
دلم را محسن دین گر آگه حسن خوبان ساخ — کنم چون رشته در یاقوت حسن توامان را

غمن حال دوستان بی اختیاری دوام فنا

اگر دل را اختیار خود نبودی * — همه کار تو خود همه بودی *
گر همه تو بس کار بودی * — همه کارت همه بودی *
اگر گوش دل جان فنا — مرا غازی دات بر ذات رسد
بی قدمت ؛ یک دو جان کس من — جان دان که بر ای تا قیامت
بی یاد ات دمادم ادا مع — که با بر حق طرفه اوست
گر کار تو نیک سر بر توست — دو سر همه بر سر توست
تسلیم و رضا سپر کن و ساده برو — کل ملک دو جهان سپرده توست
گر دود سر بر گرود سر توست — این سخن ما در آب رو توست
عرضی هم اگر کو کوسم یا ابرات — هم عرضت و هم توم برات
دعای تو سر دود سود * — آخر از سر توست می آید *
فنا اول کسه سم خود کود — پس آنگه بر خود همه آورد رود
فنا سیصفت سیح ثابت دارد — دو خواندار کسی کاری بر آرد
دو بر ده گرداند و آن دو بر گوسفند — یکی بر لب نهد گوید که خاموش
فنا و گرسنه و گرمها را دارد — شکیبائی که بر آید از دهان
بر ات کرده ام قسمت دم مرد — زان گونه که گفته مردی مرد

گل راه مخالف که برسد بکمال — گر بر ته ساری و حرامسکی
مارحص عقد اگست رماحی نبود — گرهی را که سر انگشت گشامی بود

گل جهل و چهارم در بیان راضی بودن برضا

دلا بهموار تسلیم و رضا باش — بهر جا تنگ ناسی با خدا باش
اگر وطن بمقام رضا توای کرد — عبارحادثه را عوطا توان کرد
بهشت آنجا که همه میوه حلال است — اگر بحکم قضا آدمی رضا گرد
رضیت ارلی مری توان گفتن — بسخت کردبار اناسکوان مجاح
درین میل خود بحکم رضا کاسته ام — برغبت دانهٔ سکر است که برداشته ام
درعمل هرکه بتسلیم و رضا توگرشد — سحر طرّه ارباع دلش نور مشد
برت تنگ ام رهم بودین دستی — درحوصلهٔ مرگ من اهوس نکنجد
نگار دست مرن دوملا کو دست قضا — لسان لحظ بکشد سر بر سر برند
مرد حق بین که بلا را رحمتی بیند — ع را سر حود بال همای بیند
درین حاص بندگی رضا سرار سایهٔ کلست — گردی کرمار تسلیم و رضا حم میبود

گل جهل و سحم در بیان مذمت حرص و حرافی و طمع و طامع

سه حصار ارلعت سر کردن سکلست — دست گر رمابود رگ روان سرات هست
حرص راسنگی افردن رر و مال بود — حسم آلته کی سر و بمال بود

حرص را کشته لعب دو عالم سر — همه آنس موزد استاد ارد
آب گوهر ای حرص کی شود صاف — داغ جوی خشک ناسد رعشی آب دار
در جهان سوزان نسان سرد حسی ناس — حسه خورسد هم محتاج آب سسمت
دنیا تو حرص ما کردی مسخت — هر کار کرد و سار کردی مسخت
حون صورت آ نه ناساس حوسست — حون دست طبع دوار کردی مسخت
صبح سری کرد سر ما مان ما کو سر — همحو سبع ار حرص سد راسحوا ها همحس
حرص کی مهمان عسس دل مدرکند — کی گرسه نواله کو حوات سر کند
سگ حسان هم را اهل حرص فاتح سسد — مومی آرد درسم وام سیرون داسدرا
حرص دساکی رود سردن رد لهای سا — مسب اتسد رهائی سود و ناضررا
اسر حرص و سهوت مرکسد کام مساسد — دوس آنس کسی گرسحه گرد و خام مساسد
ساسال اگر ملک ناں حوسس مساحت — رحرص سر سرا سدد سگر دد
هر سدی مسب اهل حرص را ارمال کس — اسحوان دهان سگر دد دهان گورا
ناسد هوس حاحت رسحر مدارد — دامت همس موح عسل های کمس را

گفتن دل دسسم در سان توکل

رار، هم کوسس توکل کاسان ار هرس — مرساسد روری و حرح و گرهم سرسد
کی رو دارم سلی مسائل دول — مدی سد اس دل سر ما توکل آسساست
توکل سه راروری مدست حوسس اسد — گدائیست حودکودک حو دسر سارا
در کوی توکل کو سحی لب اسدی — گفا هم فکر دیه یکه مد توا ردد دم

اگر دانی که اندر سرمل سعود تو گردی ... مدار امید خود هرگز توکل را

فصل چهل و پنجم در بیان ماعت و صرود و ضار

رسانه نور مس آفتاب نوس سود ... لساط و دا اگر از نور ما توانی کرد
در حسکال آب گر کم نسود ... حل فلک ما بال ماعت نه سکند
برک خواهس را حیات جاودانی گفته اند ... آنرا دوس جمع گردد آنجوان نسود
ماعت کن ماس حسک مای آرد و گردی ... کو خواصهای الواست نعمهای الوان را
لوان نسر سر کسان مدام کسد ... گر نرم نرم مقدار سس استعمام کسد
راند بهار مدن لذتی دارد مدام ... وگرنه سانه اُس ماک هم اگو راحا داد
ماعت مرد را در بهرود عالم محسم دارد ... نقص کم اگر مارد کسی دیگر نعم دارد
آرا مسلّمت ماعت که حوس هلال ... از نرص آفتاب کناری گرفته است
حرصر مست صعل دلهای سفراز ... حوں اساد آب مائده سرسد
ما ماعت هر که کو گردد و اگر نسود ... حوں نحسک در سارد قطره گوهر نسود
ربع کسکاسه یکس خاک هم رداست ... سنات نفس هر که کسد کسا گراست
نسحی کمت نسود فراغت کن ... تو قدر روز کمدرو در ماعت کن
مسمع اران حرور ما مست ... که عزار قصر مطلوب خدا مست
لعب حوان ماعت و مدوالذت مسرس ... سر حسی نعل ما دامت مهان مرا
رگ و اروامان ماعت گرمدست آمد ... دهان سگ گردد طس را خاک گرسا
پحسم روف لگهان عزیز ما سد ... هراکه ساخت حو گوهر بات و دانه حوس

سمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار
اسمار

سر ماں گر دکردم سوالی — کہ بہ مست ز مال و لطاف
چہ مرما سازم کہ سودی دید گفت — اگر می نوای صاف صاف
ما ساقی دہ مم از مال دساغون مگس — مست عزار ما صاع خانہ ما خون مگس
دسا اگر دہ مہ حسم رحای حوس — من لہ ہم حای ساعت مہ ای وحس
اگر نوادی لف سگی مہ کارم — مآب روی صاعت سا نوام کرد
ما صاعت ر مدارم دحرم آرد — ی ساری حوب دربانت دائم سس مس
فریب لعل الوان محور فراعت کن — ا نوید دانگیت ماں ساعت کن
نظر کاب د سا سکہ دیع — بیا حکایت کہ اسحوان گو ہمروا
اسحوان مست وں وک صاعت سا کار — از حسر بر سدہ ام کاب نعارا وند است
مراع حسرہ حوان سکم کہ مرا — صاعت کہ سہ ام از سراب کہ
مہ گر از اکہ بہر حہ مرا ما حوست — ساقی از کف مہ آب محل آلود را
ز مہ دل سحروح دگر مہ حنگان را — مدہ مرار صر دوای سوان ساف
رہا در کساکس دوران صبور ماس — کہ سکوہ لوح حوادث دودم بود
صبوری صرورت کس در دو دل را — نعزار صبوری ساحی ساسد
اعال آفات صاب سہ سد — ں دہ ربہار دعرباں تودم
دو صر را کہ اسسات دادست — ہر دور اسں دوں ں انصاف
ما مد صدف اگر صاعت ما سد — کہ طرہ آب لعل سالی کاف
اماکہ ملک صر و صاعت گرد اد — از سہ مد حادہ مردں نسہ اد

محل سہل و اسم دوستان تمام

خوست رفتگی دبیگس خواهد است — س کسی است مرگ لساحل رسیده است
بی تکلف گفت هم آسان می آید دست — ار تماشای جهان حسرتی ماند و دلی
هست بر دای عدم دلرده کسی را — از قفس مرغ برون کرد و دگر سایه است
ای گرانرو سواری راه دراز است بس — مشکه آماده است اس دمسوان خواهد رفت

گل چهل و نهم در بیان تعزیت

مسافری رعدم گر رسید ارو رسم — که هرچ سر کی رد لو جوان مرا
بعد مردن تو معلوم درج حساب — دمرد آن لحظه ساند که نمرل رسید
این نکته سر بسته شادم رحمانست — کاس خمریک جسم رس نفس برآمد
مسکر دو دل آگاه شاد از عشرت دنیا — دور باتم سرا طفل باد نواله محمد
گر مکل رفت مد او باد ار باد — ور با اگر گرست ور ساهوار باد
آنجا بود حضر رآفات رستگی — دانسته آب راه سکه رود رح دانست
طاوس رفت تو رآیات رستگی — گردس حسب دران حس رستگی
ترتو عمر چراغست که در رم وجود — ترسم هر سر بمردی طاوسست
کردون سر مردمی ندارد — گسی سر حرمی ندارد *
شادجهان سخت سستست — افسوس که محکمی ندارد *
در دغا که صباح مکل تو سگفته — فرورسحت ار سد شادجهان *
دردست اجل کمست زمان اورا — سا و گداست کم و دهان اورا
سا هی که حکم دوس کران محورد — امرود هی خورند کران اورا

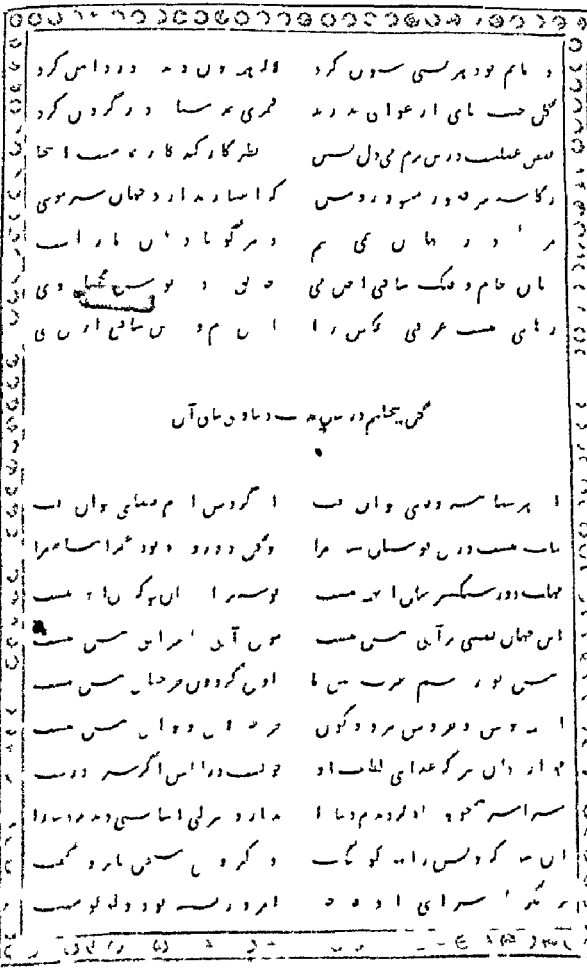

دان که زمانه را وفا نیست * در گنبد خرج این صدا نیست
هرگز ایام پیش آورد دو کس نفس نساند * عمر است که جان این کبر مار دو سر است
آن قصر که بر خرج هفت دهلیز * بر درگه او سپهر دارد دربان
دم کوس بر کنگره اش ماحیا * نیست جغدش که کوکو کوکو
دل حق بندی در جهان این هوس دار * جای عشرت نیست این محنت سرا
دنیا وفادار دلولی دوست این رند * گرد که و کرنست می نادنس نهان
دنیا عنبس در او دران دهر مانند * اوس که کسی فال عاشقان کم دید
ارزوال دولت دنیا سرا مخرم * ما بهر سان این گوهر حرص جهان را
دنیا بهیچ و اهل دنیا بهیچ هیچ * این هر دو بهیچ رنگ درست نباشد هیچ
هیچست عالم اگه نگرست بعمر * ما مانده سر سرا ما بهیچ هیچ
عنبس دنیا اختلاط حوا ست سفلگ پیش * از حالی این مدرا له دگی اندل
همسه برلت قوار این سخن خارست * کواوح لت دنیای دون گونسارست
دنیا سر مال ها کو در گرداست * زوال دولت ما ماندار معلوم
این عمر که مانند آبرا * نقصست که هر آن بمی آبرا
دنیا خوان دیدگان در دی * خوانست که در حال بمی آبرا
دنیا هیچست وکار دنیا هیچ * ای هیچ در هیچ هیچ هیچ
این مرحله گرچه دلگست * هشدار که اوس آگست
مال دنیا کم نیارد حرص را * کس سیر نیارد هرگز سیرا
باغ دنیا چنست حس نصور ما * در گلستان گل مسودا ان نشان
زوال دنیا چند رفاهیت ناکست * مقصود هر کس که در دو امساکست

واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری
واوری

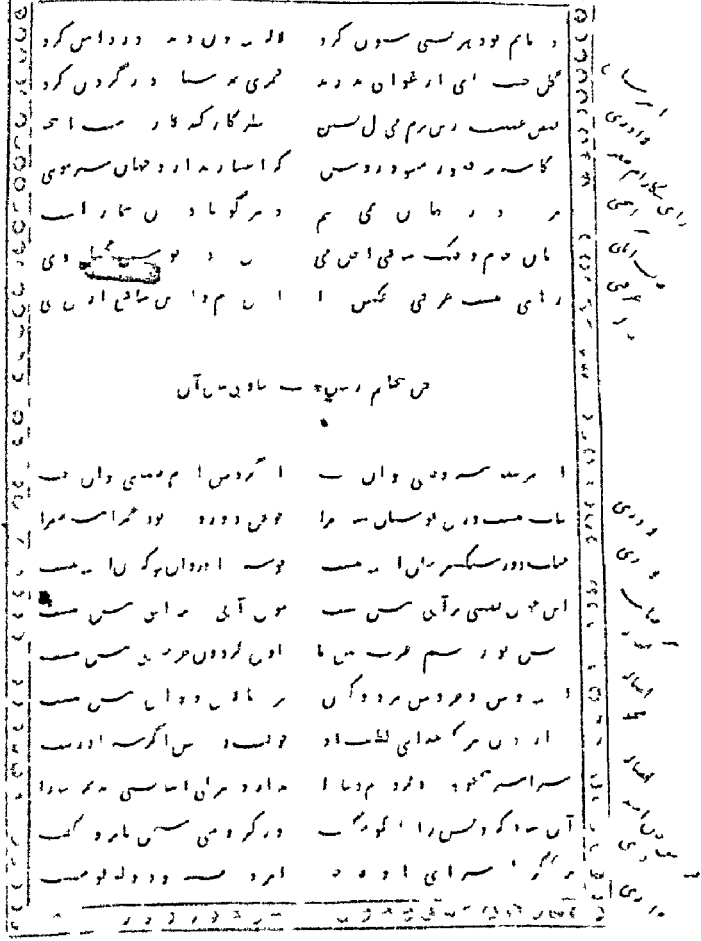

دان کو رمانه را وفا هست * در گنبد چرخ این صدا هست

مرگ ایام پیش آور رود دس نمی نماند عمر ما سه گز جان این گنبد ما رو هست

آن قصر که بر چرخ همی رفت بهلو بر درگه او سنان نهادی تو

دنیم که بر کنگره این خانه سست همچنان که کوکو کوکو

دل خه ندی در جهان این هوس دار جای عشرت هست این محنت سرا

دنیا وفادار دلولی و هست این دون گرد و که و کرانه می نادس نهادن

نسان عمس در اوران دهر ما نانست اوس گمان کسی فال عاقبت کم دهد

ار روال دولت دنیا سرا احرم ما هم سا آن این گونه مرحوس عنان مرا

دنیا همچ دا اهل دنیا همچ این جهان دور رنگ و رست در ساهد همچ

همچنین نام انچه نگرست رنگر ما آهه ا بر سرا ما هد همچ

عمس دنیا خه لاط خواب خفلت هس ارجمالی این قدر الودگی ادل

همسه مرلت خوار این سخن خار است کداوح است دنیای دون گولمار است

دنیا بر مال جها کو در گرو است روال دولت ما نادار معلوم است

این عمر که ما به ن آرا * نعمت که بر آن به می آرا

دنیا خوان و بندگان درویی * دانست که در آن به می آرا

دنیا همچ وکار دنیا هد همچ ای همچ دهر همچ مصحح

این مرحله گرچه دلگست * هشدار که نادس آن نست

مال دنیا کم نیارد حرص را کس سد سرات بر گرد سرات

باغ دنیا محنت حس نعمو را رس گلستان گل مسودهان مطلب

زوال دنیا صعد رفاحه ن ناکست معشوق همچ هر کس کو روا مداکست

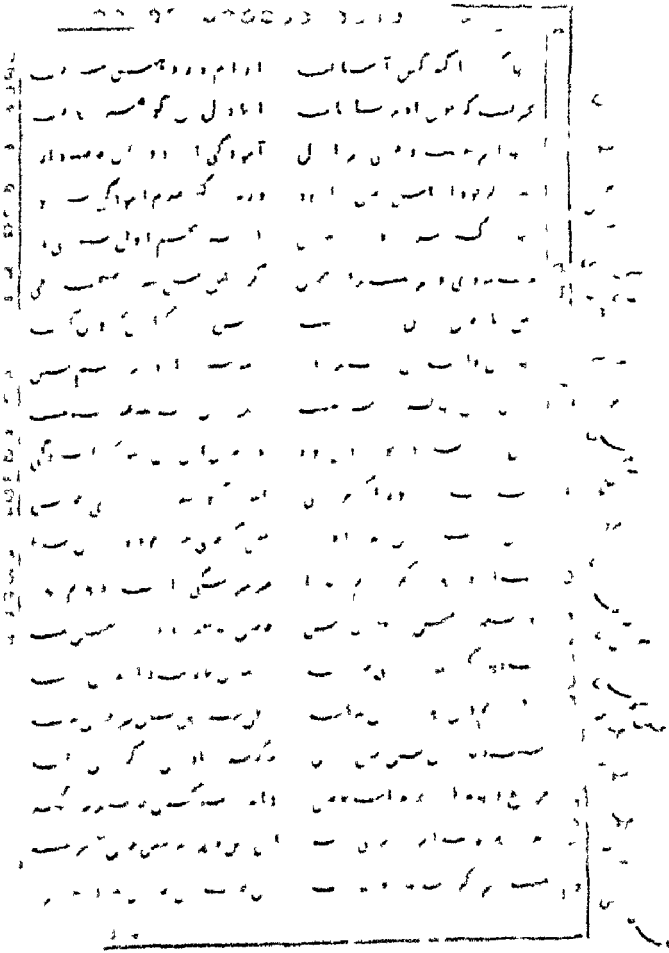

مرد مسو سحمان دمی رطول امل مرد ا اس رلس لوسد

گل سحا دیکم درسان مدمت اهل دسا

آیا مکه دل لعائم اسیاب لسه اند حس دارمایه برسرگردات لسه اند
اهل ریاسه مهر ٔ سطریح لود اند ما هم حسو می سه و سر گرم حنگها
رلس دسار مسی معدله کردارمات رفعت را رسم اس افند فطر ار بهر گهرگس
اهل دسار ارعملت رند دل سداسم سفه دائم مردکان رارند می مدحوات
مرد اگی رلدت ساگر سست مرد مردرا همس می دان سا حاحت
ما فعران سرگران ما اعتماد رکاوسس اند احلاط مردم دسای وام نکست
سکه وضع اهل دسا در سرا دمدست عس سای اس مردم فسلر لوسند مست
دسا سرست حسرت حاوند مرد در حاک ماند ارد دل فارون دفیها
شعله درحرم سمندر ملو ٔ کل مکند دولت دسا سحم مردم دساحوست
دل حون دسا بر گر آساس نمند اند توسحمل هر کرد رارسد سحوات سگردد
دوحصلت مرد ساد اکدی ـ س مست مال دسا هس مایه ٔ صحت و عمر دری بس مست
ما مه ا ما گر هر دسای حا حی حانه ٔ اهل دول مای صردی بس مست
سحم اهل دسا عمر سا در ی آید سگ دیوانه ٔ دسا کرده اهل دسا ا

گل سحا دوم درسان سعرت و سوف

گه دل گه مدمد می آئی حسم مدد در دهم سای

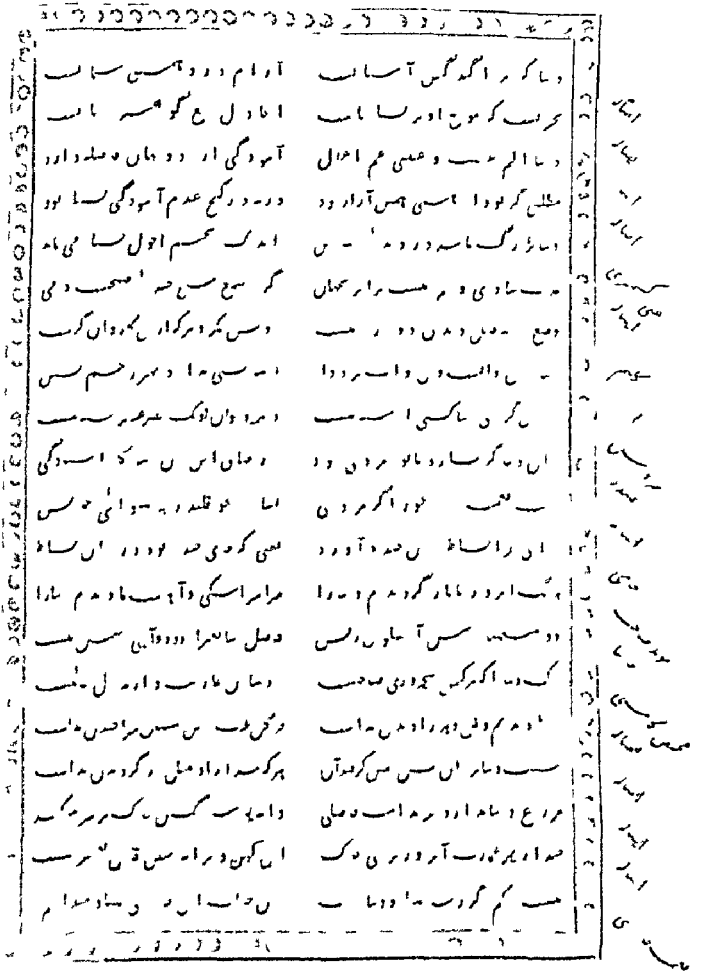

مرد مسو سحهان دن د طول امل مرد ا اس د سان د سد

گل سحا د کم د وسان مد ت اهل سا

آنا نکه دل لعالم اسبات سه اند حس وار خانه بر سه گردات سه اند
اهل ریاسه اند سطریح بوده اند با هم حصومی سه د سه گرم جنگها
رئس د سار سی سعله کرد ارسات رفعه را رسم ابر اهد فطر ار بهر گهر کس
اهل د سار ا رعبطت رند دل سد اسم سه د ائم مرکان را سه می سد حوات
مرد اگهی رلدت د سا گر سست مرد مردرا سه همس می توان سناحت
با قصران سرگران ما اعتماد د کاوس اند احلاط مردم د سای د ام بکست
سکه د وضع اهل د سا بر سر ما د مست عس سدای ارس مردم فطر توسد مست
د سا ر ست حسرت خاوند مرد د رخاک ماند ا رد ل خارد ن د دنیا
سعله د رحسم سمند رخلوت گل سکند دولت د سا نحسم مردم د سا حوست
دل مصون د سا بر کر آسا نس سمند حو محمل بر کنا ر د ا رسد نحوات سنگ د د

رفعت ست مرد سادا گردی س ست مال د نیا س ما یه عجب د عرد ن ست
با مه ا سا کنر بهر فسای خا حی خانه اهل د ول ئی حرد ی س ست
نحس اهل د سا عرد سا د ری آمد سنگ د نوانه د سا کند اهل د سا را

گل سحاد د وم د رسان معرب د لطوف

گر مد ل گه مد مد می آئی حسم مد د د د ر همه سائی

در سم دو عالمی لکس — کس را نظر نمی آئی
در لکس کس ست دو در هر دل است — با کی آن آسمانگاه جوست
در ما در دو اس ما موج زند — ما را خبر ز سر دو سر اسم
ا ل مست دل من مست است — دل آن مست من دمن در آ
گفتم محرم محرم ان دیده کدام است — آن کس گفت که بیگانه کدام است
در حرص سیاهی رنگ در راه ما سکن — کهربا ان نخسم میرت ما سپرد ما طوی
هر کجا می نگرم خاطر گه تو حیدر است — من ندانم پدرند اگر محمد است
ار دید دو دست من کردن سوان — ما دست نمی دید ما دید خود ادست
مرصحا خموسی کلموت سر بهر نست — هر ما گ عدلی آوار آسمانست
توس را کوس در نات — توس صدا ست ما دمن در نات
آ سکا را ست هر طرف سنگر — عبرت است ان سبحن در ات
حد وی همچ آ هوی سکان — سک در دست توس در نات
هر کا لا سکان سکان ما سد — در جهان قارع ار جهان ما سد
ای طالب دات ا حد رود و مدری — تو مای خوای د رخود بی خبری
سن همه و جملگی عین تو ا مد — ا ست ضعف ار تو خود در نگری
می خرد سد بحر د سکود ما وار لمد — مرکه در ما عرس کرد و ما ست ما مسود
کار حق ما دحق است گفتگو در کار مست — حق سن نکجت ما سد طاب کرا مست
صد خاو هر طبو ر د ا ر د — حیران سد ام کرا ر سم
ای سن لقا د ر حد لقای کر یا — د ر ما ی ن کو ام خای کر یا
ای دات وار ما د جهت سی د آ ر تو کا ئی د کجا ئی کر یا

قادری
قادری
قادری

لطف تو مقصد و را در دست دل نهم
چون خود سروں روم اکنوں کہ سر دل نام نہم

کلید کام تو در آستین تو ست
ولی چہ سود کہ با تو کس سری آئی

چوں حساب ارنہ چو خود با تو بود
راست بگویم کہ در ما نبود

ہر چند ارادتم و لیکن چہ ادبتم
ماند ادبی کہ ترا سند رعایت

مست سیاہ کردن راد رہا نہ گہ مست
در رہم کنہ و در در ہر ہم ہر دو یکست

در ہا گہم حجاب دیدہ خود را
صحرا گہم سراب دیدہ خود را

در دات سدہ کمال عنایت دیدہ
بیدار سدہ خواب دہم خود را

ای دو یکی قصہ در گردوں کن
دی قطر یکی مثال تحوں کن

ای دانہ کہ چو سبزہ می نوای گردید
در خاک چہ ماند سری بروں کن

چوں روح در نظارہ ناگہ اس بگفت
نظارہ جمال حاجر خدا کہ د

ناگہ ح چو سس گفتم ای صحبت داں
بر لطف موس چہر چوں عیسو زماں

روحند کہ من نگس جو ماں جہاں
در مرد عواں ناسم و سیار نہاں

ای در حرم قدس تو کس را خانہ
عالم ز تو سداد تو خود سدانہ

نام تو رہم خدا نہ ایم اما ہست
مارا تو خاجت و ترا نامانہ

نامی تو دی مست سدا اسم
نامی تو دی مست سدا اسم

رہم چو من از میاں تو گسی سدا
نامی تو دی مست سدا اسم

جو نامست انچہ ی جوئی بہر جا
بیرون گرد عالم چند تو ئی

تحسن گہم گسد انگاہ جوسد
تو حری گہم بگردی من چو ئی

سدم مادر داں نہاں ست آناں جواں پیدا
خوگسم بی نسانی کردم نسانی راں بی نسانی را

رخود سو سحر گردصل ماناں آورد داری
تو دار خود مردن اندیس رہ قطع سر اہا

لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری
لاوری

مرآة حوس دور نظر از مقصد کامرانی کن
رخود دس سا اک سکندر دنگ سرل را

چون کواکب مسود گم صبح صادق مسود
حسم لوسیدن بردی دل دی دا کرد دست

خو دل مساست نگساد مدارهم
نگا تند را صنگ حیا است *

اهل سار دون رعوت گرسه اند
هر گر سه مرحسم حیات آسا سه

کار گرماوحب اند گفتگو سار مست
حون سین نکحرف ماسد حاحت کرا مست

در باد و موح و موح اندر دریاست
درذات وصفات ن تعداد رکحاست

ای محو حضرت نظر ا فگن نحا ر
سرسگ لسد رنگ حه سان طاوس ماست

ای آنکه را ابوای مسحب سر
رنهار ر آنسه صورت مگر د

صد رت آنه است و معنی تمثال
بی آنه کی سود نه تمثال نظر

بندم هیچ حا ارطو آن دلستان حالی
آنحان حالی رحسمس سس حهت نظر و حالس

او تو ما دوست نکمتس راهست
تو حا بی و نحر الله است *

دنه هر سو نگرم ار تو نسان می بینم
مست بهوش دورس ما دنه حرابی ما

رخود گرای دل ما دان مراع آن ناں حانرا
کرو دشن سنکسد حون سمع هزدم مرم امکان را

انحا در دل تو دنهان رون تو تو د
گرا هنحه کسو دم در و نوی تو تو د

گل دسته سحم سنبل مر تو رو گل
گل اول در سان اسه ار مضامس مسفرد

ارا سه دور است دس می طلب مر دنگ
دور مای سوی را نع در رود تو ار مست

سکا ب ار سم حرح ما وا مرد است
که گو سوال مدر حرحوا ی سراست

دارا سه سگ و
اصغار ما مر مکی
حلال ا اصغار
مر ا اصغار
اصغار
رای اصوا س
محمد مهدی و اد مهدی
رای سرا ام محمد
محمد مکی مسعم مهرانی
مر ا اصغار
دی ا مر دی

مرد و سال و سد مطلب ای نگاه ار مطلب — که در آخر سر خواهی در آمد رس دو سد بها
خوار و سوران ار ایام هر کمالس باد — امید هست سرار رودی مردن آرد
هر کرد اسور بود و اباد اند خوس را — دعوی دانائی مردم رباد ان بود
هست فعد اگر هست در جهان جویا — بحر مساحت دد سان سباسد
عم مهاس کند لب نگر ساعر را — مالاسس دانه سناد خاک عائر را
عم عالم فراد است وس یک صحت دل دارم — حسان رسسه ساعت کم رنگ سا مارا
هست آلود عسم که گلس د مدم — ره و مالی مکو م که صیاد آمد
مرض را عم مالا رار مرض است — که صبح صورت محس طلسم باد و مد
حداحسان داست مارت جهر سمسر مدادس — کود بهر طرف اخوس سعد سکر است نسیم را
برگرد خاکساران حد می سعی خوار — سسه نفس قدم دانای موری صحراست
آ فعد رسعی ما آبادی مالا رم مست — خانه سم ما مد او نگاهی بر ماست
فعا مس رحمت حط و حال اسعد رکس — ما مد کسد خاطر او را است ی ما
مرد آنست که دائم فی قمع دگر است — مرد را درد لود مردم بید رد کم است
مار سان مست کرون با کس طاهرسات — اردو عالم دست سسس اس طرق مار ساست
ناقص اگر هر ار سمر د و ربع مست — افسوس در گر سس انسان کامل است
مالا مرفسد گر گوسس فعر ما و مست — می سد دل ساد آن سرحم دریا و مست
مست مخلص د رکلام سد حو ان سحنگی — هر ترس آنس سر آمد نام سد اسم ما
دارم می کنی دهم خود را مست روزگار — کس حرفت ار بهرا نگیرد سر د مالا مرا
گرهم سر حوب اسی خود سحه سو سم — کیا سد اکبر ار هر مسطر مال عسارا
حرا مخلص نطع خود سا ری — که سحر حوب فرمد رشد است

اشعار
اشعار
اشعار

صبر خامه همین لفظ سنگسه بکرار
کودر ماسس سخن ماس بادماغ برآمد

آن ساده دل که فخر باو داد سنگسه
ازبهر دستمان دل خود ساد سنگسه

وان عرض لطف روی سخن است
سنگسه مد سال سخن فخر و دولت است

گر دار سکان سم خود را سنگان نسه ام
دوراس آرمش رسه طلسه ام

آبودگی گرسه مد م سکان تو
عنقا گر بود مدار آسمان تو

مدگی کسم سمر کعبه و دیر م کجاست
دمد ام مرادی رافع سجده ی کرد ام

ا هرسان سنگه دلم گسه لباب
برسم کو دروبا تو برس حرارا

سکل سنگسه مرا نه سارا سری
سناح سنگسه ام بخرد سنگس مرا

سات ص در سحسال سه ماسه را
موانس ن سودا تام مرعست بهر گرود

در ما مات انس بدسگون اسات کس
هرکز ارد سرو سمسری بدسس ی دمد

سسر سرداده دادم در طریق دسی
سادسگردم حراغ مرکز دسس سمود

می تو اسم کسارم آسمان را دردست
گسه ما اداد سری سخت ما مرداده تود

اها کرد کسد سر او دروح اند
دووح سگر است کساسه است

گسای مردم مالم سرا مر سرات
سر آماس ماردهٔ گسس کرات

ر قال مردخال مر دمد است
لبی ار س سال دل سه داست

هر تو سم کسد لعد ار مرگ
حب و داماں ما ر ما ر مرا

عاسس ار داع عم معسوق کی دارد حبر
سودطاں سمع ار داده کی داند که حیست

دو بهر سدی دمردن سست عم اسادرا
رمد دار دکار سر ن اندر آورد

اسای حسس ند رمد ارمد سس هم
برروی ں کسی نسناسد کجات را

گر ار ما لعکس تو سکس آسا سکم
گسگست ماح آنسه ساحه سکی *

رو خواب مرا دور کنار م او مسی
مرا حاجتی دلم خواست آنجان دمم

دوست دشمن برو راست ای دوستان
حوی او است دمن خود کرد ام تا حوی

رمعراض فتنه ور است سیع رند کان را
تو آب دم سبب صندل سر گرای را

مرتو اضع مکن ار طلت وحه عباس
سبب اگر باد گردن مکند تم سر

سلای عشق و رزی دار دسرم کافر
سحت سلامم بر دند حون سند لس آمدن

خدا را است بر گار کرد ار مردم می آید
تعالم هیچ حر آسن ر ار سنگل می دام

می خواهم کر کرد و حاص من سد در حای
مگر حادی مرآرام تا گاهی ار کب ساری

سبم گهو کر دورن گل نهاده است
گان فطر ار ود بلبل ناده است

ه اول سبی بحا کرد فرهاد
بهان ک سبه آخر کار د

آماد گه ام اگر است سار را
پیوند کرد ام گر بار مارا

ور ار سان مثلی ست *
سلام او سلام رو سا ست

نور معیون ار ل رد دلم او ار افتاد
مگس حو رسد ر ائد نو ار افتاد

دده نو سد م و سک وند کمال دل فرود
ما گهم رو رن اس حانه ار و سد راست

ساه دولت لعرن اعدا گنده
ای هما ما سبی اسحوای دا سم

در مان اهل عالم مرد کامل کمر است
عالمی دنوانه سگرد د ولی محنون یکست

سد رساحت حود را سحت فرود مارا
مرا دخود سم کر د هر کس سود مارا

گردان مرای رو ری ست آسای حرح
نو د ه گر دی ار ی رو ری حو آسیا

رو حسم کرم د ارد مردم
موسس ار مردمان حسم کرم را

یک دل و حان آرزو دل یک مراد هم
س هد داع داع سه گیا کی هم

مرا ساسه دولت کند فرمان بری
آب ر وسب ر رمان رحس مان سحست

تو کار جهان بر عکس دولتخواه تو نگر — کو حاسد اهل دل و گل سرود سراپای خود ا
مرغ دل خرم مباد از غربا — مسپار دل کس اتسام خویش را
وصف کس دامن دل مدت آمد مرا — آمد آرزوی دل مدت آمد مرا
هر ارسم ار رود روزگار بر ما نیست — گر آنکه مرا اهل رو گار کرد
ز غم ار شدم من مبادی روحی آمد مرا — آنچه در سایی من بود حبس آمد مرا
ار رمان خود چه گویم ماجه حبس آمد مرا — هر چه حبس آمد مرا از دست خویش آمد مرا
تکدل دو دریی مل اند بری را ای حبد — وای بر صد کرتک ماسه و صنادی حبد
حبس دعای تو گر مستجاب هست مرا — رمان تو دگر و دل دگر دعا نکند
روزی خود مخور و هر کو در بن عالمست — واصله بوجه مصاف کرم داسبن
عمر و روز قابل بود و گذار هست — این رسا راست رکه حدیث دراز هست
د جور و طل تو د حرج رد توان فسا — بر تو دنا نصبی کی نصبی می آید
رمانیان هست خری جوزا ما بعد روام — مر نیان نخسد رد رکه دار حرج احسام
رحوی مد خود دائم من د لرس مرسم — هر از عرسر سد و من از حوس مرسم
حاب راحت د حصب ماه درد سراست — مرکه دارد آمرس و سه صاب سراست
در کتاب عمر عزار یک دران افسوس هست — رو روست در حسم مارت دست سود است

مثل دوم در بیان مساوس نو

تو حاس هست مردم از حیا در گفتگو مات — برای دفع خلت حرد ار حسی ماسد
امرو د رس دیار یک دد یکست — ا حیل بر رحان سد نکست

عالم همه را شک طلب می‌دهد — آب و آتش را دو آتش راه دهد شک

زان هم قسم آن صنم یک جسم — کز سنگ نگه سنگ شکسته *

کسی بر لب بالای بتان کرد ادا — حرف عالی جاه رخشان کرد ادا

گل از رسی نادست محرص کوتاه — گردان بر دو اس ه کلها دارد

می اگر اندر ان جهت ست — سرد روی کعبه سوار داصباح

بر ست خون حسن در رس می — خورد و الف ارما سود سدا

رهبن مت گوسس گران جوسم — کر ماسلد گرو و سحس می هسوم

کسی مرا نهر و مردار عفت ر ست — اس ر سسل کر سک گردو گاه

حس مار راحدس مسر ساعد سمس — درعرن رمی رمی ارماه مردس راد سد

ما مس رلف ار مدار روعت مست — دست مدر سار مالدی مر آمد آسا

ته سد گرما مس سسل مدارد — کی دد است سمیع ما روسس

کل سوم در بیان فعل

حس فسل د و عرصه کار زار — مد مد است سطر سحی رو رکار

رگ سست مر حرح داس دسان — که ار کرد را اسس گرد و گران

ماسای او سر مه محسن سطر — ست سکر سس و ار و مدان سحر

مرتع سری ار مر سس مهرمات — فرو ران ر رح سرف آمات

سحر ر حر طوم او حرد ه س — که حس کرد است اس حس آسس

اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی — اشعار فارسی

گیاه ما و سا کردد و در محرد ند — حمس کسی خار لنگر کرد ند
بوحب پیسل سد ارطع و اله — معای ر سر هم سل ما لا
فرد ر ده د ر با طلوم او — کردند آب د ر وی و حر طوم او
حر طوم دارد وک را انگا — کرار نفس با لس د ر اند کاه
د حر هوس محرا سم کا ر است — کم هم مار است و هم سد راج مار است
ـ حر طوم است همچون مار گو با — کر گه سحده ، و گه سکسه و ا

محل چهارم ر سان دوسه

ما ذ ـ صورن سسه عو سی — ما نگ سه ری فا ـ ند و سی
سهکل ما سکو هی ر د ما ر ی * — د کر ا ر هان فا ح کا ر ی
ح ا سر کو کو ما ن سکر د — سا ر د ر ست کا ر س ما نگ د د و
سلع د ست گو ئی ند ما د ی — فا عت سه ٔ فا کی سها د ی
سکس د و فا ر آ مد حو کو هی — ر مض تو ا لحت صاحت سکو هی
اگر للی ر ا ن محمل سی — د ل مس ا حمس محو ن نمکی
همای ر ا للی سر مس حو ر ا مد — ر صالح ما د کا ر آ ن ما د ما د ه
سری ا ح ر ا سه د ر ر ا ه سلم — سهد گر د ن ا ر ما نگا ه سلم
عمائ د ست د ما ر حسه ، سکر — فعالی سا ئ ٔ الله ا کسر

محل سحم د ر سان است و سم د ر د ما ر ی آن

دس سنگ رو گردر ناگر دد صل رس — بر سنگو دد د آب بحر حون یکس پلال
یکمس ار مس آمگر بمرت دور مست — آن مرمی سنگر کاوا مان دس دادد د ل
د حس حس او ساد د د ست — حو راع آمسان گمر کو سنگست
گردی کرو د بر هنگ ار گر سم او — حون مرمه لاک بهر دردمد کمس
پلالی کو بر آسمان حای او ست — بر اسد ' ماحس بای او ست
آنگر د دس مرکبی کر خا کی بهنگام نگ — دل سحت او رناک ورم سنگر د مار
آ هو مرس صرعام ر که ان مرس حور سند مر — حار ادل سندن حگر ر ' ن سم د آهن عصف
باد بهاری حو نس او ورد حوان کر س او — صحر د ر ماسس او حن هر س نو انعت
کو م نو س سر ف ر ادی — سم د لکسی ما دی مرادی
ح نو س نو س سا بد سندی — غر و ح ت ' سحت بلندی
نو س نو ر سا د هنگ شمات مرا — سمر سد بر مس بای حون رگات مرا
بر مس گرم حون دل سوی د لد اد — مرگس سنگ حون و عد ' یار
ر دس د د نو سه دار د سنر اری — اگر بر صفحه د مصس را نگاری
سو د بر حرف کر نو ک قلم د د ر — رو ان گرد د بر وی صفحه حون مور
مار اس رنگ حمار گر گلگون سه اد — ما بهارا رسون مرگرد س گر د اسب
ملنگ بهست د صرام دم گوران سر س — عصات صعب و عصا سکوه طوطی بر
قوی توانم د مار نک دم فراح کعل — د ر ار گردن کو ا سم میان لاغر
نو ب حاو کرمی حون مد رو حوس د باد — گها حمله گری حون گلاح حمله گر
آ س مراح د کو نوان د هو ا نهاد — کسی گرار د بحر د ر د ر مس سر
تو سعد کرم کن مرکبی کر ار ندی — بحسم باد کند تاک د رگه حوالان

مرآة الصفا الصفا ردلی ی طهوری ی ای ار فی س ی الصفا ی حسن الصفا ی کرمانی ی ی ار الس حصاری ی الوادی الوادی الوادی الصفا الصفا حسن حاری ی

مرد	ای دست تو بر سینه مسکینان مرهم	کز بهر تو بر سینه ما خار ستم
مرد	ای مهر تو در دل همه کس را مسکن	وز بیم تو بر روی همه کس را غم
مرد	ای بر در تو سر همه کس را بر خاک	وی بر سر تو کلاه همه کس را خم
مرد	ای بر همه کس تیغ تو را حکم روان	وی بر همه کس حکم تو را تیغ دژ

دسوحی مای او توسدن وطالب بی کردن کداسن ی ادب تعلیم فرماسد رکاسس را
گی جان کند خود را اران صیاد محتری کہ ماسد صید جان در نظر حسم رکاسس را
گرسہ است بهلال رکاسم ار ورسد من ار فلک رد گی سوی نالی م
مرغدی سد امرد رحس قدمت رفت آرد رکه آنسر ماند رکاب
کسد ار خارا ناو بحسر او رکاسس حلقهٔ سم بری راد

محل ہاسم دریان بهله

ما بهله محرم کمر آن نگار سد دست رکار رفته ام امید وار سد
قصر نگاه بهله را نگر آسمانی ار دست کار رفتهٔ ما سحر ماسس
ی محابا درمیان مار کس امداحت دست سحر شناسهی رو سک بهلهام در دل سکست
مرا ار بهله ظاهر سد که سعالت بی کردن مدست آوردن سوی کر سوار مهاسد
مر کرما ها آن مرک مرا ک مست لست رکی دو مست سوی منا سی دست لست
سحت ی سد دگر د رصد دل خانان ما دستگاه بهله مر نگست در میدان ما
سنان سحر خان دهم سحر گل مار مد سر آمد اگر بهلهٔ حمای کسی
بهله مر دست ما نظار کسد * دست امید من رکار کسد
بها گر حاط ما سد بحجاب رانان من صد حراحت مرسد بر دل مرا ار سحه مار

محل بهم در میان مسکار

در دل گرد د جو عرم سر من حود رسد مسکار و عراد ست *

سیم ما بر او لطف جهان داود ... صد دولتی کند آن موج که کاخ نمود
دولت صد گرد و کوم دولت ... خورده از بر اد ام اندر سه گرد و مرا
صحرائی که گرد و صد انگبین ... بود چون حسن بلبلی صد و سی
چو بوی صد گیا آمد دوون آن عراقی را ... صد ای صد از هر از برگ بری آمد
بس بان مست کرچون سگای مرح مست ... آهی دود آن سگ انگبین کرس صحرا گرد

گنج دهم در سان ع

مال ع تو بر رود رسوا مدار ... رو گرد جهان را جو عالم گر
سگ دار او طراف اسفله نفس بهنگ ... خرج اگر حسد رها سم دود و مرد و آب
آب دم بست جو نگاهر گردانم ... حصار و کمد مارک رحم کهن دا
مادسا سمع سات آدمات آثار باد ... بدر ماس بر گمار است آن گرد ار باد
مات ع او مادم کرد و خاک ... مان جو سایهٔ دمس و دانست
سحر تو جوئست که خواب مرآمد ... دهی مرسامد دل آمی کرد و است
سگ تو د بری نفس د سا ... لفظ توان کرد د نفس حدا
صبح سن خوار سام سات ... آدمات آسمان حصار گرفت
سر اج تو می ماند کر اسد ما د رد ... ماج مار اسم خان گرمانسد گو ماس
ع د سد ار کس عنان رگ لعل ... در کان مدسان می گهرنگ سود آب
ار سر گسکان راد ر عالم سعادت ... ع مهر تو ماسد سحرات د مدگو ن
حد ع تو مرنا کرد د رسان آمد ... دان د م سمسد ان رآب برکرد

سحر روشنان بوحوش رگ آسمان — اساس بل مست اساس سحاب
ع او دمدم و حوش رگ حیا — ارکف مارف مست حوش ما
مدمد حوش بوی حوش آلا دروح کسگان — بر کیا سع بو بر بو بر رس می اگنه
اسحه آنس بود کرآب دم سحه ماست — کر مرارک گان یک سر ماه آسست
حور رگ سع گو بردارا دگر دسعاع — گر حه بر گوبر کان رنگ ارسعاع حور گر
اردم سع بو عمر حادوان حوامیر مافت — اس حراع آرزو را آب رد سس مکنه
حات ماد ان گل مکندار حم شسترس — رد مرآب حوان حده موح حوں سحر س

گل مارد بهر ورسان سر

می ردم رد سگنه مادم ع — حس سا ن سر د مدم
حسم مدد ر ردد ور سر مار کهست — حال رحسار صفر مردک دند سح
رد عن سر دست برک بی ماکم — حراع حاه سح د صفر بود رد س
ای آنکه را حیل کو اک سهست — حورسندی دیلی سرب فرض بهست
گر سر ماند سرب مست صحت — مه بهلوی آ ات دائم سهست
سر بر لب آن رنگس نگارات — سه امری کر ب بو بهارات
سر در کس لب سالی حات — حوا ر سه مائل آ ات
دلا در حوا لب ما سس سر — بس همحو آ بس برح حوں قمر
مدس ملا حب حوں کو دفاف — ارد سر و هست کس در مصاف
دران رزم کو مای ماد شن — بحسد یک ردل ارطای حوس

ازلی آموی کسر کاسی
کسر کاسی
کسر کاسی

ما ی کوب ا ده ا ه حس بود ... ب حس ان کوا د پس بود
ب تبه د و بر کرا ع د سنگ ... ده ه کسی ب ا د و جنگ
ه ا ب همه سلد همه ا د ا ه ... کسه دیگر د ن سنان با د ا ه

گل دوازدهم در بیان گن

گنه د و کس حصم را قصد جان ... گ ن کا د س امنت و ما س گن
د سحص گر ند د و د برد ... ر نگ سر ر ما ت همه سر برد
سنان ب د و قصد بر ر ا ب ... د ر ن کا ر کر د ن ا حو س سحب
ا ر ان با کسه آ ت حصم د و ر ... کسه مس سوی حو س مردم ر د و ر
گ ن ا د بلا ل همه ر با ن ... ها س خلد د ر گو س ا د ل د طان
حن همه همه ا ر د ی گنا کس حم بود ... د ام ر نای عراقان اضطراب د م بود
ای با د ا ر د ر نگ گ ت د ماغ ب ح ... ا د د ص گن بو د س حراغ ب ح
حن حمه نعلات ر د ی سوی گنان ... ا ر د و ر نوحم گرد با د ی گن
با نگ صفیر د ی د د ان آ ند ... حسی مسوا ت حن بو ا ر د ی گنان
گنای مد ت سه کا سیات * ... بلا ت د ر حمه آ شا ت *

گل سیزدهم در بیان سرد حنگ و سگان

گرحه ر حم د لم د ر د ب حنگ را ... ملّ ی کر گه عمل سر حوا ر انگ

ن با دک سد ادنو آسالس دل مسد — سر نو کرد درس ما سن رگ خالست
رسد صاف ارل گردد گرم آنحنان سرس — کرا نوی کیاب امد لنکرد رم محمد س
رگ ار حه تنگ او حوار تحرکان خرد — کد همحون صدف در اسحوا هم آب گهرا
بکه آس داد دام ار حوسار رحم دل — عحبٔ کان او نوی محب مدید
ار سب ساف او د حهد سر بر عدو — مکان در دن سبٔ او حا که حوان
بود رحوسا ناون رکشد سرس - بهلوم — حوآن ساحی کرارد حوار گلس سر بردن آ
هر گرار دهوس ارنا مرد همحون لسان — نسو د گر مصرع ر حسا سر برا
سر نو کرسه را را مس رد دست — د رهلوی دل سامد حارا ر د دست
ار برد ارد حها ر مسرع مو حود — سو قارا د لب رنا می گو دست

محل حهار دهم در بیان مددن و نسک

د گرحه سرح توان کرد بهسب مددن — هزار سر نیک آ د ار او گون گردد
حون سا ء حها گیر نگیرد مددن — ار بهسب او لرزه حمد بر عصون
ار سبٔ مد سگال ر آن گردد — حون ار دل عاسمان نگا معسون
ر بر نسک امد ر ان مرحله — بر آ د ر د گهی بو ا آ له *
بود مددن را قدری کمو ان ما سب - نس را — گهر گر د کسان بر دوس بر دار مد ما نس را

محل با دهم در بیان حسحر

سکه سع حوهر مس ار ست حون گرم سد — همحو ما هی دلس را مدام دار د حسحر س

کسا دارا ز دنیی محترم گردد را — محو هر محنه ز دوک زر را
محترم ماند دری دنیا — هست ن از دهر آن مداد
دست دادست بحر مست کرد ام — در آب روان چون آهن اسلام
مست مرکشتی ماند موج — مرگ مانی برای رقص روح
سگر اهل نار محراد * — نظر مرغ دام و مسرا د

محل سار دهم در مان کی

این مالکی خاص کو مطلوع نکوست — حسبست که نس برخرا س اردوست
برسس ملک وند و مرگان طار — چون مردک وند مهارا ه دوست
آن مرک الکی که دو سو گرست — وصص وکلام دهم رحمر برست
گر محب روان نکو نس خود عطست — این محب ملیمانست کو دوس برست
ر بی مالکی ما ۴ اصا ر ا * — تو د قر اعمال ار ان آسکار

محل چهلم دریان اسعار مکلسی در صفت ارسل مسال

هس ار لطف مرن آب در نگی برکند — مهوان کردن نگری محمد رس سد را
مگوست ل در مراسار اهل عملت را — خوه موسی کرا نس اعساموس آمد
سال را نقد و صروف نست وطن — بر آفاب رسک مدارد حراع ما
اهل را صحت ما امل ر ن دارد — آب در کوز ما محه طی آلود مو د

می آید کار اسباب اسعداد می باید — بر مدن کار با کس بست گر همار با لست
هر اخو هر کسد لت را رل و فال می سود — به باسد در ای کار واں را دور دارا
سی کار فرما کار گر بسار سکر دد — مر آید کو بهکس راں سد کو سرس لو سر کار کس
اگر خواد جو هر دار ما سد ح سکر دد — رمردی سکا بهر باسد باد ساهاں را
حب آب راسکند رو سد سر کا سات — رودی نصب به کو سس در ں سرا
سر سکوب آ جکه ارلب ی هر محو — فاضل مهر کی سو سد کوی سر اب سد
سد کدوں بر عث ارعم برای عرو جاه — حوں بگس سد هر کو بام آور نو دد کس سها
ار رکاں دلبری صائب سحر داں تو سماست — حال دل بر سدں سود ار سلماں تو سماست
می آید کو سس داس دولت بکف صائب — و گر به س مرد د سر ار آ سا کر دم
کد سحمل سا د مرد را سند د — کمان حوں نکسد ں دید کما د سود
رحمت مرداں برای خاکساراں کر ساست — میر سد ما حس صدول همس ما س طاست
سر اب ح ار انگدر سر س حوب می آید — سا سد ما حرد کامل حوں سکر دد
عقل داس گر مارا رد وری سر اسب — دره بر انگبت سا سب طفل سررا
عدو سود سب ر ں گر حد او اند — حمر ما دکاں سب گر سکست
در سحن گس طای خاهلاں مدا سود — سر کج حوں ار کماں مردں رود ر سو اسود
صحب سکاں مد ا مرا حوب ر سو اسکد — می ساند حی ما دام ا مروں در سکر
حس را ما سد طر ا رد د اهل هوس — ا ر ی م آ ب ی کلساں را مسرد
رو ں اگر مر آ د ی راضی ما سد نس حرا — ار رمس کدم گر ماں خاک می آید مردں
ار سا ط اهل دل ظاهر بر سماں ما ئل اند — سه دا ئم در ماں نوسب حدا ں سو
حوں سوں کامل ادا د حاحب ر هما ست — سلطاب را مد ر ما آ مر کو راهبر سد

گر از دل سرد بعث رد طای وا — عرق سرم نسوه مه پیمای را
سر حوں کاہل خود از توست گردوی سر — اوده مالم حاطر آزاده مردان نارست
کیو می سر ران وا مه وکار ار ماند — دس عام دکر سرد رد توان تود حم را
کما دوری کج طبع، حم راست کرداوی — گراد ماص برمن کی کسر انگیخت آرای
مول دقصان راسه پی سکو مری ماسد — کر حر صفای حرد اری سی ع حوں را
ءسی مان اہل عدم وادر نظر ماسد — توان ار کلمه نک دمن ل سروں را
همحوان مادی کر سه مد رسیح در — مسوان دمدار ل روسس همسران را دا
احساء ماک گوہر دای ماسد صرر — آب گوہر کی کمه دیوار ماهم وا حرات
حں سکم مادرد ار سد وانع وا گر است — دں حواسس سود واد احمدں سکست
دل حورد سس سد ساب عسں طاہر بس سود — ہر کرادر کف حرامی ہست ہوسای کمست
صیل رای مان گھوار حواب راحست — موح مں آرام داود مادلم ں حاست
عرب ار ماب معنی ست ار مام مدر — ں سیار ار سحر گردد دلسر حوں گھر سود
ماک طبت وا مکس کس ساند گرم کرد — پر حوں دیر ار حا سسه سوان ساحس
سگ حسم ار لمت وسا حواہد گست سر — ر سمگر دد طه فان کاسه احسم حیات
سحت دل کی مرساند سرو حود دراکام — آب مکان مرمی سارد لب سوده ردا
مالم مسود رگسگو مرکس کو کامل سد — کو دائم سد ماسد دردس مسمای مرمی را
لحرا نه لکلف توان راست سمودں — کی سر توان ساسں ار حوب کیا ہما
ماد کس مرسد حہاں دو محسب — چسم مردم تر گردد حاک حوں ماہو
مرمی حاں ست سحت گراں مسولی مردں — در مرسع مر گر کس نگردد مدا سود را
دری ماد ساہی سود را مرحب — سادات لکاری کمال حواسس مرا

محاب ارمد محمد مست ارمات ملّوں را ... ملی تمار سر کرکس سید مای گاس را
هرکر ماسد در جهان مسمان هرگ خود است ... گا د ور و ار آمد حو کو سد گه ها
حو سب صفله کر ما ما کر بود کسان ... رمان سد رسد حوں صمار سر حرد
مس دا ماسد حم حاک ما گهوا است ... ما د ساهی عالم طفلست ما د بو انگی
مسک رسه گر کمت سمام کو کوں ... همحو آ کهرم حاف رصاری مست
رو سد فال حمات صف دد سد اد ... رو رں حه اصباح اگر حا سار مست
همت د سادر سان مردم د ساعرت ... همحو انگست سهادت در کف برساعرت
رست س ساعت نعص هر کی مسود ... حو هر آ ئمه ا ر موح صفار ا ئل سد
در کسار کار ها ی سد حدس عم محور ... هر قدر سیحه گرد ر حوس حسان بر سود
را هلدل حو ما محوعت گرا حای که دُر ... حوں محمد دات حود کامل سود سلطان سود
رقص بهر ساند صمر کج طمعان ... کمی نهار کسد سر ساح آ هو را
دل ردسم ما قمار د ردا حار ا ست ... رسد ر عشقبان در سکست ما حار است
برسد ار عشت روی عم تو سیحا مسحوری ... کو ر ما در را دهر در دف حو ردں کو ر مست
مست در مر گر د روی صاحب سمسر را ... ماسد ار ماحی گلند رں در کف سر را
مست قدری همکس را در ما حوس ... آب ماد گل بود آ تش د در مساگاف
صعف دیدار ما دار حوس د رد مر است ... آ سحمی آمد ر ما د آ ر آ مس حں مسود
مرں را اس رماں ماس نمک سطور مست ... ار هوس دائم دل سودمدگان خالی بود
رد احسان مکند صاحب کرم را مسعل ... مسوان گفس کد ر ماسد رسرم ابر آب
را برد مسس ماند است، گام گر بر ... مست ناک ار کرت عرمں سرار حسرا
همت ما محمر سای گما هی کمدم ... امں بود ں مکند ر د ک را د د ور را

الشاعر ... الشاعر ... الشاعر ... الشاعر ... الشاعر ... الشاعر ... الشاعر ... الشاعر

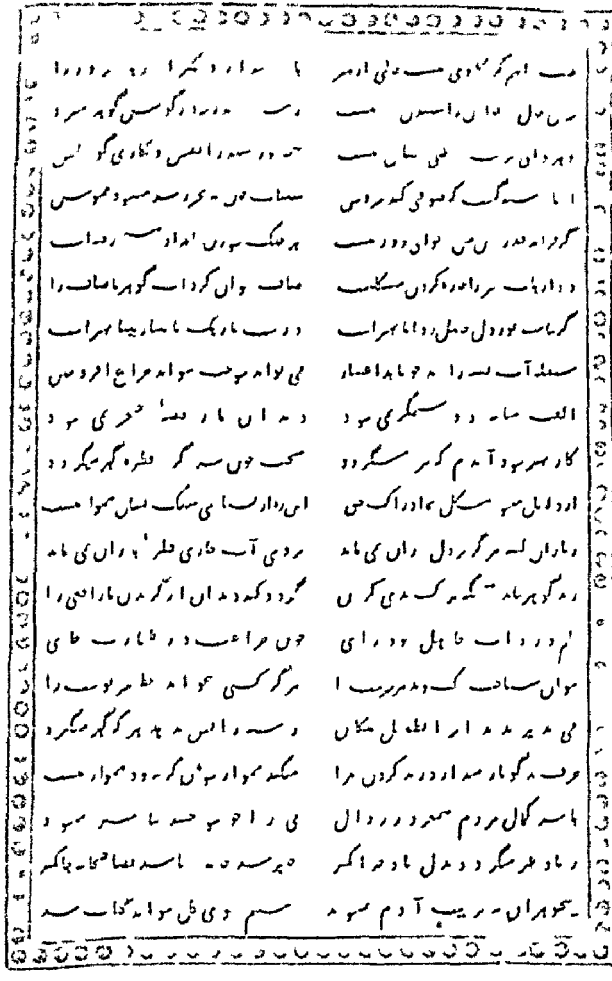

مرد را پامال حواری مسکند طغیان نگر
سمع کو ـ مسعود حون سعله مالا سر د

کردوب ماک طمعت راصفای سینه مسگردد
کر حا کسر حراع حانه آئسه مسگردد

رسد مرا مل امان سسر آزار دردسا
گردی مسسار مان حرا مگسب سهادت را

لاتی محاس سا سد سر کر حسد دنی محل
کفس حون دندان مرآرد مسکند ارمای دور

حو لس مرحد کر معسون لود دل مرد
سسه را آب دهان سر فسار د سر کر

اسعام ار حسم مگر دس صفای ما طمت
صیقل آئسه ماسد دل رکس مرد اسس

از سسکست دسس حود دل مدرد آمد مرا
محمد در حا طرم حاری کرد رما مسکند

سعد اسسات سادی عم حو مسگرد کمال
حون حس سر مرد گردد در عفران مداسود

ما کسی گر با کسی مالا سد صحت مست
حو کر حس مالای آب دزد را گوهر اسات

دس معم مقبل و ادرد دل آگاه را
سحسس حور سد ماسان مسگدارد ماه را

عرص همرار ما ک ضمیران سه راد د
کس صحت د رارلت در سد اسات

ار محاب مرد حود و حاه سد امسکند
فطر راب گو مرحود کار د رما مسکند

عم د ما کمد سگ دل د ا ما را
از گرا ساری کسی مه حرد رما را

صحت د روسس ار معم شدن کمتر سود
ار مکدن مار ماند فطر حون گو مر سود

من ار سعد دی حار مرد نوار د اسم
کو ما کس کس مگر د دهر گرار مالا سها

وسسی ما توان سرا ـ د روسس د لست
موم حون بار سه سار د سمع محفل مسود

همد سسان صحت را صه دار د مر کامل
کر حصر ار آب حیوان سه می آرد سکند ورا

بی لعلس مر لود حا کر د ر راه دوست
مار همه هر کر گرد د اسات همر مسود

دل ار ما رکس مرد اسس د شوار می آید
کسدن مسکلست ار رحم حسین مار پیکا نرا

صاحب حوهر د من صاحب حوهر سود
حاصب دندان ماهی دسمه اُحمر سود

امان ماں واجع
الصا
مصنف مرح واعظ
الصاً
قاوری
مصنف کھی
الصاً
الصاً
قاوری
مصنف ماں را
ما ما ما طمر
مصنف ماں
قاوری
الصاً
الصاً
الصاً
مصنف کاں کاسر
اہی مصنف ری
ترجمہ

مرد کامل در دو عالم هرگز محتاج نیاز
سوخن سنجیده او ساحل مگرد و دها

دوستان زمان ما از حسد و کینه
بر سگ مه محالست بر نوای مالف

سر و کار سگ سامد مرا صحبت من
ای اگر سگ سامد مرا در زبان گوهر

سی حسم پاسد حون نفس صباب بر گردد
دُر سهوار آدی آف حان صدف ماسد

مرد رفعت جو ما است حون او رست
حسم سود هر کس کر ارسی ساه مرود

حسم روسن دار عسک می حراهد مرگی
صاف دل گرا سگرد در زبان یسر

احساط ما ما م سگ را سالگاست
قابل ار سر دار ما ع مسود کاو در را

هرزه صحبت ما حس مست کامل را
رآب محر سمکرد د آب گوهر سو ر

ار اصطراب کار حها سمود
سل ار دو مدف کرد ر ما سود

صحبت ما حس کامل را سازد پدید ماع
همی دهل کما ما حوس بود کاو در را

مست آرام ران دل کو هوس پسندا است
گل سود عنچه در آن باغ کو حس پسندا است

مردوا گهر نسان حال ما سد مست
قدر مصحف کم نگر د گر مرا ما مرا است

کدورت سرا ر ا کو هر سر دارد
می ما سد عبار رنگ هر گرچ حو میں را

راد ' طالم مسکر می سود
مع حون سک صحر سود

در سم قوت سحوا ید مرت مد مهاد
سه هم در صرورات خود کم ار مرود مست

فضل مسهود و حا طر گرد حاک اضطراب
سود سر سلسلات در رو ما مرل سکسه

ما مدک ما ' ار علم سوان ر سحی مردن
حو آب اند سک سود ما ما رد ساد ررا

محب را مس ار قطع محبت لن ما سد
کم ساح محل پیوندی سد ار اول مرآرد

در حهان ار ظاهر آرا ست انسان همی
مصحف ار حوس مط ما شد مست حندان همی

کم گمرد حاد ' فطرت ررا احساف
کمرت نفس د م حهان سا رد ر ادرا

وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری
وادری

ناتوانان قاعده از اعتلاء روزگار — خانهٔ صیاد عبرتگاه صیدلاغر است
رسمی اعمال مارا بدگی توسده است — جوی ماهموار هموار است تا ماسه مرآب
کسی آگه را ز ما صفا بر گرمی ماسه — که موج آب گوهر را صدف ابر گرمی ماسه
لاف دانش گرد سوسنه اوان دور هست — حقه دانم چو نیست رایحه داری نه بحوا
لطف کرم تو با اهل هوس بسیار است — سعله را سایل تا ترس خس بسیار است
عمر گرچو نیست گرد و نه کمی حسرت هست — ور ما چو نیست گردیم نفس بسیار است
ز دهان هست عبارت گردن مطلبی دیگر — اوان رو صفحان را دهان سخن ال بروں آید
اضطراب دل نیست از دوستگی سینه سپر — می نه تکمید چون ماهی رو دام افتد بخاک
رآب آموخم دو دیده رسم آسیائی را — که دو پیرنگ سائل هست و مگر صدائی را
ابو رحم بر روگان بهی روحمت هست — عیار چهرهٔ گردون دلیل ما را لست
از صحبت ناقه گر ند نکو مان — گل را نه دار بهاری ما راست نه نشه
حد اهل دل مسود عالم مسود بیدل — رد و ما چون بروں آید گهر هان می ماند
کسه نه رو تا نه ز را سی گرد د — ساده سه کند کجروی خود رس نه
مرکرمان سنگر سائل و رصفت واحست — رامکه گلبس را سنگسار است از گلبس چو نیس
بر سنگر سه دارد ارتح سم — عمر کو ما دار لعه ی هست و سلطان را
فضل دو سند اران س کرکس گردسس جو ذرا — دعای نه کنه گو ند کام دو سان ما سی
ع م سل ر رگان اگر نکو ما سد — ر بحر را د ه نکشد فی حباب حرا
ما د ان کار د ا ما مهر ما هست * — د ل سا نه ما سیاب ر د
اگر صاف سخن کامل سود حاموس سگردد — گر د حون ار ر ان عجه واسد گوس سگر دد
نا ولف سر ان نکما سس حو ت هست — اس علط مجموعه را سر ارد دسس حو ت هست

نسیم
الضا کر
حضر سر ری
ملا حاجی خلص
حسن سک سوری
الضا کر
الضا کر
حاجی محمد ودس سان
راجی محمد کمال محمد
وار دی
حسن الدس دس
سدل
الضا کر
الضا کر
الضا کر
الضا کر
الضا کر
سر ار اد د
ار سر خان ا سا

حواشی دو بعض سخنهای دیگر خواجه

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

مرغ دل با دم جعد تو چنان اُنس گرفت
که اگر باد صبا طره شکسته شانه کرد

گفتم که حدیث لب شیرین بدهانت
گفت این سخن قند مکرر بلبانت

گفتم که ترا چشم خرابی است ولیکن
مانند ترا هیچ کسی نیست جهانی

ای دل اگر نصیحت من گوش نکنی
با زلف یار گوش مکن هوش نکنی

گفتم که کی شود که غم ما خورد کسی
گفتا که آن کسی که ترا هیچ غم نخورد

گفتم که ز عشق تو بسی خون جگر خورد
گفتا که بسی خون جگر باید تا قطره ز دریا بدر آید

ا اهل سنت حرمی هست مرا صد ان سی کہ ا گاہ ست مرا
خوابی کہ مرا کعبہ بود ا سعی ان دیر سی ست کوکیہ وارد

گل بوردہم دوسان اسعار صانع

مادرگ آمد دورم اعدار اده رنگ مادرگی ریدران دوکف گرما رنگ
آہ حرارت حرارت حرا ماحود محرود همم محراند محرا
لعل تو توت توت مرحمرا سه حسم توناداست مادامت مرمارا
عسن توکه دوسه سکان کرد کراحا کس وند در آفرین سک سم دورانا
در حل اسران توس سر دارم در رد دو مردم عسی سر دارم
گر ن کسی - سس تو سر دارم حما کہ حس حمال در سر دارم
ارم آرد و کرحکاب کسم مات از سلام رو سو صد مرگ رمات
مر مر حس کہ دمدوح حوب ای صم رمار راسکست و نکمد رمروی وف
سه دهما ح حو مر دی سو دن سکا کہ ا م سو ی
من د رصف نگر د ظالم د ه ح د ما کہ م کو ی
کب آن عدو سر دی سرب مرم گفتس کا فر کس امرد رد و سر دست
سه س کہ رصف تمان سها راست آ ی سهادواست لی ی سهادواست
سهد و ن رگ سرح ماری دمدم ن گاهس سا کاری دمدم
مرا س او کہ رک ارحان مست سر لعدم ۲م سازی دمدم
رحوت سر سار مه دیری مرف - سحامه طرس سیری

اسعار

گفتم صنما رحمت بر حسن تو کار آی — حسرت گرت بوسه و گفت کاین سری
دادم دلم آب روی بسیاری جوی — گفتم که بهای بوسه رغبت خود بود
گفتا درآورد گرو دردوی — کسی آمد و را گفت بسیار باد
گفتا همه را گفت بسیار باد — این عشق رهیست دراز و بسیار
جز سنگدلی نیست در او راه مگاه — بر شیشه دلی خانه * از دیده کن کمان *
ای مدعیان خانه کسی — همسنگ خانه دیده کسی
سنگ بر ابروی دوار تو کس — تو هم بلبل بلب بر هم نهی
صبر بامید لب تو می دهد مولی — دوران گذارگفت دمان جوی سیاه اولی

گلدسته اسم مسمی بر دوازده گل
گل اول در بیان مسمات

سالها امید بسما محکم کرد و بسر — کار ما آخر حزین ناآسمان خواهد شدن
مارس سوال گنج مسلم دور و اهم ماست — ما دران اقلیم یکم ماروان خواهد شدن
عاقبت معلوم شد کاما حالی نیست — هرچه خواهد ماکم مطلق هوس خواهد شدن
جو عمر از دادگرست دناکرا دیست — ای ساقی دگر جوان ما دان رست
ساقا عمر اسد ما بسی سال — جو حل آمد فرود بر در دنبال
بس از سحر ما شد تند رسی — نصر کسد ی مدد دای سسی
جو سعت آمد سعت آمد امداد آلد ار کار

اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار اشکار

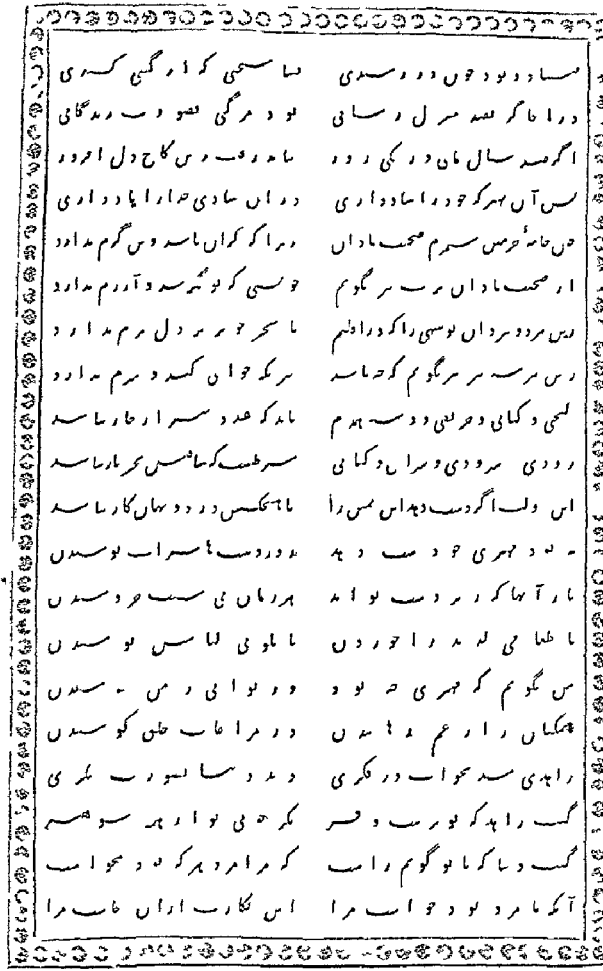

ایضاً
ایضاً
ایضاً

دوش با عقل در سخن بودم — گفت سد در دلم مقالی چند
گفتم ای مایهٔ هوا و هوس — دارم الحق ز تو سوالی چند
چیست اس و مدگار دنیا — گفت خواهد ما حالی چند
گفتم آن را کمال است چیست — گفت زالی نهاد مالی چند
گفتم اهل سیم چه طائفه اند — گفت گرگ و سگ و سعالی چند
گفتمش چیست کحائی گفت — مساعی عبس و غصه منالی چند
سطروی رمس حمله است و خار هزار — اران جهار فرسخ و میغ برکسان
مسجد روم و خراسان و مرو ماسرير — جو - ماند نامی تو د بهبود و سان
بود در می عطارد مسری حین — فرخ و خراسان ۸ آمیس
زیل در بهند در بهر ماه و الیهر — برکسان بود بهرام را بهر
لسری ماند و براری گفت — گو مرا ار سو بهر حف
گفت ما ار ماکس و رن - — مد گرار حاتی ار مس -
در ر ما گر نگرد ت عسی — مهلد کو گرف جوں تو سی
رن سحوا هی مرا ر ها نکسد — گر تو نگرا ر لس جها نکسد
ار س و ما در ت نگری سد — حسد د دی و ما ر هی حسد
آن ر ها کن کر آت و همه ماند — ر لس ما ما نگر کر ه ماند
آت کار ت مر کو گر د ی سر — کاران آت را تو سهل نگر
بهر س سوء ر باع تو اوست — راسی رو س حراع تو اوست
آن ماند حراع مر ه سود — حا طرت کمه د حسم حره سود
در مر ت رو ست عقل و د ارج رنگ — در کر سم د د مرا د سنگ

الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر
الشاعر

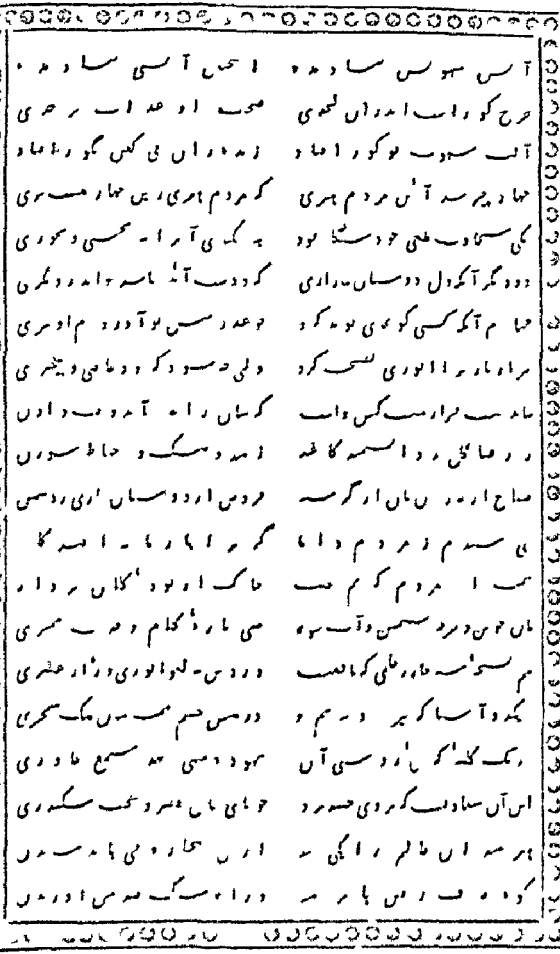

باشش دان فرو رفتن گوسفند ... ریگ دیدن آسوده خفتن

دیدن ان رفتن دزد و دزدیدن ... راحت دادن و رحمت آوردن

دیدن سر بریدن خود سر باز ... دشمن بآسمت دوستی

دیدن سر خاص آسمان سر ماند ... زیارت دوستان کردن

گل دوم در بیان رباعیات

سر مدکه خوشدلی کوشد کسی ... تا بهره و گوشه نکوشد کسی

مت کس خرج مندی آخر کار ... کاری نکند که نکوشد کسی

مرد اگرش وفات خود می آید ... گر آید کس رواست خود می آید

بیهوده حرادری او منگر دی ... حسن تو اگر خداست خود می آید

سر مدغم عشق بلهوس را ندهند ... مو زر مرد وار کس را ندهند

عمری باید که یار آید کیار ... این دولت سرمدی هر کس را ندهند

سر مدغم عشق را سادی مدهی ... دردی اگرت رسد مبادی مدهی

مدیار اگر بود مراد ت حاصل ... رنجیار دست با مرادی مدهی

زاهد بهمه روی ره صفائی دارد ... صوفی بمی صفا رطلی دارد

مدل بهر راکه خود می بینم ... هر کس بخیال خویش خلی دارد

گوهر کمر ست رنگ و دست ... سنگش دادند تا که ادراک دست

کس سنده نم و صبور و سنا ... دردند تو را سان دست

هر سبز مراح صفات نوی ... آزاد و خدا ترس دستان نوی

دانائی و آسود دلی جسم هم آمد — ای محو خرد ساد و نادان سوی
دل میر صحبت و س توست ن — در کوی توست او دوست بین
هر چیز که آن سان همی دارد — با تو روی اوست با دوست به بین
سلطان گوید که لقد گفته ام — صوفی گوید که دلی نسپرده ام
با سی گوید که داع در سر ام — من دام و من که حسب در سینه ام
گر سر نفس خود امیری مردی — در بند گری که نگری مردی
مردی سود داد و دانایی ردن — گردست داد گیری مردی
هوست که سر ما نه در دسرست — تا رعال آنکه از جهان خبر است
در سینه شکسته مرهان فرهاد — هر حبه که پیمانه نفس سنگ براست
عوامی کس گرت گهر می ماند — عوامی را جهانسر می ماند
سر رشته مدت با روان در کف دست — دم با روان دمدم سر می ماند
خلق مسلس حق گزاری است — لیکی می در خرداری است
هر حق سرت در کسی مدست — تقصیر کنام رستگاری است
از بس حوا هر که خرد او براست — ظاهر و مفلس مردی کار براست
در باغ رما نه با غبای سنگ — خوش سودی در حق کم مار براست
آنکه سراب ماسی لوسس کسه — از بهر چه بحر ادست فراموش کسه
آبرا گر ران دهسد دندن مدهسد — آبرا که دهسد دندن ما موس کسه
مسعود تو دکان صاحب نظران — ران دند تو دنفس دروی گران
گر من ندهم تجارت هست کس — مسعود تو ان راد ندست دگران
با کامی بود بر حال افراد — اهر نقصان با کمال افراد

۱۰۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰۱۰۱۱۰۲۱۰۳۱۰۴۱۰۵۱۰۶۱۰۷۱۰۸۱۰۹۱۱۰۱۱۱۱۱۲۱۱۳۱۱۴۱۱۵۱۱۶۱۱۷۱۱۸۱۱۹۱۲۰۱۲۱۱۲۲۱۲۳۱۲۴۱۲۵۱۲۶۱۲۷۱۲۸۱۲۹۱۳۰۱۳۱۱۳۲۱۳۳۱۳۴۱۳۵۱۳۶۱۳۷۱۳۸۱۳۹۱۴۰۱۴۱۱۴۲۱۴۳۱۴۴۱۴۵۱۴۶۱۴۷۱۴۸۱۴۹۱۵۰۱۵۱۱۵۲۱۵۳۱۵۴۱۵۵۱۵۶۱۵۷۱۵۸۱۵۹۱۶۰۱۶۱۱۶۲۱۶۳۱۶۴۱۶۵۱۶۶۱۶۷۱۶۸۱۶۹۱۷۰۱۷۱۱۷۲۱۷۳۱۷۴۱۷۵۱۷۶۱۷۷۱۷۸۱۷۹۱۸۰۱۸۱۱۸۲۱۸۳۱۸۴۱۸۵۱۸۶۱۸۷۱۸۸۱۸۹۱۹۰۱۹۱۱۹۲۱۹۳۱۹۴۱۹۵۱۹۶۱۹۷۱۹۸۱۹۹۲۰۰۲۰۱۲۰۲۲۰۳۲۰۴۲۰۵۲۰۶۲۰۷۲۰۸۲۰۹۲۱۰۲۱۱۲۱۲۲۱۳۲۱۴۲۱۵۲۱۶۲۱۷۲۱۸۲۱۹۲۲۰۲۲۱۲۲۲۲۲۳۲۲۴۲۲۵۲۲۶۲۲۷۲۲۸۲۲۹۲۳۰۲۳۱۲۳۲۲۳۳۲۳۴۲۳۵۲۳۶۲۳۷۲۳۸۲۳۹۲۴۰۲۴۱۲۴۲۲۴۳۲۴۴۲۴۵۲۴۶۲۴۷۲۴۸۲۴۹۲۵۰۲۵۱۲۵۲۲۵۳۲۵۴۲۵۵۲۵۶۲۵۷۲۵۸۲۵۹۲۶۰۲۶۱۲۶۲۲۶۳۲۶۴۲۶۵۲۶۶۲۶۷۲۶۸۲۶۹۲۷۰۲۷۱۲۷۲۲۷۳۲۷۴۲۷۵۲۷۶۲۷۷۲۷۸۲۷۹۲۸۰۲۸۱۲۸۲۲۸۳۲۸۴۲۸۵۲۸۶۲۸۷۲۸۸۲۸۹۲۹۰۲۹۱۲۹۲۲۹۳۲۹۴۲۹۵۲۹۶۲۹۷۲۹۸۲۹۹۳۰۰۳۰۱۳۰۲۳۰۳۳۰۴۳۰۵۳۰۶۳۰۷۳۰۸۳۰۹۳۱۰۳۱۱۳۱۲۳۱۳۳۱۴۳۱۵۳۱۶۳۱۷۳۱۸۳۱۹۳۲۰۳۲۱۳۲۲۳۲۳۳۲۴۳۲۵۳۲۶۳۲۷۳۲۸۳۲۹۳۳۰۳۳۱۳۳۲۳۳۳۳۳۴۳۳۵۳۳۶۳۳۷۳۳۸۳۳۹۳۴۰۳۴۱۳۴۲۳۴۳۳۴۴۳۴۵۳۴۶۳۴۷۳۴۸۳۴۹۳۵۰۳۵۱۳۵۲۳۵۳۳۵۴۳۵۵۳۵۶۳۵۷۳۵۸۳۵۹۳۶۰۳۶۱۳۶۲۳۶۳۳۶۴۳۶۵۳۶۶۳۶۷۳۶۸۳۶۹۳۷۰۳۷۱۳۷۲۳۷۳۳۷۴۳۷۵۳۷۶۳۷۷۳۷۸۳۷۹۳۸۰۳۸۱۳۸۲۳۸۳۳۸۴۳۸۵۳۸۶۳۸۷۳۸۸۳۸۹۳۹۰۳۹۱۳۹۲۳۹۳۳۹۴۳۹۵۳۹۶۳۹۷۳۹۸۳۹۹۴۰۰۴۰۱۴۰۲۴۰۳۴۰۴۴۰۵۴۰۶۴۰۷۴۰۸۴۰۹۴۱۰۴۱۱۴۱۲۴۱۳۴۱۴۴۱۵۴۱۶۴۱۷۴۱۸۴۱۹۴۲۰۴۲۱۴۲۲۴۲۳۴۲۴۴۲۵۴۲۶۴۲۷۴۲۸۴۲۹۴۳۰۴۳۱۴۳۲۴۳۳۴۳۴۴۳۵۴۳۶۴۳۷۴۳۸۴۳۹۴۴۰۴۴۱۴۴۲۴۴۳۴۴۴۴۴۵۴۴۶۴۴۷۴۴۸۴۴۹۴۵۰۴۵۱۴۵۲۴۵۳۴۵۴۴۵۵۴۵۶۴۵۷۴۵۸۴۵۹۴۶۰۴۶۱۴۶۲۴۶۳۴۶۴۴۶۵۴۶۶۴۶۷۴۶۸۴۶۹۴۷۰۴۷۱۴۷۲۴۷۳۴۷۴۴۷۵۴۷۶۴۷۷۴۷۸۴۷۹۴۸۰۴۸۱۴۸۲۴۸۳۴۸۴۴۸۵۴۸۶۴۸۷۴۸۸۴۸۹۴۹۰۴۹۱۴۹۲۴۹۳۴۹۴۴۹۵۴۹۶۴۹۷۴۹۸۴۹۹۵۰۰۵۰۱۵۰۲۵۰۳۵۰۴۵۰۵۵۰۶۵۰۷۵۰۸۵۰۹۵۱۰۵۱۱۵۱۲۵۱۳۵۱۴۵۱۵۵۱۶۵۱۷۵۱۸۵۱۹۵۲۰۵۲۱۵۲۲۵۲۳۵۲۴۵۲۵۵۲۶۵۲۷۵۲۸۵۲۹۵۳۰۵۳۱۵۳۲۵۳۳۵۳۴۵۳۵۵۳۶۵۳۷۵۳۸۵۳۹۵۴۰۵۴۱۵۴۲۵۴۳۵۴۴۵۴۵۵۴۶۵۴۷۵۴۸۵۴۹۵۵۰۵۵۱۵۵۲۵۵۳۵۵۴۵۵۵۵۵۶۵۵۷۵۵۸۵۵۹۵۶۰۵۶۱۵۶۲۵۶۳۵۶۴۵۶۵۵۶۶۵۶۷۵۶۸۵۶۹۵۷۰۵۷۱۵۷۲۵۷۳۵۷۴۵۷۵۵۷۶۵۷۷۵۷۸۵۷۹۵۸۰۵۸۱۵۸۲۵۸۳۵۸۴۵۸۵۵۸۶۵۸۷۵۸۸۵۸۹۵۹۰۵۹۱۵۹۲۵۹۳۵۹۴۵۹۵۵۹۶۵۹۷۵۹۸۵۹۹۶۰۰۶۰۱۶۰۲۶۰۳۶۰۴۶۰۵۶۰۶۶۰۷۶۰۸۶۰۹۶۱۰۶۱۱۶۱۲۶۱۳۶۱۴۶۱۵۶۱۶۶۱۷۶۱۸۶۱۹۶۲۰۶۲۱۶۲۲۶۲۳۶۲۴۶۲۵۶۲۶۶۲۷۶۲۸۶۲۹۶۳۰۶۳۱۶۳۲۶۳۳۶۳۴۶۳۵۶۳۶۶۳۷۶۳۸۶۳۹۶۴۰۶۴۱۶۴۲۶۴۳۶۴۴۶۴۵۶۴۶۶۴۷۶۴۸۶۴۹۶۵۰۶۵۱۶۵۲۶۵۳۶۵۴۶۵۵۶۵۶۶۵۷۶۵۸۶۵۹۶۶۰۶۶۱۶۶۲۶۶۳۶۶۴۶۶۵۶۶۶۶۶۷۶۶۸۶۶۹۶۷۰۶۷۱۶۷۲۶۷۳۶۷۴۶۷۵۶۷۶۶۷۷۶۷۸۶۷۹۶۸۰۶۸۱۶۸۲۶۸۳۶۸۴۶۸۵۶۸۶۶۸۷۶۸۸۶۸۹۶۹۰۶۹۱۶۹۲۶۹۳۶۹۴۶۹۵۶۹۶۶۹۷۶۹۸۶۹۹۷۰۰۷۰۱۷۰۲۷۰۳۷۰۴۷۰۵۷۰۶۷۰۷۷۰۸۷۰۹۷۱۰۷۱۱۷۱۲۷۱۳۷۱۴۷۱۵۷۱۶۷۱۷۷۱۸۷۱۹۷۲۰۷۲۱۷۲۲۷۲۳۷۲۴۷۲۵۷۲۶۷۲۷۷۲۸۷۲۹۷۳۰۷۳۱۷۳۲۷۳۳۷۳۴۷۳۵۷۳۶۷۳۷۷۳۸۷۳۹۷۴۰۷۴۱۷۴۲۷۴۳۷۴۴۷۴۵۷۴۶۷۴۷۷۴۸۷۴۹۷۵۰۷۵۱۷۵۲۷۵۳۷۵۴۷۵۵۷۵۶۷۵۷۷۵۸۷۵۹۷۶۰۷۶۱۷۶۲۷۶۳۷۶۴۷۶۵۷۶۶۷۶۷۷۶۸۷۶۹۷۷۰۷۷۱۷۷۲۷۷۳۷۷۴۷۷۵۷۷۶۷۷۷۷۷۸۷۷۹۷۸۰۷۸۱۷۸۲۷۸۳۷۸۴۷۸۵۷۸۶۷۸۷۷۸۸۷۸۹۷۹۰۷۹۱۷۹۲۷۹۳۷۹۴۷۹۵۷۹۶۷۹۷۷۹۸۷۹۹۸۰۰۸۰۱۸۰۲۸۰۳۸۰۴۸۰۵۸۰۶۸۰۷۸۰۸۸۰۹۸۱۰۸۱۱۸۱۲۸۱۳۸۱۴۸۱۵۸۱۶۸۱۷۸۱۸۸۱۹۸۲۰۸۲۱۸۲۲۸۲۳۸۲۴۸۲۵۸۲۶۸۲۷۸۲۸۸۲۹۸۳۰۸۳۱۸۳۲۸۳۳۸۳۴۸۳۵۸۳۶۸۳۷۸۳۸۸۳۹۸۴۰۸۴۱۸۴۲۸۴۳۸۴۴۸۴۵۸۴۶۸۴۷۸۴۸۸۴۹۸۵۰۸۵۱۸۵۲۸۵۳۸۵۴۸۵۵۸۵۶۸۵۷۸۵۸۸۵۹۸۶۰۸۶۱۸۶۲۸۶۳۸۶۴۸۶۵۸۶۶۸۶۷۸۶۸۸۶۹۸۷۰۸۷۱۸۷۲۸۷۳۸۷۴۸۷۵۸۷۶۸۷۷۸۷۸۸۷۹۸۸۰۸۸۱۸۸۲۸۸۳۸۸۴۸۸۵۸۸۶۸۸۷۸۸۸۸۸۹۸۹۰۸۹۱۸۹۲۸۹۳۸۹۴۸۹۵۸۹۶۸۹۷۸۹۸۸۹۹۹۰۰۹۰۱۹۰۲۹۰۳۹۰۴۹۰۵۹۰۶۹۰۷۹۰۸۹۰۹۹۱۰۹۱۱۹۱۲۹۱۳۹۱۴۹۱۵۹۱۶۹۱۷۹۱۸۹۱۹۹۲۰۹۲۱۹۲۲۹۲۳۹۲۴۹۲۵۹۲۶۹۲۷۹۲۸۹۲۹۹۳۰۹۳۱۹۳۲۹۳۳۹۳۴۹۳۵۹۳۶۹۳۷۹۳۸۹۳۹۹۴۰۹۴۱۹۴۲۹۴۳۹۴۴۹۴۵۹۴۶۹۴۷۹۴۸۹۴۹۹۵۰۹۵۱۹۵۲۹۵۳۹۵۴۹۵۵۹۵۶۹۵۷۹۵۸۹۵۹۹۶۰۹۶۱۹۶۲۹۶۳۹۶۴۹۶۵۹۶۶۹۶۷۹۶۸۹۶۹۹۷۰۹۷۱۹۷۲۹۷۳۹۷۴۹۷۵۹۷۶۹۷۷۹۷۸۹۷۹۹۸۰۹۸۱۹۸۲۹۸۳۹۸۴۹۸۵۹۸۶۹۸۷۹۸۸۹۸۹۹۹۰۹۹۱۹۹۲۹۹۳۹۹۴۹۹۵۹۹۶۹۹۷۹۹۸۹۹۹۱۰۰۰۱۰۰۱۱۰۰۲۱۰۰۳۱۰۰۴۱۰۰۵۱۰۰۶۱۰۰۷۱۰۰۸۱۰۰۹۱۰۱۰۱۰۱۱۱۰۱۲۱۰۱۳۱۰۱۴۱۰۱۵۱۰۱۶۱۰۱۷۱۰۱۸۱۰۱۹۱۰۲۰۱۰۲۱۱۰۲۲۱۰۲۳۱۰۲۴۱۰۲۵۱۰۲۶۱۰۲۷۱۰۲۸۱۰۲۹۱۰۳۰۱۰۳۱۱۰۳۲۱۰۳۳۱۰۳۴۱۰۳۵۱۰۳۶۱۰۳۷۱۰۳۸۱۰۳۹۱۰۴۰۱۰۴۱۱۰۴۲۱۰۴۳۱۰۴۴۱۰۴۵۱۰۴۶۱۰۴۷۱۰۴۸۱۰۴۹۱۰۵۰۱۰۵۱۱۰۵۲۱۰۵۳۱۰۵۴۱۰۵۵۱۰۵۶۱۰۵۷۱۰۵۸۱۰۵۹۱۰۶۰۱۰۶۱۱۰۶۲۱۰۶۳۱۰۶۴۱۰۶۵۱۰۶۶۱۰۶۷۱۰۶۸۱۰۶۹۱۰۷۰۱۰۷۱۱۰۷۲۱۰۷۳۱۰۷۴۱۰۷۵۱۰۷۶۱۰۷۷۱۰۷۸۱۰۷۹۱۰۸۰۱۰۸۱۱۰۸۲۱۰۸۳۱۰۸۴۱۰۸۵۱۰۸۶۱۰۸۷۱۰۸۸۱۰۸۹۱۰۹۰۱۰۹۱۱۰۹۲۱۰۹۳۱۰۹۴۱۰۹۵۱۰۹۶۱۰۹۷۱۰۹۸۱۰۹۹۱۱۰۰۱۱۰۱۱۱۰۲۱۱۰۳۱۱۰۴۱۱۰۵۱۱۰۶۱۱۰۷۱۱۰۸۱۱۰۹۱۱۱۰۱۱۱۱۱۱۲۱۱۱۳۱۱۱۴۱۱۱۵۱۱۱۶۱۱۱۷۱۱۱۸۱۱۱۹۱۱۲۰۱۱۲۱۱۱۲۲۱۱۲۳۱۱۲۴۱۱۲۵۱۱۲۶۱۱۲۷۱۱۲۸۱۱۲۹۱۱۳۰۱۱۳۱۱۱۳۲۱۱۳۳۱۱۳۴۱۱۳۵۱۱۳۶۱۱۳۷۱۱۳۸۱۱۳۹۱۱۴۰۱۱۴۱۱۱۴۲۱۱۴۳۱۱۴۴۱۱۴۵۱۱۴۶۱۱۴۷۱۱۴۸۱۱۴۹۱۱۵۰۱۱۵۱۱۱۵۲۱۱۵۳۱۱۵۴۱۱۵۵۱۱۵۶۱۱۵۷۱۱۵۸۱۱۵۹۱۱۶۰۱۱۶۱۱۱۶۲۱۱۶۳۱۱۶۴۱۱۶۵۱۱۶۶۱۱۶۷۱۱۶۸۱۱۶۹۱۱۷۰۱۱۷۱۱۱۷۲۱۱۷۳۱۱۷۴۱۱۷۵۱۱۷۶۱۱۷۷۱۱۷۸۱۱۷۹۱۱۸۰۱۱۸۱۱۱۸۲۱۱۸۳۱۱۸۴۱۱۸۵۱۱۸۶۱۱۸۷۱۱۸۸۱۱۸۹۱۱۹۰۱۱۹۱۱۱۹۲۱۱۹۳۱۱۹۴۱۱۹۵۱۱۹۶۱۱۹۷۱۱۹۸۱۱۹۹۱۲۰۰۱۲۰۱۱۲۰۲۱۲۰۳۱۲۰۴۱۲۰۵۱۲۰۶۱۲۰۷۱۲۰۸۱۲۰۹۱۲۱۰۱۲۱۱۱۲۱۲۱۲۱۳۱۲۱۴۱۲۱۵۱۲۱۶۱۲۱۷۱۲۱۸۱۲۱۹۱۲۲۰۱۲۲۱۱۲۲۲۱۲۲۳۱۲۲۴۱۲۲۵۱۲۲۶۱۲۲۷۱۲۲۸۱۲۲۹۱۲۳۰۱۲۳۱۱۲۳۲۱۲۳۳۱۲۳۴۱۲۳۵۱۲۳۶۱۲۳۷۱۲۳۸۱۲۳۹۱۲۴۰۱۲۴۱۱۲۴۲۱۲۴۳۱۲۴۴۱۲۴۵۱۲۴۶۱۲۴۷۱۲۴۸۱۲۴۹۱۲۵۰۱۲۵۱۱۲۵۲۱۲۵۳۱۲۵۴۱۲۵۵۱۲۵۶۱۲۵۷۱۲۵۸۱۲۵۹۱۲۶۰۱۲۶۱۱۲۶۲۱۲۶۳۱۲۶۴۱۲۶۵۱۲۶۶۱۲۶۷۱۲۶۸۱۲۶۹۱۲۷۰۱۲۷۱۱۲۷۲۱۲۷۳۱۲۷۴۱۲۷۵۱۲۷۶۱۲۷۷۱۲۷۸۱۲۷۹۱۲۸۰۱۲۸۱۱۲۸۲۱۲۸۳۱۲۸۴۱۲۸۵۱۲۸۶۱۲۸۷۱۲۸۸۱۲۸۹۱۲۹۰۱۲۹۱۱۲۹۲۱۲۹۳۱۲۹۴۱۲۹۵۱۲۹۶۱۲۹۷۱۲۹۸۱۲۹۹۱۳۰۰۱۳۰۱۱۳۰۲۱۳۰۳۱۳۰۴۱۳۰۵۱۳۰۶۱۳۰۷۱۳۰۸۱۳۰۹۱۳۱۰۱۳۱۱۱۳۱۲۱۳۱۳۱۳۱۴۱۳۱۵۱۳۱۶۱۳۱۷۱۳۱۸۱۳۱۹۱۳۲۰۱۳۲۱۱۳۲۲۱۳۲۳۱۳۲۴۱۳۲۵۱۳۲۶۱۳۲۷۱۳۲۸۱۳۲۹۱۳۳۰۱۳۳۱۱۳۳۲۱۳۳۳۱۳۳۴۱۳۳۵۱۳۳۶۱۳۳۷۱۳۳۸۱۳۳۹۱۳۴۰۱۳۴۱۱۳۴۲۱۳۴۳۱۳۴۴۱۳۴۵۱۳۴۶۱۳۴۷۱۳۴۸۱۳۴۹۱۳۵۰۱۳۵۱۱۳۵۲۱۳۵۳۱۳۵۴۱۳۵۵۱۳۵۶۱۳۵۷۱۳۵۸۱۳۵۹۱۳۶۰۱۳۶۱۱۳۶۲۱۳۶۳۱۳۶۴۱۳۶۵۱۳۶۶۱۳۶۷۱۳۶۸۱۳۶۹۱۳۷۰۱۳۷۱۱۳۷۲۱۳۷۳۱۳۷۴۱۳۷۵۱۳۷۶۱۳۷۷۱۳۷۸۱۳۷۹۱۳۸۰۱۳۸۱۱۳۸۲۱۳۸۳۱۳۸۴۱۳۸۵۱۳۸۶۱۳۸۷۱۳۸۸۱۳۸۹۱۳۹۰۱۳۹۱۱۳۹۲۱۳۹۳۱۳۹۴۱۳۹۵۱۳۹۶۱۳۹۷۱۳۹۸۱۳۹۹۱۴۰۰۱۴۰۱۱۴۰۲۱۴۰۳۱۴۰۴۱۴۰۵۱۴۰۶۱۴۰۷۱۴۰۸۱۴۰۹۱۴۱۰۱۴۱۱۱۴۱۲۱۴۱۳۱۴۱۴۱۴۱۵۱۴۱۶۱۴۱۷۱۴۱۸۱۴۱۹۱۴۲۰۱۴۲۱۱۴۲۲۱۴۲۳۱۴۲۴۱۴۲۵۱۴۲۶۱۴۲۷۱۴۲۸۱۴۲۹۱۴۳۰۱۴۳۱۱۴۳۲۱۴۳۳۱۴۳۴۱۴۳۵۱۴۳۶۱۴۳۷۱۴۳۸۱۴۳۹۱۴۴۰۱۴۴۱۱۴۴۲۱۴۴۳۱۴۴۴۱۴۴۵۱۴۴۶۱۴۴۷۱۴۴۸۱۴۴۹۱۴۵۰۱۴۵۱۱۴۵۲۱۴۵۳۱۴۵۴۱۴۵۵۱۴۵۶۱۴۵۷۱۴۵۸۱۴۵۹۱۴۶۰۱۴۶۱۱۴۶۲۱۴۶۳۱۴۶۴۱۴۶۵۱۴۶۶۱۴۶۷۱۴۶۸۱۴۶۹۱۴۷۰۱۴۷۱۱۴۷۲۱۴۷۳۱۴۷۴۱۴۷۵۱۴۷۶۱۴۷۷۱۴۷۸۱۴۷۹۱۴۸۰۱۴۸۱۱۴۸۲۱۴۸۳۱۴۸۴۱۴۸۵۱۴۸۶۱۴۸۷۱۴۸۸۱۴۸۹۱۴۹۰۱۴۹۱۱۴۹۲۱۴۹۳۱۴۹۴۱۴۹۵۱۴۹۶۱۴۹۷۱۴۹۸۱۴۹۹۱۵۰۰۱۵۰۱۱۵۰۲۱۵۰۳۱۵۰۴۱۵۰۵۱۵۰۶۱۵۰۷۱۵۰۸۱۵۰۹۱۵۱۰۱۵۱۱۱۵۱۲۱۵۱۳۱۵۱۴۱۵۱۵۱۵۱۶۱۵۱۷۱۵۱۸۱۵۱۹۱۵۲۰۱۵۲۱۱۵۲۲۱۵۲۳۱۵۲۴۱۵۲۵۱۵۲۶۱۵۲۷۱۵۲۸۱۵۲۹۱۵۳۰۱۵۳۱۱۵۳۲۱۵۳۳۱۵۳۴۱۵۳۵۱۵۳۶۱۵۳۷۱۵۳۸۱۵۳۹۱۵۴۰۱۵۴۱۱۵۴۲۱۵۴۳۱۵۴۴۱۵۴۵۱۵۴۶۱۵۴۷۱۵۴۸۱۵۴۹۱۵۵۰۱۵۵۱۱۵۵۲۱۵۵۳۱۵۵۴۱۵۵۵۱۵۵۶۱۵۵۷۱۵۵۸۱۵۵۹۱۵۶۰۱۵۶۱۱۵۶۲۱۵۶۳۱۵۶۴۱۵۶۵۱۵۶۶۱۵۶۷۱۵۶۸۱۵۶۹۱۵۷۰۱۵۷۱۱۵۷۲۱۵۷۳۱۵۷۴۱۵۷۵۱۵۷۶۱۵۷۷۱۵۷۸۱۵۷۹۱۵۸۰۱۵۸۱۱۵۸۲۱۵۸۳۱۵۸۴۱۵۸۵۱۵۸۶۱۵۸۷۱۵۸۸۱۵۸۹۱۵۹۰۱۵۹۱۱۵۹۲۱۵۹۳۱۵۹۴۱۵۹۵۱۵۹۶۱۵۹۷۱۵۹۸۱۵۹۹۱۶۰۰۱۶۰۱۱۶۰۲۱۶۰۳۱۶۰۴۱۶۰۵۱۶۰۶۱۶۰۷۱۶۰۸۱۶۰۹۱۶۱۰۱۶۱۱۱۶۱۲۱۶۱۳۱۶۱۴۱۶۱۵۱۶۱۶۱۶۱۷۱۶۱۸۱۶۱۹۱۶۲۰۱۶۲۱۱۶۲۲۱۶۲۳۱۶۲۴۱۶۲۵۱۶۲۶۱۶۲۷۱۶۲۸۱۶۲۹۱۶۳۰۱۶۳۱۱۶۳۲۱۶۳۳۱۶۳۴۱۶۳۵۱۶۳۶۱۶۳۷۱۶۳۸۱۶۳۹۱۶۴۰۱۶۴۱۱۶۴۲۱۶۴۳۱۶۴۴۱۶۴۵۱۶۴۶۱۶۴۷۱۶۴۸۱۶۴۹۱۶۵۰۱۶۵۱۱۶۵۲۱۶۵۳۱۶۵۴۱۶۵۵۱۶۵۶۱۶۵۷۱۶۵۸۱۶۵۹۱۶۶۰۱۶۶۱۱۶۶۲۱۶۶۳۱۶۶۴۱۶۶۵۱۶۶۶۱۶۶۷۱۶۶۸۱۶۶۹۱۶۷۰۱۶۷۱۱۶۷۲۱۶۷۳۱۶۷۴۱۶۷۵۱۶۷۶۱۶۷۷۱۶۷۸۱۶۷۹۱۶۸۰۱۶۸۱۱۶۸۲۱۶۸۳۱۶۸۴۱۶۸۵۱۶۸۶۱۶۸۷۱۶۸۸۱۶۸۹۱۶۹۰۱۶۹۱۱۶۹۲۱۶۹۳۱۶۹۴۱۶۹۵۱۶۹۶۱۶۹۷۱۶۹۸۱۶۹۹۱۷۰۰۱۷۰۱۱۷۰۲۱۷۰۳۱۷۰۴۱۷۰۵۱۷۰۶۱۷۰۷۱۷۰۸۱۷۰۹۱۷۱۰۱۷۱۱۱۷۱۲۱۷۱۳۱۷۱۴۱۷۱۵۱۷۱۶۱۷۱۷۱۷۱۸۱۷۱۹۱۷۲۰۱۷۲۱۱۷۲۲۱۷۲۳۱۷۲۴۱۷۲۵۱۷۲۶۱۷۲۷۱۷۲۸۱۷۲۹۱۷۳۰۱۷۳۱۱۷۳۲۱۷۳۳۱۷۳۴۱۷۳۵۱۷۳۶۱۷۳۷۱۷۳۸۱۷۳۹۱۷۴۰۱۷۴۱۱۷۴۲۱۷۴۳۱۷۴۴۱۷۴۵۱۷۴۶۱۷۴۷۱۷۴۸۱۷۴۹۱۷۵۰۱۷۵۱۱۷۵۲۱۷۵۳۱۷۵۴۱۷۵۵۱۷۵۶۱۷۵۷۱۷۵۸۱۷۵۹۱۷۶۰۱۷۶۱۱۷۶۲۱۷۶۳۱۷۶۴۱۷۶۵۱۷۶۶۱۷۶۷۱۷۶۸۱۷۶۹۱۷۷۰۱۷۷۱۱۷۷۲۱۷۷۳۱۷۷۴۱۷۷۵۱۷۷۶۱۷۷۷۱۷۷۸۱۷۷۹۱۷۸۰۱۷۸۱۱۷۸۲۱۷۸۳۱۷۸۴۱۷۸۵۱۷۸۶۱۷۸۷۱۷۸۸۱۷۸۹۱۷۹۰۱۷۹۱۱۷۹۲۱۷۹۳۱۷۹۴۱۷۹۵۱۷۹۶۱۷۹۷۱۷۹۸۱۷۹۹۱۸۰۰۱۸۰۱۱۸۰۲۱۸۰۳۱۸۰۴۱۸۰۵۱۸۰۶۱۸۰۷۱۸۰۸۱۸۰۹۱۸۱۰۱۸۱۱۱۸۱۲۱۸۱۳۱۸۱۴۱۸۱۵۱۸۱۶۱۸۱۷۱۸۱۸۱۸۱۹۱۸۲۰۱۸۲۱۱۸۲۲۱۸۲۳۱۸۲۴۱۸۲۵۱۸۲۶۱۸۲۷۱۸۲۸۱۸۲۹۱۸۳۰۱۸۳۱۱۸۳۲۱۸۳۳۱۸۳۴۱۸۳۵۱۸۳۶۱۸۳۷۱۸۳۸۱۸۳۹۱۸۴۰۱۸۴۱۱۸۴۲۱۸۴۳۱۸۴۴۱۸۴۵۱۸۴۶۱۸۴۷۱۸۴۸۱۸۴۹۱۸۵۰۱۸۵۱۱۸۵۲۱۸۵۳۱۸۵۴۱۸۵۵۱۸۵۶۱۸۵۷۱۸۵۸۱۸۵۹۱۸۶۰۱۸۶۱۱۸۶۲۱۸۶۳۱۸۶۴۱۸۶۵۱۸۶۶۱۸۶۷۱۸۶۸۱۸۶۹۱۸۷۰۱۸۷۱۱۸۷۲۱۸۷۳۱۸۷۴۱۸۷۵۱۸۷۶۱۸۷۷۱۸۷۸۱۸۷۹۱۸۸۰۱۸۸۱۱۸۸۲۱۸۸۳۱۸۸۴۱۸۸۵۱۸۸۶۱۸۸۷۱۸۸۸۱۸۸۹۱۸۹۰۱۸۹۱۱۸۹۲۱۸۹۳۱۸۹۴۱۸۹۵۱۸۹۶۱۸۹۷۱۸۹۸۱۸۹۹۱۹۰۰۱۹۰۱۱۹۰۲۱۹۰۳۱۹۰۴۱۹۰۵۱۹۰۶۱۹۰۷۱۹۰۸۱۹۰۹۱۹۱۰۱۹۱۱۱۹۱۲۱۹۱۳۱۹۱۴۱۹۱۵۱۹۱۶۱۹۱۷۱۹۱۸۱۹۱۹۱۹۲۰۱۹۲۱۱۹۲۲۱۹۲۳۱۹۲۴۱۹۲۵۱۹۲۶۱۹۲۷۱۹۲۸۱۹۲۹۱۹۳۰۱۹۳۱۱۹۳۲۱۹۳۳۱۹۳۴۱۹۳۵۱۹۳۶۱۹۳۷۱۹۳۸۱۹۳۹۱۹۴۰۱۹۴۱۱۹۴۲۱۹۴۳۱۹۴۴۱۹۴۵۱۹۴۶۱۹۴۷۱۹۴۸۱۹۴۹۱۹۵۰۱۹۵۱۱۹۵۲۱۹۵۳۱۹۵۴۱۹۵۵۱۹۵۶۱۹۵۷۱۹۵۸۱۹۵۹۱۹۶۰۱۹۶۱۱۹۶۲۱۹۶۳۱۹۶۴۱۹۶۵۱۹۶۶۱۹۶۷۱۹۶۸۱۹۶۹۱۹۷۰۱۹۷۱۱۹۷۲۱۹۷۳۱۹۷۴۱۹۷۵۱۹۷۶۱۹۷۷۱۹۷۸۱۹۷۹۱۹۸۰۱۹۸۱۱۹۸۲۱۹۸۳۱۹۸۴۱۹۸۵۱۹۸۶۱۹۸۷۱۹۸۸۱۹۸۹۱۹۹۰۱۹۹۱۱۹۹۲۱۹۹۳۱۹۹۴۱۹۹۵۱۹۹۶۱۹۹۷۱۹۹۸۱۹۹۹۲۰۰۰۲۰۰۱۲۰۰۲۲۰۰۳۲۰۰۴۲۰۰۵۲۰۰۶۲۰۰۷۲۰۰۸۲۰۰۹۲۰۱۰۲۰۱۱۲۰۱۲۲۰۱۳۲۰۱۴۲۰۱۵۲۰۱۶۲۰۱۷۲۰۱۸۲۰۱۹۲۰۲۰۲۰۲۱۲۰۲۲۲۰۲۳۲۰۲۴۲۰۲۵۲۰۲۶۲۰۲۷۲۰۲۸۲۰۲۹۲۰۳۰۲۰۳۱۲۰۳۲۲۰۳۳۲۰۳۴۲۰۳۵۲۰۳۶۲۰۳۷۲۰۳۸۲۰۳۹۲۰۴۰۲۰۴۱۲۰۴۲۲۰۴۳۲۰۴۴۲۰۴۵۲۰۴۶۲۰۴۷۲۰۴۸۲۰۴۹۲۰۵۰۲۰۵۱۲۰۵۲۲۰۵۳۲۰۵۴۲۰۵۵۲۰۵۶۲۰۵۷۲۰۵۸۲۰۵۹۲۰۶۰۲۰۶۱۲۰۶۲۲۰۶۳۲۰۶۴۲۰۶۵۲۰۶۶۲۰۶۷۲۰۶۸۲۰۶۹۲۰۷۰۲۰۷۱۲۰۷۲۲۰۷۳۲۰۷۴۲۰۷۵۲۰۷۶۲۰۷۷۲۰۷۸۲۰۷۹۲۰۸۰۲۰۸۱۲۰۸۲۲۰۸۳۲۰۸۴۲۰۸۵۲۰۸۶۲۰۸۷۲۰۸۸۲۰۸۹۲۰۹۰۲۰۹۱۲۰۹۲۲۰۹۳۲۰۹۴۲۰۹۵۲۰۹۶۲۰۹۷۲۰۹۸۲۰۹۹۲۱۰۰۲۱۰۱۲۱۰۲۲۱۰۳۲۱۰۴۲۱۰۵۲۱۰۶۲۱۰۷۲۱۰۸۲۱۰۹۲۱۱۰۲۱۱۱۲۱۱۲۲۱۱۳۲۱۱۴۲۱۱۵۲۱۱۶۲۱۱۷۲۱۱۸۲۱۱۹۲۱۲۰۲۱۲۱۲۱۲۲۲۱۲۳۲۱۲۴۲۱۲۵۲۱۲۶۲۱۲۷۲۱۲۸۲۱۲۹۲۱۳۰۲۱۳۱۲۱۳۲۲۱۳۳۲۱۳۴۲۱۳۵۲۱۳۶۲۱۳۷۲۱۳۸۲۱۳۹۲۱۴۰۲۱۴۱۲۱۴۲۲۱۴۳۲۱۴۴۲۱۴۵۲۱۴۶۲۱۴۷۲۱۴۸۲۱۴۹۲۱۵۰۲۱۵۱۲۱۵۲۲۱۵۳۲۱۵۴۲۱۵۵۲۱۵۶۲۱۵۷۲۱۵۸۲۱۵۹۲۱۶۰۲۱۶۱۲۱۶۲۲۱۶۳۲۱۶۴۲۱۶۵۲۱۶۶۲۱۶۷۲۱۶۸۲۱۶۹۲۱۷۰۲۱۷۱۲۱۷۲۲۱۷۳۲۱۷۴۲۱۷۵۲۱۷۶۲۱۷۷۲۱۷۸۲۱۷۹۲۱۸۰۲۱۸۱۲۱۸۲۲۱۸۳۲۱۸۴۲۱۸۵۲۱۸۶۲۱۸۷۲۱۸۸۲۱۸۹۲۱۹۰۲

انشاء واوری

وز اس حصول مرا سیر ست — چو آبله کسکه مال افراد
هر باد کا رد ست و سمن - ارد — مریع کر ست بوران - ارد
مرغت کر مرد هر ه گو نکسه — هر مرد کر گو ند نکه ران - ارد
دل ست حوا ست مرا اس ند ند — چو کرد آ اس ست آ اس ند ند

انشاء صبح

هر کس کر احوال دل ما رسد — آهی بلب آرد و واس ند ند
ا می مگس مسود محمد است کسی — هر گز مرادی بر سه است کسی
ما سه آباد عمر ر سوائی ست — حرار د الله الحمص مد ست کسی

انشاء حواجه اصل کاسی

پس ارس و تو لسل و بهاری تو دست — گر د مد فلک ر بهکاری تو دست
ر بها د مدم خاک آ اسه بی — کان مردمک چسم نگاری تو دست

انشاء

ز رد مد دد دد می ماند — و ر طن طبع ر مد می آمد
تو دید مداری کر سی آمرا — ور سه ر ا وست دد می ماند

انشاء مهراک درسل

هر کس کر اسباب جا راحه کند — فر مد و عیال و خا مان راحه کند
و لوا کسی بر د جهاس محسی — و لوا تو بر د جهان راحه کند

انشاء واوری

ای آنکه بر احوال لعمر د ساعت — در خانه مار ست عمار ت سحاب
ا سحا حکم فکر سسس کر ه ر — خاکرم مکرد کو ماند ر حاب

انشاء واوری

و ما طباحه کو ست و سحو ری — عمی طلاحه گو ست مر د و ری
مولا ه ما کر د اع مولا د اری — ر بر د و جهان مطمر د منصوری

انشاء واوری

اندر ست دوست خو مرد ا سدم — اول قدم از د خود سگانه سدم
ن ما می خر د لت ر سسم — حون عمل می کرد د و ا سدم

سعدی

ک سان ا ور د را کر تو حاصل مرد — ور کور سکسه دم آبی سرد

حکوم کم از خودی چرا مد نبود — ما صحبت ان خودی چرا مد کرد
مری دمد م ست بر مار طوس — در سس بهاد گیا و سس
ما گله همگف که افسوس افسوس — کو گف تر سما گر ما کو سس
از عدم ما رم د سا کردی — در یک وجود ما د ما کردی
تو سد رسس تو دف و بهرم — پیدا کردی و سسخ رسوا کردی
امرار ازل را نه تو دان و نه سس — احرف سه نه تو خوان و نه سس
هست از سس برد گر گوی سس و تو — جون پید بر اقتد نه تو مان و نه سس
آنه سحری سات کنایه — کای رند چرا مان و تو انا ما
ر حرکه بر کنم نیا می — ان سس که بر کسد نا نا ما
درد ا کر نگر نرد رغم تو — در مای دلم صد خار غم تو
کی نا د کسم که ن ، من هم — وی سرم سا د مار غم تو
د تو هم مری که سسد در وقت — مرد آب کاهس خان دن اب
ن پیس نسه رنگ سسخی مانم — اکنون ای درد، دسی سسخت
در نه هست کبر سر فرا م کردی — د سسه رغس بر د مارم کردی
ملسس ردی نه سخ سس من — ا ین سر ی د کا رم کردی
ا سسم غس خاک آدم گل سد — رسه ری بر ت سد نه مال سد
ن سسه غس بر گ روس د د — کنطر دار د کنه ما سس ل سد
مقصود کو عرس د غم د دار — امر در هستی د گر گرد آ ثار
بر حرم س افگند دمی سم در د — ن ما گو ئی کس د در آب اندار
دل گف مرا مام لد د وس ست — ا م کن اگر مرا دست رست

گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ — در خانه اگر کس نکند حرف بس است
آن دور که آئین محبت افروخت — عاشق ز دو عشق نمونی آموخت
از عالم دوست بوی یاری دگر است — ما را ز نگرش هیچ مراد است و هوس
من چون حیران آن پری می گردم — رویم ز فغان سیر سیری گردد
دور از تو جهان اشک حسرتم ارزد — گر مار کند آستین یکی گردد
ای قبله و محور نگار پرور ما — وین بر در حرام گاه و کور ما
ای کرده ز روزگار و مسجد دلجوئی — طاعت ز تو بار و بر ز رو ز ما
سلطان دگر دار عالم سیماست — وین گنبد زرنگار عالم سیماست
زیبا نگر فکر عالم دون یکی — عالم سیماست و کار عالم سیماست
یارم سوی میکده مست آوردی — در خانه دلم شکست آوردی
گر مسجد و دیر و دی و گر باز — ای عشق ترا کو بدست آوردی
از یار که چشم دارم نکهم — جز بر در و مسجد نگذرم نکهم
در وصف کافر نه مسلمان خانم — نه لایق دیر نه حرم نه کعبم
از آغاز کار عالم انده نکند — ای سود و زیان و نام ابدت کشد
با محنت و غم نکند آسایش کس — از آشنک هم اندیشه نکند
گر دل شکند و کار درهم برآید — آری برسی مسافر محرم برآید
از دیده گر آید دلم شبنم عجب — زان در ما کجا برد نکهرا است
در عالم عاشقی حساب دگر است — رسم دگر و اصطلاح دگر است
در مذهب ما ستاره سه خوار — عمر عشق را کتاب دگر است
با مست لجاج رسائی بری — بر مست حق لب ای پری

هرگز هم ناں نی خورند اہل ناں — کس زدوی کس را نخواند دوں
گرم کہ ملک ہدم دم سار آمد — اتم سالہ وطرب و آمد
یاراں مواقی رکاسع شوند — دل تنگ کہ سار گی مار آمد
مدکردن واسعد ار مدبر رگاہ — حق ہست ہں مدرسہ دعوی سا
دعوی وجود دعوی مدرسہ وقیل — لاحول ولا قوۃ الا باللہ
اسای رماسہ دن وزد سراند — اساسہ نعمان عص حراند
ماسہ قطار اسر اس قرہ دوں — مانکد گراند و دن کد گراند
واہی کہ درس رماسہ مردی گردی — اندر دس عباسہ دردی گردی
رودراں وسساں نگردمردان نگرد — مردی گری وکرد مردی گردی
شاہی اگرت ہواست درویسی کن — مرہم نود عرود لرسی کن
ادما وارہ عات دلرا ماس — لس ارہد سس وماہد سی کن
ای آنکہ مراداع نصب مدلست — آخر دلت ارکرد خود سلست
گفی کہ سخا حہ ماسد حرسگ — درکعہ ہم ارکہ کی سد وگلست
ہرکس کہ مدہرسم نامی دارد — در ہر سست آسای دارد
نی خادم کس نود نہ محدوم کسی — کو سادری کہ توس تہای دارد
سلماں گوید کہ سد گحسہ من — صوفی گوید کہ دلی سسہ من
عاس گوید کہ داع دیرینہ من — من دانم دل کہ ست درسینہ من
ہرحد کہ د نوسس توی دارد — سنای نفس ہوای او حی دارد
راالاس نصب حراالد سم — ہرکرمس وعد سوحی دارد
دریاں سہر نوس ماس نکست — حوسل دا سد کم وس نکست

اشعار فارسی

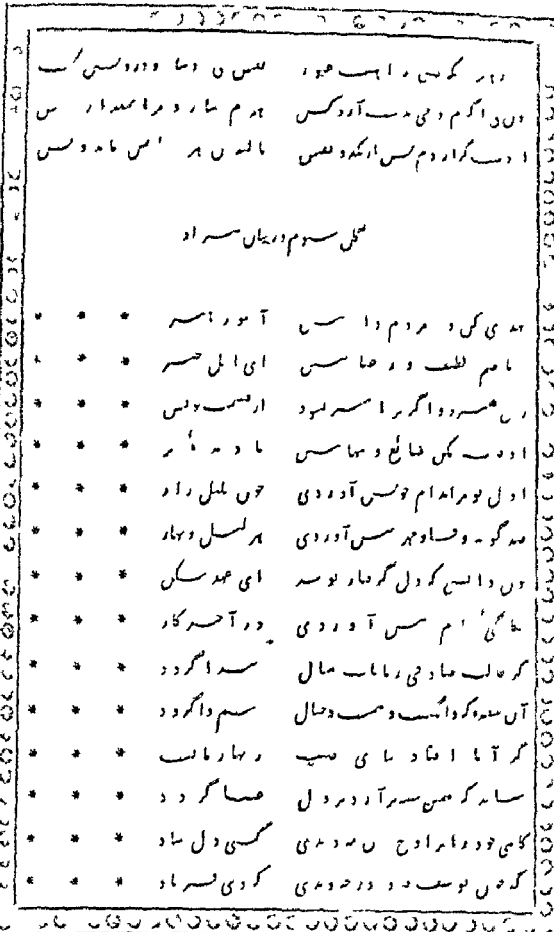

فردا کہ روی ارس جہان فانی ای مردک خر * * * *
رباعیہ
ں مال را تعس جوابد خوردن ماسوے دگر * * * *
ای رحمہ سودای تو ہوس دل مارا ں ہیچ کما ہے * * * *
سریر
در مات دمی کہ اسپر حصارا گاہے بگا ہے * * * *
باد سحرا ر رو صہ رضوان خرآورد امرد رگلزار * * * *
الضمار
ای مرد وزان ہست کہ باد صبارا در کوی تو را ہے * * * *
کس مست کہ در روی گلستان وصالت در باغ طرب مست * * * *
الضمار
ں لالہ رعم تاک رد حب وصارا اگنند کلا ہے * * * *
مہتاب کہ در دور قم رنگ بر آرد آئینہ خورشید * * * *
ہدیہ
آمد م کہ برارم ردل سوخہ مارا رسوا معہ آہے * * * *
رسحہ مہر رلف ترا ما ہمہ ں دل مسلسل سوان گفت * * * *
الضمار
ہر گز کمد اہل خرد مسک حصارا مست گما ہے * * * *
ا مال پرستان کمالت خری مست ای دوست صد مر * * * *
الضمار
آں کس کہ نصر کمد مال گدارا در حضرت ما ہے * * * *

گل ہادم درسان مجمس ؛

در جہان کس جو ای لوسف لعامت مست کہ مست کرد رعمت و رگر ہ ں لعوت مست
حاں مں جو رلو دل گر ہ نامرعوت مست اسحاں جو مرسان ا عدرا قوت مست

ای لعرمات سوم آخر دل ا وت مست

مجموعی ادام مرد

دو غم آن دلبر لیلی وشی سرمست دارد
دست آن گیسوی دراز آن بوسه بر لب
ای دلفگار غم حسنی کان مدعی مرهم

هر قماش بر دای دیده نصیب مست

محفل غمزه آرا و بادام سیاه و نواست
سهو غم دارد اسک و آه من حوش آب
کلک دل دارد آب دیده ام سودا مست
گاز کاغذ عشق را ارزش مرکام صفاست

خامه نسیم را جز و علم جاروب مست

نسکه سر مرهم مدام از حسرت بوحش مرسک
بر بیضی ارخال دل ای وای با وحشت اسک
ع غمشین دردلم زد حرم گاری ای برسک
سوسم طغیان مدجو و مشکوم برسک

محرم جو بهاست این ای بامه برکنوت مست

این همه جور و جفا بر دوش مرکس کمن
اسعد مرحمی ای مرحم مرخاست کمن
تعنی از سوز فراس بعل در آتش کمن
حس دل مطلب کسی سوی خود اعتماد کمن

خاطر محدوب را آزرده کردن حوب مست

ای سرو روان رست کلستان کو بودی
سر کرم و فا دل سوران کو بودی
ساغر کس بزم کر دحمان کو بودی
مسی مدامیع سستان کو بودی

من سوختم آزاد است ایوان کو بودی

ای برگس مخمور تو کلرنگ رعنا
از طرز کلامت ارسته بوی وفا
از گرمی می سد دمای تو جو گل وا
سد از در لعل تو سامه سکوها

ای عهد سکن برسر پیمان کو بودی

ر بدا جور سد رحمت رهبر حسان
سگاس دل توسن سکن کمتر کر سان
ای دی کجت ملک دل و دین
کر اسه دس محرابات سستان

گفت پیغام تو بسیار بجا میگویم ... لیک ترسم که نگیرد سخنم در گیرد
داستانی زن و پس قصه بسیار کوتاه

من آنکس نیم ار سر پیمان گردم ... من سر خود ز سر عهد تو گردان کردم
من بدین بی سر و پایی نه چنانم ... من ازین دایره بیرون ننهادم پایم
تو از راه دلم سیر تو ان کرد

ای طرب سرو گلستان دلها ... وی صبا خاک درت سرمه چشمان دلها
گر تو بر خاک من افتاده نظر نیفکنی ... در سیه خانه غم خاک شود جان دلها
سر خود گیر و مدار از غم جانان کم کن

بر لب بحر مرا بوی تو بیدار نشاند ... گرد او موج بجز گوهر شهوار نشاند
صبا دوش ز بوی تو مرا یار نشاند ... دل سودا زده را بر سر کار نشاند
از خدا خواه و دل خویش بدست آر کنون

رحمی بر دل ما ای ستم آباد کجا ... وز لبت بوسه بما ای ستم آباد کجا
تو بخوبی ز همه خوبان عالم بگذشتی ... کوشش بیهوده دل ما بیاد کجا
بستم از بوسه کنم صبر بدان کم کن

گر ز رحم آمدی و گاهی سوی ما ... ور نه هم با تو مرا هست سر سودا
اشک دل خون چکان پیش تو هست تنها ... فرمان بر ار هر چه تو دیگر اما
من سر سودا دارم بدان کم کن

من سحر از کنش خرام جوان گشت ... بر لبش خنده زنان نام جوان گشت
در میکده دار نامم ز دوان گشت ... در سیه دار غمم نام جوان گشت
در میکده دار روکسام جوان کرد

[illegible]

[illegible]

دی دام امروز آمد دوان گرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وای کر گر ساند بهر دگاری دل

جان لب آمد لب سوی دیدار را سحت حاجت هر اسار گرفتار را
دل سوی دارد هست طلبگار را آنکه گرداند جان برکس ندارد را

گفت من هم کنم چاره کاری دل

الف قامت سیماد همین یک حرفست لب و دامن و فرهاد همین یک حرفست
سرو قامتی ماه رویان همین یک حرفست هر سه آزاد همین یک حرفست

حبت آزادی کوشش بسکاری دل

آه مگر اثر عم مادر اطلع سلسله کر شود سر کلام مرا صحاب شمر
حرم کی طول سخن طول بگفتست سخن سخن چون سبع رمد و دل سیار بگفتم

گفت وداع کرآمد سر داری دل

ای عجب ز گل ز گلستانم ای فضل بهار و نی حرامم
از قفس رخصت رفتگانم چون تو نی گل آزاد می نامم

بردوش هوا ست آسمانم

آرام جان کم بد سا ما مال خواهم سر ما
زد زد برار عاد دلها چون سبه ساعت احبا

بر لب رسن و آسمانم

ای همنفسی نه همرهانی نی همسری نه کاروانی
بهاس دردا و سکرانی ما سد فلک بهر دمانی

از خود سوی خویش روانم

راه بهد و صوی سحوارد سحوا هاس سوی

صوفی محال ہای دہری ما سہ گرم گفتگوی
من بہر حرام مدام

ی با خردم - ی سودم ی مغبچہ - سر خردم
ر دیگ نگسہ ام - دردم خون مکس نا کس خوردم
ی او سیم و باد نام

گوہس نوام گدا دہ اد در محفل سوں ساحب بادہ
لیکن س رد نعم بہاد خون اسک ز چسم او فتاد
سر مدہ - سس مردم

با عس - سبع بر فروزد ہوای قدی بر افروزد
با سس ہو سس نظر مدوزد از خار طرف ہوا سوزد
خوں سنبلہ و مسکہ رخسام

فرہاد کہ خوں حرسس ز آماد از رس بر سہ نامس آزاد
با حال گسہ گوسس دل بار ہر حسہ برای گس زار
طاکر دہ گوسس من رمام

ای درد مدام اہل دل را نامس خود است خاک اینجا
با کار گہم کس نا سا مد گسہ م د ہلال آسا
گر سحب او کم

بہاد با سحہاں آسمان سای فران توسہ دوط سہام ملای فران
رس سرس کہ توسہ با حرای فران مباد کس خوس حسہ ملای فران
کہ عمرس ہہ گذسہ د ملای فران،

سگ کو در یار اگر دستم دهد جان — بجای حلقه دو در بر هم نهم دان
دو رکعت نماز ایمن صلات را سلامان — حرم و ماسین و دیر و کعبه گردان
کند محمد آدم خاکپای قران

رقم زد دفتر حرص ما لی سوم — محبت و جوی کسی حد بر طرف دوم
دوای درد جودای همسین حسان جوم — کجا دردم حکیم حال دل کرا گویم
گره از دل کشاید جز سرای قران

قران گنجکاوان را در فراز من بر هم — فغان زدست فراقت در همه عالم
عدا دست میان من و قران بهم — اگر دست من افتد قران را لگدم
رقم زد دهر بهم مارجوهای قران

تو در ای سر بر حمه آفرید خدا — زاریس تا سماء ر هفتم و سما
حسان قران میان سره کرد و در مرا — من از کجا و قران از کجا و هم کجا
گره گر از دل مرا مادر ای قران

رو صل تو دمدم قران من آمد — می طرب کمدم قران من آمد
بر طرف که دو دم قران پیش آمد — بر کجا که رسدم قران من آمد
شکر خدا و سنگ رمانهای قران

کسم صبا صفت جوی سالوس دلبر — که خورده بر جگرم طرفه ناوک دلدوز
دلم رکف ستمگر ی ربوده پسور — مدد ای گل رخسار حافظ است و رور
خوشا شبی سحری می رسم دای قران

ای سرو روان روان کسان که بودی — تا جاوید کجا رده و جهان که بودی
سرو رده ام کردی دجران که بودی — سیمین مداسین سسان که بودی

دیوان امیر خسرو

رس نفس ناسد سهمان هیچ نفست آرام نگیرد دمدور دست دست
ای مسل حرد سان که تو دی

هر لحت تو مرورد آغوش طلاوت حون سان عسل ناسد اردوس طلاوت
هر سس که توردی هد سد توس طلاوت هر رحم تولت سکدار توس طلاوت
ای دل بدف ماوک مرگان که تو دی

ای هد هوس از مرمهٔ فص صمرت ما لعد کسا سد هم نکه حریرت
لیل سد آموحه توان هم دریرت حان سب حرس سود ار طرد صعرت
دسسان رن توس لحاسان که تو دی

گل سحم در سان وا موحت

ای گل مارد که تو دی رد وفا سب مرا حرار سر رلس مار حفا سب مرا
رحم نر بلبل ی نرگ دلوا سب مرا الصای ما سر ان بلا سب مرا
ما اسر عم و اصلا عم ما سب مرا با اسر عم خود رحم حرا سب مرا
طارح ارعاشن عمناک ی ماند تو د
حان من ا هد نماک ی ماند تو د

همحو گل حند رو ی هد حندان ناسی اهر د عر آهنگ سکستان ناسی
هر رمان ناد گری د ست د گر سان ناشی ران سد لس کرار کرد سان ناسی
حمع ما یع ناسد و نر لسان ناسی ناد حرای ما آری د حران ناسی
ما ناسم کر ناسد کر حفای نوکند
سحناسار د وحد حور مرای نوکند

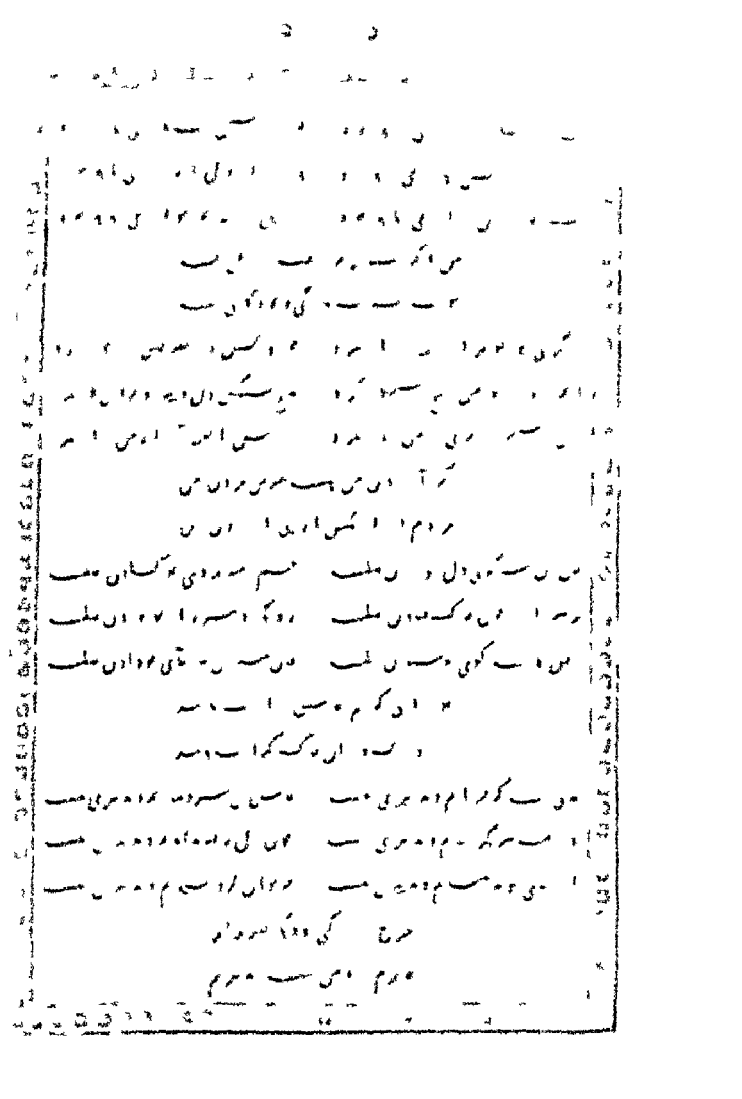

دل تو سرگشتهٔ جهان نسزاست　　گل این باغ سی هزاران نسزاست
جان من همچو تو غارتگران نسزاست　　یک کرشمهٔ کردمی سان نسزاست
مالک همچو سکندر دلان نسزاست　　یک کرهزار نوجوان مست جوان نسزاست

دیگری اسعد سداد نعماسن کند
قصه آوردن یاران موافق کند

من سه کودرآرام و سدان تو　　در کمند تو گرفتارم و سدان تو
ارغم عسق تو نارام و سدان تو　　داغ عسق تو نجان ارم و سدای تو
چون دل ارمرده سسارم و سدای تو　　ارسرای تو حسن رارم و سدای تو

ارزمان تو حدی نسلم بهر گر
ارتو سرسدهٔ یک حرف نودم بهر گر

یکی آن نوع که آرزوه سوم ارتوست　　دست سردل نهم و نالکسم ارکوست
گوسهٔ گرم دمی نعدسام سوست　　یکم نارد گرنادد لجوست
دیده تو سم رعاسای رح نیکوست　　سعی گویم و سرمند سوم ارروست

سواس سدکان قصه دل آرزوهٔ توسن
ورنه سارسمان سوی ارگزوهٔ توسن

حمد صبح آیم وارخاک درت سام روم　　ارسر کو سوخو دکام سانکام روم
صد دعا کویم و آرزوه سدسام روم　　ارسب آیم وناس سی رام روم
دور دورار تو من سرد سرانجام روم　　دربهره کر سراه تو یک گام روم

کس مرا اهل سکس دل ندهد ناسد
جان من این روسی سست که نیکو ناسد

سوء داس بسه س راسد سوم اسد ای ط سکس راسد سوم
حس راروردن وکس راسد سوم گمراسروی برحس راسد سم
حرف ناگس و نکس راسد سوم حرر حون وآن راسد سوم

الله الله ر کراس وعد آموحه
کسب اسادنوا بهار کراموحه

ا بهه حورکه س ا ر ن ا هم می سم رود حود راسه رکوی عدم می سم
دگراں راحب وس ارنوسم می سم هر کس حرم وس ا بهه عم می سم
لطف بسار طبع دارم وکم می سم سم آررد وسار سم می سم

حورد برحرف درسب س ارد نکر
حرف آررده درسانه بودحو و نگر

آحسان ناس کوس ارنوسکاب نکم ارنو قطع لطف وعاب نکم
سس مردم رحمای نوشکاب نکم هر حافسه درد نورداب نکم
دگراں س سکوها حمد و سهاب نکم حوس راسبرها برسهرودلاب نکم

حوس کی حاطر حسی گاهی سلمت
سوی او گوسه حسمی رنو گاهی سلمت

دوسان شرح برسانی س گوس کسد داسان غم سهان س گوس کسد
قصه ی مرد سامای س گوس کسد گفتگوی س دحرای س گوس کسد

سرح اس آسس ناں سورگهس ناکی
سو حم سو حم اس راه ابس ناکی

روزگاری س و دل ساکس کوی بودم طالب حوی سعر دحوی بودم

عمل دوس ماه دیوانه اردی بودم سلسله سما سوی بودم
کس در ان سلسله عرار س دلسوز
یک گر ارار س جمله کم هست بود
برگس عر دلس انجه بارمداست مسیل بر سکس هیچ گرفتار است
انجه مسیری دگری با ارمداست بوسنی بود ولی هیچ خریدار مداست
اول آنکس که خریدار سه سس من بودم
ناصف گرمی بازار سه سس من بودم
سس من سه سب خوبی در خدائی او داد رسوائی من سهرت رسائی او
سا کردم همه خاسرح دلارائی او سه برگست رعونای رسائی او
ان زمان خاسن سرمگ فراوان دارد
کی سر و برگ من ی سرسامان دارد
در است مدام سازان رای دگر کردهم خان دگر دل سه دلرای دگر
سم خود فرس کم کست ای دگر برگست ی دگر دسمه رم جای دگر
بعدا ن رای من ا ست دمس واجد بود
من برا ن هستم دالله حس جاوید بود
سس ادبار بود بار گران مرد شکست حرمت مدعی و عزت من مرد شکست
قول راج و عمل مرج من مرد شکست بازئیل و فر و رعس هرد شکست
ان همه الف که قدر همه یکسان سود
راج را مرتبه مرج توسن الحان بود
چون حسب ن گاه دگرگونه سم حمد روزی بادلدار دگرگونه سم

عدلت بحل رحا ردگر ماسم ـ مرغ توسن بعد اگذارد گر ماسم ـ
اوبحلی کو کوبوم لیل دسمان سارس
سارم ارماره حواماں حس سارسس
آنکه مرحام اردد مدم آراری هست معنوان مادت کدرول رمس ساری هست
ارس دسدگی مس اگرس عاری هست بعد دسد کیر گوسه حرداری هست
بوفاداری مس مست درس سهر کسی
مد ۲ همحو مرا هست حرد ار کسی
مدی دره عس بود دمدم ست راه صد مادیه دردمدم ست
قدم ارراه دست مارکسدم ست اول و آحراس مرحا دمدم ست
بعد ارس مادسر کوی دلارای دکر
با عرالی دهر لحوای و صحرای دگر
ای سرحد ادکام دگراست هم مرحوس دمست رحام دگراست هم
ما عس مدام دگراست هم ساقی مجلس عام دگراست هم
بو حدای کو سدی مار پیاکی حد
هوس ناکرد ارد هوسناکی حد
درکس بو سی عسساران اسد سر کسه رو کسه گراران اسد
داع برسه دسه فکاران اسد عرض اسست که درحسد یاران اسد
ماسس مردانه کمانگاه فنای محوری
واقف کسی حودناس کمای محوری
بو مدار کر مهرار دل محروں مرود آسس عس بحاں اسد و سروں مرود

دل شب نسیم افسانه افسوس برد که کس طلسم این پرده چون نبرد
هر کس از تو داد آن می آمد زد سود
دو روح از پری این طائفه افسرده بود
با راز این طائفه آشنا راز شناس عاقل از کبر و لسان و بادار شناس
از یوسف دان طائفه دست شناس مگشد سپهر شناس نغمه هم آواز شناس
یه کرسول مدس سعل ساری خود را
این یه کار نیست مباد اکه ساری خود را

گر حد از خامه وحشی بهوس ردی نورد ور دلس آرد وی دست دلجوی نورد
سد دل آزرده دل از کوی نورد تا دل نرگله از ناجوسی بوی نورد
حاسس امد که دشمن تو مرا موسس کند
سحن مصلحت آمیز کسان گوس کند

غزل سیم و بیان حسنات و نعم

عجب دارم دو سر مک سای میان هر دو کس نا سد دعای
ولیکن هر دو سد بهر راد او روا نا سد بهر مه بت نکاحی

رباعی

مک حف که بران املس نا سد حدا حدرا رمطلس
ر دار نا سمان نا سد از خانه خود رون سا سد

چشم

رگس خورمگ رعفران سکاس نا سد دو مرهم مدان خان گواس حسد ان

آسمان نارنج

اسیر کمنگ نی دام * نی ۲ خو خورد نه گسد م *

آی خورد رود رما امر مسی د بسه مرد م
عجائب صودی درسام ددم عراج اگرگویم کسی ماور دارد
درحی مرسس جومی مرارآسه دراں مادی کردم وسرمدارد
حسب آں مارکود سرداردو مدمنوار اردد مه راج سرمدردار
مرکه مکساند اس سمارا دایم ارماسمی حر ارد
حسب آں حسب مارمرورد آلرتماسل گه سود رمد گه سود مرد
دکه او را مرد کو مرمد گوورادمد سودرمد
رں مرحواس آهوی دل سماں سار دردم ی ماسد رسه حاه وحودرولی ماں
حسب آں ماںورکه حاسں مست ابد صدهای کمد داسں مست
گر بهامی کمد مدارد حسم بعد امی رمد درماسں مست
گلی ودم که او سحارماسد عراج مه درصحرامه درگلزارماسد
مه اورا کس مردی کس مرو سد گمر مرسحه ماراراسد
مک مه دوس ودم آب رودسس درمیاں اعما مارسمس طلعه کرد مرع عرس درماں
حسب آں لعمی هاموں مر آرا ساحل کردهس دارد د میاں لاعر
همحو ملاح حسب وحاله کسب سه درمای اودد مالنگر
هوں اسب دگر سه سود مره هوں سود سر سود لاعر
ان حسب کروسس سب افرں گردد عما اندر کف دلدراں موروں کردد
خود سر خود اپرسد آب ماد هوں آب مادر سد همه هوں گردد
بهنگی ودم اندر دهر دریا دمله شمع کرمه دردهس مکداسه گوهر
سد اسم کراد راوددهاں مست ولیکں مخورد دریا سراسر

آن مست کز باده سرمست دارد — گوی
دیگر ز سر مستی خبر ندارد — ز ما
مست آن باده ما هست اعلم — بهرام
با گلعذاران سیر دارد — بهرام
مستان خرگه ابر گلگون دامن بر زده — قم
می دود خرمی ساده وفی گرد طاق سپهر — بهرام
ز خراسات آن گرباسد گرد و ملتان — عراق
خرمی ماسد که اس معنی نفهم — بهرام
کی مرغ دلدم سال دو سه — نکر
سر آسمان دو سه بر دمی — بهرام
مست آن زند سرود در گور — دگر
آن مست دس هزار دارد — سنگ
ساقیا مست سر مست — بهرام
مست آن رنگین نگار ما صبا — نکیسا
اس خانه دم دم خرامان سدم — بهرام
آن مست کرد در رگ جانها دا — اوا خاص
سرس سرمد مست اس خاک کند — بهرام
مست آن مرغی که هوس معمار در سر دارد — قم
مدت آدم سحر را آسمانوان در جهان — بهرام
اصلس از خاکست آب و رونق اس — راس مل خود

آن مست کز باده سرمست دارد — گوی
دیگر ز سر مستی خبر ندارد — ز ما
مست آن باده ما هست اعلم — بهرام
با گلعذاران سیر دارد — بهرام
مستان خرگه ابر گلگون دامن بر زده — قم
می دود خرمی ساده وفی گرد طاق سپهر — بهرام
ز خراسات آن گرباسد گرد و ملتان — عراق
خرمی ماسد که اس معنی نفهم — بهرام
کی مرغ دلدم سال دو سه — نکر
سر آسمان دو سه بر دمی — بهرام
مست آن زند سرود در گور — دگر
آن مست دس هزار دارد — سنگ
ساقیا مست سر مست — بهرام
مست آن رنگین نگار ما صبا — نکیسا
اس خانه دم دم خرامان سدم — بهرام
آن مست کرد در رگ جانها دا — اوا خاص
سرس سرمد مست اس خاک کند — بهرام
مست آن مرغی که هوس معمار در سر دارد — قم
مدت آدم سحر را آسمانوان در جهان — بهرام
اصلس از خاکست آب و رونق اس — راس مل خود

حسب آن شکر حسد جون طاس رود دست با الف سر جون
جو هر صالح و مسالح ملک مادوار آمد راست گردون
سنگ در بر گرفته جون فرهاد جم گرفته جو جام مجنون
گر کف مست سنگ است چرا دره مارا مست جند جن سدون
صورتس لون و مدّن ناس د بود در نگهای سنبلون
حسب آن ساید که مادر او رند گی ماند اردل مادر
مدرس را لوت وقف سی دمدم اردان و مدآور
روسه است سومرا رو صلس رود ناسد لباب و لاغر
عمد اوان کر ماد تک سه را در برحوس داورست وحر
حنک در دامی هلال رند افکند سایه بر کنار خور
لب او در میان می آید مدر بان تو نام آن دلبر
سس اگر دات کرد دس سنک دو رناسد سرد اهل هنر
آن حسب کر اراماری وار ماری او اثار حرص نحس جو سرکب در آمد
مارس قصد مرگ و لواحق گل حندان آر اسه ارساح تحمل سر آمد
حرص او احر جو سرست نحس رکب کی مارسس در قلمر آمد
آن حسب کر رو سه سه سه گون بوب صدمار سس ولی سکناه نگون
جون دست سر دهی راند اره مردن ی همچون دل عاسقان فرو ریزد جن
حند ا سکری کر همواره آسمانست بر رشمار
ناسد سس سال و ما و لیل و نهار حاسه و سهمان گرس کار
هست هندی سراد در دمی رنگ همه حری کر سه اثار رنگ

سوانحی
انشائیه
ادبیه
انشائیه
انشائیه
مدرسه‌ای
انشائیه
انشائیه
انشائیه

[illegible]	آب و نیع ادبت تصویس
[illegible]	گر گیری برا [illegible] است

گفتن باهم در سال مادع

[illegible]	دوستم تو سم سخن یاب روسی
[illegible]	مادع هم تو سی [illegible] محسی
[illegible]	گفت [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]

۶۹۱
دبر سد م رو ب او حرد گ — رما صان بو د ا ران با رخ سد حاص
۷۲۵
سد عد م المهل ۷۲ کما ر خ او — د نکری سد طو طی سکر مقال
۱۲
ما رخ اس حمسه سا واسم ر دل — ا ر سو ن گف کعبهٔ مانی ساسه
۷۹۱
خو د ر خاک مسلی گ ت هان — مخو ما ر محس ا ر خاک مسلی

چن خوا نه حس مد هر کسان ر امد* ا واں صفا — رو د اگه مرد و نامه اجباب ر د* ر ع غم نحرا
۸۱ ۱۲۴۹
گسست نسم سال اخری اول* آ ر عسی — در سانهٔ نو مراب اصحاب ر د* ی سک امرا
چن با خ سان با خ محس سالی سا انگلد — مر هند محیط چن مد و نا مو حسب ا ر حمه حن
مار خ جهان کسا ئی همه او ر صفحهٔ هر — ادنال نوسب را کما ر سم نو حسب ا ر مدرب حن
رو د و نا سه تحر گر سالس چو سم د ر گوس ر سد — کلمه د صد فی ا ر س رد گو هر حسب ا ر ب ت ن
۱۲۵ ۵۸۴
آ مد سه قسم ر سال اخری ا ول آ ر عسی — اصال فرنگ د ر کمال او حسب ا ر حکمت ن

گل بسم و ر سان محبا ت

ما نهٔ چن مطیع گر ا ن سا — ن ر د د ا س ا ر د و د گاه
آ سا ئس سد فی ر آ ب می — گسه ر حو ب سا ن سد را
ما ر ا ن د سب حاحب ر هو ا — سه ا حن مب را هب را د و نا
ای سر ر د و عا ما حهٔ نعی ح — ما حر لفا ن د ل ما حهٔ نعی ح
گمهان نهو س حسه ر ن معلم را — د ر ی کون تو د ا د ا حهٔ نعی ح
ای کن نو چن مر ی مس نو سحت — د ی عهد نو همچو مد سلوار نو سب
چن کر همسه سر گو ب م — چن حا نه ر هر د ری ر د ب م

الصاد
الواوی
الواوی
الواوی مع الحمزی
الکاف مع الحمزی
الصاد
الصاد
الصاد
الصاد
الصاد

الراء
الصاد
الصاد مع الیاء المعربی
الصاد مع العود المعربی
الصاد مع الحمزی المعربی

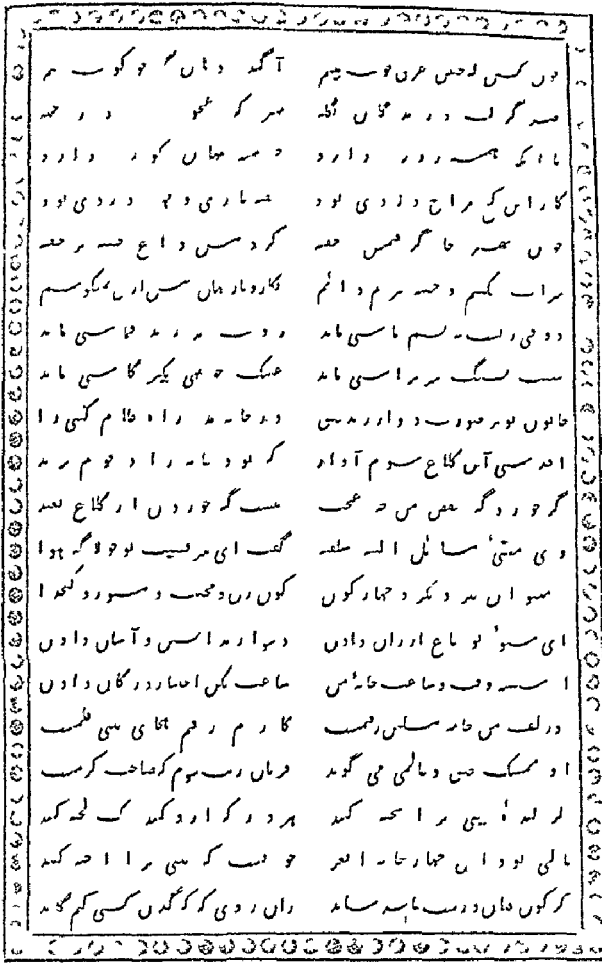

چون کس ندیدی عزیز و چیزم
آگه دلان که چو کوه غمم

هست گرگ درد مگان نکته
مهر کو غمخوار و درد همه

تا کی همه رو درد دارد
چه جان کوه دارد

کار اس کی مزاج دردی بود
همه ساری و چه دردی بود

چون همه جا گر همین همه
کرد همین داغ بر همه

برات کنم و همه غم دائم
نگارو مار هان همین ار نگذرم

دو می رات نه نسم ناسی ماند
دوست نه رند شاسی ماند

سب سنگ بر سر اسی ماند
عشق چه هی یکبر گاسی ماند

طالوں تو بر صوت دوار رد بی
دو خانه راه ظالم کسی را

اهد سی آس گلاع سوم آواد
کر تو دانه را دوم برد

گر تو رد گر بعض من نه عجب
مست گر خوردن ار گلاع نعمت

وی متنی مسائل السه سلعه
گفت ای مرغیب تو تو لاگه ہوا

سوان سد دیگر د جهار کوں
کوں رں وصحت د سوروکعها

ای سوء تو باع ار ران دادں
دسوار نه اسی وآسان دادں

ا سه وف وساعت خانه اس
ساعت بکس اختیار رگان دادں

در لف من خانه سلس رحمت
کار م رحم بخای بی فلست

او مسک حی و مالی می گوید
فرمان رب سوم کرساعت کرمت

لر لعه ا بی بر ا سحه کنند
بهر د کر ا رد کنند ک لحه کنند

مالی تو د ان جهار خانه اهر
خو فت که بی بر ا ا حه کنند

کر کوں دان دوست باسه سناد
ران روی کر کر گدن کسی کم گناد

اسمار
اسمار
اسمار

دو می کو حل لولیان را سی — توسه یان سی امدر سی
گوسس لوا گرد رجو رسی می لود — ار نگ درار گوسس رامی کسی
نا فص سری کو همسر د حرلست — صاحب حرلست و در طاح کرلست
آن یار سه کار کرست در برلست — داماد لودن لوو سوهر لست
هر ساکو سس رکهدی طبع گرست — دو می سس لود رول ح گرست
سی لو ح یکسه تو سه — عمر لو نام د رد م مرع گرست
سوری کو سگ سیا ماسه — رد لس کس سر د ا سه
سوری کو ته سم جو سر رد — ی ند ر سان کا ماسه
قد ت کر کسحت همچو طعب — ا ر یار گمه د و ما ماسه
گر سنگل لو بر ا فن نکا ر ند — جون ر دی لو سر ما ماسه
ا ر د مدن ر دی ما جو سس لو — جون د ر جگر نکا ماسه
می ما ند کست جون لوئی د ا — هر حسه کو ی گیا ماسه
لو حا لف همد ان ند ا دی — ر دست ح سه ا ر سیا ماسه
ر خاک فتاد جون گد ا یان — لو ند ر جا همای با ر ا ن
آ ما نکه نعر حت د کر ا ند ا حه ا ند — د ان ر ح حصه بر د ر ا ند ا حه ا ند
ا ر لطمهٔ موج حر د ر یای کست — مضطر سه ا ند و لنگر ا ند ا حه ا ند

کل هم در سان هر لسات

هم آن کسه بر د ری کو ند ام صف کو ن تنها گو م

اسمار
اسمار
اسمار

عقد الفرید ج ۳ ص ۳۰۱ ابن عبد ربه

مس و وصف ساج رن پیمان — حرف نا برهوا حراگوم
گر ااز بهرکون گرودمدد رکرد اند — کرای کس مدی همچون برمساحد
د رم گر سد و فص بالا — مار محفل نمک اوست
اسوج کوس برد اررون کون — روس دار دسگ دار مجلس کون
ر حمله او گو کرد ل سست — چو لب کرکرد اند رحرص کون
دی تمام ار ی عسل ساج — گف د بهر طابع همون مس
کسه مالی با سه س چون بلود — بهر با لس گف برا بون مس
چون مرا ر رو نگه ار اسان — حما سبوت گف د رس چون مس
حرد کو ن بد بر کرم نهاد — کا سس بودی کرمس در کون مس
دس ار سکس بردم و دمدم کری — سهگان گفس ای حرد همون مست
گف ـ ان مست گفس آن مس کو — گف عگان سوی آن بودر کون مست
س برن کر طلی جوس با سه — حس دور ر د لی جوس با سه
وای کون اگر اساد در سرم آن ـ — کوست برعم کس ار سون کون سوم سان
رودی ا بهر با سا ی دست — حسد ن سر دن سد دار مهران
ن لسحرا ساعی با مدد ر — حسد حرد مدد در صحرا حران
ر حری ر او حرد حت سود — ر مسال عاسمان با د لرا ن
با هودی نک کرد سم او سس — گودن مکرد ر رسم حران
گه فرو سر د و گه ر می کسد — سر می ا گسد و سکر د سان ماں
ران ر ن نگرن حران کادن مدد — ر کسد آبی گف ای د ابران
کر تاع ا ست کا س حر مکسه — ر کس با ر مدا س سد ران

تکس ہاں گوید نکو گہ رکوں بہ سہ ماسہ ماند
دراں گہ ماسہ آب حسم مردم خود رکوں کردی آں رگ سہ برند
کسی کو را ماسہ ات در حسم نمس دانم کہ بہت او کوں درند
دگر اند رکس ہر ات اندار ما کوں ہر سہ ات اندار
مس ارس گفہ اند اہل سلف کہ یکو ئی کس دو در آب اندار
دریں ہم نوت دگر ما ہی ماند در فسب آں سکی و ماہی ماند
آری آری ایں مثل موس گفہ اند آں قدح لسکست و آں ماہی ماند
یا ل اگر ہر کس نکا ر بود ما کوں صفای ما ر بود
عاسقاں را ہمیں کہ اری گس سہ در ہسر دا ر بود
روں طفہ ر کو یاں بہ رد است مہ گس را یاں ہم سر است
دریں یات سکو مثل گفہ اند عطائی ہر رگاں گر نس عطاست
اردل مں برد ' راحت و آرام را سد ' جو د کرد ' جعفر بد نام را
موی کرا ردی کس سکی از ہبرت حاحت مساط مست روی و ژارام را
ای صبا سحر ارس بر سار یاراں را اسیاں را د و گر معلم ہ کاراں را
کردم کوں یاں دانس و اولاد سد سر بر سنگ برد ہ گر ہ کاراں را
عسحت کر د ارم صحت جوی اوست گر می اسد مس و سس حد و دست
سد ست اما ر کس اس حر نو اضع ر گردن فراز اں نکوست
معر گو کہ ہی رں وی حفہ حارہ مست مای لباس فاخرہ دل در نشارہ مست
حک مری و ترک مکں را کہ گفہ اند و کار ترحاحت ہیچ استحار مست
جعفر ملہو لعب جہاں عمر ما حہ * کم م لفکر توسہ ' عمری ساحہ

ز برسف سال دوں گر ں می	بسب اس مسل مدم کرک گردوہ حہ
سوای جہاں گرد برورد پیر	سی گفت لک کریا کس دلیر
کرای کس نکں محرر ام جوس	سوسادماں بر سراہم جوس
برا سب برس سرف ارحاب	دم گرسا سدہ گو ید کاب
اگرس ساسم بوماکار '	جو صراف بی گو پرآدار '
گھی سد ' حوں سوی گرد ار	کھی ار ری سوی سادبار
حراف سالی و مارنک وحب	سمی ری ای کس برں مدوسب
برادر جہاں فیح ماب ارمب	لکاح دوساح نواب ارمب
ہم سرو سماں عس دبوا	یک مای اسماد سرد وہوا
دد آہم بر آہم کوہم برا	عاردوب سی بردہم برا
کاہم قاہم لکام لو لور	رسام سام لکامب برود
بس ای کس کں سکر احساں س	دعاکں برں بر راں س
دحار کس اس سحہاسب	چوگل حمد کردوسگف وگف
کرای کربر سحی خود سار	حہ سد گر لوئی سر سد دوداد
ہم محرں کو ہرار دوسب	ہم معدں سں واسار دوب
برا سب بر عب خود حر	عم عب خود مدارے مکر
اکر بر سر کوں دحہ کے	سر دروی خود عرں درگہ کی
گرفی گھی سوی صف وسب	سر سی وبادی سوی بادر سب
برا ساد گی رد دہ دم مدم	مرا سب ارماد گی ہیچ عم
سوب اکر کم شوی ما گہاں	ححاب ات کسی در سہاں

اسمار اسمار اسمار

مددی و مسیحی مصرار سر ... رسانم را ص ن اس و
درا کاهی ایه سخار کر ... که قاضی لشر است مرد سر
وکس را ید حمایت کنه ... تنگ حرف احمد رعایت کنه
هر سند ارنام آن تنگ مرد ... باعسای کس لارم صلح کرد
یا حیدر ارکس ادب کن ادب ... کر کس مادهٔ مادی است و مرب
من آن رستم دفت رد ش م ... کر و مارا رست و دستکم
کم رودن اندر حان نه سر ... مرآرم دمار ار سر مور سر
کشم گردن ت را در کنه ... مرار و کم ما و ک اندر مرد
تو مسم اگر حه سن حنگ را ... هر ست دهم سوی لنگ را
سد حمله مال بحس سکم ... فطار د د صد مور مم رکم
اگر مرم سحه مردال و حساب ... صد بست و حوف من در سهاب
مد رم مرح سان د د را ... سگا فم حنگال فا لو د را
در س د د ر ما ن ر سم هم ... ما سه گیر ر گران سام
هنگام حمله و مرد و لا سی ... کم عن ا کمت در دال ماسس
حان نگسلم ر سهٔ حام را ... کم مارم حمل رستم و سام را
من آن مسموارم کر د د مرد ... مرآرم تنگ ست ار مد گرد
من آم کر گرا ست حولان کم ... حمل حانهٔ مو سس مران کم
حصر مسارم ار صحرآ ت دار ... کلوا د حمرات و ر ف کار
اگر مر کسم سح مد مر را ... مرم سر سر نسو ر را
لکوب سام کر د ر حد مسال ... کم مر د د د ان سل حال

همی سم گرکسم سیع حسم * براسم مد صرت مکوی لسم
من ایم کرگرم ارگو رحر مکو سس کم سیٔ جود سر
سام دسان حصر ورد مسد حوگو رحر آوار ٔ مالسد
کوں گرگو ری کمد عسس کس ارای گر سستی ی ره
رهم کسی کو دران سی س - لود خورد مداد ٔ کو دران رای س - لود
سحسی کاس مادر خود مرد کس س عمد سگر می کم کو دران مای س - لود
گرد ن آو رم لعمد لکاح * کسس ار سحت س د کر گرد د
کوساں ارامد دکس مر حا سرسد کر کم طالع س سرسد و سرسد

گل دهم و ساں عرلیات

مرد د دلم در می سر روانی رر س کمری سم مری موی میان
حورسد و سی ما رحی امر حسی ماوت لی سنگ دلی سنگ دن
عسی نفسی حسرو ای یوسف عمدی حم مر ٔ ماوری سا لسان
ی سکر یی حوسکر د رد ل حلقی سد حی سکی حمک سور حهان
حاد و گهی عت گری سد سرسی آسب دلی رح ی آف سای
سد او گری کج کلهی عرسد حوی لسکر سکی سرعدی سسحب آن
رسم امل معجر ٔ اب حمان د رمات سحس ماد ٔ سیحر سای
ی رلف د رج و لعل اب او سید و سعدی آهی و سرسکی د عماری و د حان
لا امالی ساعد و عر د ا ائی را حاحت عطا سا سر سود ائی را

انصار

دیده را فائده آنست که دلبر بیند ... ور نه بیهوده بود فائده بینائی را

گر ترا مرد و دو بر دیده گمان آید ... ما گمان بر نگمیم دو ترائی را

همچو پروانه نگردد سر هر شمع گرد ... اعتباری بود هر مردم هرجائی را

سعد ما لوی امید دهل صبح کوفت ... ما نگوئیم که ما سعد ست تنهائی را

مطرب خوشنوا گو مارد سار تو شو ... یاد دلگاشا بخوان مارد سار تو شو

بر رحمات کی خوری در بده ام می خوری ... یاصبی تو لعبی خوش سخن شیرین حلون

ساقیا دلربای من می گلعذار برای من ... لعبت دلگار رنگ و بو بیار ساره تو شو

یاد صبا خوش گذری بر سر کوی آن پری ... قصهٔ ما فقش بگو مارد سار تو شو

ای چهرهٔ رسای تو رشک سمن آذری ... هر چند وصف سیکم در حسن ازان بالاتری

نوبهار بری خاک بری در رگ گل بار کری ... و ربر خ گوم بهری صفا عجائب دلبری

هر گرسا در نظر صورت رودت جو سر ... ما بس می سزد فلک کس را بداده این ملک

آقای را گر بده ام مهربان و زرد ام ... سار خوان بده ام اما تو خری و گبری

چون دل ز دست داده ام در بحر تگرا نام ... چون در بمارا ساده ام گو ما بحراب اندری

ای مارس چون خاج تو دلها همه محتاج تو ... خان همه مارا ج تو بر هیچکس ما سگیری

صورت گر نقاش چین رو صورت مارم سان ... ما صوری کس انچنان مارک کس صورتگری

من تو سعدم تو سعدی من من سعدم تو مان سعدی
ما کس نگوید بعد از این من دگرم تو دگری

آه گ صحرا کرد عزم ما سارسا ... خان و دل ما برده و اسعب رسم دلبری

سرو عرست و گدا افتاده در شهر شما ... ما سد کرا ربهر تو سوی عرسان گذری

قوالب مطلب ۱۰

سرود هایون

کار عشم ست مراد رکار ست — هر رگ من تا گشته تار ست
ماست ان را ما سای من ورکا ست — کار ما من عرعا سای صال ما رست
ا سرمالس من حرای ما داں ست — درد مد عس را دارو تحر دمدار ست
سا د س ای دل کر حر ا ر سرما ا د وصل — مرد ٔ ست گر ر وعد ٔ د مدار ست
ما حراد کسی ٔس گر ما سد گو ما سس — ما سد ا د ا ر م ما را حر ا د ر کار ست
حس مگو ید کر سر وت ر سی سکمه — آ ری ا ری سکمه ما طس عالم کار ست
حرم ر سد ا ست ر ما ر حوا هی آ مد — سر مس ٰدای را هی کر سو ا ر حوا هی آ مد
هر آ هوان صحرا سر حود ٰها ر کف — ما سد آ مکه د و دی ر سگار حوا هی آ مد
علم ر سد نام تو ما کر د د م — س ا ران کر مس نام سکار حوا هی آ مد
کسی کو عس ا ر گرار د ت مد مسان — سحار گر ما ئی مر ا ر حوا هی آ مد
سک آ مدں ر تو دی دل و ماں ٰهمحو حسر و — حه سو د ا گر مد سان د و مد ما ر حوا هی آ مد
مد عی کر تو د ر ره عمحوا ری دل — مد طسی کر کمد حا ر ٔ ما ری دل
دل ما ر مرا ها ر کر ما ر تو حوا ست — ما ر ت آ را د گر د و ز گر ما ری دل
حا ب را ری دل مست د گر ها ر حوا — گوس کن گفت مگر گوس ماں را ری دل
حد وا ی د گران را سرا ب و کما ب — حال حن حو ر د ں مں مں و حکر حوا ری دل
حاں مکو ی تو سد و ما له کما ں ما ر آ مد — کر د ران کوی ٰمحمد ر سا ری دل
دل مرا عمت ا د ماد حوا ر ا مد ی — کر د رس را ٰدا لست مد د گا ری دل
ما دل را ر ها لی کسی عر حفا — آ حه توا ں کرد حفا کا ری دل
ما ر گف ا ر ما ں قطع نظر گفتم نحسم — ٰلیک قطعا ہم مس سوی د گر گفتم نحسم
گف ما ما د وسی لیکن مدل گفتم ماں — گف را عس ما ر سر گفتم نحسم

گفت ماهی گو با درمان مرو ماں — سوی ماهی ش مداد نظر گفتم نخسم
گفت اگر ماهی داری نخسم خود گوی — ماگیر دگوش مردم را خر گفتم نخسم
گفت اگر خواهی سلامت سلسد را — پرسان آن ، کک و ماگیر گفتم نخسم
گفت اگر خواهی دولت و ل لعل مگوں حمد — گر نهاسکاں نسد جوں جگر گفتم نخسم
گفت اگر دارد هلالی جسم گر مات غبار — اهل معنای بکس دس خاک در گفتم نخسم

دل ز مات حم گسوی لو در مات مرا — جاں مر آمد زغم عسق لو در مات مرا
را بداد وی سار مس و ماکه رد و دست — مبع سهو و معه ما ی د رس مات مرا
سل اسکم بگد دست مں دلسد گر — سس اراں دم کر ما گسد اں آب مرا
و که مردم زغم و همسهاں سداسد — کر سب مار غمت مرده گیر حوات مرا
عاشری سو حم ار ما و سه کاس حکم — کاس افگند حاں ف حب احسات مرا
محوں صف عم او اد ساحه ساحت مارا — سو دای رلعس احرد لو اساحه ساحت مارا
مائم و محب او و رکیج حانه جوں — جوں عسن ما عم او اهحانه ساحت ما ا
ماعسق او رمای ماحو دسم ه سارم — کر جوں هر و دس سگانه ساحت مارا
د رد اکر گرد کوس گس سگر ارند — اکنوں کر سیع رو س رواله ساحت مارا
ای طائری مر آں رح اد اد است حالی — د رد ام عم گر مار آں دانه ساحت مارا
سطب مکوسم رد نوا از گر یه محرون کر دمس — صافی مدسم دادمی سماه مر حوں کر دمس
سد سر کر کاهی با مر هم می حا ماں سد همحوس — ما هر کر سسم دمی حوں حوس محوں کر دمس
سد سو رس سو ای مس د رهر سر به سر — راهم مگر د ه آں بری صد آنکه اهموں کر دمس
مارا که ار سر م گه سر با د م مگد احم — گوهی که د رر د اسم ار گر ه اموں کر دمس
ار اسک واد صد هم ار رو ر کر دم هاں — گر دوں مد مگر کرد بو د ابر د گر گوں کر مس

فرمان آن مرگان سوم کرحن آن آهم بروں — صد حرم بر هم وام ادیک سینه مرهوں کرمس
مرد حس را راسی دهان نمار آمیخته — گر نظر آمد کجی بر طبع موروں کردمس
از دماغ مجوری لو بر دل ساقی ماند تود — مجنوں سلسله دمدم از جا فروں کردمس
از لبس سلجی در فکری ما رود دمدم فکر — حوں نظری رسحم از حوس مجنوں کردمس
مرا ما آسم امرور از لعل می آلودمس — رحمت بلهوس کو ما مرآرم از گرد ودمس
وا ظهار محنت بر زباں حبی اعتادم — حو محبای که کسی ماند و ظاهر کند رودمس
حو کحشگ مرع دل مدست طفل مدحوی — که منگوید عرس دارم اما مسکند رودمس
مرم سوزندگی دارد مدام حسب سودائس — دلم آواگی دارد مدام حسب عسودمس
محب مرں حا نمود است کردی هر کمسورد — مه آلس مسود روسس مه ظاهر مسود ودمس
نظری را مجلس مردم امرور وعظ کردم — مرا رسوای عالم ساحت حسم گرمه آلودمس
صمار فلندر سر دار مس نمائی — کرد راه دور دمدم رو درسم مارمائی
لسکد رو سلمان سرای صنا سامی — لسامت ملک وردلس مس وملک مسوائی
طواف کعبه رفتم بحرم هم بدادند — که مردوں دوحه کردی که دروں حانه آئی
مرمس حو سحر کردم رومس مدا مرآمد — که مرا حرات کردی نو سوئه رمائی
لعا رحانه رفتم همه ما کمار دمدم — حو نصو معه رمسدم همه ما هم دمائی
دود مرحوں رومم مس رودروں مدا مرآمد — که سا ساغرا می نور حاهگاں مائی

ماوس است اس ما حر مالا آحر است این — ما سماع سمس ما آسه دلهاست اس
فامست اس ما الست امرو ما محل مراد — ما گر کلدسه ناح حمان آراست اس
رلف نور سحر اقلاب ما مسک حس — ما دو گسوئی سه ما عرسار است اس
سم نو حادوست ما آهوست ما صاد ملی — ما دو مادام سه ما نرگس سهلاست اس

رسد این شادت با محراب با فرح با مثال عبد الا ردی با ماست این
گوی لوکسه است با شد رس الوسان گلستان ارم باغ الوداست این
صفه الغلب یا سر حسر آنجاست با دهن با سم یا طوطی شکر ماست این
بارت این جور سعد با ماست ا با نام با فرسه ماری با تورن بر داست این
بلبل با ع حسان با قمری بی با مان طوطی سرس رسان با ما ی سعد است این

با رهوا ی حم آ ر د وست طلو ا سر د سم آ ر د وست
کهت گن را ه کم ا ی نسم لوی ا ران بر ا سم آ ر د وست
ا ر د رد مد ان بوا ی با رس ا هجو عفس کم آ ر د وست
سنه سر ا است وست با ها ب د ر لعلم گل مد م آ ر د وست
لو ه ر می کر د م د آ مد بها ر سا می لو ه سکم آ ر د وست
سس گو شا می ا ران لب سحن نک سحبی ر ا ن د هم آ ر د وست

دوسان حد کم سکو د ر سا ری دل کس گر فا ر ما د ا گم ا ری دل
ا نگه بر ا ری دل سکی ا نکا ر ما گو سس بر سه ا س به سو ا ری دل
کوی تو بر ل د لها ست کسی حن گرد کر سا ند بر مس ما ی د سا ری دل
مد ت بحر ح مگر د د سل کجا ست کر د رس وا صفه ضعف کند ا ری دل
خوا ند م ست ا عسان سی مست ر ا ن بر سقا کا ری د لد ا رد فا د ا ری دل

گر لو ملت بر سم د ر طلب سر تو سم مست مقصود تو آ م ر صه گا ری دل
عمر ا سه کر د ل خا می ا ر ن عم تو ست کر کند ما تو د می سرح فکر خوا ری دل
ا ن سم مست د ست صحبر فگا د ا ست ا ن نگ ما ر مش حرام ا ر سما د ا ست
ما مد سله بر ر د د ا ما ن د حسما ک ا ر من گرت ما گر ر س بر گما ا ست

در کوچهٔ سعی ما نورحم خورد است — در خاک وخون شد طرف کلاهت
من آن نیم که فکر ملامی من کسد — ناحدهای زیر لبی عذر خواهت
سجده دو عالم تو و من گناهی — ساغر و دست ترکن گناهت
برگ بهار حسن وی دعده فروریز — ماه و رکس گلبن تو داد خواهت
آمد نسیم دوحهٔ سعدای رحیم — الوداع عمار دام زراه کیست
دارم دلی اما چه دل صد گونه عنبران دو زلف — حسنی دوین در آتش اسکی و غلوبی دو زلف
ما دصا گر نگه رداد کو دسوی حس — کل صحبه گرد دکه بوی تو هان در زلف
ای ماعاس کی سکسم سه رای سر محل — کرداعبای سه ام سه گلستان در زلف
رم حرنگ عمر را گر لب آزاد او — ارهم حراحت های دل زدوند میکان در زلف
بر بیع رعادس ترکس کسیحم ماحاد دان — گرد دفراسس صبح راتو سندتاتان زلف
رو دصامت هر کسی در دست گیرد مار — من سرحاضر مسوم تشو سرحاتان در زلف
صد سی مدام حس سودسودای مارار حرا — او صد آرزس بکف من حسن غصان در زلف
سودند سر صد سی سود و گری دارد — گویا کر رحمت خود هان حری دارد
من مانند دمن راچه اما حکم دل وا — ما نالهٔ حوان در دمند سری دارد
من دمه فرد سم خود گو حکم کان مه — در هم سمان تهاد دل گمری دارد
مرحان حوس آهنگ اندوه ماع سحن لیکن — مالندن این بلبل سودی دگری دارد
صد بلبل و صد قمری هر سو فغان اما — فریاد حرس ما سو اسری دارد
ما بر سر خاک ه گسا ح سه عاس — خاکسر بر دامه مر ما سروری دارد
ما سهٔ سلسلهٔ سکو گره — جاجای سد لالست بر مار سو گر
در کار حوس صد گر دار حمت دهد ام — ما دهد ام را دی آن سد حو گر

روان دم سرم تو هراهی نخوان دل — کو مسون گر نه میرم در گلو گر
بهر صحبتم کر باد و نقل بود دم مدد — تون داد دون صحبت مدد تو بو گر
سر خیال وقف کجت بر گمار جسم — حدد سینه وامت بر اطراف و گرد
عمری گر ست آن گر دلنم آرزوست — بارت مباد در دل کس آرزو گر
شاهی مدوحت خاک دل ار وقف سگوان — کامام و در سینهٔ امید او گر
همه عمر ما بود مدح رندم و مدحت ربح حمار ما — حه صاحبی کر بی رسی ز کنار ما بسیار ما
نه رندم گدای ار امیان تو عمار ما نه سیان — که رحود گر سیس ما سد بهرار کوحه دو حار ما
حه قدر رحمت مدعاردا ام بر امر عبا — که حورنگ داس خاک هم بگرفت بس سکار ما
همه العالم تحودی قدحت ارمی عاب — مرد مرک گردس رنگ کو کو حطی کسد محصار ما
دل ما بوان نگار دالم مرد دعا حری — که تو سحه بهر قدم اد قصد بهرار آمد کار ما
سواد سحه سیی برسد مسق ما تت — علمی حاک سار س سو س حط عمار ما
صف رنگ الاهم سکن می حوس گل بر مس گلس — نه بهار دامن ما رون رحمای دست لگار ما
مرکاب عمرت برفشان بر دم دست مطلبی — قصار مرد آرزو بکسد دامن ما رما
نه مدامی رحمار سد مدت کا دعا سد — حور سد نه سب مار سد کمدت آمد دار ما
حه حوست عمر سکمان گیرد ز مادس آسمان — که تو صبح دردم امیان قصد بر آمد ما رما
حمی طلبم دلم اد آسار سکفتگی — کو رداست ساعر رنگ و بو مداع صحت بهار ما
سمت اگر هوست کسد که نگ مرد — تو صحکم نه دمد دردل کسا حس در آ
ی ما دهای رمد نه مسد رحمت سحو — سحال طلعهٔ وقف او کری حو رد حس در آ
نصف اگر سوی دمد حلق هوس حسد — ر دامن تو کر سکسه که ماس رماط کهن در آ
هوس تو سگ مدتو سد نفس تو دام تو سد — که ماس حسوس ملد تو سد که نعالم تو دس در آ

ل ساس نظر معرای سا ما حس — عن آب کا مارض احم ارد وب اس
دح آب ر مد گی ما د بر ع نسا — مر وب ما سیان ما یح ما ب وب ا ن
صبا ا رنگ گر ما ن مر مر دن ا ود د اند — ما صف مر گان نگر د ر کس ط د وب ا ن
مر مر آ د و ر ا صف ا ر ا نگ گر سان آ ما ب — ما ط ا کر د ا ب سس ن فر ما د وب اس
حضر مر د د کای سسر ه و ر ح و ا گهس — آ ب د یوان ما حرام ما ب د لحو ب اس
و آ ب ا ب ما ر ص س خط سعای مد حسب — ا مد و ر ما ر و نس ر لف عمر ب و ب ا س
حس ا ر خط مگسد مهو ر ر ضای د ر ب — ما د عای حسم ر حم آن ب ب ر و ب ا ن
ا سعد ر و حسی سا سد ر مر د م آ د می — ا ری ر ا د ما ب و ب ب ا آ ب و ب اس
ا ر نگا و ند ا ر ما سان ر م مگسد — سحب و صی طب و سسنا ر ما ر گ ب و ب اس
عست برم سا حای د م ر و ن ا ر سر ل — مس سا گه د ل صفا ب ح گب د گ و ب اس
ر ک حسم گ ب و ب ب ب ب ا د ا ب ا ب — سسر ر ما ا د گ ر م ب ه ما ب ا ب
ا ن ا سسر مو ب و ا ب ه ر ما ط ل حسب — د ی ر ا ب حسم ب و ا ب ح ر گ ر ا ب ا ب
گ ب و ر م ر سسر گ ما ی ح م ا م — سا ما ما ر ح ا ر س ظ ا لم ح ا ما ب
سه ا م مسک شد ا ر ح گ ک ر گ ک — حا ل ما سر سی ا ب ه ر ما ما ب
حا ن د ل سسر سا ر م س ما د ک ما ر ب — سب عمر د ا گ ما ب ب ش گ ما ب ا ب
د ر م ا ر د ب ا ل ب و ر ه د گی نگا ر آ ه — حا ن ب ک ی ا د ا ب ه سحب ط ا ب ا ب
ص ا ن ا ظ ب د ن د ب ب ر ح م گ ا ر ی د ا ر ی — ما ر سسر ب ه ا ب ر د ب ب حا ن ف ا ب ا ب
ر ق ص ما ی ب و گ ه ا ما ب گ ه ف ا لی ر ا — ب ها ل ما ح ه سسر و ه د ب ه ها لی ر ا
ی ب و د سحن ف ب ظ ر ما ن سسر و د — ب ل ه ب ب ه ص ه ا گ ا ب ا ب ه ا لی ر ا
ح ه ه د ی ح ب ب ق ص ب د م مح ا ح — د گ ر ط ا ح ه د د م ب گ ه ف ا لی ر ا

فراهی و سنان تو را دارم — مبادرا دل سه سه قالی را
عی اگرچه ضرات همی دارد — فساد است کون دست حالی را
مگر ما سر بر اس چشم انسانست — کو کار چشم تو ان سر سه سائست
مار مار سان مطبی هست * — سلام او سلام رد سائست
مگر دون مگر سه کاری سازد — کو آ ملهوس سر هوائست
مالف حرب و مری رد عی هست — کرد رد سس مراج آسائست
رد اس کی توان بر دار کردن — بر د گر رنگ روم و قائست
سعد هس سه را د رد رد وات — بیاس دند د را کی رد سائست
عی ار نگ نام ر ر گرد * — کر نام ر ر گر هس هم گدا ات
سعد اد سان بس کلام مرا — تو سه اد بات عسی نام مرا
برم بالس ار سکه دار گون سد ات — حبات ماد د نشو ر کند خام مرا
گو - بال کو بر سو د ر د ار گرمی — کو بن هم بر د سوی او پیام مرا
حال سعی مارک رس صعم کرد — کسی تو نک گل سود کلام مرا
د طوی فاحه سد حصد قاسم ار عم — حر ر کسست بس بر د و سحرام مرا
حسوں مرا حم د سو د د ماع سسام — حمال نوی گل احردن کند رکام مرا
رس سه بر سه آباد گه نوک — نگاه گر م کند سحه کار خام مرا
برک سسکار هس عرعد ساری مکس — دری ماراح دل دست داری کس
مالف نظار د ام برد براگس د رح — بس صف راسان سعد اری مکس
طفلی د ماکرد کار د صف مردان مرن — برد بسی بهور صفر کناری مگر
راهدار اس سه د نو ماک شدن سکلست — حون دلف آلوده سد مرد ماری مکس

فتنی اگر بکمر می عرصه تکلف گزارد | ما بسخن دست تاس طراری کس
هوسم نگاهی و جانانه حسن ماند | لحظه عزم رحیل کرد سپاه حسن ماند
سروش دوروزی من سند صبوری او بدا | دلسپرد کیر سامان عشاه حسن ماند
ماوند جمال او هرکس بدلم سپرد | ماکاسه می زدند اس دا حسن ماند
هرست دست عدالت ازسلسله دلف | بحر خصوص دزدی دیوانه حسن ماند
من جوسم دمن توسم ازپرده جهان سروش | از ما نام سرانجام نگانه حسن ماند
ماکرد ما عشق افسانه اخبران را | درخواب خیال ما هم افسانه حسن اند
ازسکه صاحب عزم ازسینه سد وده | ماراتوی دل کرد است اشیانه حسن ماند

می جم و محو جم می خسم و می زرم | می خندم و مگریم و دیوانه حسن ماند
دروحوش نگر عرقی می بالند و می رقصد | از آنس خود سرور دیرانه حسن ماند
صبا با رلف یار من چه کردی | روی برهم خرا من چه کردی
کجا دگر نگردی با تو گویم | کرا بامن صفا من چه کردی
بسی گردکس از خاطر یار | بگو ای گرته کار من چه کردی
کف خاک مرا برباد دادی | چه کردی سیهوار من چه کردی
روی بر حمد با بر گریه من | بخسم اسکبار من چه کردی
تو بمی با تو بگویم نسد بود | کرا بامنهای یار من چه کردی
فتنه ی خار وادف را نه سر | چه کردی گلبد ار من چه کردی

هداد حاصل طوبای اوخان بهست | سرمه آورد رخ اورگمان بهست
برگس میع سرمستی مکانه قدس | عصا اس محرس ساقای زمان بهست
نکهس طوطی گویای حس را رمعم | هر اس راغ سنگ سرفشان بهست

لبس بر عصمت او وعده دلدار اعتماد است — رو سکندر دانع کرد دولت رحصار استوار باد

رکو لبس غرم رس تن کم سودای رلب او — کمه ار خاد رحرم گر مدار استوار باد

مرا عشقت جان فرسا را حسنی جهان آرا — سخن کوتاه ماس استوار است استوار باد

ربه توی گلی گرد دل رادم مراع او — سخن سبه ار بهاست کار استوار باد

رحوس دطر ئی اسک حسرت عشقها دارم — برای عدلت مالگذار استوار باد

سه رکو لبس مرا ماری سحرار عشق او کاری — مدارد مرگس حون رماد برپیرار کس

ار نخه اس ه ک گرسان گله دارد — دگر مه اس گوسه اماس گله دارد

گب سکم کاه مسحود رم آ اس — ار مهب اس گرد مسلمان گله دارد

ار سکه بر مدان عمت در نامدم — رسحر به نگ آمد در مدان گله دارد

داماں گه نگ د گل حس نو سار — گل حس بهار نو ر داماں گله دارد

لب حسک فاد م د راں ماد ه کاما — ار حسک لبی حسه حوان گله دارد

گل د رحس و ماه حس سک سا مار — ار کب آں رلب ر سان گله دارد

گه حمد د گه کرمه د گر آ حگر سود — ای لصرن ارد مع نو ماماں فلاں دارد

گسه ام صد نگاه د لر مای مار ه — مه ا گیری حرد سوری ملای مار ه

کرد ماعس آ ساد ار حرد نگاه ام — سوح الف د سمی رم آ سای مار ه

سه ام دلرا رلب سه گدل عاس کسی — د ر صلح رد د ر حی سه طای مار ه

سکه توناں حگر ار مردم حسم نگاه — گسه د اما م رمس کر ملای مار ه

مر لسحرای حون د ر کماں دلرا کر ار — د ر سرم افاد سه رد لر مای مار ه

مار الحمه د کسب د مسارا ایها ساحت — حود سوی ماند حمارا ایها ساحت

رهم مسعود ان نثار ارحس — دسی بر دکسرد و نثار اجاه ساحت
یوسف کی دست دسس بروں کی — و دار حسه بود و جا اجاه ساحت
عاس کسی جو کر رسد دست و ماس برح — اس طرد کر س کر جا اجاه ساحت
دسی مدوسس عرجاد ارسر کم — مارا جو د مد لرسس مارا جاه ساحت
ار ہر د مدسس و محمل ست ادم — ر حاب گرم و دادن د را اجاه ساحت
را مدد است مات حمال بری وحس — کسی گر ست و برسس مدارا جاه ساحت
عرب ار حسم برم روی لود مں مدہم — گوسس را سر حد ست لو مسدں مدہم
گر یاد مک الوت کر د م سرد — ما مہم رح لو رد ح دسدں مدہم
گر سی دست مد وصل لو مات سوں — ما مات ست د صبح دسدں مدہم
گر مد ام دل مں امد عصاں کار — گر مد مد لہ کہ مار مدں مدہم
سرف ار مادد دلوی ر لسس سرد — د را مر د رس د مر د رمں مدہم
مادر د د حہاں مر حوا مار مدارم — مر مادحوا د گراں ر مدارم
ما صاف د لم کسس کہ مدارم — ہر حس د سس د ما مدارم
ما شاح د وحسم ر ا ر سو لو حند — ہر د گر د ں ست رند مدارم
ما مست سرا م د ر ا ی د کیا م — د ای مں د مد ما مدارم
ما ہر کہ مود م مساع دل حود را — ما د مد ہمنگ کر د د کا د مدارم
ما ست السم ر کیا مہ محبوب ست — پر د ای سر د حہ د د سا مدارم
ما ر ت حد ساعم مر مدا مدارم — د کاں مر کد گرمی بار مدارم
د سس فتر م د رمں گوسہ طاوہ — ما مک د مد حس حہاں کا مدارم
ما طو طی فتر م حسد م سکر را — حوں راع سہ مل مر د ار مدارم

مسعود سعد سلمان

گفت جانان سوی ما نگر دسر گفتم نحسم — گفت بر خاک کس دون ما نگر گفتم نحسم
گفت سوگند حسن گفتمش ار مهار — گفت آن دون بخاک رهگذر گفتم نحسم
گفت بر سر دارم ار روح بر د گفتم لطف است — گفت حسن جوئی را گوا حجر گفتم نحسم
گفت جانی می کجائی تو بود گفتم مدل — گفت خواهم عذارش نای دگر گفتم نسم
گفت خاک سندم می حسب گفتم تو سا — گفت سندارش هم اندر نظر گفتم نحسم
گفت در دل مدعا ت خاست گفتم — گفت اس بود اس سردن کس ار گفتم
گفت فخری مهمان خواهی ما گفتم نحاس — گفت درس راه کن لعل و گهر گفتم نحسم
اسکم رزهت سعله آهی سد و برخاست — حون دانه کرار ناک گیاهی ست و بر است
بی مار دلا در قفس سینه حرائی — مهماد ارس نمکده آهی سد و برخاست
دو دو دل عنان گوی ار اراد — ار روی سان خط سیای سد و برخاست
خاک من بود اردو اگر نه هوس تو د — ار کوی کسی ار سیاهی سد و برخاست
مالند قسرا و سیم و خور تو بر خود — حون گرد کمال سیاهی سد و برخاست
شاعد آمد گفتمش آن مار سیه بر خ گفت — گفت ما نجران نمارد گفتمش دگر خ گفت
گفت دگر ار خد مگرار د آن مرکز بردن — گفتمش حمعت ار ما حاضرم ار بر خ گفت
گفت بیرا ما مدس ار ناک و کمر سیم د — گفتمش کمر سیم دم رس س لاغر خ گفت
گفت [illegible] گفتمش می سوحم د ما ما کسر خ گفت
گفت حا کسر کرد د خواهمش برما داد — گفت سن مر ما د دم د رحمی محمر خ گفت
گفت د محمر سکدم رند اس خواهم کرد — گفتمش مس رسد گرد دم د حرد سر خ گفت
گفت حر سر ما سد دعا سمان را در حسات — گفتمش ابهم حسا بی هست ار کو سر خ گفت
گفت ما مار لف کو سر سد عاقت — گفتمش حون ما قت ا سب رس حو سر خ گفت

فخری
سمس الدین محمد
غزلیات

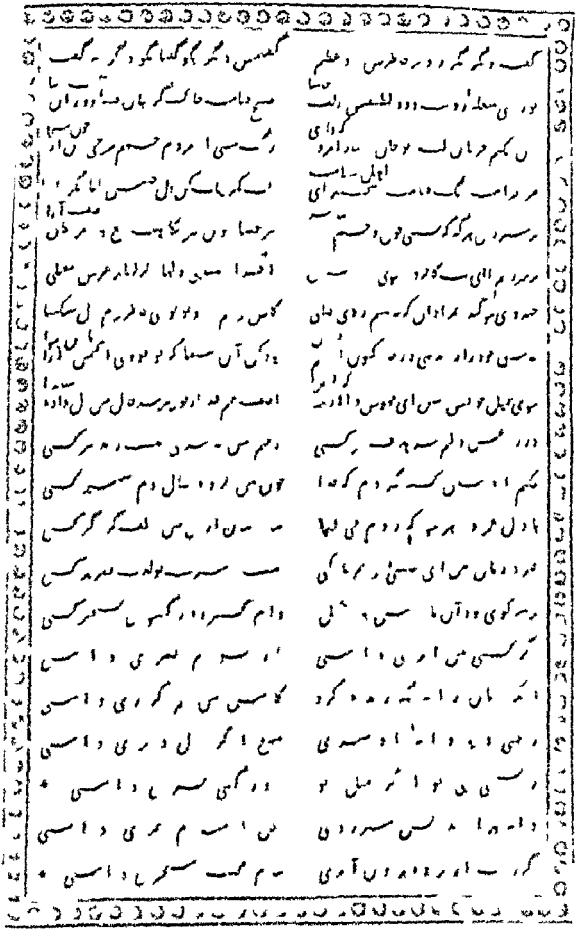

ای دل درحم آن رلف گرہگیر کسد
سوداں گفت کہ دانا بر سحر کسد

گر حرام کی ای عمس حماں کس مادی
کہ ساند دگرم مت لعمر کسد

دل اسیر نگلس ار عدم آمد لوجود
حوں سکاری کہ مصور بسر بر کسد

سب کہ دورم ہمہ سب رح محمر نگ بود
سوداست گفات ار گل تصویر کسد

دل رد لب مرد آں حال سہ دام گرفت
دانہ را بور بر دوار دہں سہر کسد

بود معلوم رآثار کمی دردمانست
درد ما کی ردوامت ما بر کسد

ہر دساطی کردل ار عمس حوامان امد وحت
استماسس ہمہ ارمس طلک بر کسد

سس لبرلف رسامی کرم دوس ارل
محلب ار کو بہی دامت تصور کسد

راں لب سکوں سراب ماں می ماند گرف
کام دل واں صحت سراب می ماند گرف

جاں ار دوی می افگند دار طاں دلم
حدر دوری گوسہ محراب می ماند گرف

حای امی دلسس بر ساحل اس محر مست
حامہ در کوحہ گرداب می ماند گرف

بر لوحر سسد بدں حرمس کعبت است
عص حوابی صبح رادر حواب می ماند گرف

بار امست بار لوحی سر گلس مکمد
پاع رادر مرد مہمات می ماند گرف

مست سحادل اگر ساحت درو ماوای
سحرار گوی لو سحار مدارد حای

اسک حسم ست عسرت مردم گردد
ہمحو سر می کہ در رو گر سکسد مسای

ی کما ماگہر رار دل مر حوں رسہار
کرہاں در دل اس قطرہ لود در یای

مست مانگہ نکام دل حود گر سکم
کاس می لود بروں ارد و جہاں صحرای

گفت کست امدای سہ بہر دعا
مدلی عمر د سوحہ رسوای

مر حس رلعت ما مار ملا در آیست
مدلس طالست ماراع سیاد آسست

مد حشم مراد ار اسکی در مد گست
سسہ اہل مراآب لعاد رآ مست

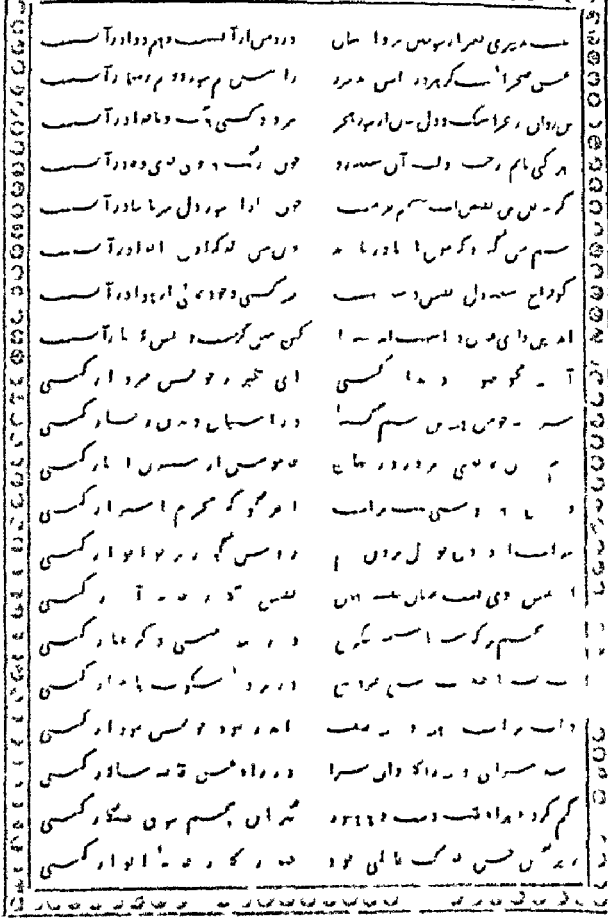

ای لاله‌ی اس نوای تو دل مرد و مس — آئینه محو جلوه‌ٔ دیدار کسی

ار گرد ما مس سیهرو سامان گله دارد — رس سلسل حه آماده حه ویران گله دارد

در وادی موادی تو آن آله نامم — گر پیروم حار مغیلان گله دارد

ار گرد مسیح آسس رد ناله عدوحت — سارت عسن رد رمان گله دارد

ما جلوه‌ٔ رحسار تو در پرم ما سا — مرگان من ارند حران گله دارد

در دس دلحسه رعمحوار فروس سد — ار سحه لب رسم ما مان گله دارد

ار دند ٔ مر سر سد محل امدم — ی مرگی مس را مه بهاران گله دارد

سادی کو سب گب محو ساری حسم — کو لحب دل ار کاوس مرگان گله دارد

در بهر مر تو سب دل شیع و مر همس — ار رلف تو هم گمرهم امان گله دارد

در کوی تو ار کاهس عم اسی لانی — حار سب کر ار حدس دامان گله دارد

محوان رد برم گمعه اید کمرد ار کف دل مس آحا — ما لو مطرب لعسوه ساقی سحمد ساغر گمگه ـ مینا

لعمل ماری دکدم ما کی لعفکرت اس ری سواطی — گمه دانس محو مردی ار گرو سد حس لعمر دریا

حوسب صحت لعسس وصی تمار امدان — حوسب اس سد رحان هسی دگر حه حا

حوسب دریس دیده ٔ دل رح ار نامد حصت — گه هست کمان محسم کو راس حه آسکارا

رلو هرب حودر تا م رعکس رو ب دراصطرابم — گر گرفر عس نکو ماند ر سعراری در آمد ار ما

در سامان رما نوای سادم ار ما حا کمه دای — صبا سامی ر هرمان سر محنون لسوی لیلی

ای سه سان آرر ب مام گروه مراع کوب — مم عالم محسب حب گمه موس مدر مر ما

ای سر عمت در دل عسان سا ه — حی سوب و لو عالب رما ه

هر کس هر مان صف حمد لو گوید — ما سن لسر د عم و مطرب مرا ه

حاحی مر گمعه و س طالب دیدار — او ما ه همی حوید و س ما حب حا ه

گو مشک و درم و گو ما کس مسجو — یعنی گو ترا می فشم خانه کا
چون دو بهر خاکس ره دوست نوان داد — تو با نه بهر من گو دوم خانه کا
کم گو سخن گرنه طرد لدار مارکت — با و گهری کند اس با مارکت
ساقی تو می خام بلو و من خمدهی — گل را با ارکن گو لب مارمارکت
بسیار گفتگو نه کم پیش خسم باد — دام کش مردم نمارمارکت
ماسه ناظرم بوسگان دل ای نگار — صحبت میان با دو بوسارمارکت
نهود سنگ مردل آزادگان مرن — اوّل بین گو سینه خمعدارمارکت
رحم دل خدبود مالک خاتمان مدی — جوان بن مرا بهت نمکدان مدی
با دو نوا نام از سهر نصحرا رد کرد — مست کس سنگ رهس موجی طفلان مدی
ند ما عم نکهر آ د و می نسدم — تو می مرا بهن دل خاک گرسان مدی
سر حی روی مران سوخ له دامر مجال — با دلم چون نسود رسک رسان مدی
سد گره اسک نحسم آلهٔ نای مرا — د و ساما ن طلب خار معلان مدی
آسکارا ست راندار نعا قلها لس — مشکند چون ندلم دمدن جهان مدی
آب خسم گرراه است خود برک لاسر — فکر معماری دل خاک نسان مدی
ای د آمدت آمد خای نه س ما — گردد چو عسرت کم ست الحزن ما
جوس آمدی ای راحت د دل عالم — ما عسس مدل سد مارج دمحن ما
در ماغ جهان امس ارآست حران ماس — ما خسر تو ای سرو خمان حس ما
داری حرار ما گر رد سر مدارم — گا دست ن مد د تو د ژ مسحن ما
سرور س د تو واصف د مراج خسم — گر د د حه عجب مر د گهر گر د بس ما
گفتم خم ام بلا گسا سر گهوی من — گفتم دم سع فسا گسا خم ارد وی من

حواشی

گدم کوحون کردی دلم گفتا جمس کارمست — گفتم روی آمس محال مس گفتا کرهست اس حوی مس
گفتم کرما آسمان گفتا کردی روسیم — گفتم کرسیروکلیسان گفتا مدد لحوی مس
گفتم کدرعالم عمل کرداست سحری سامری — گفتا بلا کا حراس برگس حادوی مس
گفتم حه نام لولو گفتا کرسا دلران — گفتم کسیرور کست اس گفتا گدای کهی مس
گفتا بها کم مسا به ارحام و حم دگمر — کسم ی سا فا گوئم سسحن ارعالمی دگمر
لوف والس ساید دم ع لو یارد — لودراں حاں برلب آمد همهاں دمی نگمر
محاں آمد دلم مارب درس بالم ارس گردم — حهاں کس سا ار لو برآور آدمی دگمر
برس دل مرد گاں حوں سمع مارا گر می آمد — درس محمل سا سد عرار سرسا می دگمر
مکس آں رلف را رحمهر طاں رهم درهم — سود در عالم حاں ورسد درهم رهی دگمر
رور وصل او دارم عم رور حدائی را — ست ححراں را فکر وصل او دارم عمی دگمر
رهس اسک مالا دردل ست گست اوبالم — سودای عمد سراب اس رهس ارسی گر
الهی موح حر رنگ گل کردان دامم را — مکن رسک صدر بلبلاں طرد سامم را
راید ار لعافهای او حوں عسحه ر حوم — نسیمی آ سکارا سکند دار بامم را
همامگر گرد و مرماک من رنگ بتر گرد — حهاں برن مکلی سوحت حرا سحوامم را
عدم آئینه دار سی رو سدلاں ما سد — سا سد حمن ار حسم وف برع حامم را
لو د سور دمامت صفه سروں درای دل — ملند آوار ه رود حسر گر ساری دعامم را
توان دیگ دلطر همحون حیرر سر عدم کردن — اگر مای دل می ردار کف عامم را
رورر د واع سک ای عمر ه ں لاله حوم — مداری منگفد گر اقسری برگ حرامم را
رکو س امت آرادو لو د رسد رسحر س — سهندس را رنگ سعله ا آمس کمس، سد
حمر حو هر مست موح آب سمر س

مراد کم تو بی ا دود دل گوید مسیحی — نوای از ساعری کرد ساقی گفر مرس
بعد سایه او بر سر من او خود بعد جا — کرا ما راست ماند وصال صد مه سس
ادبی مار دار الفاظ کم نوم تا ساکن — دود آ سه آن نمودم آ عمر مرس
ا د نگ اسک نسان ار سک — نگه کسی نعوس داد گراه نعوس
ر کس راهس هست پیدا سح ر د ا — نو دار ال عنایان سا ر مرس
صح سر س گر ک گر سان کست — سام سسل مر ا ست ریت کست
عطر د دار عبر نک مل سد سم — با بوا نو سو ر گر د طرب د ان کست
ساع کل اعضا خاک سد ان مرد — ر سه ری سخن آلود ه ان کست
د حم دل سا کس بر سود ا الس هست — آ ز د سد نو ا رس ار نمک ان کست
کی د لم آی خور داد کو مر خام سرا — سه ب سر ب کس ا ر عوان کست
ا د سر مر گان بر اد سهای خو م بر هست — گر ه هان د ر د د لم ر حم ما ان کست
هست هوی حسم س ار اسک نگاهون سوح ر س — سه خاک بنو آسر د مر اد ان کست
هست ر نگاهون ها س طو گر سوح ا نو — سیح د مان ما د نگا ر سه ا ان کست
ای دل مر و ن کر سه با ا سک سد صر — د ر هس سر بار های مر گان کست
هر د لد ار بو د سک مد ا و ا ر سحر — می سر د بو د لم ا لف ناساه سحیر
بی گل ر دی کسی د ا گل حسم بود — ما سسل ما د سلم ا ر سحر
طوی د ر گر ن سر د ا ست ر طون قمری — ر گ گل سو بود مرع حس ر ا د سحیر
کسی ما د ر د ان = و ما سد ساقی — دار د ا ر بوں ساساہر صا ر سحیر
ای د ن ر ا گاه حال ر لب — ۲ قصد بو د ما د صحرا ر سحر
هس مر گان تو سحر وا مد م ر د — بو د ا ر طرا پیحان تو ر بو ا ر سحر

ای آنکه بود دلبری حسن امید — مرجان امید احمر و گلبن و بید
گر دیدم او دل نادم ست و دلبش نادر — نادر ست امید احمد ست و دول نادر بحر
گوئیش صنوبر ستی بکف دین جام رو گرد — بحر آنش صندلی رود بر کس بر گرد
ای دارد دل آرام گر سرمای او بود — صد شهر کنار بحر می اگر گرد
امروز چو سد ار آبم رهی سرای حسنم — نی طی گر سر ست مباح او بر گرد
مسکین چون لوی گل عرم تفرج روضی دام — دل بس کی دوس وصف سرای ز خطر گرد
چون آمد فصل گل دگر فرون شود رس داغم — سر داد بهاری ز ار روس بر گرد
گو بهر م مان نار حسم صد لی رنگی — بیوز اس اول عشق بر ک دو بر گرد
حد لاله سس نا نار گرا نا حافظ لیل — سس از تحس نا گلسان بشر گرد

در بر چو کسه سر وا گلبدن نا — سر سر بود محل امید حس نا
نا بوسه گرچم دلیل سکر سس — حسرت کس صد است مدان دبس نا
از جلوه آن سا عد و سک ید بضا — چون سمع مرا فرد رسی انجس نا
نا در ست مهمات دهد صبح و جا کس — اند رکنان حکمان آن سم س نا
آن گوهر چشم بر س رحمت نس او برگ — چون مردم آی سد آ هر کس نا
مرغ بهن دم چو بر آرم ر ست ناجر — سد آنس بوران د سمند روطن نا
از دست نگارس بو فروای دنیا ست — چون لاله بود عرده سحون بر بس نا
آن بود نا التماس گرا ر دست بو آید — سد مرهم کا فور بر داغ کهن نا
سادات بر از برگس سهلا بود چشم — چشم آب دیده بر گو ر بسر بس بدن نا
از بهر هلاک من بو دارد بهمات — دانس نگر بر رد سمان سکن نا
این لعب گر گردل نا سادس آید — ای وای بسم است عشق بس نا

اصفهان
سعیدی

فصل گل لخته گرمسی سخن خواهم کرد — همسری با نفس صبحدمان من خواهم کرد

موسم گل نرسد دیوانه آن من عدم — طول دیوانگیم رسم و رسن خواهم کرد

نامه‌ی را که ز سر دل سرشار بود — مدعا ای همه سر کو بکس خواهم کرد

گرسنه‌ام از سر او همچو صبا عنان را — از فرنگی فلکا سیر دمن خواهم کرد

تنگ‌ظرفم سوخ رنگین اد اظم آرزوست — صحبت گلبدنان سیر بس خواهم کرد

داغ سودای دل سوخته عرض بود دارد — رشک سیع نورانی انجمن خواهم کرد

گرنه‌ای رنگست سوز چشم طوفان رای ما — از سر رشک خون گذاری پیرهن خواهم کرد

گر اسیر غم آن حور صفاهی طلعتم — سر باغ حبت از خاک کفن خواهم کرد

ای دل بیرحمه خود کام خود ای سنگ — عزن آن سر خنجر نازدوش خواهم کرد

الهی قدرت ایجاد معنی ده رایم را — برنگ گلبن خرد دس رنگین کن سایم را

نسیم لطف همچون بوی گل بارد — رهد چشم کن آزاد خان مانوایم را

رساند گل بگم کن عطا آن مال بروادی — کز سر راه هوا سدم جو عنا آسایم را

ربیع مرگ دون وصل او سنگست خاک من — سودی گرد لبش مای او بهری دهایم را

برنگ گرد او بر گل ماکی تو دارد — زعرفان آب دزدگی دگل افسرد نام را

بهان ارچشم عرم ارجون مردم چشم من — خدا نامادم سلیم ایی را رهایم را

لعلش حسرت ارم براند حسرت گوهر — اگرکاوند بعد مرگ ماکت استخوانم را

رهد من بر تو نور جمال نی سال خود — کهی من تخلی نازآ آسن قایم را

رایم در سادس گوهری چون جوهری مسن — نسیم او لطف او سایل تو طبع وایم را

دامن دست سرح ارض اران بهار — تا بر آمد از سور لاله طوفان بهار

لمل رنگین نوا او سعله آوار د — سیع گل را می فرود در سستان بهار

مانور عکس طلوع دیدار مجلس کرد ۱ — می کند بر دار رنگ ارزوی سر ان بهار
سودی خار آورد دردست حنا اسم — ماند در دیگ اکل مرگ سان بهار
کی سو هم سنگ مانحب دل مرحوم من — گر بود لیل سفای درد حسان بهار
کسی بهر ما سا سوی طبس رود کسه — وآسس واحسار گل روسس حرابل بهار
در هوای عهد دردی ما بر رکسی — مسود فرمان مر وماسس خان بهار
عهد لسان برس سم سما وسس کرسه — بو سای سم عاسام ابحران بها
خان ابواب کمدح حون سهیل گسه سلب — سنگ سرب می اندرسه اسان بهار
ای ردی بو گل مرد رکبار آسه را — دی دمر فان بود دل خار سار آسه را
سکه در ابحران او ردی حراسد ارالم — رحم ماحس گسه حو بهر د رکبار آسه را
همحو آب حو که موج سفر اری می رند — ساحت سوی حهر نو سفر اد آسه را
ما گذاسس مرد ح دنیای نو اماده است — حسم حراسست دائم در کبار آسه را
روی خود در مد بو سد ار حلب مگر — کرد ردی ساد نود اعداد آسه را
سوح حسمی های او حوں در دل من مکسه — همسس خود لساری رهار آسه را
ما سه سار د با دل د ار حراں ابوان — آنکه کرد ار سا سه مرگان دگار آسه را
اگر بو ردی خود ار دسمن بهان کمی — محتب من د نوا سه ا سحان کمی
حراب کو ته عسن آنکه سه دلی دارد — بو بعد سان بهوس حرف اس وآن کمی
مرد حسرت عسم رح بو دله ماست — مرا بو را ئر دیده و حرم گمان کمی
اگر حسن کمی حی خود حسان کمی — اگر حسن کمی حی خود حسان کمی
وفای عهد بهار د ماه حون دیدی — فساح گل دگر ای بلبل آسان کمی
بلوی من مکس دل عری مست — بو د بهار د بعد ما نوان کمی

نسیم بر من سلمان رود ... سبع آنس بر مک ان رود
از آب آرد دل سوخته ... و زهم دهد دل غمان رود
دو دیدهٔ ما ان هست آب ... کیه بر در سلمان رود
مارا دل صد چاک کمان ... طره بر مثل سان رود
از بی داغ بهاری بر دل ... حسد برد رضوان رود
ا سرد دگر گرم مست ... حور بر گنبد گردان رود
سلمان گفت طبیعی بدا ... نام بر سینه حیوان رود
می رود زهر نگاهم بر ران ... باد دود زهرم طبلان رود
بر من گفت دگر سینه ... سلسله در بر من تان رود
دی کران سنگ سلمان رو صوبی محل گرفت ... تنگ ما اهل بحر اهل اهل گرفت
راه اد دگر سلمان اکنون سبب اوطل ... کین تنگ برلب سلمان قتل گرفت
گرد هم باران می آمد نصر او کاروان ... باد بای عمر ورد را دلدل گرفت
کی سه دسیم برلب صبر دمس کراد ... سلمان هم دوری دارد وا کاکل گرفت
ان صحت ود کرآب ارمرگ ... عمر گرفت
برسکسی رلب طره جو طرف حس ... پیچیدن ارحرس رطره سلسل گرفت
زهرم دوکام دبرام مهرس رهبس ... کام اد عمس دبهای ان گرفت
دوحس لیل بیاد دوی حمد ان بهار ... ماسک بردد مگ ارگران بهار
سلمان خواسد دوس عسی ارادان محل ... بر مسجر ماه سلمان دودلت ن بهار
عکس طی برسر اردحس احداد است ... ناکرسای سکسا ست سلمان بهار
عمر بر حمه مهر تامسی برلب دلی ... حمد احس کرد اسارا د سلمان مدار

دی خوآن سرو رواں آمد خنگست جس — از طرب رنگس مثل ست ساخوان بهار
هر رود رد صری که نمود انوسه ام — مانند خامه ماه سرانانو سه ام
هرگاه وصف رلف سانانو سه ام — طومار با رعنبر سارانو سه ام
سحر دهر کرد سایان طبع ما — دیوان مرای مردم دنیانو سه ام
حون کودکان حکایت سرس بحوی سر — از خامه ما لصفحه خارانو سه ام
گردید ساح گل بکف ماظم رسوی — هرگاه وصف آن رخ رسانو سه ام
هر قطره در محیط کرم سود دگهر — تحوا خود نعالم مالانو سه ام
مردی حوکس خط سعاعی کسد بهر — هر گاه خط خام رصانو سه ام
انوآب رندگی رد رمان لب نگار — جان بحس لسخه مسیحانو سه ام
در دل حیال برگس مسس حوکرد دام — از سرمه خط بمردم سانانو سه ام
هر حو مار سوی مدر مامه محیط — رس موج خط لصفحه در انو سه ام
مودر مان خامه سن رد ست دوست — لعد بر و سر له ست کیانانو سه ام
دیار مرگان اگر داری صف فوج کیای را — مس ار آ حگر دارم لوای کاو مان را
عرر ار حان سپارم د صف مه حان را — عمار کاروان دام ـ سری رندگان را
لیم حسک در م رد و سم ۷ عرد انحران شد — حر ما حال ار نالم سد آن بار حای را
مس آن ما در د گاهی گفتاهی ام سپارد — کسه مرعی نحال عرلیف و هر مای را
گهر ما کرار لعل لس درس سکر ریزی — فراوان کرد حوطی آرروی شکر بان را
بیاد قامت حانان اگر آهی کسم اردل — تمام ما نکل ارر سک سرد توسه مای را
رد و حسم آن گساح ای سرد سرسم — کی برسم حمای صرح د دور آسمان را
ما حم دل د رهوای او سط کردم خط — دس و دل کردم فدای او خط کردم خط

یارب دلم بود و بس صبر و شکیبا صبرم
کو یک نفسم بر سر ای او بلا کردم ها

مست است و سوار است کسی سوی رجوعش
من نیستم خاکسار ای او بلا کردم ها

گر خود نگس سیم نگارا است لیکن نه بصر
نسرین از سیم ای او بلا کردم ها

اگر ای سرو بر خود بلا کاشت
دامن سیم وفای ا بلا کردم ها

سیم بر و طبار و مدن آموخت
دل را بس با ان سپهر کسین آموخت

سیم وار تو دلدار مدن آموخت
آیا دلبری سیم و مدن آموخت

ای رود و مرم دل و تنها گرفت
خوب بهر و سیمین آموخت

دل بر فسان سود و آدا مدت بس سد
صابر بر لب بود و زدن آموخت

آسان بکند بر سر یاست جان
مرد دل بود ای تو بر دن آموخت

دلم ما بر حسن بها دای ماهی
عقل و هوس ار بس گوسه کردن آموخت

چون سود دلم ار آنس حسرت جوکات
مار دهان سه بس دکسین آموخت

زار سر حسه ماچون سود بس کنون
طفل اشک ار بر ار دوین آموخت

ما ار می سد بودم و لی فصل بهار
لب این دختر ار گردن آموخت

کو دست آن نگار ار دست رفت
دست بس ار کار ار دست رفت

ان کس صبر و مرع دل اسه
یار ما چون سکار ار دست رفت

نا دلم سد مبای حسن او
صبر و قرار ار دست رفت

او ار دو دلم تحرت مرا
صبر و اصبار ار دست رفت

رند خاکی چو بس می آمد مرا
چو ای ان بها ار دست رفت

آب حان نگس چسم بای دگراست
حسن بر مر اس مرد ای دگراست

ار رح و زلف تو بهر سام و سحر ما مرا
دل ای دگر و چسم دی دگراست

محو بدار تو آئینه دلش حق شد — زانکه در باطن تو آب و صفای دگراست
من بهر سا که روم میل تو سوی دارم — گر دل تو بس مرا قبله نمای دگراست
گاه ار چهره و حنای تو گزارد یاد را — رو در و سبزه و مرغزار یاد دارا
یار دلبان تو اگر میل مداری جانان — ارچه در کوی تو بس کف نمای دگراست
بس نغمه بر حمه بر دیده سوی کس — در هوای دگرم او بر صفای دگراست
دم عیسی کرسیمای محبت ولی — لیکن حد دلدار سفای دگراست
جلوه روی صفات به تمام بر سد — عکس آن بر دلم از نور و صفای دگراست
از بهار گل و از نالهٔ بلبل چه مرا — آه و واعی دل من برگ و نوای دگراست
بادم نسیم زلف کو دیوانه میکند — دیگر مرا از عقل کو بیگانه میکند
دلبرم مست موحش مسیح بی نفس — اظهار موسی دل بر دانه می کند
عزم وصال آب بقا کرد اشک ما — ظلمات میش حمه بهت مردانه میکند
جور سد گر نور سد لاف لاف اوست — آنجا که جلوه عارض جانانه میکند
در محفلی که نرم فروزد رخ روی او — خود را نثار مسیح جو پروانه میکند
چشم از هوا نه سد دلاطف اسیر — در دام مرغ را طمع دانه میکند
خام خدای ناک در میکده کار — دیوانه را بحرمت میخانه میکند
سودا نه اس عزای ما را سزاست لیک — ما را حزات برگس میخانه میکند
گر حبس آسمنه در هم لوده موی کسی — کار ما سر لوده ما سد گسوی کسی
زلف سیاه لوس کرا سد سر مرا بحث مس — میکند جان رسم بهر جان روی کسی
تا کو گوم آه سرح آن کرای صدم جها — بر مسلمانان گرست از زلف چون هندوی کسی
تا صحاس می روم کسی را حیا و توس — میکند زلف کمند آسا مرا سوی کسی

ای دل تو و سودای لب جانان هوس — هرگز نبود در خور ارباب کسی
سنگ است آب زندگی سرچشمه — نبود شایسته کام و لب هر بی کسی
بر خاک درت حسان هست سودا گر — نبود لایق آستان گیر هر ناکسی

مثنوی نادر در بیان مسائل سخن

سخن سرود قزل دیوان هست — سخن گنجه سلمان هست
ز دل دمی که گوئی هر سخن هست — وگرنه هر چه گوئی هر سخن هست
سخن سرچشمه دریای علمست — سخن سرمایه نوای علمست
خرد را نیش قاطع خریدان هست — زبان تیغ خون ریز زبان هست
سخن شاه کشور سخنوران را — سمیع دل برادر روحان را
گرامی جوهر صحرای عالم بودی — سزاوار علم و آدم بودی
سخن وحی است و پیغامبر منم — سخن معجزات و ساحر آدم
خدای سحرها کار مسیح است — حساب کار گذار فصیح است
یکی مرغی زاده سارم — وزان من با نامه سارم
کسی خودی سخن چون زده است — دو اسم بقا نامزده است
گدای سخن گستای تو هست — غلام ترا گستاخ تر کیست
کرا من بقا زاده بر ساخته — بپرورد از تو خرمی سر داخته
اگر نامه خری فراز کیست — گزارنده و آنی و راز کیست
رها سر بر آری و با نامه — نانی با نفس و بر نامه

عمل حاصل دل بعر ماں است — زباں خود عمل دارد زواں است
مدام تو مرعی مدس مکوئی — زما ما و گاری کہ ما مد لوئی
سخن ش حد عالمست بالای او — کسادی مساد کالای او
بارسائی ای ماواں ار سخن مداشود — سہ بہر حوں لف واکبد رہ اسود
توح مرار حوس رد زواں خود کم — بعنی مرا بہر سخن ما و گار مست
مرگ فرزندہ آنکہ سخن راد ادست — گا سکی عمر مدر صد ملک اد لاد لود
ربرار خود سد سد گار سخن — سد مدارد رو زما مدار سخن
بہر ما روی سخن سو سہ امد — ہیچ بعو مدی خو طو مار سخن
ار ہیچ دمات فکر دلم صد سکن گر ست — آسان مسوان سر دلف سخن گرفت
اگر سخن مدل ار گوس سہ رسد — نفس سماس کار بارسائی سخنست
حراع خاوت حان روسمائی سخنست — بہار رند دلں رو سمائی سخنست
آ ما ست بی رو ال سخن — معرس گوس و سر فس دہ ست
سہ ور ا سخنو انس مال بود — حوں علم بہر کہ ما سں سخنست
ارمات سخن را سخن مام بلند است — ار مصرعۂ تر حسہ حلعت سر سری مست
محمدۂ حسرت حدا سخنست — محرم را را ما سخنست
اول و آحر وحود و عدم — را مد ا ما ما ہا سخنست
حرئلی کہ ار حدا در رسول — حری مسد ہد ما سخنست
ایں سارت رند عب آورد — کہ در ریں راہ رہا سخنست
گر نہ کا ۂ ار ریں معی — آسانو کہ آ سا سخنست
کہای سخن مدست آورد — ما ک رد کں کہ کیما سخنست

انشاء
انشاء
انشاء
سلام
انشاء
انشاء
انشاء
انشاء
انشاء
سہ ر انشاء
انشاء
انشاء
انشاء
کہ ول الدس عرب
انشاء
انشاء
انشاء
انشاء

صاحب حرف کو ہر فراواں دارد — دل مردان مہابت سخن جاں دارد
حسن نصرت ۔ بس ای ظفر — فرار جہان برہ ار سخن
ہنرش گوہر گنجینۂ ہستی سنجد — گر سخن جاں ۔ تو در مردہ فرا ما ہوست
سخن سبز بارات عالم نگاں — کہ کس رو در سرا لس و دں
دلس ہای سخت در ناس و سر — دہار سس حال و دماغ س سر
ظفر بر اوساں بر دار — سپاہیں اند سہ معنی سکار
دں عرات دلکش سخن ہں برسد — وای برجاں سخن گر سخندان برسد
سخن ار آسماں فرود آمد — سخن ار گنبد کبود آمد
بودی ار گوہری درای سخن — آں فرود آمدی جای سخن
زباں کس ی بات دگوی نام سخن — زباں کس رگفات وسخوی کام سخن
سخن ظہرای مسود معانست — طلسم گنجہای کہ دانست
بصورت گرچہ دور طلعت بہانست — بمعنی آب حیواں زار دانست
جہاں را ارد وجود او سانست — حیات و حیات و حیانست
سای ہمسی عالم ار دسد — ورد مبادا ں گفت و سنو سد
وجود او ساں ستی ماست — بقدس اس سخن ہرزہ گوماست
براں معنی کہ کس بی اسناد است — سکوت مرد ہم گوناگو اد است

گل دوا دہم درباں فصلت دموسی

کم گوی و سخر سلطف جوس نگوی — چرگہ سر سد تو ار سس نگوی

گوش بود و داد اندر زبان بوی کی — یعنی که دولت دنیا مس گوی
زبان مر کس ای مرد هشیار دان — که فردا علم هست مر بی زبان
صدف دار گوهر شناسان زار — دهان حرف بود هر گهر دهد بار
فراوان سخن با سه آگند گوش — نه صحت گزیند دگر دد و حموش
تو خود را نگهدار با فهم کن — که لولؤ در نفس انسان سخن
کرم آدمی بر گزیده بیی حیل — حوی مشک بهتر بنک بود گل
خاموشی بود مقصود حاصل — زبان دون صحبت نگردد سود دل
کدام بود که گوشی ادب یاد نماند — بهتر ز بود که سر آهنگ
بود خاموشی اهل صفا را بود آگاهی — گشاد جمع دل آشفته را بدهی باشد
در خوشی صحبت دل ما را دوست دلست — طوطی را آئینه دهد بها سخن گوشود
کم گو که سخن بود خود رنگیون — گردد رنگی هست این در اندرون
آنقدر دهی کرس از ن زبانی دهد ام — بر سم اخر سگر خاموشی کند گوما را
نگی رد هی اران سند ده بود — ناخوف اران سرده آید بیرون
ناهل سخنوری نگزار صحبت برآید — دلس لب مست دوا لوی دس را
دیر سهد خموشی کدام سر مست — که ارد حالت آن لب نگذ گر حسد
گند گنج سعادت زبان خاموشست — صدف بهر خموشی گهر سخن یافت
گند سن ادب رنج خموشی ضایع — بهر سه الی که بود هم خوان دارد
گلی سخار کلزار رسی صدق دارد — زبان گنگ وا بهتر ما فرمان کس سر کس
دسی سن یادار سخن بردار مداد — نه صحت ایکه ساکت نه نرم مگردد
کن خوسه سخنور بوسس مسود — آری دن سخنها گوس سود

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

گلدسته هم مسمی بر مسته گل

کلی از دل در سیاق افراد

وقایعات و رعایات هندی

مقامات مرتبه سند

اسمای سرانطرلی

حروف

الحمی

۱

وہ دن یاد ہے اُس سے رخصت کے وقت
جو کہنا تھا کہہ دیں راحت کے وقت
۲ دل اُس کی محبت میں کھویا گیا
۳ وہ اُس کے ملنے کی حسرت کے وقت
۴ کہاں اب محبت کہاں اب وہ دل
۵ گئے وہ زمانے قیامت کے وقت
۶ اکٹھے ہوئے تھے جو ہم آج کی رات
۷ ہوئی صبح رخصت رفاقت کے وقت
۸ ہمیں یاد ہے اُس کا ہر ایک قول
۹ ہر اک بات اُس کی متانت کے وقت
۱۰ وہ آنکھوں میں آنسو کا بھر آنا ہائے
۱۱ وہ ہونٹوں پہ ہلکی سی جنبش کہ جیسے
۱۲ وہ ہاتھوں کا ہاتھوں میں لینا کہ جیسے
۱۳ وہ سینے سے لگنا محبت کے وقت
۱۴ کہا تھا کہ ہم تم جدا ہو رہے ہیں
۱۵ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۶ اُس کی تسلی کو کیا ہو گیا
۱۷ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۸ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۹ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۲۰ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات

۲

اُس سے ہم سے ہوئی تھی جو رخصت کے وقت
اب تک ہے وہ ہر ایک بات کے وقت
۲ دل اُس کی محبت میں کھویا گیا
۳ وہ اُس کے ملنے کی حسرت کے وقت
۴ کہاں اب محبت کہاں اب وہ دل
۵ گئے وہ زمانے قیامت کے وقت
۶ اکٹھے ہوئے تھے جو ہم آج کی رات
۷ ہوئی صبح رخصت رفاقت کے وقت
۸ ہمیں یاد ہے اُس کا ہر ایک قول
۹ ہر اک بات اُس کی متانت کے وقت
۱۰ وہ آنکھوں میں آنسو کا بھر آنا ہائے
۱۱ وہ ہونٹوں پہ ہلکی سی جنبش کہ جیسے
۱۲ وہ ہاتھوں کا ہاتھوں میں لینا کہ جیسے
۱۳ وہ سینے سے لگنا محبت کے وقت
۱۴ کہا تھا کہ ہم تم جدا ہو رہے ہیں
۱۵ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۶ اُس کی تسلی کو کیا ہو گیا
۱۷ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۸ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۱۹ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات
۲۰ کہ ہوگی ہماری تمہاری ملاقات

۱۶

اس گل سے لگے ہوگے جام سرا ہم
اے کاش دل حالے کر لیگے کہاں ہم

۱ احسن الحداثی
۲ سرائی اسد
۳ محمد الدین ارام
۴ محمد الدین ارام
۵ اسد الدین اسد
۶ الشاعر
۷ سرکاری افسر
۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

۱

مرے کے اسکار میں سے ماہ کامل نکلا
آنکھیں جو ہوں کھلی رہیں اور دم نکل جائے
۲ ہاتھ سے کی مدد ہی ساتھ نہ دے ماہی
سمار کھڑا ہے جوں بت ساحل پہ حیران کھڑا
۳ ہوں گودی سی تھامی ہی رہبر ملا کسی
جوں کاسہ اصبی ہو کر ملا کسی
۴ ماہی کی جوں مری آنکھ اُسکی رسوائی ہوئی
کھل گئی محفل میں ماروی رسوائی ہوئی
۵ رگ عصبہ کا ہو متھ ہاتھ اور کہوں نہ سمجھی ہی
سمجھے ہیں اب تک اک مسئلہ کسی ہی
۶ رکھے کیوں کر دے سے رد کر داب ماری ہی
ہر اسکا صبر آپس ہی مار اکی قدر نہ جانی ہی
۷ صبر حاکو ماں دلکو ہوا جو ہم ہی
عمر جدائی سے ماں مری عجب طرح عذاب

۸

راہی لوک مرکاں پر ل پر مردوں آکر
کر ماہی ل حسطرح صباح کل سر جھکا کر

۹

ل نجوں سے برسے دل محفل ہی
ل ہی ہو کا نسار ہی ماری رات
اجلکے رات دیکھا رکے مستی نگاہ سے
آنکھیں ہی فسانہ الس کی ملہ کے حال سے
۱۱ دلس ہی ہاتھ سے آنسو سماں پر آنکھیں
دیکھ کھا کرے اور ہی آنکھ دکھا کر دل
۱۲ ماہی سنگدل سے دکھ کو گلہ کرے
تو ہو اسے ہر ارکا دم ہی سنگ سرخ
۱۳ ہم تو ہے ہو ٹے ۔ آ ٹے
اُ تھ کھڑے ہو ہو کر اسے
۱۴ ل تو ط دی ہی دو گیا
آ سا طاعر ش ، ق
۱۵ آج ہر کس کو م کر کے محبی للصلموں
دھ اٹھو نگاری کا عہد ادای ر

۱۶

خطے ہر احس مت کو ا ا
ہ سر قدم کہاں سے آ ا

۱ ۔ ہزاروں حسن
۲ ۔ اسکار
۳ ۔ ہزاروں حسن
۴ ۔ اسکار
۵ ۔ اسکار
۶ ۔ اسکار
۷ ۔ اسکار
۸ ۔ اسکار
۹ ۔ اسکار
۱۰ ۔ ہزاروں حسن
۱۱ ۔ ہزاروں حسن
۱۲ ۔ حاکم
۱۳ ۔ اسکار
۱۴ ۔ اسکار
۱۵ ۔ ہزاروں حسن
۱۶ ۔ ہزاروں حسن

۱۰

۱ کہکشاں اسمیں لونگے دیئے ہوئے
۲ گرد اسکے چلے ہار کا ہار اس
۳ لو طاؤس سے بھی ہوا کر اس
۴ لیں اس حسن کی دیکھ کر اس کو
۵ سریں ہلکورے کھانے لگا اسکا
۶ گلے آدمی دانہ بیر کی ہوئی
۷ کر جسکا ہو تاہوں آسی کو سرانی ہی
۸ وہ کر اس آسے رحم ہا رہی
۹ جو ہیں مکاں اسمیں لکھ آ رہی
۱۰ طرح آ سچے کہ ہزار اسکا ہاں ہا
۱۱ کو کہ راہوں دل جاں ہا
۱۲ ہو ہو حسن آپ ہیں دونوں
۱۳ ایک ہا حسن اب ہیں دونوں

۱۴

۱۵ ہار آ دیوانے کی مرلو
۱۶ گر ہو گر گر ہی ہو کر لو

۲۰

۱۷ گر ان کو لہ مرگ لکھ ہیں مرد
۱۸ ایک سب اکہواں ہی کہیں لیکا اسے
۱۹ گھ سوچ اد سطراب دیکھا اسے
۲۰ سا ہیں کہ
۲۱ ہم لہ اسے ہیں سے ہار ہمارے
۲۲ نا ریا کو ہو ہیں ہیں اطوار ہمارے
۲۳ بجے ہم کو مسکو مہ دکھا ہا
۲۴ ہمارے کھو لا گھی سے اک ہا ہا
۲۵ ہیں گھر گھر سہا ہے ہمارے ہا
۲۶ راہوں سے کی ہی ہے ہی سے ہا
۲۷ آنکھی گھ ہاں کو دی دی سہا ہی
۲۸ ہاں راہوں دل ہر ہوں کی ہی ہی
۲۹ ہم ہا ہے ہیں ہیں ای اور کہ کہا ہی
۳۰ ہر ہا اور ہر کرا

۳۱

۳۱ سچ کہتے ہو کے ہمارا کب دلس و
۳۲ مرل ایک ہی تک را کا ہر ہا

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲

۳۳

رہے مارے لوگوں کے آرام ہوا ہی
اگر لڑے تو مسکل ہی کرو مر ہوا ہی
۳۴ لڑائی دلس رہے کوں کہیں ای رد
۳۵ تو لڑکا سی آی رہے کہا ہر ہے
دکھا ہو مہ ہا لکا لکا ہر ہے
۳۶ حب آنکھ موی ہو کہے دہ کہا ہے
۳۷ جہی مکاں کرو لے ہر مہ جاوگا
ہاب سال اسکا اکہیں ل دوب دوگا
۳۸ کہے ہے کر گے کہی کہی
۳۹ دی کی آسکی کہوں ہوں واگا راب
آکر ہوں کس کس حسہ ہے ہے جی ر

۴۰

و ۴۰ لوے دیسی ہی لو م آب ہاے ہر
ں کو راے کے ہیں لو م لے دکھے ہر

۴۱

گرد رک رہ لت دلس ہا
لوے کرہ ہس تو رسہ آ دکھا می
۴۲ اگی او دہا کی رد کری ہر دہی
دکو دکھا ہو دہا ہو سی آ طہ
۴۳ ہوں کے ہیں سی او دہ دہاں سہ
سکو کھلی ہں گل سوکی ہں کہاں سہ
۴۴ صا ہلکر م ہوں ہو کے دہاں ہاے ہو
۴۵ کرے ہو سی اگ سا ہں لگاے ہو
لکھ دیکھو سہ سری ہلکی ٹی ہے
۴۶ آسی کے دو کار دوم ں ہو ہی
دلگ دو کا کہ سچ و کو دھگ ہیں
۴۷ ہو سل ہی کہ کا او سہ کہ کا
دو دا دکھ کے ار ا ر ا ک الگ ہیں

۴۸

ں اسد کہاں اسکا کر ہی او ں ہوں
ہ رے کہا ل سہ رہی او ں ہوں

ڈاکٹر ہی اسے کر دیں راس خود ہی

۵۵ کاش ہی عمر سحاب جی ، ن ہی

۵۴ حسن کے حجرہ کی ہے لو کھکھا ہی

۵۳ وحشتِ مرگاں سے مرے ل لہ

۵۲ آ ۔ ساد کو کر سکس ، ہو سدا

۵۱ لوگوں کی ہاں ہی کھکھو ، سدا

۵۰ کہیں موسی ہو دوسی واں سسکے

۴۹ آسماں واں ہی کھو احساس دو لو

۴۸ گھر ہی ہے کر لو کی کے سر لو لو

۴۷ سوں کی حسن آسے دو سکا

۴۶ اسے ہی سے ہی ہی سے

۴۵

۴۴

۴۳

۴۲

۴۱

۴۰

۳۹

۳۸

۳۷

۳۶

۳۵

۳۴

۳۳

۳۲

۳۱

۳۰

۲۹

۲۸

۲۷

۲۶

۲۵

۲۴

۲۳

۲۲

۲۱

۲۰

۱۹

۱۸

۱۷

۱۶

۱۵

۱۴

۱۳

۱۲

۱۱

۱۰

۹

۸

۷

۶

۵

۴

۳

۲

۱

آلو واطراف میں دیکھ جس کو

اور تے تماشے میں لگ ہے رہی کہ

۱

جو طبسم ارمان سکا دل کسی پر ار ہی
مرد ناداری مگر عیسیٰ آج ہی سدھار ہی
۲ میں مرگیا ہوں دیکھ کسی سرد مہر کو
کیجو مردی مرے مزار کے سنگ کو
۳ شمع خاکستر کا فال لے مرالاد سب نکالا ہی
سمجھیے نہ جھا ہی کس لے آشکوا رد الا ہی
۴ مجھ کو لکھوں میں اگر بری ہوتا کی کا
لہو میں عرن کے احوال کیجیو تو سنا ہی
۵ مجھ صد ناواں کے احوال ہوں مردود ہوں جس کا
سو دم دم سے ہوں مردود ہوں جس کا
۶ کیجیو ای ساتھ آن لہو کو جہاں سو داکا دل اٹکا
اسد ناواں ہی تھکا وار کا در د مند کا کھا
۷ بھا ہی تھکا وار کا در د مند کا کھا
اعتبار کی نگاہ سے تو سند کا کھا

۸

ڈرے ڈرے جو ترے کوچے میں آجاتا ہوں
صد خائف کی طرح رد بھاجاتا ہوں

۹

گرمی لگی ہی تجھکو تو آزار آ کے تھم
جس طاے کی ہوا ہی مری جسم پر کے سچ
۱۰ تو ہے کہاں کس در ماتا ہی
ہر کا مرا دل ہم اتا ہی
۱۱ یاد آس لب کی مسکر کیجیو سودا ہوگا
دل سچ مار خوں مت ہوگا
۱۲ ظلمی ہے آہم اس کیجیو سچ کھاے ہیں
سر دردی ہو کھودے انھی دانس ماے ہیں
۱۳ کھولی لاے گا سر سری گلفام کھ
سری انکھو نکاہوں کسہ ہاں گل بادام کھ
۱۴ ہر خاس - تو اکار کرا کرے
کسہ نار کم ہ دو بار اکرے
۱۵ جن سر ہوئی اسائی تو سارو کو اکار
رحمن اس مے مہ رسے نار اکرے

۱۶

عرن آلودہ حسار و سہ کیا بہ رانف کھائی ہی
سحر گلیس میں ناگن ماتے کو اوس آئی ہی

۱ الضاً
۲ الضاً
۳ الضاً
۴ الضاً
۵ الضاً
۶ الضاً
۷ الضاً
۸ مسودہ
۹ مسودہ محمد خان مسودہ
۱۰ مسودہ محمد خان مسودہ
۱۱ الضاً
۱۲ الضاً
۱۳ الضاً
۱۴ الضاً
۱۵ علیہ محمد خان سکندر
۱۶

۱۰ آکر وہ ہمارا دوست
میں یہاں سے
ہمارے کوچہ میں
ہمارا کہ وہ
اور میں
سکتے ہیں کہ
۱۲ سمجھ کسی
محبوں کے ساتھ
۱۳ اس صبح
میں ہمارا
۱۴ کو کہاں
دال
۱۵ کو کہاں
اگر
۱۶ دل
سمجھ
۱۷ کسی
ماؤں

۲۰

۲۱ صاحب
۲۲ کر
۲۳ ۱۲۰
۲۴ ہم
۲۵ اہل
۲۶ گئے
۲۷ کوئی
ای
۲۸ تھک
۲۹ آ
۳۰ کچھ
آ

۳۱

سو
دات

۳۳

ہاں مشاطوں کی لے کر آساں
مل لے عالم مری لے رد اساں
۳۴ دھو دس الی کس لک لسان میں
اے دیکھے کو جگ آنکھوں پر سار ہو
۳۵ آں لے مہ و دتا ماہ سی میں
ہاں دور دراز اس جس روسی میں
۳۶ مہر مارے سے وکیے لگی مہ سی میں
رلف کھ اس سے توے مکے گاساں ہیں
۳۷ ساعر تے ہیں ماہی ۱۰۰ سراساں ہیں
سکی جس میں ماہی ۱۰۰ سراساں ہیں
۳۸ ہیں جہاں سی آئے دار کھتا ہوں
دل اساماف میں آئے دار کھتا ہوں
۳۹ مار ڈالا ایک جہاں کو نے کل آنکھیں دکھا
گھر سے نکلا کاد کھو مرے کی مجر کھیج

۴۰

لعدول حسن میں کھو کر اک حسن سدا کی
ہے مار ار محبت ں ر کیا سودا کر

۴۱

ہی ۱۰۰ سے دیکھ ۰ ں
ال کا مری گال ۰ ں
۴۲ حس دو ں کر ا ۱ ہ
دال ا لی ہی دال ۰ ں
۴۳ جاں سے لگا اعرس ں ۱۱
ماسہ حد گال ماک سا کر ہی لا ہوں
۴۴ کہا ں دے ل تھکو ا سالک دکھا دوں
ہ گل عرن آلود ، گردن جھکی ہی
۴۵ آگا ئے طس کو کر ھالات گھر میں نکلیں
اندھری رات ہی رہاں ہی کلی ہی
۴۶ مہ نظر آ ا لم ۰ ۱۱۱
مارے اے کھی ا ہی ، سا ۱۱۱
۴۷ سیع کے ہے ۔ یوں کل سے ہی موج دو
حسطرح مہ ر لوں کو کوئی گل محو دے

۴۸

شم گراں حس سے مغرور ہی
ا دن ر سا کی مسرور ہی

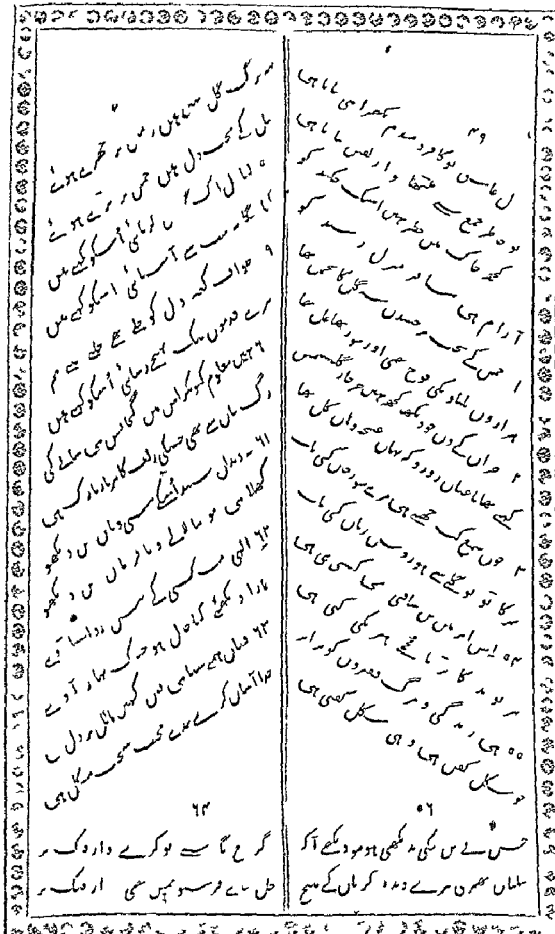

۴۹
کھڑا ہی رہا ہی

ل عاس ہو کو دے م
ہو طرح صبح سے تھا وار لعس رہا ہی
کھو خاک میں ساہ مرل رسد کو
آرام ہی سا مرل سرگل کا حس جا
ہزاروں لیلا کی فوج سی اور سو رہا ہاں سا
۲ حواں کے دن دو دکھ کھ ہیں ہزار گلعس
کیے جا عاساں رودو کہاں صحوداں کل جا
۳ ہوں صبح کب تھے ہی مرے سو دس کی ہا
سکا تو لو لگے ہے ہو دو سس رہا ہی
۵۴ اس امر میں س ساعی سا کمی ہی
ہو لو مہ کا ر نا مجھے ہر کمی ہی
۵۵ ہی رہ گی و مر گل دھروں کو مرا ر
ہو سکل کھس ہی دہی سکل کھی ہی

۵۶

حس نے س لکی مہ کھی ہو مو دیکھے آکر
سلماں کھ ہی مرے دہ دہ کر ہاں کے صبح

۵۷
مہ رک گی ستا ہوں اس ہ کھ ہوئے
ل کے ہے دل ہیں ہی ہ رہے ہوئے
۵۸ ہا ل اک ہ ہا ہی اسکو کہے ہیں
۵۹ ہو گا ہے آسا ہی اسکو کہے ہیں
۶۰ ہوا کہ دل کو ہے ہے ہے ہم
ہے دو ہوں ہاک ہے ہے ہا ہی اسکو کہے ہیں
۶۱ ہیں عوام کو ہ اس ہی گی اس ہی سا ہے کی
۶۲ دگ ہاں ہے ہی حسا ہی لب کا ہوا ہا ک ہی
۶۳ ۔ دہاں سا اسکی دہاں ن د کھو
کھلا ہی ہو سا لے دہا ر ہاں ن د کھو
۶۴ الہی ہ کی کے سس دواسا ہے
ہوا د کھے کا ل ہو ک ہا ر آ دے
۶۵ دہاں ہے سا ہی س کہں ال دل سا
ہوا آساں کرے ہے ہ ہی ہ ہاں ہی

۶۴

گر ح تا ہے ہو کرے وار و ک ہ
طل سا ہے فر سو ہیں ہی ار و ک ہ

۴۹ ہ اب اللہ حس انصاری
۵۰ ہواجہ ہاں عا ہی انصاری
۵۱ ہ سا کھ حسا حس
۵۲ ہ ہمود ہار حس ہار
۵۳ ہ انصاری
۵۴ انصاری
۵۵ ہ سا اہوری علی عا حس
۵۶ ہ انصاری
۵۷ ہ حس
۵۸ ہ ہ ا م
۵۹ ہ ہ ا م
۶۰ ہ ہ ا م
۶۱ ہ ہ ا م
۶۲ ہ ا ہ ہ ا م
۶۳ ہ ا ہ ہ ا م
۶۴ ہ ا ہ ہ ا م
۶۵ ہ ا ہ ہ ا م

۱

ادھوری کے ہوئے سے سوچ تے ہوئے
ہمارا ہی لئے ہوئے سر کو دھرے ہوئے

۲ کسی سے لگ گئے طاقی سے مارا ہوا
سلم ہی ہر کہ ہم حسرتی دو ہر ا ہوا

۳ آزادوں میں مرے گی ہی اس سے آگ
حسن کی کا کو مرے سے مار جاگی ہی

۴ رہ گئی مرد غلاب میں سمجھا ہی ذرا
دو رہ ہر طلی طاری ہی سو لے سو لے

۵ دریا ہی ہر ہوا ہم ہوا اک حباب کا
تو چھ جائے گر ہو ہیچ سے ہر حباب کا

۶ دل ہمارا ہی اب ہم ہی آنکھوں میں
کھی تو رہے سے ہوں ہر ہی آنکھوں میں

۷ محو ہوں کر سال جا ہی آنکھوں میں
گر سے اسک نکل ہم رہا ہی آنکھوں میں

۸

ہے اسکا ہی دل اسکی ہی گر اسکا ہی
ہر ہوا و ہر ہو کوے کھرا اسکا ہی

۹

کر الو دیکھا ہوں سے کہا دل آ ترے
اسکے جس ہر ہو گا ہر ہے طوی ہی

۱۰ کہ کہا ہی کہ ہو رہ ہوں ہا ہوں
ہوا اس دل کے ہوں اک سا ر ا ہوں

۱۱ سا وگو ام لکھی ہو اسکو کہے ہیں
کسے دل ہی راسے ہوں سے دا ر ہوں

۱۲ ر ہ ہ ہ داع دل ہی بعض کا سا
جہاں صحیح ہے حسکو صاف جا سا

۱۳ ا ر اس جسم سے ہے ہے ہ ہ کے
۱۴ ھر ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ
۱۵ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ
۱۶ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ
آ کس داغ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۱۶

ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ
ا ا ے کہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۱ الشعار
۲ ا اسعدان دان
۳ ا ہ ہ ہ ہ
۴ ا ہ ہ ہ ہ
۵ الشعار
۶ الشعار
۷ ا ہ ہ ہ ہ
۸ الشعار
۹ الشعار
۱۰ الشعار
۱۱ الشعار
۱۲ الشعار
۱۳ الشعار
۱۴ الشعار
۱۵ الشعار
۱۶ الشعار

۱۷

باس کی آنکھ جو اور ہی رائی سر
من مندر دیوی ہوں نظر آئی سر
۱۸ اسکی اور کی اگر تصور کھینچا جائے
اول اسکے دل میں شوہر اچھالا
۱۹ لے جب دکھائے اور بہ صاحب ملاپ کا
کالا طور اسے اور بہ صاحب ملاپ کا
۲۰ آپ تو باپ سے بھول گھر سے ہیں
دا کیا سہ سے بھول گھر سے ہیں
۲۱ بہ بھی ہاں اچھر کر آنکھ وصل میں سوار
پوچھے ہی کر کسی رہی سے کہہ میں سلام
۲۲ سہ کیطرح میں ہوں آمد ہوں
سل سے جام کر ہاں وارد ہوں
۲۳ حسن جاسکی ماحصار و جواب ہیکو
سہ آج لیا ہی وہاں اسطرح اب ہیکو

۲۴

ملی مامل سا کر تکل کے ہاتھوں آسماں اسا
کھلو آصف ہی آئے جس میں کچھ دساں اسا

۱۷

سہ اسہ سکھ دسہ
۱۸ سہ جیسی اکھ کھراں
۱۹ سہ سکی اکھ لکھ
۲۰ سہ راجی لکھ
۲۱ اشکار
۲۲ سہ لکھ لکھ
۲۳ اشکار
۲۴ سہ راجاں ہاں سکھ
۲۵ سہ سی
۲۶ اشکار
۲۷ اشکار
۲۸ اشکار
۲۹ اشکار
۳۰ اشکار
۳۱ اشکار
۳۲ اشکار

۲۵

دیوں ہاں آ کر دیکھ
دیکھ کو آ ہاں سکھ
۲۶ سی الکھ سے کی ماں آسو بکے ہیں
اہ سری راسہ ہی سہ سے کھو بکے ہیں
۲۷ کا سکی دل دو ہوسے سن
ایک دیکھے ایک کھوسے سن
۲۸ اس ہاں دلی ہی دای کلم
ایک سا سن سی صد کو طوہ
۲۹ ہم ساک میں ہاں لوٹے لکی ای سہ
اس سوج کو سی دا ہاں طوہ
۳۰ کہاں ہی سہ سا ہاں طوہ
آنکھیں تو کہیں ہیں دل کہیں
۳۱ دعوں کیا ہاں سے سے
سکے لگی سا کی تو سہ ال ہو گیا

۳۲

دل کا ہیں تھکا ماں گر کی کم ہیں
سے لاکھوں کا ایسے سا دگھا

۳۳

صحراؤں کی سب سے اس طا
دل ہم سے اسی بھاری کر سرا ہوا طا
آخری ہے اسی کے لگ گئی اس محفل میں حوں
۳۴ ساعد کسی کے لگ گئی اور ہو گیا
سرے یہاں ہیں سے دل ہو کر آ سے
۳۵ محفل سے اٹھ گیا ہے لگا کہیں جو دل اٹھا سے
رخ سے گر لگا کہیں آ کے ہوں سرو حس کا
۳۶ اس محفل ہیں سے ایک آ کے ہوں سرو حس کا
حسن میں جلے حسن سر آ ہی سیا
۳۷ سر کے مال ہی دل صدار اس حوصلہ کا
حلے سر کے سے ہی ہو سے سکیں سے
۳۸ بوی ہوں سے کی رنگا طا ہی ای ا بہار
۳۹ مرا ہی خاک دل سا سے کر دگر کا
۴۰ کر کے بعد اس ارل سے حس اور کا کی
کو سر ای ایک سر سے سے

۴

حرے کوے ہیں آ سے دیں گا آ سے
سے حوں ہیں ہوں اس ساک دا سیر کا

۴۱

کی تھے وقع بھی سے لگا
سوم صحبتے سے کو سے دلکو سے تھم لگا
۴۲ کر سے دا ہوں کا ہی ا ری کا را
مکو دلکتہ کش سے تو دھری کا را
۴۳ دلکی دے اسے کا کیا ہ کو ہی
۴۴ سے ت لو یا گی
اس حس کا یہاں ہے حر ہ ا ر ا
۴۵ حس دھوہ کا اسے کو ا ہی دو
عالم ہی سکی ا ر کہاں ا ر ا
۴۶ لکسے ری زماں کی ہی سے حر سے ح
ک حر م کسے دل ر ا ر کیا
۴۷ طاطبای عس ہی ای محوس او سے راحے کا
دوا اس ملک ہی ہی دوداع دیع لطف کا

۴۸

کف حاماں ہے کیا امکاں رلی مرکوئی
احساہی حواسکے اسد سے رنگ حا چھوتا

۲۲ اشعار
۲۳ اشعار
۲۴ اشعار
۲۵ اشعار
۲۶ اشعار
۲۷ اشعار
۲۸ اشعار
۲۹ اشعار
۳۰ اشعار
۳۱ اشعار
۳۲ اشعار
۳۳ اشعار
۳۴ اشعار
۳۵ اشعار
۳۶ اشعار
۳۷ اشعار
۳۸ اشعار
۳۹ اشعار
۴۰ اشعار

۴۹

۵۰ لگی کہو سا ای کیسے ساں ہو ہی ہی

۵۱ ہاہا ہی آسماں ہے سے ہا ہے

۵۲ ہے ہو ہا دکھا کر مقتاں خاک ہے

گر ہیں ہے ہو ہا دل ہاں ہے

۵۳ اکھاں ہے ہو ہا سکو اندر دل

آں ہے خاصا ہو ہو ہا کر ہا کے ہے ہاں

۵۴ دل ہا ہو ہو ہا ہو ہا دار کوں ہو

۵۵ ہا ہے دل آسے ہے کلک عمر کو ہا ہا

۵۶ ہو دل ہا ہی اسکاد حب ہا ہے جاوے

۵۷ ہے ہے دے کے دل ای آرسی ہو

۵۸ ہے کہ کاں کہ ہا ہے ہے اور ساں ہی

۵۹ ہے کو اہا ہا ہے ہے ہے آکر آوے

اسد کی ہ ہے کو ہا ہا نظر آوے

۶۰

ہا ہو ہر میں ہو دل اردے کہا

وا اس ہ اسے ہ ہا دے کہ

۴۹ اسد

۵۰ اسد

۵۱ اسد

۵۲ اسد

۵۳ اسد

۵۴ اسد

۵۵ اسد

۵۶ مصحفی ہاں

۵۷ اسد

۵۸ اسد

۵۹ مصحفی ہاں

۶۰ اسد

۶۱ اسد

۶۲ اسد

۶۳ مصحفی

۶۴ اسد

۶۵ ولی اسد

۶۶ ولی اسد

۶۷ ولی اسد

۶۸ ولی اسد

۶۹ ولی اسد

۷۰ ولی اسد

۷۱ ولی اسد

۷۲

نام ، دیکھے ہ اے اور حسن ، کی

کہاج ں ہیں ہوں ہ اں و ہمارا کی

۶۸ ہیں کیا ہیں آسے حد ہ وہاں ہی

کب سکے ہے ہ ہے ہ ہے

۶۹ گراہی ہیا ہا ساں ہے ہے کی

کم ای ای عسائے ہ ہے کی ہے

۷۰ ہ ہے ہ ہے ہ ہے ہ ہے

طوطے ہیں ، لو ہے گم ہار ہا ہا ہے

۷۱ ہے ہ وگاناں کس ہ ہ کی کہا ہے ہیں

۷۲ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۷۳ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۷۴ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

کو ہ ہے ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۷۳

دیا ہے حس ہے ہ گ ں ہ ہ ہ ہ ہ

آگ کے ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ

۱

مدعی آ سدا سے ہمیں مارسا لوسی ہی
اسے سما کو یہاں مرد ما لوسی ہی
۲ مری ہی سرح گھر گھروں ہی رہا سے
ای حاکس کی سمجھے وا اس مالوسی ہی
۳ آ آ کہ سب داع عمر و مالے عام
صبح سے سرا طلوہ عاد سی ہی
۴ آ سکی دھوم کسکی گھس میں اب ری ہی
۵ ہ ارے گئے کا لا گس لے گھڑی ہی
۵ خاں سے شہ سرا اور اسکے ولے ہم گرے
اک سکس کی مدا ہی اس سے اس سے
۶ ہر گس کے ہوں صحوں میں لے ہی ہار کو
سعوم کرے وہ سرے اطہار کو
۷ دل دما دے ہاں اس آسہ رو کو مورو
دور سے دل سرا عالم حران ہی

۸

سادے رلف لیلی سے اگر رسحر محبوں کی
سواد حسم آہو سے لکھوں اسو سر محبوں کی

۹

مگھری ماوے و مکلو۔ مکھرا اس کا
رام دلھ کا مدن ا ا ا ا ہی
۱۰ لکھو ۱۱ سح ہو، عمر سم کا
مسک میں سے ہر گیا، اس سم کا
۱۱ اور لے آ کے اہل دلوں کے، کہ رکھا
دما کا۔ دن کا۔ اور ہر کا۔ اوھر کا
۱۲ ہی سو ہر مرتب شوفا کرے گا
راب و لگ گا دل، دکھس ہر اکرے گا
۱۳ حال رح حکہ سے ں ھارا دوا
۱۴ گا ھس سی دھوم کا ھارا دوا
۱۴ د کھا ما صاف س س ں کے اور
۱۵ عراری ں ں الف حس سے ی سہا کو
سدے مارے کہیں تو اسول سے ما کو

۱۶

سرم سے حا کر چھے ما وت حسکی کاں مں
ان لو سے دوں ھلاب۔ ں عا کو

۱ کمر الف ں ں
۲ الصاد
۳ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

۱ کمر الف ں ں
۲ الصاد
۳ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳

۳۳ دیکھا ہما

گر کو حرماں کہا دل دیکھا ہما
ہو دو عما ماں کہا دل دیکھا ہما

۳۴ رو دے کیوں ہر اک اب ماں ہوئی حسی
صبا و اسو کی دو سس ہی سب تشی ماں سی

۳۵ اگر مسوں کو ہاس کے سوس میں ار کروا
طاہی ما صد رو دے کے کس اسے سی سی

۳۶ ہو دو حرر مجلس ر داں کی کی ہا
راہ ہو ہو آ ملے لو کا اسی سکی شکن

۳۷ سحا لے ماں سی حرے ہی سکی سکی
ر امد ماد سے د در مصکی سے کاو

۳۸ ماسی سے آرے حسن سے اکی اتی
ہو د حرر ری حس سے اکی اتی

گل دوم در ساں عرلیاب ہندی

آئی ہو گل سب مدعی کچھ رہ دوا لے کام کا
دیکھا اس ساری دل سے آہ کام نام کا

عدو ای رو رو کی تاری ماں اس آنکھیں مود
لے راب ہے ہا گے صبح ہی آرام کا

سر ہی

۳۲ داوری
۳۴ داوری
۲ اسکار
۳۶ داوری
۳۷ داوری
۳۸ اسکار
۳۹ داوری
۴۰ داوری
۴۱ اسکار
۴۲ داوری
۴۳ اسکار
۴۴ داوری

۳۹

حاماں ہو سا حسے کچھ ساں ماد کی طلبی ہی
رگ کی ہی مرا سا سنگ سے اور ہاتھ ملی ہی

۴۰ گر کر دسا کا دل سے کم کیے
۴۱ نام ہو لا کا د مد م کیے
عر کس در ہاں کو سا دے کیے
۴۲ گل و اس سوچ سنگ سے د کھائیں آنکھیں
ر سے اسے کا دوں ہا ئیں آنکھیں
۴۳ دج حسی کھمد ای کچھ ر کس
انکس کھل اسکی حسا ے د کھائیں انکھیں
۴۴ ری انکھوں ہی سی کرے نام کھا دوں
سرے لسے سوال ہوے سے ہو جا دوں

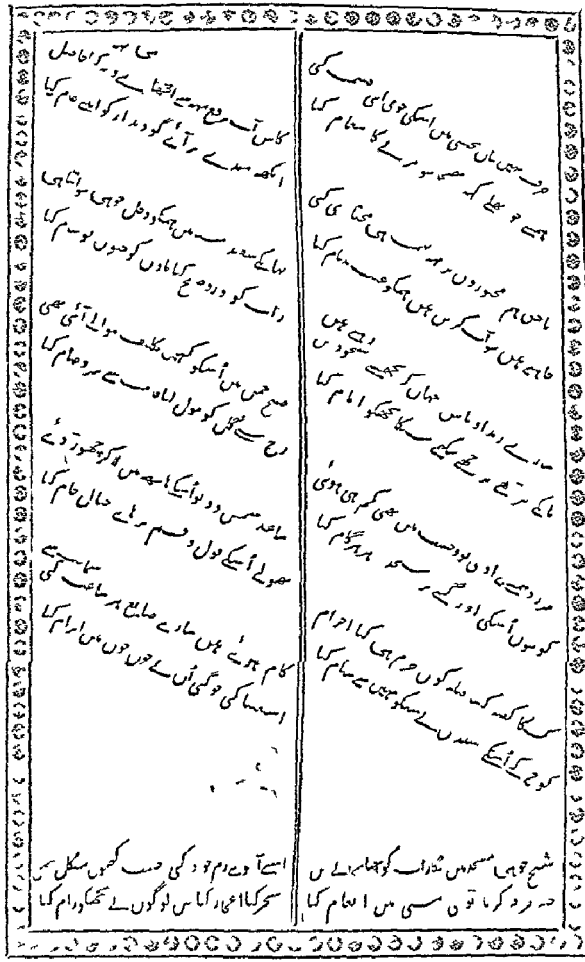

۱

مرے دل مار سے کواب تو مجھے کیا کوئی لو
مرے دل مار سے مقتا کب کا مرے اسلام کرا
کھسا دل ماں سے او گھر میں ماں
دونوں مرے کی ماں سے او گھر میں ماں
وہ جب مل لے مرا ارمان ماں کی یاں
مرے ماں سو دھر مجھ کا آ اوا ہوا ماں کر کر
وہاں مار کر ماں کرل سے مری ماں ماں
تعاوت کچھ ہیں شرین و سکر اور یوسف مر
سمجھی مسون اگر تو مجھ کو ہی مصری کی ہیں ڈلیاں
مرے مجھ سے او جو علم سے آ کھیں عرالوں کی
یاں میں دکھا محبوں کو لاوں کے یا ماں
میں کو آج مارا ہی یہاں ماں سے کھولیں کماں
مرے ماں سے شکی ہی ہیں کھولیں کماں
مری آ سے کی رہ ہیں ہی علی کی ہی ادلیاں
زکا ہیں کر کے کر تن ہی علی کی ہی ادلیاں

۲

صم کی رلف ماں کو ہی مرے سے ہر اک
مد یکھی ہو کی لوے حسرہ تماب ماں کلیاں

۱ ایلا
۲ الشکر
۳ سرداع السودا
۴ الشکر

۳

دوا ما ہو گیا تو سر آ حد کہ کہ
کہا ماں ای عالم کر ہیا ماں ہیں ملیاں
۳ جھ کی دونوں سے سواب ہو گئی
گالی کھو دی بھی سواب ہو گئی
ماما سر ایک سے ماں کا کروں ماں
عالم سے مجھ کو مک بلا ما ہو گئی
ہادی ہی مار کھا ما سواب آج کل کے
فس لوگ کر آ سے ہی کا وما ہو گئی
ناردہ سے سو طرح کی اسار اب ہو گئی
آ کھوں سے سو طرح کی اسار اب ہو گئی
سوا کسی کو بھی سادے سے سب
کا ما ہے کر تھے ہر کا ما ہو گئی
۴ مال دے مرے حسک و خوار سما
عرد مر سر دکوئی کر آ سرار سما

سارو اسمان دو ہ ہر دروب الطاف
ل کو حس ہ در لما کوں ما اقرار سما

مجھ کو کا مگر کی مجھ سے ادھا
کیوں نہیں اس سے بھی کرتی رس دیوار سیدھا
سب بری سرکار ہوا کو میں دیکھا جب سے
کچھ موسے کے سوا اس کو سوکار لیکھے
وہ اور دس کو اور عدد ار لیکھے
ہم دیکھے آتے ہیں بیکا ر لیکھے
آگے ہی ہاسے لو سرا سر دکار لیکھے
مرسلے ملک لو سرا ہے سو طلا
جس کیھے دو رج وجب ہیں سو طلا
ہم جا گے ہوں آب سے اجالے ہیں جے
ہا ماہیں ہوں آب سے اجالے ہیں جے
رلیوے ماہ ماہ ماہ سے نکا رلیے
کہہ دو ہوا ہی ماں مجلے ہیں اس کے
کھلا کے دکھاوے طرح ار لیکھے

۶

مجھ سا دلدار ہو اور مار ہو رام اسا ہو
کیوں ہو دل کدر سے سکر ہو حرام اسا ہو

ہاں ہرسے صدقے ہوں قربانیاں دے ہی عالم
سدگی ایسی ہو اور حرکا اسا م اسا ہو
راف سکھاں ن ہری کے ہو دل کیوں ہرے
اسا ہو جاد ہو اور ا ہو ہوس وا م اسا ہو
اس سے ما ہے مرے ماں سی ای
مردو دل کیوں ہرے ہے حرکا کام اسا ہو
ماہی سب ہو ہوا اب علی ای سو دا
ہر چھے ہا ہے کا حرکا انام اسا ہو
ہر طرف چھکو دکھا کبھی ڈرے ڈرے
ہر س حکی رہیں ہی ہی ہاں رسے رسے ہر
کہیے کیا ہو ساں ش کر ہاں رسے ہرے
مرد سے ہوا تا کے ہرے ہرے
ہر کا کھ عدم سے ہو کوی
سے اس ماع کے طی ہر لس کرے کرے

بھل ہوا ہی سے ہ ماما کھوں طعل ہر سک
ماں کہا ناک میں یہاں مالو کے دھرے دھرے

الفاظ

ہ ہوا ہی ہ ہوا ہی

۹

لاکھوں ای دے تے مار کے یہاں مجلس ہا
خالی ہو خالی ہی سارے کے بھرے بھرے
میں کیا فائدہ آنکھوں سے بہول سودا
پھر نظر نکوہ کہ کھوتے سے درے
ہو سودا عمل میں ہو اسی ہی لگے لا
عمل سکے حارس حب کو دس بلاس سا
کہا کس کا سر بھی سمجھے کر جیں
ہو رہ گر ہو مرد و لو دا ہی وطا
یا کہی ہو کہا رکھا نی کرے سما
میں کہیں کہا رکھا نی سم
عمر سے جواں کے حوں نگہ مجھ ای کھلا
سچ جو کہی کہہ جیں کھا لے آ ہیں
یہ طفل مد سر سب سر کہو ار سے بالا
ہیں جھوٹا ہی اسکے مراد اس دکا

اُستاد سہو کہے گا مرے ہیں ہی یہ
مصوں آرد کا ہی سودا یہ سلسلا

۱۱ الشکر

۹ الشکر

۹

ماں سس کو سری دکھے کے گوری گوری
سر سے سچ ہوی ماں ہی صوری صوری
سکر سے کہا جا مرے لے دعوی
آج کہ اسکی ری کہی ہیں توری لوری
آگر اب میں ہوں در دسا مرے ہ صد
وار ۔ طا کو لا کھا ہی جا وری وری
اے آ ہا ہی سر سب دا ای سا می
اوے ہر ہر کے تے مالیاں کوری کوری
الحظ کے آ ہے ہر ہی دلہا ہیں ہو سد صاف
گر دے ہوا ہو سار سر ایک آ سد صاف
خشم کر کے سر سوں کی مد کھ ادا دگی
سا ۔ خر ہو طا ہی نام ملک سے ار ۔ صاف
عکس جو در سب ہیں کہاں ہی آ سے کے سچ
در سب در سی ہے ہی انا لوں دل لکر صاف

جس کبھی با داں ہوا در اسے تو کیا کو کہ ہو
عم سے ل طفل دسا کاب آ در صاف

سچ کہو دا ہی کو ہو دار و رسن کا ہیں سزا
کیا گناہ اپنا ہے آخر اس قدر معلوم ہو

دیکھ کر حسن تمہارا دل ہمارا اس طرح
جس طرح بچہ کسی کا دیکھ کر ہنستا ہے گل

آج واں جو کچھ کہ ہو لیکن ہمارا اس طرح
ہم نے مانا ہے کہ ہو گا ہر دوا کے بعد گل

سال ہا سال اور ہم بیٹھے رہے تم سے ملے
تم نے ہم سے ایک بار اچھا نہ کیا اچھا کیا

ہم وہیں موجود ہیں ہم کو سمجھتے ہیں کہاں
بیکسی کی یاد ہو تم بیکسی کی یاد ہو

آپ اپنی جستجو میں ہم چلے ہیں بے طرف
کس قدر ہم سے تمہارا فاصلہ معلوم ہو

کس طرح کاٹے کوئی شب ہائے تار برشکال
ہے تمہیں اے ساکنان خطۂ خاکی کہ ہو

اے شہیدِ ملکِ بے مہری کہ تیرے واسطے
اہل ماتم محرمِ خلقِ عزا داری کہ ہو

ہاں ہوا کی راہ کھا اے ابرِ باراں چشم ما
کس قدر اے دیدۂ گریاں کہ تو جاری کہ ہو

۱۲ ہو سکے گل ہی کی کل سے کچھ بہار داغ کی
دیکھ کر کلیاں کہ ہو غنچے کہ ہو گل زار کی

۱۲ ہو ایک کوئی درد اے دل کہ ہو ایسا کہ ہو
داد دیتا ہے مری وحشت کو ہر یک زخم تن

۱۲ ہو اسد اور ہو بیاباں کہ ہو ایسا کہ ہو
جس طرح بوتا ہے دہقاں تخم پس افشاں کہ ہو

۱۲ ہو اسد اور ہو بیاباں کہ ہو ایسا کہ ہو
ہم کہاں کے دانا تھے کس ہنر میں یکتا تھے

بے سبب ہوا غالبؔ دشمن آسماں اپنا
کس سے محرومی قسمت کی شکایت کیجے

ہم نے چاہا تھا کہ مر جائیں سو وہ بھی نہ ہوا
کس کو ناکامی سے خود کام کا طالب کیجے

کوئی امید بر نہیں آتی
کوئی صورت نظر نہیں آتی

آگے آتی تھی حالِ دل پہ ہنسی
اب کسی بات پر نہیں آتی

جانتا ہوں ثواب طاعت و زہد
پر طبیعت ادھر نہیں آتی

ہے کچھ ایسی ہی بات جو چپ ہوں
ورنہ کیا بات کر نہیں آتی

کیوں نہ چیخوں کہ یاد کرتے ہیں
میری آواز گر نہیں آتی

داغِ دل گر نظر نہیں آتا
بو بھی اے چارہ گر نہیں آتی

ہم وہاں ہیں جہاں سے ہم کو بھی
کچھ ہماری خبر نہیں آتی

مرتے ہیں آرزو میں مرنے کی
موت آتی ہے پر نہیں آتی

کعبہ کس منہ سے جاؤ گے غالبؔ
شرم تم کو مگر نہیں آتی

۱۲ ہو اسد اور دور
۱۲ ہو اے اہل دل کی آرزو

۱

مرے جس مرحلہ میں کار اس قدر ہے عماں ہوا
ہوا آخر میں جاری مرے میں ماہ گری رہی
۲ تک گرا آسماں مجھ دل دار آخر کار
لوں جاؤں مرے کہیں آلہ دار آخر کار
آ و مرے گھر جس سے کام ہے ہر
ہو گھر دل اُسے ناوک کی سکار آخر کار
کو ہاں کو ۔ ملا ہے کسی مورت سے
سر ۔ اے ہی کا سے ہے طے کے شمس
۔ رہ گاہ ہے خاک ۔ سے ہے طے کے شمس
کھن کیے ی کا اس دکھا عار آخر کار
رگاں عدم آس مردے ہوس دو دکے
ہی اسی دھب سے ۔ راہی گرا آخر کار
ہے کرا ۔ کہاں اہاں دما وا ہ دد
ہی سرع ہی طالوح مرا آخر کار

ما یوسکی ہوس میں ہوئے خاک رہ دوست
فرصت اے راہ ۔ آوے ہی گا مار آخر کار

۲

کھائے گی سکو کے سکہ دھر ادھر ہمارے اُدھر
کھائے
لوگ کیا کیا گریں گی آہ دھر ادھر ہمارے اُدھر

۲ سس ۔ دکھا ای طلسم ہے گا اور ہوا
سری دہ سکل ہی آہ چھوا اور ہوا
مارے حسک ہی جگ راب کا ہی آنکھیں
سع سے ہارو ۔ گ حاکے بالا اور ہوا
لے لوطے ہو صبا کو حسے اُسکے اُٹھا
دیکھے اب ہی کُرا اُس سے ہوا اور ہوا
ل ۔ مری جاں ہار آئی ہی سب سمرار
دلس مرے اکھی ہار دد اُٹھا اور ہوا
ب ہوئے سرل دس ہی یکا ب
را سا دعرب آ ٹھکا اور ہوا
ای دل گر کر را مرک ہوای گا
رلف ہا مار سا سکو دساہ ہوا
کی ۔ سر سے کے ہاں ۔ ک سے کا
عس کا صد اُرا حکو دکا وہ ہوا

۱ الصار
۲ فرصت عس
۳ حسرت عس
۲ الاوری

ع رہی دھوم جس بیچ بخارا میں ٹل
آج مجلس کی طرف رخ کئی تھوار کا

ہے لوسف کرانے وکھو مار کا

طرح آتا ہی مطلع انوار کا
دسے ملکے ہوئے جس کی ار کے سیج

ہے آتا ہی خاسہ کا سہ سار کا

کہتے ہو صف راکھ اس ہاتھ سے
سر کار کر اس کے جلاد ہو صبح سے ہمارے

ہے آتا ہی دھر دے دھر دے ادھر صفارے

کہی ہی مکو سر کی ای ماد ہوا سا دیارے
اسے کو کہ او ہاں اس کو کہ ادھر ہے ادھر

کہیں لیے ہی کہلیا دھر اور دے ادھر

سراب ہی ہے کہلیا دھر اور دے ادھر

ہے ہو کہ کوروں کے کھ کھ ہمارے ہا کھا

ہر کسی دکھ سے کوئی مجھکو ہنسا رہا ہی
عمر دو دن میں کٹا دو تو بڑا رہا ہی
سب کو مک مرسی آن ہی پر مرا سکا دماں
آکھ لگے ہیں ہاں کر مجھا رہا ہی
لب پہ گل ہوں کوئی دم میں مہا رہا ہی
مگر گل ہوں کوئی دم میں اسی کر مگر
لد سے درد دعم ہی اسی کر مگر
رو سے اسی سے بہ حال ہی مرا رہا ہی
مرض عشق کے لئے مجھکو دوا رہا ہی
اب سنی کی جو بھو دے ہی امید
اور مجھ کی جو اللہ ہی سہا رہا ہی
اسے ستار کو اللہ ہی سہا رہا ہی
محل وہ سا ہی ہو صبح کا جگمگا رہا ہی
کو س رہا دہی کوس میں جا رہا ہی

۸ ہے م مجھ جھکا سر کے کھڑے رہو
سب ہو دہ اسی ہو ال ہو رہو

کہا کہوں ہار کیا کیا مجھے کر رہے ہیں طب
سب ہو کہے ہیں کہ اب اسکو دوا رہو
کہے ہیں آسس مسلے دی مرا دے
مطلب ہو ہی کہ اسکے پاس سے کھر رہو
ہوں میں مدد ہوں و ہواں مار دیجے
اس سکا رادار کے جا کر رہو
اسے مرہو کے مجھکو دام میں لا ہی رہ
کوئی ہو کہا ہی اسکے ہو کر رہو
اور کوئی مرہم کہا ہی ہو مرہی سے آہ
سر تا سا د کھا ہی دع کر رہو
ما ہو ٹرا سب کو نا مد طالی سب کر رہو
دع مراس سب کی ہی ہو مدد رہو
وہ سر کی سر گی ہو مرن خا رما وس ہی
جو سر دے اچھے سو جلو

سس کو ایسے ہوا دار وسے کا اس ہی مدام
ہر طرس یہاں سع کی مرن دل دا س ہی

مردوں سے دیکھی نہ کوئی تم سے کہی
اس داغ کو کر چھپو تو کیسا ہے
ایک ماندی کی سی دھار ماتھے پر
کر دالے گئی ہے رنگ دی گئی ہے
کل ہو اس اسلوب سے رنگ دی گئی ہے
کرامی ملک دوم اور کراہی مرزا روس ہی
سر سے ہو کس سر سے کیے رد گئی
اسلوب آوا علی آدھر عدالے کوس ہی
سے ہوئی ہوا رو دوں سے کیا دوس ہی
سے کی عرب ہو ہوئی ایک ہوں ہی
ں دکھاؤں کہ مدرص کا محبوس ہی
لے مکی کا رد گئی گو رعرباں کی طرح
ں کچھ ہوں سا ہو عرباں کا اس ہی

مرد ہی دو ں کھلا کر قلی کے کچھ
ہ سکندر ہی ہ دارا ہی ہ کنگا دس ہ

لو چھو اسے کر دیکھ اسے آج
کچھ بھی اکی ماتھ مرا حسن والوں ہی
کل ہو دار ساے مرا کے ہے آج
آج اس طرح کسی کا کاش ہو ہوں ہی
اس کہا ہی ہی دل سول سے ہو جاؤں
کس طرح ہی دل کہ آئی ہی
ہارے لیے کی ہمکو مرح ہو جاؤں
طرح لیے کی کسی مائل سے ہو جاؤں
کس سا اسکا رکم کہاں ہو اسے ہو جاؤں
ح ارد کی صف کہاں سے دھا
کر ہے ں اسا ں وہاں سے ہو جاؤں
اسکی از کو کس سے ں اسکی ں ہی
دل ں ہا ں ہ دا ں اسکی ں سے ہو جاؤں
سح کا رد ہا کسی سے دھا

مرا وی آ والے کی سے ار ں
کہا گد وں ہی کہاں سے ہو جاؤں

۱

تو سے دل اچھا کا تو اسکی اری چھوڑ دی
ان مہاں سچ ہی ہوئی او حرصاری چھوڑ دی
ما او سمجھا کر سوتے اکھڑ اداری چھوڑ دی
اس لئے راداری کی ہے آداری چھوڑ دی
رار راہ اچھا ہیں مد سے سردے رس
جھگاں خاک سے کا سداری چھوڑ دی
دیکھکر کھسی ہوی دیکھ سے اس طالم کے راف
ہو گی کار مسلماں دس داری چھوڑ دی
چھکو اک ال میں دکھا لے وح کاڈوماں ہم
کیا کرس ای ارجھے اسکاری چھوڑ دی
بس ماہر اک کا ہی آج بک اما عمار
کوں کہا ہی کہ ہے خاکساری چھوڑ دی
عمر میں اس سے کے ہے حدرے دی کی ہم
اے سجو کا مارداری چھوڑ دی

۲

عداوت سے مری سارے ظہر ہوے لوس حالوں
سلام اہر دے دکھا ر ہ دے لوس سالوں

۲

حدری

۲ داوری

۲ مس الس مس

یہ کیوں کر سارے کہا ہے دل کی صورتی
کہ ای اک کو کھو لو ہے ہوے لوہیں دلوں
ہمای رب ہیں کہو ہا کر سکا ہے
تو ہا رب ہیں کہو ہا کر سکا ہے
علاج آگاہ کر دیکھ اہ ہوے دہاں حالوں
الو کھا ڈ تکا ہ ہی سدن کیجے جھکو
کہ کبھی ہو کہ ہو طہ ہوے دں حالوں
۳ ای یاد ما ع ہں سا کہیں کھو کے
سو ہی دہاں ہاں سا دا کہیں راحت جاکو
ہوں سا کہ ہی ای اکر اس راحت جاکو
چھای سے نگا ر کھے یو دل کا ہکو دھکے
آے ہی ہی گر کے سوے جسم مرآسو
اس کھر سے گر دتھ کے کلا ہیں ہو رکے
ای اہ ہماری سب ہی اہ ں حردار
داس ہ اس آ کے سا ہے سے عدکے

تھری ی خدا ما عس سماد کی دھم ہ
ہم صہ نے ہاں ای ہ دواں سری اکر کے

قطعہ

کیا ماہ اگھن مبارک آج ویسے ات
اے دل اسے کہے کھیے ار سوائے ہوئے

اکھی کوں سے کرے دف آ اپاں
سسکرتوں سار خیال لے مرے کہاں

ماسب دلخوشتر او دیکھ کے کل ماج ں
حوصل کہاں دہاں سے دیکی رہاساں
اے رلجا مجھے کہہ تھی - آ ما ساب
تو سب کہاں کہاں کو تناں ہوائیاں
سنگ بھی ہوا ہے سے دیکھ ہوں او دیع
کیسے ہے سہراں ذکروں کو سنگھالائیاں
آب کرکے میں سے عرش سے دہاناں
ہاں ہوں ہاں سے عرش سے کسی لاکو
اے رہا ہوں کبھی مجھ سے آکھیں ری آناں
کوں ہی کوں رہا ہے آکھیں ری آناں *
کو ہیکں و سس کا دے ہو اکھہ
حس آجیاما ہی ہے ہوں سے دل درہا
ما سنگ ہی ہے ہوں سے دل درہا
اے ہ دلگی ہے ہوں سے دل درہا

ہر ماں ہے ہر اسے ہر اسا ما
پہلے تو آ نہ ما ہر تو دہ ما سو درہا

حس ہری حسم کے ہوں کا ہو کو درہا *
دس واہاں دست لے ہی دا ما ہو لے
اکدل ما ہر ہے ہر ہیک سواب دو درہا
اس قدر ظلم و ستم کہ - ہر ای عالم
پہلے تو ہر ما سے ہی ہی معدو درہا
در کوں کر ما ہی ہری ہی ہی ما ہی ما ہی ہی *
دل کر ما ہی ہر اگر ہی ہی ہی کہ لے
آ د ما لے ہر ہے ما ہر ہی کر لے
کر ما ہر ہے کر د ہی ہی ہی ہی ہی ہی
ما د ما ہ ر - کر د ہی ما آ ہے سا د ہ سو د رہا
حس اک حرف ما آ ہے سا د ہ سو د رہا
ما کسا ہی ہے ہو ہی ہر ہے کو آ کا ہو ہی گ -
ہو کر گما ہ ہر ہوا ہاں د ہی ہے سو د رہا

گر د ہس حرح لے آ را م د ما ہی کس کو
ہو کر سہ ا ہو ا عالم ہں د د ہی رہا

* کس را د سرد رخش

مرے بیداد سے ماں کو کیا ہی سوم
کرد ماریں ہیں سر اسر دہوا

دل مرا کیے ہوں سا تھ ہراں ہوا
سے کلاوی کرد دلسوں ہوا

ہو اب ہی اس سے مرا لے ں
ماک کر کو کبھی اسیں گریاں ہوا

دع کرے کو مرے حدکے ں لگا ہوا
اے کرار و ہما اس دو دیں دراں ہوا

ی تو وہاں کر اس سر کا مکاں ہوا
کرا کروں دیکو و اس سر کا مکاں ہوا

رع کے وب آباد سے لیں ر
ب سے اب ہی ہوا سے لکن

ہوں ایک ہی م کا وہ روا ں ہوا

۹

سے تو عمل سے مرے حمی ہوا
لاب سو ہے اجا ے تو لسوں ہوا

کرے ہوئے
وکے کھلوں سے وف ہی ہما کہ وکے کو
وہ کر کے اے ہوں کسطرح سے کیا ہے آ

مرے لب اے حسا سکے ہوا
وکیوں مرا دل اور ہی ہوئے
ہار آئی ہی کر کے تی جاں کی ہوئے
کلاں کرے ہوں جی کلوں سے ہی ملے
کیا ہی ہی کہاں کر ں ہی ہوئے
ادھر ہی اور تو ادھر ہی سے ہی
اجا با جو ہوں سے عیاں ہوئے
لوکے محتوں سے عیاں کو
کے داغ ہی اب سر ع دل ہوئے
کر ہی گر۔ ہاں داغ ہی آ
ہی سکے ہی سے آ
ہوں ہو ہی سے ہی
عن ہی آ ہی سا آ
کر گی

ہوا

اگر وہ سکل ہی اس گرداب امراد سے کارے
ہوا امر گر۔ امرار محبت کا کوئی محرم
کہ تک وہم اس کو جسے نا محرم نکلتا ہی

۲ وہ اسا محو ہو رہے ہیں سب رسم کام
۳ وہ جھوٹاں اشاہی رہیں سب رسم کام
۴ وہ دوا۔ دراندوی سب سمع بالم کو کاہی
۱ گھر اشک سے ہم کو ہی وہاں کر کھاہی
گریاں کا مرے کوئی وہاں کر کھاہی
ناتو محسم جو دیا اسکا دکھوم
کر کو کر حسم رہے لب دل پر سم
دوں اسے اسے وہ سر سے طے آ کھا ہی
سب کہا ہی کو دسک سری اب کر کھاہی
مرا کے واسطے گلے ادھر ہی آ ناکا کر
مرے لکھے سے دل مرے دکھا کر کھاہی
اسی حسرت سے ل مرا نا کر کر ڈالا
رہو کو ئے دوستا کوں نا سم لکھا ہی

۲ ملا محسن آزاد

۱ السلا
۲ وہ اسرار اس کو
سورت

۳
کہا دھواں دھار اس مسی سے اسکی ہی کر م
لکھو کا ہی ر وآ دا کر ل

مرا ا ما سر راہ سے کرا علام مسجد میں
کبھی سلطان کے طلے سے بھی آدم رہا ہی
درا د کھو ما ما آج مرسے کا رہیں کے
کر و سکے ما ما کہا سنہ نا م لکھا ہی
۲ حساب نظرا س دسر کی انکھاں اسوں
حواس اسے گوا متحصاں سے کو دکھ ہم ہاں اسوں
سی و عرعر سشا د مرو د ما رو ں جا ان
ہے ہیں کہر مرسے بھوں قدو ساں اسوں
طاحب اسے سب بھوں اصی انکھاں اسوں
دلے رو ما سب بھوں اصی انکھاں اسوں
گہ مرگاں امرو عمر و دل عاسں کو
ہیں مرد مس ص وا ک د ج و ساں اسوں
بس تو ہاں سو دا مرا ظام درد اور اسوں
دساحب کے ہیں اسے داں ہی سے نساں

اسکی دے گئے جس کے ہنکی گا، ماسن کی رسا ہی ہو کی اس لئے اسکو
آ رہا ہے میں کہیں رات کہ اسکو کہ میں ہندی سکی رہا اللہ کی دا

سرسید ہی سے تم نے درس الم لیا
عالم دکھے اُن کو ں کی سب کا

اور لا رو رہی ور سید کا لالا لا

حامد ما کیا کہوں ور سید ما کھر آپ سرا

لالا رے ہی لا اور ہی لا لا لا

ہال ہاں دا رلا اور دھا ہی لا لا

سے ورسے کو کرے کہوں دو لا لا لا

ہا رو رو ہے ہوا رسے ہاں لا لا لا

نا د اُ سے کو دسے کا ہی آ ہا

ہا لو ب ہو کہوں سے د ہی آ ہا

اگ ا ر طاں سے

گر می دیکھ آ سکی اور سری

دکھلا دے سوں دھوئیں کی لگا

ہوں سے ۔ لتاں آ سکے ہوں سنا

در سے ۔ کو ئی ر سے سنا

ہو ما ۔ ا ۔ اگر سے کا کھا

کہی سب دل سکیں مر سے

ا د ا ر کیا حال کا دل لگی دکو

ر دا ر سکی مر سے ہا سے

ہوں کے ہوئے ہوں سے حا لگی سکو

ہا سے کیا ہا کی د دل سے ا ایا

ہا سے گئے ہی آ دل سکا

ہوں اسکے ہی لو کے مر سے کا

ہو ما سں ۔ ہے طل سے سنا

ہو ما سے کے ہکو ں ں

ر دا ے ۔ دا سں ط ح سے

د دے لے لو سے د ہے سے

اللہ د رہی ہے کی ہے کا

کیا طو رہی سے سے آ ہا

ہے ما لو سے سے آ د ھر ۔ کو

سرا کیا سے ر ا د ھر ۔

عالم دکھے اُن کو ں کی سب کا

اور لا رو رہی ور سید کا لالا لا

حامد ما کیا کہوں ور سید ما کھر آپ سرا

لالا رے ہی لا اور ہی لا لا لا

ہال ہاں دا رلا اور دھا ہی لا لا لا

سے ورسے کو کرے کہوں دو لا لا لا

ہا رو رو ہے ہوا رسے ہاں لا لا لا

نا د اُ سے کو دسے کا ہی آ ہا

ہا لو ب ہو کہوں سے د ہی آ ہا

اگ ا ر طاں سے

گر می دیکھ آ سکی اور سری

دکھلا دے سوں دھوئیں کی لگا

ہوں سے ۔ لتاں آ سکے ہوں سنا

در سے ۔ کو ئی ر سے سنا

ہو ما ۔ ا ۔ اگر سے کا کھا

کہی سب دل سکیں مر سے

ا د ا ر کیا حال کا دل لگی دکو

ر دا ر سکی مر سے ہا سے

ہوں کے ہوئے ہوں سے حا لگی سکو

ہا سے کیا ہا کی د دل سے ا ایا

ہا سے گئے ہی آ دل سکا

ہوں اسکے ہی لو کے مر سے کا

ہو ما سں ۔ ہے طل سے سنا

ہو ما سے کے ہکو ں ں

ر دا ے ۔ دا سں ط ح سے

د دے لے لو سے د ہے سے

اللہ د رہی ہے کی ہے کا

کیا طو رہی سے سے آ ہا

ہے ما لو سے سے آ د ھر ۔ کو

سرا کیا سے ر ا د ھر ۔

سرسید ہی سے تم نے درس الم لیا

حسن کا تصور کرے سنسکاری دانشور کہا
کرلے عشق اسے دوں سے ہی نصرت
دانہ دانہ کر کے اس نے اسم میں موں کے آ
کل دکھا کر مرغ دل مرا کیا سحر
مری مرغ سی نے میں اک عام کیا
ہی جا اسکو ساں کیے اگر سحر
وکی تحریک سے چلے تو دکھا رنگ گل
جھر گئی اس سے کی آنکھوں نصرت
کیا سی روداد کہی ہوں گر ساں گرد
ہے سی سروں کی سمی ہاتوں کے اصوب ہے میں
اس سے روں کی سمی ہاتوں کے اصوب ہے میں
وہ سی وطرد اس وحی ہو وداع سحر
مرد عشق نے سی کرلے ہے ری
اگر کے سماں ہیں یاد کھیں و مارلے

اسکی ماتو سے گلیاں جھوں کے جھکی وگا
آ ہ ماں ہیں میں ناکہ ہیں ہ مرلے

عاسن کی رسا ہوئی نہ کی اس نے کہ اسکو
کہ ہی سے ری اسکی رضا لگائی حکو

ہ اوالعاسم ہر ماں

لب ہمارا مرد ماسم کی ہی رک ادب
عد کر آ رادا ہو عدو ہ سر لے
ہ ہو اسکی سے گیا ماد د لگی حکو
ہ کسی ہو اسی کر آ ر لگی حس
کل دیکھے ہے جو مجھے ڈال دی
دارد ہماری سرادا لے گئی کہا
وری ہتی سر روری ہی دلگے کہا *
درد ہ ہ سری فرا لگی حکو اور آ
کھ اس عاد دکا دیں سے گیا
وزے کی ہ سس کی لا لگی حکو
سے کی ہوس کیا کریں اب دل ہی ہیں سی
سے لے د رعر ما لگی حکو
دں راب سی قدمی سے لگی حکو
دے ہے ہ ما لگی حکو

ادا دکھا حال کا دل ای دوا
دوا رکھی مرے ہاتھ سے
ہوں کے ہوئے ہوں وہ جا لگی حکو
ما سم گئے ہی آ دل سہ ا کا
سں ۔ ۔ ۔

گرد و ہاں لے کا دہ کو آسکی مخبر
کروں و مخبر ہاں مجھا ہی وسلا لا
وہ ہر آسی کاں خواہ کا سی ہو ہو
ہا رک اللہ سا لی گہ ا علی ہا لا

گل سوم او دہاں وا سوخ

ہر ایک برم میں اسکا ہی ذکر مع وسی
ہر ایک بات میں اسکا ہی حسن کا سودا
ہر ایک جسم و ہر ایک دل میں اسکی کی تا
ہر ایک ماں کو لل صف ہی آسکی ہوا
اگر خدا اور بھی گل ہیں اب سا م خدا

مدام آن گل خنداں خرم دلوارد
کہ مرغ ہر حمی گلبوی او دارد

دیا ہم وسا رو امید وار مرا
کرا خسرو انسا مدد ار مرا

ہاں اک دن سحن تا سو کے عے دلدار
لوں سہ ماں او آنکھوں ہاں ایک دلس صار
حیا ہو حیے خا طر حے گس د گدار
وہاں گرا دو ہاں ہی ہی ہی سی کہ ار
کہ گس ہیے ہی ادھر او آدمی ہی ملہ ار
سیے ہی رو رو دکے ہر دم آ کا ر کا ر

دل حس ہو گئے سود ہاں مرا
کجا ب برق کہ دارد آسان مرا

کہا حا اُسے مجے کل کرا دنگا ما کل
ما و آج ہو کل کا دہی کہیں سی کل
ہو ہو جاں کر سے کل کو حی ہیں کل
ہو ہاں سے کہ گا ماں حب ہیں کل
ہو کل کا دعدہ کیا ہی تو کل کو کیا دوں کل

عرض اپنا کا ہی مطلب کر کر کے لب و لعل

خدا ہی جانے کہ اس دل آرا کو ہی کیا کہوں
سر تا پا وہ کیسے ہیں ہوا کچھ عجب عالم
اگر وہ ایسی کئے ہیں ادا سی مجھ سے سرزد کیا
ترے کے ور کو راحت سے ہیں سودا کیا
اگر مال ہی کو رہے ہیں دلارا ہی ہوں
تو آپ ہی سے لڑائی رہے ہیں مری ہم

گلی کو رحمی ارادہ است مرا
وجود سکاک نسار بود است مرا

مجھے لے چلے سعادت سے وہ سا
کہا۔ مانوگا مرا وہاں مرا کہا
مرا دل ہی مرے اس کہا گیا مرا
بولے کلام اس دم مرے کام مجھے کیا
اس لئے سو کس میں کہ مرے منہ۔ کہا
عجب بوسوے یک یک کہ مرے منہ۔ کہا

مرد نکار خودای اعطا نحہ فرمادا است
مرا فا دول ارکف راحا ساا است

ہیں ہی فاضل تجھ سے مرا درد و الم
ہوگا کچھا ہی ماوس کوئی اشک اعم
مالا ساب ہی طاہے نظر اارم
ہے کب کس مجھ مالک۔ کار سم
عر کی ہی ری اک عرای ہم سم
ں کی کروں۔ رکھوں سم کو

۔ بہ شبی دیگے۔ سام ار ہارے
دارس حس محدول حوس کند گردہارے

ہیں بور و بکا اے ہوں ہی رو و آہ
کر آپکے ا ہے گر۔ رہگی ساہ و کا
ماہی موسے ہوں ہو دم مہ رہگی جاں و آہ
رہگی لو ہیں مالے جو ہو دے خاکا
ہے اسے ہی اسماں سک ہیں ماقد
بر صعہ بول کلم

قرار می مرد ار ں آدو راری ما
مدس مرلں اگر ما مد۔ راری ما

وسکوں ہی کو جہاں مرے غم سے ہے گلہ
وسکوں ہی جو جہاں مری نادمی اگر

مرے جو جسم کا ہوں لگاؤں رشک کس کس پر
بھلا یا ہوں میں کس کس سے طاری ای دل

کہاں ملک ہما کوئے ہی ہی سام کے
ہرای دگر ہوا ایک کوئے ہی ہی سام کے

ہاں رسد ام اروئے مہتاب تو
کیا روم ہر کس میکدہ سکاب تو

ہر بوصل کی مرے ہی سے ہر سو
ہوا ہی گرد وہاں ایک جہاں تا سے کو

ہو ہی شوں ہوں ہی ہی سدا خاود کھو
عرس کر خال مرا ہے سے ہو اسو

ہ ای ہا ہے و آ کہ اس سے ہو کر ہو
کوئی ہہ سری رہا ہے کہ اس سے طاے کو

محرم حسن توام ہنگامہ دعوت ناز
تو ہر سر نام آ کہ جوس تماشا ست

کہاں ہہ سرب واہد اور ہہ وع کہاں
کہاں ہہ داع ہہ ہا لہ وہ دو ہہ جہاں

کہاں ہہ رکھ ہہ ہا سوز آس سوزاں
مری حیا کی ہ ہی سی ہہ سب ہی ہہاں

دگر دل گداز ہے میں سب وراں
واور تو تھو تو کیا تو جیتے ہو ہے سماں

جگر رخم ہ معمور دل رعم سا داست
یس ہ رتو ایم درد آنا داست

سر گاہ عرم آرد کہ دل ہا سنگ لہو ہے جور
کہ تو سہ دل سنگ لہو ہے جور

کس ہ ہاس ہے مرے کا سوز
روا رد کے آنکھوں کو ہری کرا سوز

مرے ہی دیکھے ہے اے در کا ہی طور
لطف ہے تو ہ گرا ہر کہاں رہا د نور

مرد د د کرا دم د ہر کا لف
کرو ی دست ہ دن کہم فصالت

ہزار دکھ سے اس کو سنبھالا
ہزار مرحم سے اس کو سنبھالا
ہزار درد کے ساتھ مرحم سے رکھا
ہزار اداسی سائیں کچھ ہی سہلا لا
کسی طرح سے بھی سر سے نہ ٹلا
اس حال کے ایک ہر نظر آیا

سر انام دردوں کم بہاء جوش
دس بہاء مگر آرمس بہاء جوش

پوچھ میری حصہ کر سے ہجر میں مار
یاس ہی کوئی دل سوز اور کوئی
ہی ہی سے سن حصہ درد و غوار
اہوں سچ ہی سے مگ لال زار
کبھی سر اس رہی اور کبھی اسمار
عرض گزری ہی اسطرح مری لیل و نہار

س وحال لو سہا مگج جاء جوس
سرود یہودی و آہا مسفاء تولس

ساب چہرے سے جو سر حب استعاد ے ہی
سمجھ ہر ایک کو ہر کام میں دوے ہی
کوئی جرم میں کوئی سکدے میں دوے ہی
کوئی بالس مصب میں دن گھاوے ہی
کوئی بالس سے جو پوچھا کہ مر کو جاوے ہی
میں اپنے دل سے آنسو ہی ساوے ہی
دیکھ کر آنکھوں میں آنسو

علی الصباح کہ دم لگا رو مار رو د
ملا کسل محب گوے مار رو د

دیکھا تجھ سا تو ہم مرا کوئی سے ساس
کر ایک اسار اردو سے بولا ای سماک
جہاں جہاں کو کرا مار کر ا مرحا
رہا حصہ ہوا تو رب مرا
مرے ہی جیسے میں سر بھی تو آساک
اے ارادہ ہی کرا اب کر تھ کو ہلاک

کسی کا مد کہ دیگر سع مار کسی
مگر ہو مد د کی طن را دار کسی

۱

ہا الٰہی کیوں کسی سے ہی نہ احوال
لب خواں کی کرے کوئی نہ ہرگز ہی سوال
ہا اس اس ہیچ سی اس دل سمد آکو نکال
کاسی توب و دور ہو مہ ہے وال
تجھ سوا اس سی کرے کیوں اما حاصل
سری ہی واب سی راہ ہر دم سوال

سارا آ دھرا اول دراے را
اعداء ہاں فصیح سلامے را

کیوں رہے ل ہ ہر اک ہی کہا ہا
ودوں سے ۔ ل ہاں ہی کہا ہا
در دو ف ہیں آساں ہی کہا ہا
دیکھ ہو گا تو سا ہی کہا ہا
اس در ب ہو داداں ہی کہا ہا
کیوں و سا ہی سری جاں ہی کہا ہا

۱ ۔ کری تو دا ہو اطاں من
کس کہ اب ہیں کا گلی او سن

۔ تو ہو ہے ای ہم ہا اکھ اب ل
کہ او ر ب ہی ای ہو ہی ہا کھو وال
ایک دم کا کر ما ہی ہر ں د وسال
اسکی دلس ا ا سر او ہس حال
ہیں کے کہ ہی دس دواس ہے ہ ہ ال
کریں و کے ہا کے اس ہے ہ احوال

۔ قاصدی ۔ ہای ۔ مرغ ہا ہ ہی
کسی کسی ہا ی د ہری
سر ا ہیا کا اس ہے ہیں رہا د
۔ ہیں عس ہے ہے تو ہو ہیں ہر ل
ا سکے آ کھو ہا ے ہیں آ ہو کے سال
۔ ب دلس ری ہی ۔ ہیں ہی کہ ل
ہس اب ہس ہوا ہا ہی ا کے ہوں ہال
کہاں ہک کہوں صدوں ہے ا کے ہوں ہال

ہوا کہ کہ ہس عشق د ہ ر دار
دلے ہا ند کہ دگر سکت ہ ر دارد

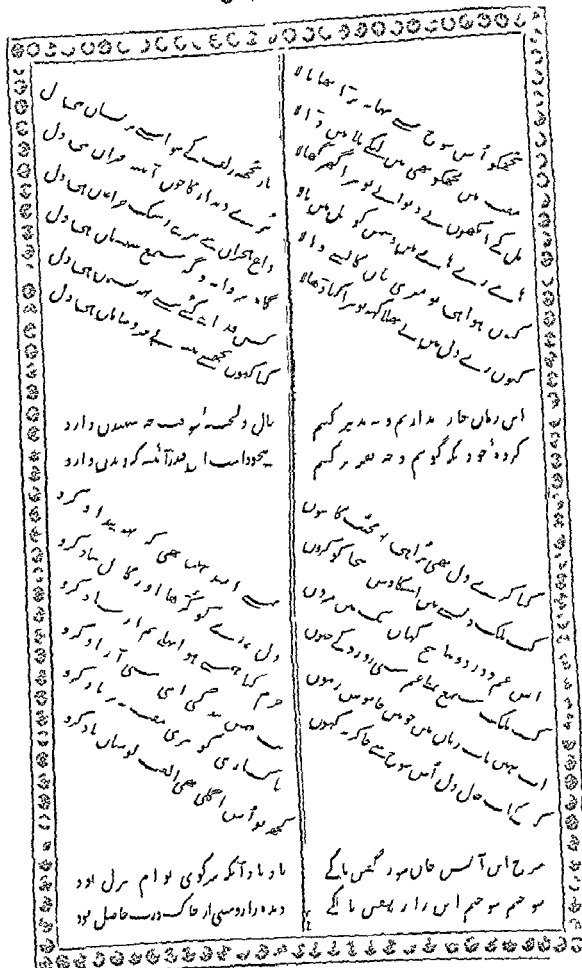

مجھکو اُس سوچ سے سہا ترا سہا نا لا
سب میں بھٹکو تھی میں لگے نا ہیں دا لا
مل کے آنکھوں سے دو بالے لو سر اگھر گھا لا
اے رے اے بالے میرا دھن کو دل میں ہا و
کہوں ہوا ہی تو مری ناں کا لے دا لا
کہوں رے دل میں رے جلا گہو سر اگرا و جا لا

اس رواں خار مدارم و سہ مدیر کسم
کرد خود لگا گو یم و حد نظر کسم

سرا کرے دل بھی مرا ہی اُس کا سوں
کس لگ دلے میں اسکا وس جا کو کروں
اس عمر دور دو ما ح کہاں تک میں مروں
کس لگ سمع بطا عمر سی رو دو کے جیوں
اب ہیں بات رواں میں تو میں جا وس رہوں
کر کیا اب حال دل اُس سو جا سے جا کر کہوں

مرح اس آنس خاں سود گھس با گے
سو حم سو حم اس را ر یعنی با گے

یا د یا د آنکہ مر گوی تو ام سرل بود
دیدہ را رو سبی ار خاک رہ حاصل بود

مجھکو اُس سوچ سے سہا ترا سہا نا لا
سب میں بھٹکو تھی میں لگے نا ہیں دا لا
مل کے آنکھوں سے دو بالے لو سر اگھر گھا لا
اے رے اے بالے میرا دھن کو دل میں ہا و
کہوں ہوا ہی تو مری ناں کا لے دا لا
کہوں رے دل میں رے جلا گہو سر اگرا و جا لا

مار تجھہ رلف کے سو اسے رسا ں ہی ل
مرے دیدار کا خوں آسہ فرا ں ہی دل
داغ احزاں سے مرے اسک حرا ماں ہی دل
گاہ مرد ا۔ دگر سمع سما ماں ہی دل
کس دد اے کہ کے سے ہو سے ں ہی دل
کس کہوں کھچے سے سے ا مرو ساماں ہی دل

مال دلجمہ تو سے حد سہیں دارد
یحو داسے اد صد آسہ کہ دیں دارد

سے امید ہیں بھی کر ہو بیدا د کرد
دل بدرے کو کر گر ہا او رگا ل سا د کرد
حرم کیا جسے ہو ابطا کر ار سا د کرد
سے ہیں سد کی ای سی آر ا د کرد
ہا کساری کو مری مسلسہ ر سا د کرد
سمجھ تو اُس اسکی بھی الف لو سا ں یاد کرد

کروں اسے کہ بھی یاد اتنی
ایک دن مری صدا ہی کا بھی جا کتا
کہو اب کون سا اثاث واپس کرنا
میرا احوال سنی رو بھی کرنا کہو
بیکر ہی ہو تو ہے مدد اسکو را
اسد

یارب اگر آدمی ہے مدعا سود
گرد سمیع رج تو ہوس دا سود

اس مد جسم آرزو کی آتھاب کمار
یک ذرہ دل ہوس سے کرا تھاب ای مار
تو مرد دل ہوں ہی کرب جا کوئی ہو سرا
ہے ہو دل ہوں ہی کرب جا کے گھر ہو سوا
ہے جو ہر جا تو مرا کے تھکاوٹ مار
ای حسن ہی سو جا کوئی

اس زماں جای تو اور دہ دم سد اب
روے رسای تو اور دہ نا گم سد اب

دل کہ ہمارا دہ تو ہوس گھروں را
نا کرد مدد اسے ساں مصیبوں را

یار ہمارا سے مرکا کھا ہا
یک جاے کو مرے سے مرں کھا ہا
رکھ کے خود مر کو بھی کھا ہا
اگر ہے کی بھی مروں کو ہا
سو ہی وار کی مروں سے حا ہا
اسد سے اسے مرں تھکاوٹ

اس گاوم کرمی است ہوگشم دلرس
گرد ہوس مل ہاے کمی آہ ہس

کہو کس سے ہما ہی وگی ہی گی
ہے کو ہما ای او کہ اب ہر ہ
ہوے اور کاں ہی ہا ہر کے ہے وہ ہس
کرا ہو اسے تو کر ہا ہر کے ہے وہ ہس
دل سرا تو ہس ہی ای عدد کہاں
اسد اس دل کی دراد کی تو ہا ہس

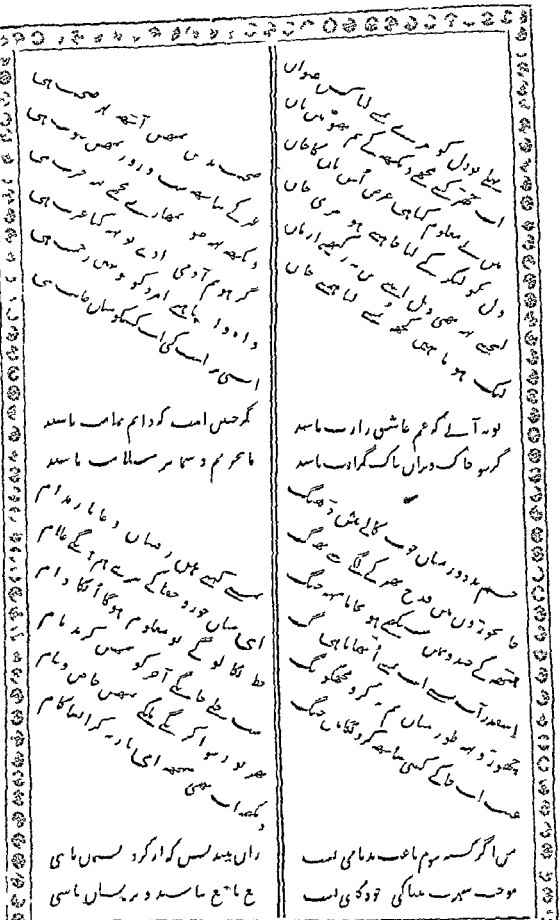

بطے بولاں کو مرے لے لا کس صواں
اب تھر کے کہا ہی عرس آس ماں کا کاں
میں سے معلوم کہا ہی ہو مری جاں
دل کو لگ کے لا جا ہے ہو کیسے ارماں
لیے ہو ہی دل ایسے ہی ہے جاں
لگ ہو ہا ہی

ہو آے کو عم عاشی رارت ماسد
گر ہو خاک وراں ماک گراب ماسد

ہے ہے دور ساں ہو کالیش و جنگ
ما ہو تو دں ہی مدح عر کے گی ہے گ
ہتھ کے حد دہی ہے کھے ہو گا ماہ جنگ
اسعد آب ہے اب ہے اٹھا ہی گ
چھو تو دہ طور ساں کر دگاں جنگ
ہے اب جا کے کسی ماہ کر دگاں جنگ

س اگر کہ ہم ماعد مدامی ات
موجہ سہرت مدا کی تو دگی ات

ہے ہے ہیں دساں دعا ارمدام
ای ساں ہو دو حفا کے مرے ہو گے عالم
ط لگا لو گے تو معلوم ہو گا آگا دام
ہے ہے طاگے آہ کو ہیں خاص دعام
ھر ہو رسو اگر گے ہے ہیں خاص دعام
دیکھ اب ہی

راں بید لس کرا کر د لس ماہی
ع ماع ماسد د ریساں ماسی

میں ہے ہیں آہ ہ ہے ہی
ہے ہ دں ہیں د ور ہیں ہو ہے ہی
عر کے ماہ ہے ہارے ہے ہ ہے ہی
دیکھ ہ ہو ہارے ہے ہ کا عرب ہی
گر ہو ہم آدمی ادے ہو ہیں رب ہی
دا د ہا ہے امد کو ہیں رب ہی

اسی ہ اب کی اب کیکو ساں ماب ہی

گر ہیں اب کو دام ہمام ماسد
ماعم د سما ہ سلام ماسد

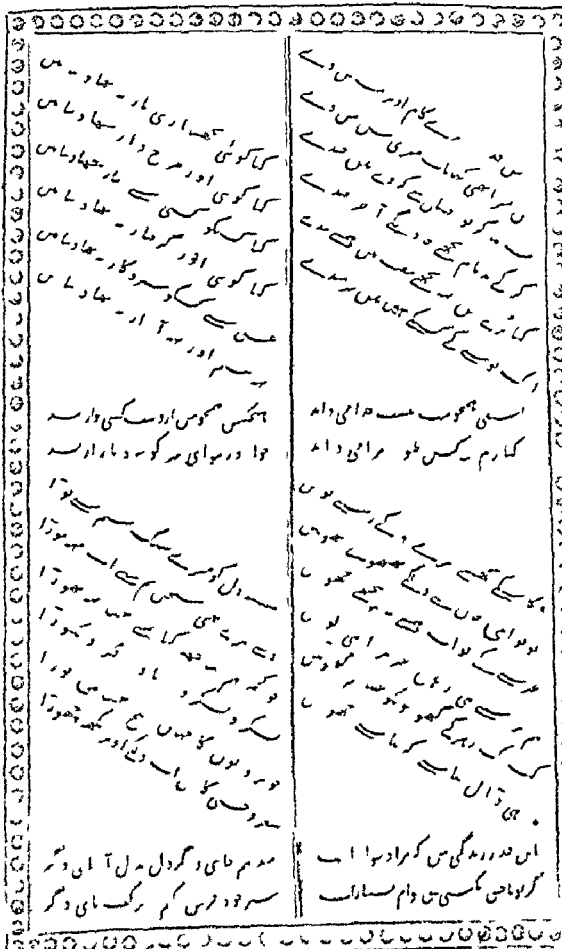

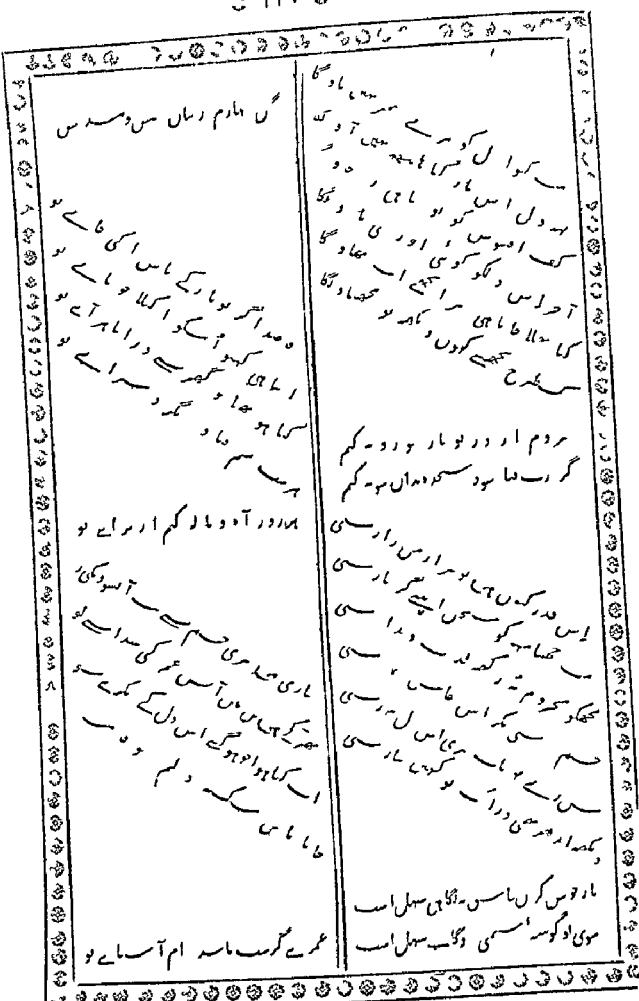

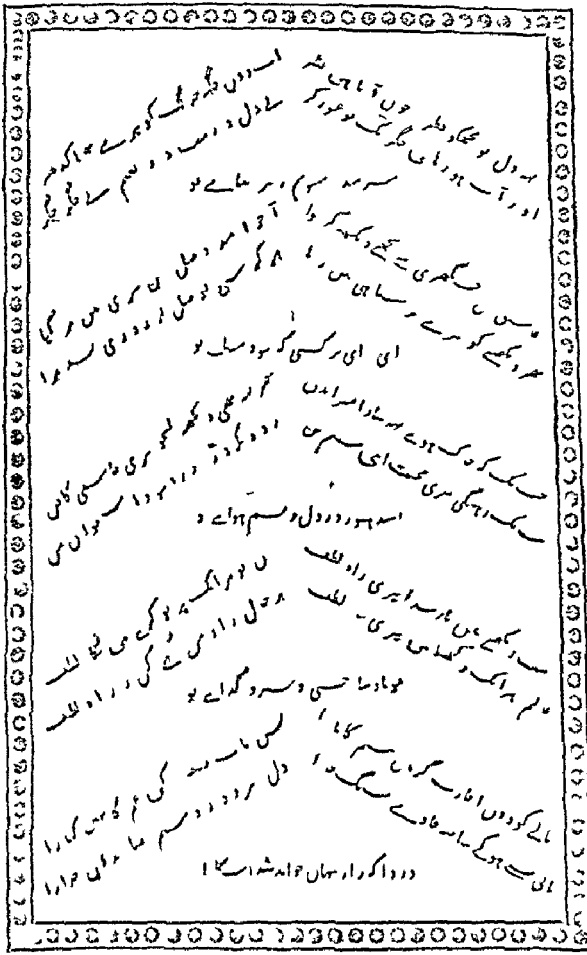

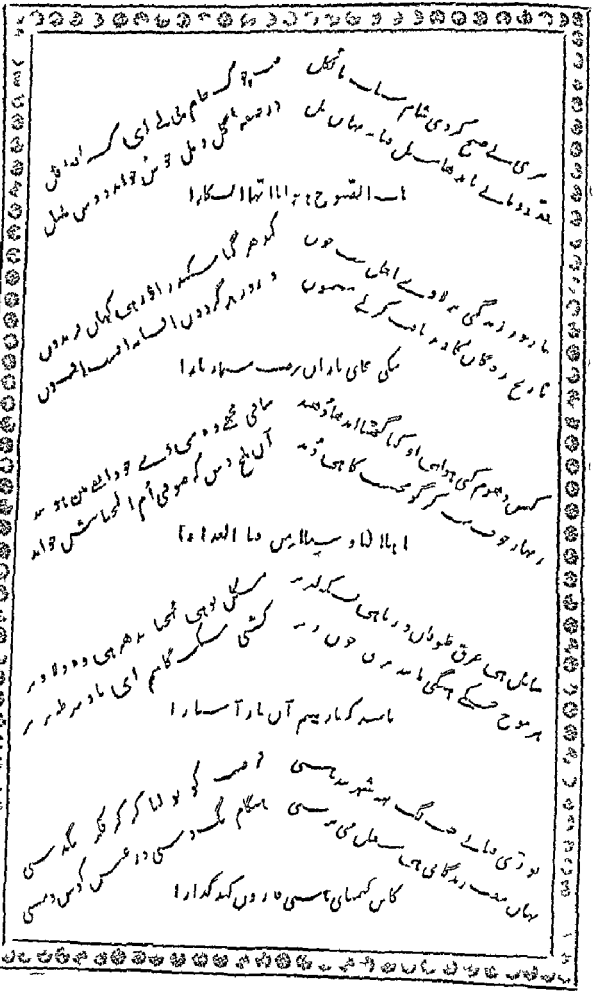

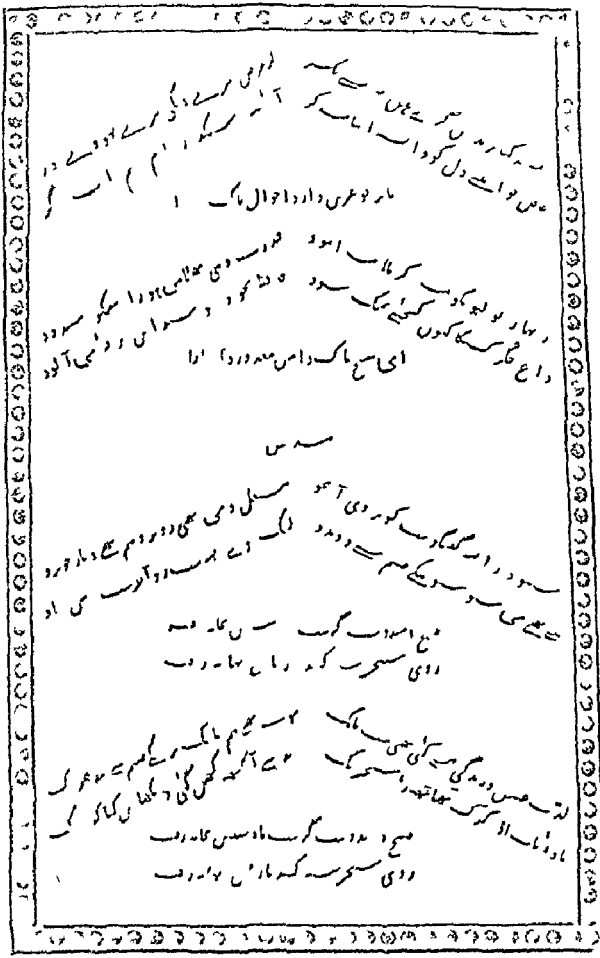

ارادتی

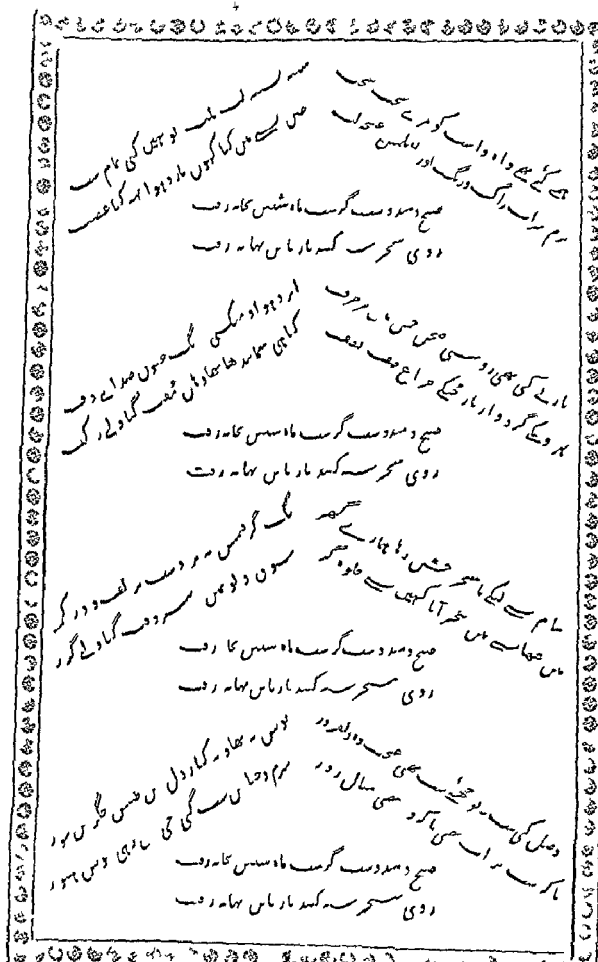

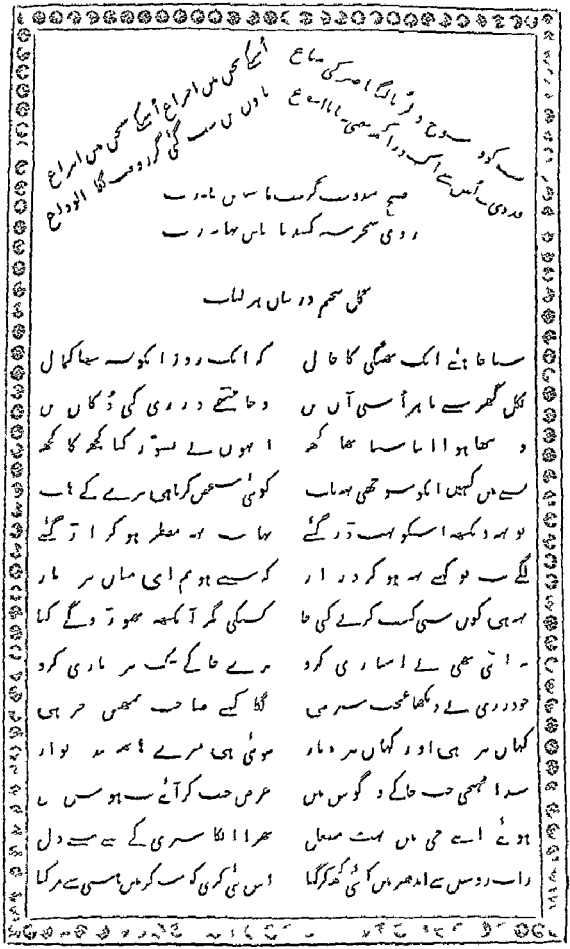

کل سحر دو ساں پر لات

سا ہا ہے ایک ٹھگی کا حال — کہ ایک روز ایکو سے سا کمال
نکل گھر سے باہر اُسی آں ں — وہ ہتھے دروی کی دُکاں ں
وہ سا ہوا سا سا تھا کہ — اہوں نے سوار کیا کچھ کا کہ
سے ہں کہیں ایکو سو تھی ہہاں — کوئی مسخن کراہی مرے کے ہاں
تو ہہ دیکھ اسکو ہت ڈر گئے — ہاں ہہ معطر ہو کر اتر گئے
لگے سب تو کہنے ہہ ہو کر دو ار — کہ سے ہو ہم ای ماں سر مار
ہہی کوں سی کسب کرے کی ہا — کہ کی گھر آ کہہ ہوتو گے کہا
ہ اتی بھی لے اسا ری کرو — مرے جا کے یک سر ماری کرو
خود روی لے دیکھا عجب سر ہی — گیا کہنے صاحب مجھی حر ہی
کہاں سر ہی اور کہاں سر دار — ہوئی ہی مرے ہ ہد نوار
سدا مجھی حب جا کے دو گوس ہں — عرض حب کر آئے ہو سں ں
ہوئے اسے جی ہں بہت مضطر — ہرا لگا سری کے ہے دل
رات روسں سے ادھر ہاں کا ئی گھر گیا — اس ئی کری کو سب کر ہں ہنسی سے مر گیا

کاوروی
ایضاً
ایضاً
ایضاً

اِس مکر ما سکو کیا کہیے ہیں معلو حر ہی — ھر رہا کیا ما نہ ما ہی حب دکرا مد رگیا
کیا ترائی تھی دھرں ہمات تجھکو ما دہی — اس مرے ہر بھول اسکے ماس ہں اکر گیا
دمدم ترں ہی کستی تجھسے جو م تھو نگر — رہے والا کیا کوئی تعلیم تجھکو کر گیا
اس مر مکو کیا ہیں کہے دیکھ حسک کسٹر — ہو گئی کیا تجھے تتے ما کا مہ مھر گیا
ہں تو حکلے ہں ذ رگیا حا کر — کوئی ما کھو لی کوئی سحا
دیکلے سے دکر کے گو ہے — ما ی نا لا ے فرح کا سحا
ہوا کھب فرح گا ہوا ر — کہیں اُو کا ر ہا کہیں سحا *
دھرں کو دکر سے ملا ما کا نا — آری تو ے اسک حرا ما کا نا
لگی واصلا کام ترکوں سے لے — سلطے سہ در کا ما کا ما
لگی کہے راہوں کے راگوں ہں تو ے — ا ر ا ما کا ما ہو گا ما کا نا
ہں کہی کہیں او ر دکر ما کہیں ہی — اے تو ے اسک تھکا ما کا نا
دیکھو گھس کا ے او ر طرف — فرح سے مہ ہ ہو ر آ لے کا
جسے ترکس ہں لے نصاب ہں — ہی سد او مد کو ر آ لے کا
ہو سلی ہ حکی ہا بھی سے — آوے کہ اسکے دھاں ں مرا
وہ ا سہ مرے آئی اساں آ لکا کیا — لکا تو سل ما رد کوے کے ما لکا کیا
حرتے کے دف سری دی مرتے ہی آلے — اسمیں قصور طا ہی مرے ما لکا کیا
صاحمراں ہو مکر ا بھی سے بھی ہتھا ہی — ہوا سکے دلس طرہ کھو تی کے ما لکا کیا
نام ما لے کا ہ لبی کبھی بہا سے ما رو — خا فکر نعس کو خلدی اسے مکر ا ما سحا
نعس حکا کو ھمرا کوں ہں دا ا ما سحا — مر تنگ اسکا دو فرح ہ مر طا ما سحا
گرمی ہوہ ا دے سے کبھی ہی ٹھوں سے — آلے کوے بیتے ہں مُہ مھر کے سرا ما

کوئی حملے تو اسکو روک سکتا ہے
کلی کا تو حسن نہیں آ ماسکتا *

مرآ کی میں صاحب فراں کے
رہو دم دنا ہاں سے سنکتا

سماں آ کے رکھے لے عرس کی آغوش میں لوٹا
اگر ماں مارے غصے کے بھی ماں کو س میں لوٹا

مری آلت سے تو کی کس نہیں او تھا کو
بیری گد میں اور انکا میں اور تو سس اور ا

دنوا ہو گیا دہ راں سا کہ کو ک
بری سی میں سہ دں ساف ماں اُو ٹوس را

ا کی ن کو کہ ں نہ تا تھہ گیا
تھی اسطرح وہ جمرح کہ گا تھہ گیا

نصں سے سرے ہدسوں سے ہم سہ و
سے ا ا ر سے بری اندر بہ تھا ط کا

سے دکر حری دی وساف آئی
ا دس تھکو دھ ف ں لگ ما تکا

حسن ہر آں سرا غنچۂ تصویر کی صرح
حسکے ع یں مرتو تھیں کھلانے کا

تھو لا تھلیا دکر کا اسے تو سس آ ما ہی
ا م لُتا ہی را حلو کو حسّر ما تکا

آ ب سے کہ سے آ خو دا ی تھی
حسلک سس سرا ا ں را

سلطف فرح کی ہو ئی ہر ما د
را ہو سس سہ ا تھا ں را

کس ا رگئی دکر کا سرے ام رگیا
ما گر خاک میں ملی اور دام رگیا

گل سسم در سان سلی

سرے ما رو لگا ا ک ہی لسکر
ا ک تیکے میں سب دا ما دھے کر

حس طرف رو کر س سرا ے مصاف
گھر کا گھرا ک ہل ں کر دس صاف

حل کے آ سمی حل میں رہی
آ کھوں دیکھی حسہ دکھی

حل سے ا کا ر دا ا ک
ڈا ل ا ک ہیں ما ا ک

ا سکی حسّاں مسہل ہو ے
سہ تھے ہیں ا سہ کو ے

۱
دیکھ بھال کے
چھوٹوں کو
آج
۲
کھا کے
گھر کے
۳
سمجھ آئی
۴
ماں
۵
ہمارے گھر
۶
ایک
سر
۷
۸
۹
آ
۱۰
اور
ایک

سکھ ہی رشن محسن سرتا
جو ہیں اسا سی جو سے کیے دکھ ہوئے
ا سکی سکھن ہیں سکھی سدا
تو دکھ تھوڑا بھرن جو سے کہو کوئے
رہے دور چھے کہ رے
ہیں ہے گ آی کے لوگ سن بورے
دیکھ سکھی ترتے تجھے تو
اسی کری گا جلو کہ ماجھے ہسی ہوئے
آن ہی سر اسکوں احوال
عہم ہے سب حاسو ہم سجھتے ہوئے ہیں
ا سکھی سکھن ہیں سکھی مال *
ڈاکوے ں کی ڈاکری شلک ہوں ڈں اس
محل سسم درساں دو ہر دھر
آتھ ہر ہ تھ گھڑی گھڑی گھا ڈں ہ
جو ہ ا متھا ڈار ۔ سکھی سکھی رس لے
اگا گا سارم گار ھ ترتھ ی دے

آوں ساں ہیں سوہنا لوں
میکوں اں سا دکھے گورے کہہ کل لے
مار کھوں اے کوب دکھ دوں
ہر ہاں کھیں ہا مھی کیہو کوے
مالک مھنس سا رام لی ا کھیں کا وے
اوہ ہو خراوت ہن لی ماوا دکھاے
ہے سے کیہ وھرے اب بولے ہیں
گورے کیہو رب اہ ہا ایہ لوہی سو
ہوں کھ سے تا ت تکے ہیں
رب اسی کہیے وں بس صدا کی ہے
کیہو ری وای سے کیہو کیہو ری ماہ سوا
راہی گے کوں وں رے کا ہیں

گھورے سے ٹھیکریاں لے کر دھونے لگے سسی
دامن میں اس کے ڈالی ہیں ہیرے جواہرات
آنکھوں سے بہتے بہتے ہوئے لال لال موتی
ہیں سرخروئی سے کسی یوں ہی سرخرو نہیں

اس صدمہ و غم میں ہوئیں اس حال سے نڈھال

نام سے
مجموعہ اسباط
گلدستہ اسباط

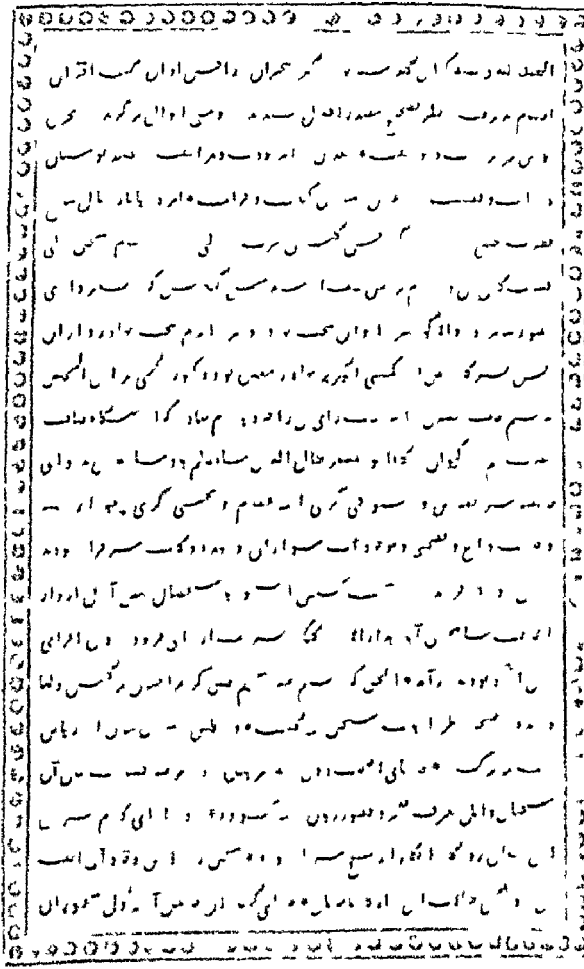

* طلب رمان این مساح گمشده ان * اسم کس او در عالم عران سمدار دسل
مار * اسات کس این آمد ار ار ار الی سامیوار * دهی مدد * وسکری د * اگر ار
عاسنی گوید * اریه ردروں رنگ ار جهر سوفان دور ارست ۲ واگر ا محبوں
سحس راسد * جاهای مدلان درگدار * اگر در لوصف ست ار ام سکام
رفر مد * رور روی فروع مد * گر در لعریف رور حرفی هرا مد * ست ایدهان
ار جهر سرهدارد * حون ارکل آگهد * عالمی ملسل آمد عمساک واگر ا ملسل سرا مد ۲ رمان
ار و رسس حون کل گم سان ساک * که بر حسه ع سلم آن کی سه
حاطر السمدان وقط اکلک حو هر سک اس دگری ما ما سری سراوح سراک ماما *
هر دایرهٔ مدور کی دور سرهلال آسا مقعس الوار لم برلی * واصول مداب کهکسان
آسای دگری در سو سرسک فرمای مرسلی * طلاوست کلام آن ار مدساب دلاد سر *
وعده وست گسار اس کوئی سمد لست ن سرور * سرمسرع گس آن مسع ملاحب *
هر فرومتس اس مرد سر د ران لا ست * مطلا های عرل * ست نوری در لعل * مقاطع
سر معانی * حرب الواری وحا فای * نکی مطلع قسده مُروت ومردا گی است * دگری
مطلع عرل لموت وفرا گی * نظم * سم آنکه حس رمان مس لال است * لسلاف
سحس سر کلام مس دال است * مران حان هد سر س وعده مهس است * سر
حو مرا مس مدام ما مال است * که مرس دره سمدار کالسمس الهار الطار
ناطف سعد دل فرود د ما سعرای عام و اهتمام ما لا کلام در حس احکام آن لوحه
ملیح ارزای دا سعه اکبر الواس اکه مدان آن را سعاده مدهان عسناً محمول الا چود
ومعلوم الا اسم و طلب لعس آن مقصوای السادر کالمعدوم موقف الرسم لود
سر د سی طبع گوهر گیح و لوسکافی حرد که سیح و لکاوی گاکوں اندک و فکر

عوامی سہ ماہی وابستہ ادارہ ضلعی ادب اور ثقافت سرگودھا کی
سہ ماہی کوشش کا تراجم اسماء مسمیات و مقامات کی تدوین کردہ
الٰہی دستور دانا دانش آباد

صحیح	غلط	صحیح
۸	۸	صحیح
۷	۷	سات
۶	۶	چھ
۵	۵	پانچ
۴	۴	چار
۳	۳	تین
۲	۲	دو
۱	۱	ایک
۱۰	۱۰	دس
۹	۹	نو
۸	۸	آٹھ
۷	۷	سات
۶	۶	چھ
۵	۵	پانچ
۴	۴	چار
۳	۳	تین
۲	۲	دو
۱	۱	ایک

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	برسته	برسته
۲۸	۶	رک	رک
۳۶	۱۸	قدرت	قدرت
۴۱	۲	مرگس	مرگس
۵۲	۴	سگوده	سگوده
۷	۲	خود	خود
۵۷	۵	مست	مست
۵۷	۱۳	ب	مست
۵۸	۵	کرمارجت	گرمارجت
اصاً	۱۰	لماه	گماه ا
۵۹	۱۳	مماست	کماست
۶	۹	با	مثل
اصاً	اصا	مر	ص
اصاً	۱۰	توسه	توسه
۶۱	۵	کاساسه	کاساسه
۶۲	۷	مالک	الک
اصا	۱۸	ابر	ابر
۶۴	۱۳	بر ا	هم
۱۰	۱	حال	حال
اصاً	۱۳	اعمای	ماعمای
اصاً	۱۶	مست	مست
۶۸	۲	حدا	حدا
اصاً	۴	رگست	رگست
اصا	۹	فر	فر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۹	۲	ار	لار
۱۱۰	۶	حاسس	حساس
۱۱۸	۱	زنگ	گ
۱۱۹	۵	ت	ت
۱۲۰	۱۸	لنگ	کنگ
۱۲۲	۲	دھرور	دھرور
۱۲۳	۱۳	آررده	آزرد
۱۲۳	۱۷	لوی	لوئی
۱۲۵	۴	کرہ	گرہ
۱۲۸	۱۴	وساح	وساج
۱۴۰	۲	سسر	سہر
۱۴۲	۱	سس	عس
۱۴۳	۹	سنک	سنگ
۱۴۴	۱۲	و	د
۱۵۲	۸	سسم	سم
۱۵۶	۶	۱۱۱ لحی	۱۱۱ لحی
۱۵۸	۱۱	ت	ت
۱۵۹	۱۵	ک	گ
۱۶۱	۶	رندگای	زندگانی
۱۶۸	۱	فکرات	فکرات
۱۶۸	۱۶	مری	مری
۱۶۹	۱۳	گرس	گرس
۱۷۰	۴	خانکہ	خانگہ
۱۷۱	۶	گرداں	گرداں

صحیح	سطر	غلط	صحیح
اصا	۱	عرد	کرد
اصا	۱۰	مست	مست
اصا	اصا	ست	ست
۳۰	۳	ار	اراں
۷۱	۳	مسلمان	مسلمانی
اصا	۱۱	بوسد	بوسد
اصاً	۱۸	اصلاح	اصلاح
اصاً	۱۹	بداست	بداست
۷۳	۱۳	بکس	بکس
۷۴	۸	کمر	کمر
۷۶	۲	سکرس	سکرس
۷۹	۴	وحسان	وشان
اصاً	۸	گدراند	گذراند
اصاً	۹	دراعمر	دُراعمر
اصاً	۱۰	در	در
۸۰	۱۳	لو	لو
اصاً	۱۸	ماست	ماست
۸۱	۲	می	می
۸۲	۵	ماند	ماند
۸۳	۷	لو	لو
۸۳	۱	مستی	مستی
۸۵	۱۷	طاهی	ماهی
۸۶	۵	مر	مر
۱۲	۱۳	فل	محل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۲	لمر	کمر
۱۱	۶	حباس	حباس
۱۱۸	۱	رنگ	رنگ
۱۱۹	۵	ـــ	ـــ
۱۲	۱۸	لنک	کنک
۱۲۴	۲	دحرر	دحرر
۱۳۸	۱۳	آررده	آررد
۱۳۸	۱۷	لوی	لوی
۱۳۵	۴	گرہ	گرہ
۱۳۸	۱۴	دساح	دساح
۱۴۲	۲	سر	سر
۱۴۲	۱	سن	عس
۱۴۳	۹	سک	سگ
۱۴۴	۱۲	د	و
۱۵۳	۸	سم	سم
۱۵۶	۶	الاالحی	ا ا لحی
۱۵۸	۱۱	ست	ست
۱۵۹	۱۵	تک	تکس
۱۶۱	۶	رندگای	رندگای
۱۶۸	۱	فکرات	فکرمات
۱۳۸	۱۶	مری	مری
۱۶۹	۱۳	گرن	گرس
۱۷	۴	حاتگ	حاتگ
۱۳۸	۶	گردان	گردان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۳۶	۵	داعی	داعی
۲۳۸	۱	کسی	کسی
۲۳۸	۱	اسر	اسر
۲۳۹	۱	خوں	خوں
۲۴۱	۱۴	ماردہم	ماردہم
۲۴۴	۳	برگ	برگ
۲۴۵	۲	نوا	نوا
۲۵	۱	می	ماں
۲۵۲	۱۴	کا	گل
۲۵۶	۱۳	زہار	زہار
۲۵۹	۱۳	نگہار	نگہار
۱۳	۱۵	سدرماں	رماں سد
۲۶	۱۲	حر	حر
۱۳	۱۵	مرس	مرس
۱۳	۱۷	نگ	سگ
۲۶۵	۴	کلوب	کلوب
۱۳	۱۵	رالل	رالل
۲۷۲	۲	حم	حم
۱۳	۵	مدسا	مدسا
۲۷۳	۲	حراں	حراں
۲۷۹	۱۳	نور	نور
۲۸۷	۱۱	ادل	ادل حرا
۱۳	۱۳	مرومال	مرومال
۲۹	۷	نوحد	نوحد

صحیح	سطر	غلط
۲۱۱	۷	ومدم
۲۱۶	۲	دکست
۲۰۰	۹	صحراد
۲	۱۱	دکر
۱۸۱	۱۲	مرد
۲۸		
۱۸۱	۱۵	صرت
۱۸۱	۱۶	ماسحه
۲۲	۱۴	ملولی
۲۱	۹	مسدری
۱۸۱	۱۸	لواوست
۱۸۱	۱۹	حسم
۲۲۶	۱	مادامم لو
۱۸۱	۱۶	سوای
۲۲۶	۲	۱
۲۲۷	۸	صلم
۱۸۱	۱۶	ص
۲۲	۱۷	دجوب
۲۲۸	۱۴	کطای
۲۰۲	۱۷	د
۲۲	۱	ل
۱۸۱	۲	کرک
۱۸۱	۱۳	ر
۱۸۱	۱۶	لب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۰۵	۱۳	لو	لو
۳۰۶	۳	گرسد	گرسد
۳۰۸	۱۱	گو	کو
۳۰۸	۱۷	سرد	سرد
۳۰۹	۱۲	سماں	سماں
۳۱۰	۱۸	صحر	صحر
۳۷۱	۱۶	مارس	مارس
۳۷۴	۴	لعرس	لعرش
۳۷۹	۹	عاسوں	ارعاسوں
۳۸۰	۱۷	برسا	برسا
۳۹۵	۱۶	ددل	ماں ودل
۳۹۶	۱۹	لسو	کسو
۳۹۹	۲۵	دلو	دلوں
۳۹۹	۱	لعوہ	لعوہ
۳۹۸	۲۱	اس کا	اس سوچ کا
۳۹۸	۳	لو	لو
۳۹۸	۴	ں	عں
۳۹۸	۱۲	جوتوآے کو	جوتوآ ہ
۳۹۸	۲۹	ورد	ورد
۳۹۹	۲۱	اکر	اک سر
۴	۲۷	سرے	سری
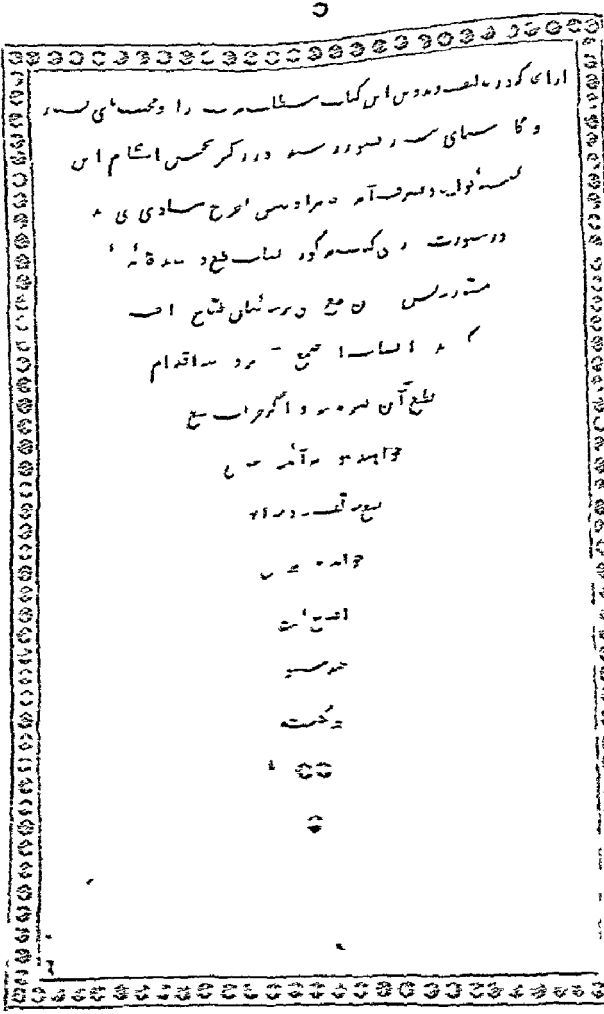
صحہ	سطر	ٹ	صحیح
۲۰۱	۹	کے * بوتھو	کا * بوتھو
۲۰۲	۲۰	کے	کی
۲۰۳	۲۹	۔	۔
۲۰۷	۱۷	تھے	کھتے
۲۰۸	۲۴	ط	ط
۲۱۱	۷	کی	گی
۲۱۲	۱۶	لو	لوں
۲۱۳	۶	پتھ لیاں	ہے ۔۔
۲۱۳	۹	عرلوں	عرالوں
۲۱۴	۲۸	ملکے	ملکے ہی
۲۲۲	۱۴	ناوں	ناو
۲۲۵	۳	۔ * ر	۔ * ر
۲۲۶	۱۵	تھکی	مقلی
۲۲۸	۲۸	سے	سے
۲۲۷	۲۱	لتس	لتس میں
۲۲۸	۲	دوساۓ	د ساۓ
۲۲۹	۲۳	طارے	طارے
۲۳۱	۳	سرا	سرا
۲۳۲	۳۱	خ	خود
۲۳۳	۳۰	لو	کو
۲۳۴	۲۵	ط	ی
۲۳۹	۱۵	اہاں وہ لا	اسی الداداحیا
۲۴۳	۱۴	ھلی	ھلی
۲۵۳	۸	لحسی	لحسی